تصویر ابو عبد الرحمن الكردي



لزوم بازنویسی تاریخ اسلام

از دیدگاه اهل سنت

مؤلف: محمد قطب

مترجم: احمد حکیمی

۰۸۷۱-۲۲۵۶۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

لزوم بازنویسی تاریخ اسلام

لزوم بازنویسی تاریخ اسلام

مؤلف: محمد قطب

مترجم: احمد حکیمی



قطب، محمد

کیف نکتب التاریخ الاسلامی. فارسی

لزوم بازنویسی تاریخ اسلام / مولف محمد قطب

مترجم احمد حکیمی. تهران: احسان، ۱۳۸۸

۳۶۰ ص. ISBN: 978-964-356-665-4

فیپا

تاریخ نویسی اسلامی.

اسلام -- تاریخ.

حکیمی، احمد، ۱۳۴۰ - مترجم.

۱۳۸۸ ۱۹۰۴۱ک۹ق/DS۳۵/۶۵ ۹۰۷/۲۰۷۲۲

کتابخانه ملی ایران ۱۲۳۸۵۹۸

لزوم بازنویسی تاریخ اسلام

✦مؤلف:	محمد قطب
✦مترجم:	احمد حکیمی
✦ناشر:	نشر احسان
✦چاپ:	چاپخانه مهارت
✦صفحه آرا:	نادیا محمدی
✦نوبت چاپ:	اول ـ ۱۳۸۸
✦تیراژ:	۳۰۰۰ جلد
✦قیمت:	۳۷۰۰ تومان

ISBN: 978-964-356-665-4
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۶۶۵-۴



تهران .خ انقلاب . روبروی دانشگاه.مجتمع‌فروزنده . شماره ۴۰۶ تلفن : ۶۶۹۵۴۴۰۴



تقدیم به روح فرزندان عزیزم:

سمیره و ناجی

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم ۱۱
پیشگفتار مؤلف ۱۷
هدف از بازنویسی تاریخ ۲۱
جاهلیت.. ۵۷
اسلام.. ۷۱
بعثت و صدر اسلام.. ۹۶
دوران پیشروی و شکوفایی اسلام.. ۱۶۷
آغاز دوره انحطاط.. ۲۵۴
چشم انداز آینده.. ۳۴۵

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ نور/ ۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که قطعاً آنان را در زمین جایگزین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین افراد قبل از آنها کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد کرد؛ و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش تبدیل می‌کند. آنها مرا می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک من قرار نمی‌دهند، از این پس، کسانی که کافر شوند، به طور کامل کافر و گناهکار به‌شمار می‌آیند.»

پیشگفتار مترجم

در جهان امروز همه چیز در حال تحول و دگرگونی است و بشر همواره به شناخت جزئیات و جوانب بیشتری دربارهٔ هستی، دست می‌یابد و معلومات و حقایق تازه‌ای، جایگزین معلومات و حقایق قبلی و فعلی می‌شوند. این دگرگونی‌ها، حتی به حوزهٔ علوم دقیق نیز پای می‌نهند و قوانین و قضایای جدیدی در عرصهٔ علوم ریاضی و فیزیک و مکانیک کشف می‌شوند و اساساً تشکیک در مورد حقایق به عنوان روش تحقیق علمی، به‌صورت یک اصل، مورد پذیرش محافل علمی قرار گرفته است.[1]

علوم انسانی و از آن جمله تاریخ و وقایع تاریخی، بنابر ماهیت خود به طریق اولیٰ، بیشتر می‌توانند در معرض تردید، تحول و تحریف قرار گیرند و لذا امکان بازنگری در آن‌ها بیشتر خواهد بود.

کتابی که به نظر خوانندهٔ محترم می‌رسد «کیف نکتب التاریخ الاسلامی» نام دارد و در برگردان به فارسی، عنوان «ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام» برای آن برگزیده شده است. نویسنده در این کتاب به تفصیل و تشریح کامل مبحث می‌پردازد.

۱ـ امروزه در مغرب زمین نیز و در مشرق زمین تشکیک در مورد حقایق و قضایای علمی، فلسفی و اعتقادی و حتی انکار خالق هستی، جزو حقوق مسلم و خدشه‌ناپذیر افراد به رسمیّت شناخته شده است و اظهار و ابراز آن بامانعی روبرو نخواهد شد. به جز داستان آدم‌سوزی یهودیان (holocaust) به دست رژیم نازی آلمان در خلال جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹م)، آن هم به صورت عدد رُند و ثابت شش میلیونی؛ و هرکس در مورد صحت آن کوچک‌ترین تردیدی نشان دهد، به یهودستیزی (antisemitism) متهم و در دادگاه محکوم و روانهٔ زندان می‌شود!

در این سطور از مقولهٔ اسرائیلیات و نیز احتمال بروز خطاهای غیرعمدی و عمدی انسانی، در روند بازگویی حوادث تاریخی و سلب مسؤولیت تاریخی مورخ و مفسر بزرگ، محمد بن جریر طبری، در خصوص صحّت و سقم پاره‌ای روایات مربوط به قرن‌های آغازین تاریخ اسلام، صرف‌نظر می‌کنیم و قصد آن داریم به مسأله‌ای که در حال حاضر در رأس مسائل جهانی قرار دارد، یعنی مسألهٔ روز دنیای اسلام از یک سو و سردمداران و حکمرانان مدّعی رهبری بشریت از سوی دیگر، اشاره‌ای گذرا داشته باشیم.

این مسألهٔ پیچیده عبارتست از: صلح میان اسرائیل و مردم فلسطین که روزی به تاریخ خواهد پیوست و برای آیندگان جزو رویدادهای مهم تاریخی به شمار خواهد رفت.

پس از جنگ چهارم اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳م و میانجی‌گری‌های «هنری‌کیسینجر»، وزیر امور خارجهٔ یهودی وقت آمریکا و مسافرت «انور سادات»، رئیس جمهور سابق مصر، به اسرائیل در سال ۱۹۷۷م و انعقاد قرار داد صلح «کمپ دیوید»، میان مصر و اسرائیل در ۱۹۷۹م و خروج بزرگ‌ترین کشور عربی از صحنهٔ مناقشات خاورمیانه و تنها ماندن مردم فلسطین؛ و به دنبال تهاجم اول آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱م، کنفرانس بین المللی صلح خاورمیانه همراه با جارو جنجال فراوان در شهر «مادرید»، پایتخت اسپانیا، برگزار شد و پس از مذاکرات و چانه‌زنی‌ها و دادن امیدهای دروغین در مورد تشکیل دولت فلسطین، سرانجام در سال ۱۹۹۳م موافقت نامهٔ صلح در شهر «اسلو»، پایتخت نروژ، میان اسرائیل و فلسطین به امضا رسید. به دنبال آن، کنفرانس‌ها و مذاکرات متعدد و پرهیاهو به رهبری و میزبانی دولت آمریکا در کمپ دیوید و کمپ‌های دیگر(!) برگزار شد و هر بار با روبوسی‌ها و دست بوسی‌های آن‌چنانی میان طرفین مذاکره و نیز دولتمردان آمریکایی به عنوان میانجی صلح (!) در گوش جهانیان خواندند که بزرگ‌ترین مشکل جهانی، در آستانهٔ حلّ و فصل قرار گرفته و اکنون وقت آن است که پسر عموهای متخاصم، دست در دست هم، دشمنی‌های گذشته را کنار نهند و در بهشت خاورمیانهٔ نوین (!) در صلح و صفا زندگی کنند. به موازات این جریانات، ژنرال «اسحاق رابین»، نخست وزیر وقت اسرائیل، را که به

عتراف خود، ۲۷ سال تمام برای اسرائیل جنگیده (و در حقیقت اعراب را کشته) بود به عنوان قهرمان صلح معرفی کردند و البته اعطای جایزهٔ بیش از یک میلیون دلاری صلح نوبل را نیز از وی دریغ نکردند.[۱] روزنامهٔ **تهران تایمز** چاپ تهران در تاریخ ششم اکتبر ۱۹۹۱م از قول یاسر عرفات، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین، نوشت: «یک هیأت آمریکایی به هیأت ما گفت: نه تنها عراق، بلکه همهٔ عراب در جنگ ۱۹۹۱م آمریکا و متّحدانش بر ضد عراق شکست خوردند، پس شما بایستی به شرایط اسرائیل گردن بنهید!» ملاحظه می‌فرمایید چگونه روند صلح به تسلیم تنزل می‌یابد!

مرحوم عرفات اگرچه امتیازات فراوانی به طرف قوی(!) واگذار نمود، اما از خطوط قرمز عبور نکرد و مرگ شرافتمندانه را بر تسلیم کامل ترجیح داد.[۲]

محمد حسنین هیکل سیاستمدار، روزنامه نگار و اندیشمند برجستهٔ مصر و جهان عرب (و اتفاقاً پیرو سکولاریسم) در پاسخ به سؤال گزارشگر یکی از شبکه‌های تلویزیونی، درباره سرنوشت مذاکرات صلح اسرائیل و دولت خودگردان فلسطین پس از فوت یاسرعرفات، اظهار داشت: «مذاکره‌ای در کار نیست، قرارداد آمادهٔ امضا است و رهبری کنونی، بیش از دو گزینه پیش رو نخواهد داشت: یا امضای قرارداد مطابق خواست اسرائیل، یا دچار شدن به سرنوشت سلف خویش!».

۱ـ نامبرده در تاریخ چهارم نوامبر ۱۹۹۵م به دست یک نفر یهودی تندرو مخالف روند صلح به قتل رسید.

۲ـ یاسر عرفات حاضر نشد بیش از ۴۰ سال مبارزات نظامی و تلاش‌های دیپلماتیک در راه احقاق حقوق ملّت فلسطین را زیر پا بگذارد وتاوان عمل خود را نیز پس داد و توسط دشمن اشغالگر و البتّه با چراغ سبز دولت آمریکا از مقام ریاست تشکیلات و طرف اصلی مذاکرهٔ صلح، به زندان خانگی تنزل مقام داده شد و سرانجام جان خود را نیز فدای آرمان مردمش کرد و در یازدهم نوامبر ۲۰۰۴م در یک بیمارستان نظامی در پاریس درگذشت. در رابطه با مرگ کاملاً مشکوک عرفات به رغم گذشت بیش از یک سال از ماجرا دو پرسش مهم هنوز بی پاسخ مانده‌اند:

الف) چرا ایشان را به یک بیمارستان غیر نظامی پایتخت فرانسه نبردند؟، ب) چرا در فرانسهٔ مدعی دموکراسی و مدافع انواع حقوق انسانی و غیر انسانی، علت فوت رهبر یک ملّت همچنان در پرده ابهام باقی مانده است؟!

آری! با گذشت بیش از چهارده سال از تشکیل کنفرانس بین‌المللی صلح «مادرید» و برگزاری نشست‌ها و چانه‌زنی‌ها و مذاکرات و مناقشات و امضای پیمان‌نامه‌های رنگارنگ و...، در مجموع آنچه که از بابت پروسهٔ موسوم به صلح(!) و نیز از برکات و نعمات نظم نوین جهانی و دموکراسی صادراتی آقایان «فوکویاما» و پرزیدنت بوش‌های پدر و پسر و دیگر دولتمردان آمریکایی و البتّه با به‌کارگیری موشک‌های «تاما هاوک»[1] و «کروز»[2] و... در افغانستان و عراق و لابد فردا و پس فردا در سوریه و خدایی نخواسته در ایران، عاید مردم فلسطین شده است، جز آتش و آهن و تخریب خانه و خیمه و مزرعه و آوارگی، بیکاری، فقر و کشتار و دیگر بلایای اجتماعی و روانی، چیز دیگری بوده است؟!

مضحک‌ترین پردهٔ سناریوی صلح(!) این است که ژنرال خون‌آشام «آریل شارون»، نخست‌وزیر در آستانهٔ مرگ اسرائیل و فرمانده مستقیم کشتار جمعی فلسطینیان اردوگاه‌های «صبرا» و «شتیلا» کسی که قریب ۶۰ سال فلسطینیان و دیگر اعراب را تنها به جرم حق‌طلبی به قتل رسانده است، به عنوان قهرمان صلح و لابد فردا برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل، معرفی و در مقابل، فلسطینیان به عنوان مردمانی ستیزه‌جو و تروریست(!) به جهانیان شناسانده خواهند شد.

باز هم در این سناریو ادعا می‌شود که ایران در مسیر برقراری صلح، مانع‌تراشی می‌کند. در این رابطه باید گفت: این هم یکی از دروغ‌های بزرگ آمریکا است که عده‌ای ساده‌لوح وطنی هم آن را باور کرده‌اند.

مردم فلسطین با پیشینهٔ ۶۰ سال مبارزه نظامی و سیاسی و تحمل آوارگی، به حق، ملّتی آبدیده و رشید به شمار می‌آیند و می‌توانند منافع و مصالح خویش را تشخیص دهند و در راستای آن تصمیمات لازم را نیز اتخاذ کنند. از سوی دیگر ایران با فاصلهٔ جغرافیایی طولانی با سرزمین فلسطین، چنانچه به انگیزه‌های انسانی و اسلامی، از لحاظ معنوی مردم آن سرزمین را مورد پشتیبانی قرار داده باشد، جرمی مرتکب نشده است و این در حالی است که در آن سو حمایت‌های

۱ـ Tomahawk

۲ـ Cruise

همه جانبهٔ سیاسی ونظامی و اقتصادی ده‌ها میلیارد دلاری لابی‌های[1] یهودی آمریکایی و اروپایی و... از دولت غاصب اسرائیل، نادیده گرفته می‌شود.

در ارتباط با ادعای فوق، مسأله بسیار روشن است. اگر روند صلح و طرح‌های رنگارنگ آن، در راستای احقاق حقوق پایمال شدهٔ مردم فلسطین پیش می‌رود، بدون شک به نتیجه مطلوب خواهد رسید، حتی اگر ایران هم با آن مخالف باشد؛ و چنانچه این روند برخلاف همهٔ قوانین بین‌المللی، در جهت مشروعیّت بخشیدن به تجاوزگری‌های طرف قوی و تضییع حقوق طرف ضعیف سیر کند ـ که متأسفانه چنین است ـ بی‌تردید موفقیتی در پی نخواهد داشت حتی اگر – بنا به فرض محال – ایران هم از آن پشتیبانی کند!

آری! خواننده محترم! با پوزش فراوان از اطالهٔ کلام، مشاهده می‌شود که در دوره ارتباطات و انفجار اطلاعات، سلطه‌جویان جهانی و دشمنان اسلام، در برابر دیدگان جهانیان، این‌گونه به راحتی به قلب حقایق می‌پردازند و بی‌شرمانه ظالم را در جایگاه مظلوم و مجرم را در موضع قاضی می‌نشانند!

غرض از بیان تاریخچهٔ فوق این است که اولاً: در مورد وقایع روز و ثانیاً: در خصوص رویدادهای تاریخی، به‌ویژه تاریخ اسلام، با دوراندیشی، واقع‌بینی، شناخت، آگاهی و احساس مسؤولیّت کامل فرهنگی و دینی، به بررسی و داوری بنشینیم و در دام جوسازیّ‌ها و تبلیغات حریف قرار نگیریم؛ انشاءالله!

فروردین ماه ۱۳۸۵ شمسی

احمد حکیمی

دبیر بازنشستهٔ آموزش و پرورش شهرستان پاوه

۱ـ Lobby

پیشگفتار مؤلف

دقیقاً یادم نیست این کتاب نخستین بار کی نوشته شده است! تمامی آنچه به یاد دارم، این است که دست‌کم از ۱۵ سال پیش یا شاید قبل از آن[1] به رشتهٔ تحریر در آمده باشد، اما در خلال این مدت طولانی توفیق نشر یافت چرا که نیاز به بازنگری نهایی داشت و تنها اندکی قبل، فرصت این کار دست داده است.[2]

﴿وَكُلُّ شَیْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ رعد/ ۸

«و هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است.»

زمانی که پس از گذشت سال‌ها دوباره آن را از نظر گذراندم، متوجّه شدم که نظرم نسبت به اغلب مطالب و مباحث اصلی آن، تغییر نیافته است، اما شیوهٔ پرداختن به برخی موارد، دگرگون شده و نیاز به افزایش مطالب جدید و یا تأکید بیشتر بر جنبه‌هایی که در نوشتهٔ اول به حد کافی و روشن بیان نشده بود، احساس می‌شد؛ بنابراین ترجیح دادم به جای ایجاد تغییرات جزیی در آن، به بازنویسی بعضی فصول اقدام کنم.

افزون بر این در فاصلهٔ سال‌های میان نسخه اولیه کتاب با نوشتهٔ دوم، دست‌کم دو جلد کتاب با عناوین «واقعنا المعاصر» و «روية اسلامية لأحوال العالم المعاصر» منتشر کرده بودم که با موضوع کتاب حاضر ارتباط مستقیم دارند و در هر دوی آن‌ها سخن از دوره‌های تاریخ قدیم یا جدید اسلام به میان آمده است و بر این اساس لازم دیدم برحسب نیاز، در حاشیهٔ این کتاب اشاراتی به آن‌ها داشته باشم.

۱ـ اکنون اوایل سال ۱۴۱۲ هـ ۱۹۹۱ م است.

۲ـ کتاب دیگری به‌نام «المستشرقون و الاسلام» که در رمضان ۱۳۸۴ هـ ژانویه ۱۹۶۵ م نوشته شده است. در انتظار تجدید نظر اخیر بوده و هنوز منتظر فرصت مناسب است، امید است خداوند آن را میسر سازد!

در مجموع می‌توانم بگویم که این کتاب در بردارندهٔ افکار جدیدم در خصوص تدوین تاریخ اسلام است.

در مقدمهٔ متن اولیهٔ کتاب آورده‌ام: من مورخ نیستم و توانایی آن را هم ندارم! موهبت‌های مورخ را در خود نمی‌بینم، صبر و توان او در بررسی و تحلیل روایات و رویدادها برای استخراج حقایق تاریخی را ندارم و به جز حوادث بزرگ و مطالب دارای اشارات و ارشادات خاص، چیزی در ذهنم ماندگار نمی‌ماند و بیش از هر چیز این موارد برایم اهمیت دارد. «احوال و تحولات انسان» از جمله پیشرفت و عقب افتادگی، باز و بسته شدن امور، صعود یا سقوط. و تاریخ از دیدگاه من عبارتست از: چارچوبی که انسان را در بر گرفته است، اما صبر چندانی برای نگاه موشکافانه و زیرکانه به جزئیات مندرج در صفحات تاریخ ندارم و دگرگونی کلی آن که در حقیقت سیر تحولات انسان است، برایم کافی است.

از ۱۵ سال قبل تاکنون این چنین بوده‌ام و همچنان نیز هستم! و خدا رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد! با این وصف، این امر نه در گذشته و نه در حال، مانع بحث و اظهارنظر درباره مباحث این کتاب نخواهد بود. این کتاب، تاریخ اسلام نیست و چنین هدفی را ندارد و در واقع از روش نگارش تاریخ اسلام بحث می‌کند و «روش» چیزی است و تاریخ و حوادث و وقایع و انسان‌هایش، چیزی دیگر.

این هم درست است که سخن گفتن از روش و برنامه، دست‌کم بدون اشاره به برخی حوادث تاریخی، ناممکن است، اما در حدود و خطوط کلی و عمومی؛ زیرا روش و برنامه بیش از آنکه به جزئیات حوادث ارتباط داشته باشد، به اشارات، مفاهیم و نشانه‌های آن‌ها مرتبط است.

به راستی مدتی از عمرم و به‌ویژه در دوران تحصیلات دانشگاهی و بعد از آن را با علاقه فراوان، در زمینهٔ شاخه‌های مختلف علوم، گذرانده‌ام و تقریباً هیچ روزی را بدون مطالعهٔ کتابی کوچک یا بخشی از کتابی بزرگ، نگذرانده‌ام.

تاریخ عمومی و به‌ویژه تاریخ اسلام، از موضوعاتی بود که به مطالعهٔ آن‌ها می‌پرداختم. پس از پایان تحصیلات، بلافاصله به مدت ۴ سال در مدارس

پیشگفتار مترجم

در جهان امروز همه چیز در حال تحول و دگرگونی است و بشر همواره به شناخت جزئیات و جوانب بیشتری دربارهٔ هستی، دست می‌یابد و معلومات و حقایق تازه‌ای، جایگزین معلومات و حقایق قبلی و فعلی می‌شوند. این دگرگونی‌ها، حتی به حوزهٔ علوم دقیق نیز پای می‌نهند و قوانین و قضایای جدیدی در عرصهٔ علوم ریاضی و فیزیک و مکانیک کشف می‌شوند و اساساً تشکیک در مورد حقایق به عنوان روش تحقیق علمی، به‌صورت یک اصل، مورد پذیرش محافل علمی قرار گرفته است.[1]

علوم انسانی و از آن جمله تاریخ و وقایع تاریخی، بنابر ماهیت خود به طریق اولیٰ، بیشتر می‌توانند در معرض تردید، تحول و تحریف قرار گیرند و لذا امکان بازنگری در آن‌ها بیشتر خواهد بود.

کتابی که به نظر خوانندهٔ محترم می‌رسد «کیف نکتب التاریخ الاسلامی» نام دارد و در برگردان به فارسی، عنوان «ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام» برای آن برگزیده شده است. نویسنده در این کتاب به تفصیل و تشریح کامل مبحث می‌پردازد.

۱ـ امروزه در مغرب زمین نیز و در مشرق زمین تشکیک در مورد حقایق و قضایای علمی، فلسفی و اعتقادی و حتی انکار خالق هستی، جزو حقوق مسلم و خدشه‌ناپذیر افراد به رسمیّت شناخته شده است و اظهار و ابراز آن بامانعی روبرو نخواهد شد. به جز داستان آدم‌سوزی یهودیان (holocaust) به دست رژیم نازی آلمان در خلال جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹م)، آن هم به صورت عدد رُند و ثابت شش میلیونی؛ و هرکس در مورد صحت آن کوچک‌ترین تردیدی نشان دهد، به یهودستیزی (antisemitism) متهم و در دادگاه محکوم و روانهٔ زندان می‌شود!

در این سطور از مقولهٔ اسرائیلیات و نیز احتمال بروز خطاهای غیرعمدی و عمدی انسانی، در روند بازگویی حوادث تاریخی و سلب مسؤولیت تاریخی مورخ و مفسر بزرگ، محمد بن جریر طبری، در خصوص صحّت و سقم پاره‌ای روایات مربوط به قرن‌های آغازین تاریخ اسلام، صرف‌نظر می‌کنیم و قصد آن داریم به مسأله‌ای که در حال حاضر در رأس مسائل جهانی قرار دارد، یعنی مسألهٔ روز دنیای اسلام از یک سو و سردمداران و حکمرانان مدّعی رهبری بشریت از سوی دیگر، اشاره‌ای گذرا داشته باشیم.

این مسألهٔ پیچیده عبارتست از: صلح میان اسرائیل و مردم فلسطین که روزی به تاریخ خواهد پیوست و برای آیندگان جزو رویدادهای مهم تاریخی به شمار خواهد رفت.

پس از جنگ چهارم اعراب و اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳م و میانجی‌گری‌های «هنری‌کیسینجر»، وزیر امور خارجهٔ یهودی وقت آمریکا و مسافرت «انور سادات»، رئیس جمهور سابق مصر، به اسرائیل در سال ۱۹۷۷م و انعقاد قرار داد صلح «کمپ دیوید»، میان مصر و اسرائیل در ۱۹۷۹م و خروج بزرگ‌ترین کشور عربی از صحنهٔ مناقشات خاورمیانه و تنها ماندن مردم فلسطین؛ و به دنبال تهاجم اول آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱م، کنفرانس بین المللی صلح خاورمیانه همراه با جارو جنجال فراوان در شهر «مادرید»، پایتخت اسپانیا، برگزار شد و پس از مذاکرات و چانه‌زنی‌ها و دادن امیدهای دروغین در مورد تشکیل دولت فلسطین، سرانجام در سال ۱۹۹۳م موافقت نامهٔ صلح در شهر «اسلو»، پایتخت نروژ، میان اسرائیل و فلسطین به امضا رسید. به دنبال آن، کنفرانس‌ها و مذاکرات متعدد و پرهیاهو به رهبری و میزبانی دولت آمریکا در کمپ دیوید و کمپ‌های دیگر(!) برگزار شد و هر بار با روبوسی‌ها و دست بوسی‌های آن‌چنانی میان طرفین مذاکره و نیز دولتمردان آمریکایی به عنوان میانجی صلح (!) در گوش جهانیان خواندند که بزرگ‌ترین مشکل جهانی، در آستانهٔ حلّ و فصل قرار گرفته و اکنون وقت آن است که پسر عموهای متخاصم، دست در دست هم، دشمنی‌های گذشته را کنار نهند و در بهشت خاورمیانهٔ نوین (!) در صلح و صفا زندگی کنند. به موازات این جریانات، ژنرال «اسحاق رابین»، نخست وزیر وقت اسرائیل، را که به

اعتراف خود، ۲۷ سال تمام برای اسرائیل جنگیده (و در حقیقت اعراب را کشته) بود به عنوان قهرمان صلح معرفی کردند و البته اعطای جایزهٔ بیش از یک میلیون دلاری صلح نوبل را نیز از وی دریغ نکردند.[۱] روزنامهٔ **تهران تایمز** چاپ تهران در تاریخ ششم اکتبر ۱۹۹۱م از قول یاسر عرفات، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین، نوشت: «یک هیأت آمریکایی به هیأت ما گفت: نه تنها عراق، بلکه همهٔ اعراب در جنگ ۱۹۹۱م آمریکا و متّحدانش بر ضد عراق شکست خوردند، پس شما بایستی به شرایط اسرائیل گردن بنهید!» ملاحظه می‌فرمایید چگونه روند صلح به تسلیم تنزل می‌یابد!

مرحوم عرفات اگرچه امتیازات فراوانی به طرف قوی(!) واگذار نمود، اما از خطوط قرمز عبور نکرد و مرگ شرافتمندانه را بر تسلیم کامل ترجیح داد.[۲]

محمد حسنین هیکل سیاستمدار، روزنامه نگار و اندیشمند برجستهٔ مصر و جهان عرب (و اتفاقاً پیرو سکولاریسم) در پاسخ به سؤال گزارشگر یکی از شبکه‌های تلویزیونی، درباره سرنوشت مذاکرات صلح اسرائیل و دولت خودگردان فلسطین پس از فوت یاسرعرفات، اظهار داشت: «مذاکره‌ای در کار نیست، قرارداد آمادهٔ امضا است و رهبری کنونی، بیش از دو گزینه پیش رو نخواهد داشت: یا امضای قرارداد مطابق خواست اسرائیل، یا دچار شدن به سرنوشت سلف خویش!».

۱ـ نامبرده در تاریخ چهارم نوامبر ۱۹۹۵م به دست یک نفر یهودی تندرو مخالف روند صلح به قتل رسید.

۲ـ یاسر عرفات حاضر نشد بیش از ۴۰ سال مبارزات نظامی و تلاش‌های دیپلماتیک در راه احقاق حقوق ملّت فلسطین را زیر پا بگذارد وتاوان عمل خود را نیز پس داد و توسط دشمن اشغالگر و البتّه با چراغ سبز دولت آمریکا از مقام ریاست تشکیلات و طرف اصلی مذاکرهٔ صلح، به زندان خانگی تنزل مقام داده شد و سرانجام جان خود را نیز فدای آرمان مردمش کرد و در یازدهم نوامبر ۲۰۰۴م در یک بیمارستان نظامی در پاریس درگذشت. در رابطه با مرگ کاملاً مشکوک عرفات به رغم گذشت بیش از یک سال از ماجرا دو پرسش مهم هنوز بی پاسخ مانده‌اند:

الف) چرا ایشان را به یک بیمارستان غیر نظامی پایتخت فرانسه نبردند؟، ب) چرا در فرانسهٔ مدعی دموکراسی و مدافع انواع حقوق انسانی و غیر انسانی، علت فوت رهبر یک ملّت همچنان در پرده ابهام باقی مانده است؟!

آری! با گذشت بیش از چهارده سال از تشکیل کنفرانس بین‌المللی صلح «مادرید» و برگزاری نشست‌ها و چانه‌زنی‌ها و مذاکرات و مناقشات و امضای پیمان‌نامه‌های رنگارنگ و...، در مجموع آنچه که از بابت پروسهٔ موسوم به صلح(!) و نیز از برکات و نعمات نظم نوین جهانی و دموکراسی صادراتی آقایان «فوکویاما» و پرزیدنت بوش‌های پدر و پسر و دیگر دولتمردان آمریکایی و البتّه با به‌کارگیری موشک‌های «تاما هاوک»[1] و «کروز»[2] و... در افغانستان و عراق و لابد فردا و پس فردا در سوریه و خدایی نخواسته در ایران، عاید مردم فلسطین شده است، جز آتش و آهن و تخریب خانه و خیمه و مزرعه و آوارگی، بیکاری، فقر و کشتار و دیگر بلایای اجتماعی و روانی، چیز دیگری بوده است؟!

مضحک‌ترین پردهٔ سناریوی صلح(!) این است که ژنرال خون‌آشام «آریل شارون»، نخست‌وزیر در آستانهٔ مرگ اسرائیل و فرمانده مستقیم کشتار جمعی فلسطینیان اردوگاه‌های «صبرا» و «شتیلا» کسی که قریب ۶۰ سال فلسطینیان و دیگر اعراب را تنها به جرم حق‌طلبی به قتل رسانده است، به عنوان قهرمان صلح و لابد فردا برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل، معرفی و در مقابل، فلسطینیان به عنوان مردمانی ستیزه‌جو و تروریست(!) به جهانیان شناسانده خواهند شد.

باز هم در این سناریو ادعا می‌شود که ایران در مسیر برقراری صلح، مانع‌تراشی می‌کند. در این رابطه باید گفت: این هم یکی از دروغ‌های بزرگ آمریکا است که عده‌ای ساده‌لوح وطنی هم آن را باور کرده‌اند.

مردم فلسطین با پیشینهٔ ۶۰ سال مبارزه نظامی و سیاسی و تحمل آوارگی، به حق، ملّتی آبدیده و رشید به شمار می‌آیند و می‌توانند منافع و مصالح خویش را تشخیص دهند و در راستای آن تصمیمات لازم را نیز اتخاذ کنند. از سوی دیگر ایران با فاصلهٔ جغرافیایی طولانی با سرزمین فلسطین، چنانچه به انگیزه‌های انسانی و اسلامی، از لحاظ معنوی مردم آن سرزمین را مورد پشتیبانی قرار داده باشد، جرمی مرتکب نشده است و این در حالی است که در آن سو حمایت‌های

۱ـ Tomahawk

۲ـ Cruise

همه جانبهٔ سیاسی ونظامی و اقتصادی ده‌ها میلیارد دلاری لابی‌های[1] یهودی آمریکایی و اروپایی و... از دولت غاصب اسرائیل، نادیده گرفته می‌شود.

در ارتباط با ادعای فوق، مسأله بسیار روشن است. اگر روند صلح و طرح‌های رنگارنگ آن، در راستای احقاق حقوق پایمال شدهٔ مردم فلسطین پیش می‌رود، بدون شک به نتیجه مطلوب خواهد رسید، حتی اگر ایران هم با آن مخالف باشد؛ و چنانچه این روند برخلاف همهٔ قوانین بین‌المللی، در جهت مشروعیّت بخشیدن به تجاوزگری‌های طرف قوی و تضییع حقوق طرف ضعیف سیر کند ـ که متأسفانه چنین است ـ بی‌تردید موفقیتی در پی نخواهد داشت حتی اگر - بنا به فرض محال - ایران هم از آن پشتیبانی کند!

آری! خواننده محترم! با پوزش فراوان از اطالهٔ کلام، مشاهده می‌شود که در دوره ارتباطات و انفجار اطلاعات، سلطه‌جویان جهانی و دشمنان اسلام، در برابر دیدگان جهانیان، این‌گونه به راحتی به قلب حقایق می‌پردازند و بی‌شرمانه ظالم را در جایگاه مظلوم و مجرم را در موضع قاضی می‌نشانند!

غرض از بیان تاریخچهٔ فوق این است که اولاً: در مورد وقایع روز و ثانیاً: در خصوص رویدادهای تاریخی، به‌ویژه تاریخ اسلام، با دوراندیشی، واقع‌بینی، شناخت، آگاهی و احساس مسؤولیّت کامل فرهنگی و دینی، به بررسی و داوری بنشینیم و در دام جوسازیّ‌ها و تبلیغات حریف قرار نگیریم؛ انشاءالله!

فروردین ماه ۱۳۸۵ شمسی

احمد حکیمی

دبیر بازنشستهٔ آموزش و پرورش شهرستان پاوه

۱ـ Lobby

پیشگفتار مؤلف

دقیقاً یادم نیست این کتاب نخستین بار کی نوشته شده است! تمامی آنچه به یاد دارم، این است که دست‌کم از ۱۵ سال پیش یا شاید قبل از آن[1] به رشتهٔ تحریر در آمده باشد، اما در خلال این مدت طولانی توفیق نشر یافت چرا که نیاز به بازنگری نهایی داشت و تنها اندکی قبل، فرصت این کار دست داده است.[2]

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ رعد/ ۸

«و هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است.»

زمانی که پس از گذشت سال‌ها دوباره آن را از نظر گذراندم، متوجّه شدم که نظرم نسبت به اغلب مطالب و مباحث اصلی آن، تغییر نیافته است، اما شیوهٔ پرداختن به برخی موارد، دگرگون شده و نیاز به افزایش مطالب جدید و یا تأکید بیشتر بر جنبه‌هایی که در نوشتهٔ اول به حد کافی و روشن بیان نشده بود، احساس می‌شد؛ بنابراین ترجیح دادم به جای ایجاد تغییرات جزیی در آن، به بازنویسی بعضی فصول اقدام کنم.

افزون بر این در فاصلهٔ سال‌های میان نسخه اولیه کتاب با نوشتهٔ دوم، دست‌کم دو جلد کتاب با عناوین «واقعنا المعاصر» و «روية اسلامية لأحوال العالم المعاصر» منتشر کرده بودم که با موضوع کتاب حاضر ارتباط مستقیم دارند و در هر دوی آن‌ها سخن از دوره‌های تاریخ قدیم یا جدید اسلام به میان آمده است و بر این اساس لازم دیدم برحسب نیاز، در حاشیهٔ این کتاب اشاراتی به آن‌ها داشته باشم.

۱ـ اکنون اوایل سال ۱۴۱۲ هـ ۱۹۹۱ م است.

۲ـ کتاب دیگری به‌نام «المستشرقون و الاسلام» که در رمضان ۱۳۸۴ هـ ژانویه ۱۹۶۵ م نوشته شده است. در انتظار تجدید نظر اخیر بوده و هنوز منتظر فرصت مناسب است، امید است خداوند آن را میسر سازد!

در مجموع می‌توانم بگویم که این کتاب در بردارندهٔ افکار جدیدم در خصوص تدوین تاریخ اسلام است.

در مقدمهٔ متن اولیهٔ کتاب آورده‌ام: من مورخ نیستم و توانایی آن را هم ندارم! موهبت‌های مورخ را در خود نمی‌بینم، صبر و توان او در بررسی و تحلیل روایات و رویدادها برای استخراج حقایق تاریخی را ندارم و به جز حوادث بزرگ و مطالب دارای اشارات و ارشادات خاص، چیزی در ذهنم ماندگار نمی‌ماند و بیش از هر چیز این موارد برایم اهمیت دارد. «احوال و تحولات انسان» از جمله پیشرفت و عقب افتادگی، باز و بسته شدن امور، صعود یا سقوط. و تاریخ از دیدگاه من عبارتست از: چارچوبی که انسان را در بر گرفته است، اما صبر چندانی برای نگاه موشکافانه و زیرکانه به جزئیات مندرج در صفحات تاریخ ندارم و دگرگونی کلی آن که در حقیقت سیر تحولات انسان است، برایم کافی است.

از ۱۵ سال قبل تاکنون این چنین بوده‌ام و همچنان نیز هستم! و خدا رحمت کند کسی راکه قدر خود را بشناسد! با این وصف، این امر نه در گذشته و نه در حال، مانع بحث و اظهارنظر درباره مباحث این کتاب نخواهد بود. این کتاب، تاریخ اسلام نیست و چنین هدفی را ندارد و در واقع از روش نگارش تاریخ اسلام بحث می‌کند و «روش» چیزی است و تاریخ و حوادث و وقایع و انسان‌هایش، چیزی دیگر.

این هم درست است که سخن گفتن از روش و برنامه، دست‌کم بدون اشاره به برخی حوادث تاریخی، ناممکن است، اما در حدود و خطوط کلی و عمومی؛ زیرا روش و برنامه بیش از آنکه به جزئیات حوادث ارتباط داشته باشد، به اشارات، مفاهیم و نشانه‌های آن‌ها مرتبط است.

به راستی مدتی از عمرم و به‌ویژه در دوران تحصیلات دانشگاهی و بعد از آن را با علاقه فراوان، در زمینهٔ شاخه‌های مختلف علوم، گذرانده‌ام و تقریباً هیچ روزی را بدون مطالعهٔ کتابی کوچک یا بخشی از کتابی بزرگ، نگذرانده‌ام.

تاریخ عمومی و به‌ویژه تاریخ اسلام، از موضوعاتی بود که به مطالعهٔ آن‌ها می‌پرداختم. پس از پایان تحصیلات، بلافاصله به مدت ۴ سال در مدارس

ابتدایی و راهنمایی به تدریس پرداختم، سپس به عرصه فعالیت‌های دیگر گام نهادم. با وجود اینکه رشته تخصصی‌ام زبان انگلیسی بود، به تدریس تاریخ در دوره‌های ابتدایی و راهنمایی نیز ملزم شدم و بر این اساس ۴ سال به تدریس آن پرداختم و ضمن تحصیل و تدریس پی بردم که تاریخ اسلام، با روش صحیح به دانش‌آموزان و دانشجویان و دیگر خوانندگان ارائه نمی‌شود و بیشتر آنچه را جدیداً مورد مطالعه قرار می‌دهیم، مطالبی است که خاورشناسان در اختیارمان قرار داده‌اند؛ این امر به دو صورت انجام می‌پذیرد: یا مستقیماً توسط آثار آنان، یا به صورت غیرمستقیم به‌وسیلهٔ تاریخ‌نگاران مسلمانی که شاگردان آن مستشرقان بوده و گفته‌های استادان‌شان را به عنوان قول قطعی و غیر قابل بحث(!) تلقی می‌کنند! و نیازی به توضیح نیست که خاورشناسان، فعال‌ترین نقش تخریبی را در عرصه تاریخ اسلام عهده‌دار بوده‌اند![1]

از آن زمان احساس می‌کردم که بازنویسی تاریخ اسلام به روشی غیر از روش خاورشناسان و شاگردان‌شان، ضروری است.

با گذشت زمان و به دنبال افزایش آگاهی‌ام نسبت به نوشته‌های این به اصطلاح «مورخان» جدید دربارهٔ تاریخ اسلام، احساسم نسبت به این قضیه روند صعودی می‌پیمود و همچنین هرگاه فریادهای مشکوکی، ندای ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام را سر می‌دهند. اما از زوایای دیگر نقش تخریبی آن‌ها از آنچه خاورشناسان پیش‌تر نوشته‌اند، کم‌تر نیست. گاهی از زاویه ملی گرایی عربی که یکی از جنبه‌های خنده‌آور آن، معرفی صلاح الدین کُرد، به عنوان قهرمان و مدافع ملی گرایی عربی است و زمانی به شیوه‌ای خنده‌آور از دیدگاه سوسیالیستی، پیامبر اسلام ﷺ را رهبر قیام فقرا بر ضد ثروتمندان معرفی می‌کنند! و گاهی از نقطه‌نظر تفسیر مادی یا اقتصادی تاریخ باز هم به شکلی خنده‌دار ادعا می‌کنند که انگیزهٔ فتوحات اسلامی و نیز جنگ‌های صلیبی، مسائل اقتصادی بوده است و در هر دو مورد، دین را پوششی برای استثمارگری به حساب می‌آورند!

۱ـ این مسأله را در «کتاب المستشرقون و الاسلام» مورد بحث قرار داده‌ام.

با مشاهده و بررسی این موارد نسبت به این ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام از دیدگاه اسلام و با روح اسلامی، یقین بیشتری حاصل می‌کردم؛ روحی اسلامی که تحت تأثیر جریانات منحرف و فریادهای مشکوکی که قصدشان محو آثار و نشانه‌های نورانی این تاریخ و عوامل و عناصر نشأت گرفته از تاریخ «امت اسلامی» است، قرار نمی‌گیرد. هرچند این جریانات شعارهای دهان پرکنی نظیر: «روح علمی» و «بی طرفی» و «روش‌مند» بودن را مطرح سازند.

به خوبی به عظمت و اهمیت این کار و میزان کوشش لازم برای تحقق آن واقفم. به راستی این کار سترگ، فراتر از تلاش افراد متفرق یک نسل است بلکه به کوشش جمعی و سازمان یافتهٔ مؤسسات تخصصی و پی‌گیرانهٔ چندین نسل نیاز دارد زیرا تاریخی به درازای بیش از چهارده قرن، مملو از حوادث و شخصیّت‌ها و عظمت‌ها و قهرمانی‌های بی‌نظیر و در عین حال شکست‌های اسفناک، مصیبت‌های طولانی و چهره‌های منحرف است که در متنی واحد و متداخل تنیده شده‌اند؛ لذا مطالعه، بررسی، نقد و بازنویسی این چنین متنی، کاری بس دشوار و خسته کننده خواهد بود، هرچند برای انجام آن نیز چندین نسل با هم کار کنند.

با این وصف، پرداختن به چنین کار بس بزرگی به رغم دشواری‌های فراوان، ضروری است؛ چه هیچ امت‌ی نمی‌تواند بدون تاریخ به زندگی خود ادامه دهد. تاریخی که مورد نقد و بررسی و تحقیق قرار گرفته و به آسانی قابل استفاده و در دسترس همگان باشد؛ از طفلی که در آغاز راه است تا پژوهشگر متخصصی که به پایان راه رسیده است.

در این مجال کوتاه فروتنانه در پی یافتن روشی هستم که بتوان بر پایهٔ آن تاریخ اسلام را بازنویسی کرد و چنانچه در این عرصه به موفقیتی دست یابم، از فضل خدای بزرگوار خواهد بود و از ذات پروردگار سپاسگزارم و در غیر این صورت، فقط قصدم کسب رضای خداست و از او التماس توفیق دارم!

محمد قطب

هدف از بازنویسی تاریخ

ما معتقدیم که تاریخ عمومی بشر، باید از دیدگاه اسلامی بازنویسی شود تا دستاوردهای بشری با معیارهای الهی مورد سنجش قرار گیرد، یعنی به میزان تحقق هدفی که خداوند برای آفرینش وی تعیین کرده که آن هم عبادت خداوند به معنای کامل عبادت، که اعتقاد به یگانگی او و انجام شعارهای تعبّدی مختص او و پایبندی به دستورات او در ساماندهی روابط انسان‌ها با یکدیگر (یعنی تطبیق شریعت ربّانی) و آباد سازی جهان به مقتضای روش و برنامهٔ الهی و... را در برمی‌گیرد.

اگر مابه امور فوق درباره تاریخ بشر معتقدیم، بدان سبب است که در حقیقت، این تاریخ به گونه‌ای ارائه می‌شود که از نظر نگرش به انسان، طبیعتِ آفرینش، هدف وجودی، حدود امکانات و معیار دستاوردهای او با دیدگاه اسلامی، تفاوت بنیادی دارد؛ پس لزوماً باید آن را به نحوی بازنویسی کنیم که با نقطه‌نظر اسلامِ برگرفته از کتاب خدا و سنّت پیامبر ﷺ هماهنگ و با تفکّر مشترک ما مسلمانان، متناسب باشد.[1]

اما در مورد تاریخ امت اسلامی؛ بر چه اساسی می‌گوییم که تاریخ اسلام باید دوباره نوشته شود؟ هدف از این کار چیست؟ آنچه فعلاً نوشته شده چه عیب و نقصی دارد؟ در چه زمینه‌هایی کوتاهی صورت گرفته است که می‌خواهیم آن‌ها را تکمیل کنیم؟ یا در آنچه نوع جنبه‌های انحرافی وجود دارد می‌خواهیم از آن‌ها بپرهیزیم؟

در حقیقت، ملاحظات فراوانی در زمینه‌های مختلف وجود دارد که به اصرار ما در ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام، منجر می‌شود.

۱ـ این مطلب را در کتاب، «حول التفسیر الاسلامی للتاریخ» بیان و علل و انگیزه‌های آن و بنیان‌های لزوم نوشتن تاریخ بشری را به مقتضای آن شرح داده‌ایم.

با بررسی آثار و منابع قدیمی مورخان بزرگ مسلمان، با مجموعه‌ای عظیم از اخبار و روایات و رویدادها مواجه می‌شویم که به شکل فعلی، برای پژوهشگر ژرف‌نگر مناسب، اما برای خواننده‌ای که می‌خواهد فوراً به خلاصه‌ای آماده، شسته و رفته، سهل‌الوصول و سهل‌الهضم دسترسی داشته باشد، نامناسب خواهد بود. شکی نیست که این مورخان به امانت‌داری علمی ویژه‌ای پایبند بوده‌اند و لذا همهٔ آنچه از معلومات و روایات متعدّد و متناقض و گاه به دور از احتمال را که به ذهنشان رسیده بود ثبت کرده‌اند، زیرا دیده‌اند که مقتضای امانت‌داری آن است که شنیده‌ها را ضمن استناد به گوینده، فرو نگذارند و در این زمینه کوشیده‌اند که اخبار را در حدّ توان، از منبع اصلی گرد آورند و آن‌ها را به انگیزهٔ امانت‌داری و رعایت تقوا و به‌دور از دخالت و ترجیح یک خبر یا روایت بر خبر یا روایتی دیگر، به ثبت رسانده‌اند و در واقع از میزان حیرت و سرگردانی خواننده خود در پی اتخاذ این رویکرد آگاه بودند، اما ترجیح می‌دادند که وی او را با روایات گوناگون مواجه سازند بدون اینکه با دخالت خود نفیاً یا اثباتاً، یکی را بر دیگری ضعیف‌تر یا برتر به شمار آورند.

طبری در مقدمهٔ کتاب خود می‌نویسد: «اگر پاره‌ای اخبار و گزارش‌های مربوط به گذشتگان که به علت فقدان معنا یا ضعف محتوا، به نظر خوانندگان، ناپذیرفتنی و بلکه مزخرف می‌نماید، در کتاب آمده است، نه آرا و نظرات خود ما، بلکه صرفاً روایات ناقلان است که آن‌ها را همان‌گونه که هست، بازگفته‌ام»[۱]

اگر در این روش مزیّتی باشد در واقع از این بابت است که همهٔ حوادث، رویدادها و گفته‌ها را نگهداری، ثبت و ضبط کرده است و از این بابت، برای پژوهشگر کنجکاوی که وظیفهٔ نقد و پاکسازی را به عهده می‌گیرد، منابع ارزشمندی به شمار می‌آیند؛ اما عیب این روش برای خواننده معمولی و بی‌تجربهٔ جویای دانش آن است که او را در دریایی از روایات و رویدادهای گوناگون و گاه متناقض، غرق می‌سازد و راه برون رفتی برای رهایی از آن و

۱ـ تاریخ طبری، ۸/۱، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ چهارم، دار المعارف مصر.

رسیدن به نتیجه‌ای معین معرفی نمی‌کند و لذا هدف مطالعه، بررسی و تحلیل تاریخ برای او تحقّق نمی‌یابد، زیرا از صبر و توان علمی لازم برای نقد و ارزیابی روایات گوناگون و ترجیح بعضی از آن‌ها بر دیگری برخوردار نیست.

اگر از جنبهٔ دیگری به اغلب منابع جدید متأثر از رویکرد خاورشناسی، نظر اندازیم، درمی‌یابیم که از لحاظ ادبی به نحوی جذاب و فریبنده نوشته شده‌اند! و از حیث ساختار، تقسیم‌بندی، فهرست‌نویسی و درج منابع و مراجع، برای خواننده امروزی کاملاً مناسب‌اند و از دیگر سو، به جای غرق ساختن در دریای روایات متضاد، خواننده را به نتیجه‌ای معین و مشخص می‌رساند.

با این وصف، عیب این رویکرد از لحاظ روش و منهج، در آن است که اغلب فاقد امانت‌داری علمی لازم است و به رنگ خاص و به قصد تحقق هدفی معین به نگارش درمی‌آید و هدفی که افرادی که خیر و مصلحت اسلام را نمی‌خواهند، آن را در درون خود پنهان می‌سازند!

حال تفاوتی ندارد که این منابع نوشتهٔ خود خاورشناسان یا تألیف شاگردانشان باشد که مطالب آنان را نقل می‌کنند و تحت تأثیر افکارشان قرار می‌گیرند و ادعاهای‌شان را مطرح و سپس به خود نسبت می‌دهند و اسامی خویش را روی آن‌ها می‌گذارند. در هر دو حالت این منابع متعلق به کسانی است که حقیقت محض را مورد بحث قرار نداده‌اند. خود خاورشناسان از روی عمد و زیر پوشش فریب‌کارانهٔ علمی و با مکر و حیلهٔ فراوان، چهرهٔ حقیقت را زشت نشان داده‌اند و شاگردان و ناقلان اندیشه‌های‌شان نیز به غفلتی عمیق دچار شده و از درک اهداف واقعی و کید و مکر آنان بازمانده‌اند و چنین روندی در مورد این جماعت به سرگردانی، عدم آگاهی و فقدان قدرت تشخیص میان حق و باطل انجامیده است.

خداوند درباره اهل کتاب و از جمله خاورشناسانی که تاریخ اسلام را از آنان می‌گیریم، می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ آل‌عمران/۷۱

«ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل درمی‌آمیزید و آن را کتمان می‌کنید حال آن‌که می‌دانید؟!»

و در خصوص گرایش به آنان و اخذ و استماع از آنان خطاب به مسلمانان می‌فرماید:

﴿یَاأَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِن دُونِکُمْ لاَ یَأْلُونَکُمْ خَبَالاً وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ ٱلْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ ٱلآیَاتِ إِن کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ * هَاأَنْتُمْ أُوْلاَءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلاَ یُحِبُّونَکُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِٱلْکِتَابِ کُلِّهِ وَإِذَا لَقُوکُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ ٱلأَنَامِلَ مِنَ ٱلْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِیمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾ آل‌عمران/۱۱۸-۱۱۹

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خود، محرم اسرار برنگزینید! آنان از هرگونه شر و فسادی در حق شما کوتاهی نمی‌کنند؛ آنان آرزوی رنج و زحمت شما را دارند. دشمنی از دهان‌شان آشکار است و آنچه در دل دارند، بزرگ‌تر است. ما نشانه‌هایی برای شما بیان کردیم، اگر اهل عقل و درایت هستید. هان! این شمایید که آنان را دوست می‌دارید و ایشان شما را دوست نمی‌دارند و شما به همهٔ کتاب‌ها ایمان دارید و وقتی که با شما برخورد می‌کنند می‌گویند: ایمان آورده‌ایم، اما در خلوت تنهایی از شدّت خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان می‌گزند»

﴿یَاأَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ ٱلَّذِینَ أُوتُوا ٱلْکِتَابَ یَرُدُّوکُم بَعْدَ إِیمَانِکُمْ کَافِرِینَ﴾ آل‌عمران/ ۱۰۰

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از کسانی که کتاب بدیشان داده شده است پیروی کنید، شما را پس از ایمان آوردن‌تان به کفر باز می‌گردانند.»

﴿وَلَن تَرْضَیٰ عَنکَ ٱلْیَهُودُ وَلاَ ٱلنَّصَارَیٰ حَتَّیٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَیٰ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَ ٱلَّذِی جَاءَکَ مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَکَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِیٍّ وَلاَ نَصِیرٍ﴾ بقره/۱۲۰

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آیین ایشان پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی، هدایت است؛ و اگر از خواسته‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آن‌که علم و آگاهی یافته‌ای، هیچ سرپرست و یاوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود»

اینان، به رغم پوشیدن ردای علم و تظاهر به بی‌طرفی علمی، نباید ما را نسبت به ماهیت خود بفریبند، زیرا مطالبی که عرضه می‌دارند، همانی است که

گذشتگان‌شان در قرون وسطی از سوی کلیسا مأموریت یافته بودند، علیه اسلام بنویسند و چهرهٔ اسلام را هر چه بیشتر نزد مردم اروپا زشت و منفور سازند. هدف این کار باز داشتن مردم اروپا بود از آنچه که می‌توان "تهاجم فکری اسلام" نامید که از اندلس، شمال آفریقا، سیسیل، مشرق عربی و سرزمین‌های دیگر، در داخل اروپا پیش می‌رفت و دانش پژوهان اروپایی، با هدف کسب علم در مدارس و دانشگاه‌های اسلامی، به این سرزمین‌ها می‌آمدند و با قلبی لبریز از شگفتی و قدرشناسی نسبت به اسلام، بازمی‌گشتند. این روند، ناراحتی و برآشفتگی اصحاب کلیسا را در پی داشت و در راستای زشت‌نمایی چهرهٔ اسلام، به فعالیت‌های همه جانبه‌ای مبادرت ورزیدند تا بتوانند این دین را از اروپا یا بهتر بگوییم اروپاییان را از این دین دور سازند.

پس از کسب موفقیت‌های اولیه این ابزار کهنه در بازداشتن مردم آن دیار از اسلام، ممکن است این روشها تغییر کرده باشد، اما امروزه همان شگردها برای بازداشتن مسلمانان از اسلام به‌کار گرفته می‌شود و چه بسا شرایط اقتضا می‌کرد که ناسزاگویی‌های مرحلهٔ اول با تخفیف یا پنهان سازی، همراه با تظاهر به بی‌طرفی و روش‌مندی علمی صورت گیرد. بلکه مقتضای خباثت بیشتر آن بود که گاهی به نوعی به ستایش و تمجید ضمنی از اسلام و مسلمین می‌پرداختند تا بتوانند خواننده مسلمان را بفریبند و اعتمادش را نسبت به گفته‌های این دانشمندان بی‌طرف و روش‌مند جلب کنند تا نه تنها سم ریخته شده در عسل را تناول، بلکه با اشتیاق وافر شیرینی آن را بیشتر احساس و از بهره گرفتن از آن احساس لذت نمایند.

خداوند ما را از این فریب‌کاری تاریخی، آگاه ساخته است:

﴿وَقَالَت طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَلاَ تُؤْمِنُوا إِلاَّ لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ...﴾ آل‌عمران/ ۷۲-۷۳

«جمعی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید تا شاید برگردند. و باور مکنید مگر به کسی که از آیین شما پیروی کرده باشد»

هدف همچنان روشن است! کشتن روح افتخار و احترام نسبت به اسلام و تاریخ اسلام در ضمیر خواننده مسلمان و تبدیل آن به نوعی کینه و نفرت که سرانجام موجب شود دست از تاریخ و قهرمانانش دارانش بردارد و وی را از کوشش در راه بازسای و احیای دوبارهٔ آن منصرف گرداند.

آنان در این راستا از نسبت دادن دروغ‌های (علمی) نسبت به رسول خداﷺ و یارانش ابا ندارند، چنانکه مثلاً "پل‌هاوزن" در کتاب «**الدولة العربية**» می‌گوید:

«محمدﷺ در آغاز امر و در حالت ضعف، در مدینه با یهود پیمان بست و زمانی که قدرت کافی به دست آورد، پیمانش را زیر پا نهاد و با آنان به جنگ پرداخت و از مدینه اخراج‌شان کرد»

همین طور در رابطه با ابوبکر و عمر می‌نویسد: «آنان خلافت مسلمانان غصب کردند» و به همین ترتیب صدها تن دیگر، از این دروغ‌ها گفته‌اند.[1]

یکی از موارد وارونه سازی‌های علمی که اکثراً بدان متوسل می‌شوند، دستکاری عمدی در تأویل نصوص، یا افزایش و کاهش کلماتی است که از راه آن‌ها بتوانند معانی و مفاهیمی را که در متون اصلی نیامده و ارتباطی به آن ندارد، استخراج کنند. همچنین از روایات ضعیف موجود در منابع اسلامی، بدون نقد و بررسی به عنوان اصل، بهره‌برداری و روایات دیگر و حتی احادیث متواتر را رها کرده و به گمان خود این عمل را امانت‌داری علمی و نقل از منابع معتبر به شمار می‌آورند.[2]

۱ـ نک: «المستشرقون و الاسلام»

۲ـ دکتر عبد العظیم الدیب در "کتاب الامة، شماره ۲۷ "انتشارات دولت قطر در ربیع الثانی سال ۱۴۱۱ هـ بحث جالبی با عنوان "المنهج فی کتابات الغربیین عن التاریخ الاسلامی " مطرح می‌سازد که در آن مجموعه‌ای از مطالعات خاورشناسان را نقل می‌کند؛ از جمله " مونت‌گمری وات " می‌گوید: " از اخبار وارده بر می‌آید که [حضرت] محمد از شغار، یعنی اینکه دو یا چند مرد دختران یا خواهران خود را بدون مهریّه به ازدواج یکدیگر درآورند، پشتیبانی کرده است. و این مطلب را به "بخاری!!" نسبت می‌دهد با وجود اینکه نزد همهٔ مسلمانان ثابت شده است که پیامبرﷺ از ازدواج به شیوه شغار (زن در مقابله زن) نهی فرموده است. " ویل دورانت " نیز به متنی اشاره کرده است که به موجب آن " زبیر هزار مملوک داشت که هر روز خراج خود را به او می‌پرداختند، حتی یک درهم از آن را نگاه نمی‌داشت و همه را صدقه می‌داد. " ویل دورانت متن فوق را به این صورت در آورده است: زبیر در شهرهای مختلف خانه داشت و هزار رأس اسب و ده هزار برده که به سبب آن از حالت زهد و منزلت خارج و به فساد مهلک ←

مورخان مسلمان هنگام نقل مطلب خاورشناسان، از ذکر این‌گونه دروغ‌های شرم‌آور خودداری می‌کنند. اما با این وصف از تأثیرات سوء آنان مصون نمی‌مانند و شبهات و وارونه‌سازی‌های آنان را بدون نقد و کم و کاست می‌پذیرند و به این توهم دچار می‌شوند که "روش علمی" بدون تشکیک در رویدادها و امور مهم و حساس و ابراز عیوب، تحقق نخواهد یافت!!

پس این عیب مهم نوشته‌های خاورشناسان و شاگردان‌شان به تنهایی، به سلب صلاحیت از نوشته‌ها و منابع آنان می‌انجامد و تجدید نظر در مورد وقایع و تفسیرها و اظهارنظرهای مندرج در کتاب‌هاشان را بی‌نهایت ضروری می‌سازد. به هر حال این تنها عیب و نقص موجود در کتب جدید به‌ویژه آنچه درباره روش‌ها و شیوه‌های تدریس در دوره‌های ابتدایی، راهنمایی، متوسطه و آموزش عالی یا حتی در رشتهٔ تخصصی تاریخ اسلام مقرر شده است، به شمار نمی‌آید!

عیب اساسی دیگر موجود در این روش، به‌طور کلی عبارتست از: تأکید بر تاریخ سیاسی مسلمانان و غفلت از سایر جنبه‌های زندگی آنان، از جمله: عقیده، اندیشه، علم، تمدن، جامعه و... و تردیدی نیست که تاریخ سیاسی، مشکل‌دارترین بخش تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهد.

صرف نظر از زیاده‌روی‌ها و تحریفات تاریخی ناشی از اختلافات مذهبی، نظیر نوشته‌های شیعیان درباره تاریخ اهل سنّت و ... بی‌شک از همان اوایل در عرصهٔ سیاسی، از خط اسلامی اصیل انحرافات زیادی رخ داده‌است که نمی‌بایست اتفاق می‌افتاد. اما به رغم وقوع این نوع انحرافات، (به استثنای زیاده‌روی‌های عمدی) کوتاهی و نادیده‌انگاری آن‌ها در تاریخ، چهره‌ای غیر واقعی، زشت و مسخ شده از وقایع را به نمایش می‌گذارد.

این موضوع قابل تصوّر نیست که می‌خواهیم نسبت به این گونه انحرافات چشم‌پوشی کنیم، یا با طرح بهانه‌های واهی، تاریخ را تبرئه یا با جعل وقایع، به آن دروغ نسبت دهیم؛ بدان‌سان که نازی‌های آلمان به فرزندان خود می‌آموختند که

دچار شده بود! و...

ارتش آلمان هرگز شکست نمی‌خورد! (و با چشم خویش نیز این شکست را مشاهده کردند.) و همانطور که مردم انگلیس از دزدان دریایی نسل‌های گذشته، قهرمانان تاریخی می‌آفریدند و به فرزندان خود می‌آموختند که هستهٔ اصلی ناوگان بریتانیا را اینان تشکیل داده‌اند! و بر همین منوال رهبران کنونی ما [جهان عرب] شکست شرم‌آور خود را، پیروزی بی‌سابقهٔ تاریخی به شمار می‌آورند!

هرگز! نباید مورخ مسلمان دست به چنین کاری بزند و چنین کاری از او پذیرفته نیست. خداوند به ما دستور داده است که حقیقت را بگوییم، اگرچه به زیان خودمان یا والدین یا نزدیکان‌مان باشد، و شاهدانی برای خدا و برقرارکنندهٔ عدالت در جهان باشیم:

﴿یَاأَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِکُمْ أَوِ ٱلْوَالِدَیْنِ وَٱلْأَقْرَبِینَ إِن یَکُنْ غَنِیّاً أَوْ فَقِیراً فَٱللّٰهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا ٱلْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلْوُو أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ ٱللّٰهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیراً﴾ نساء/ ۱۳۵

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه کنید و در برپایی عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید، اگرچه شهادت‌تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان‌تان باشد، خواه کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود، ثروتمند یا نیازمند باشد؛ زیرا خداوند از هر دوی آنان بهتر است. پس از هوا و هوس پیروی نکنید که منحرف می‌گردید و اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است»

و تاریخ، امانت و شهادتی است که برای خداوند از انسان گرفته می‌شود و حب و بغض، تأثیر بر چگونگی ادای آن نمی‌گذارد:

﴿یَاأَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِٱلْقِسْطِ وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَٱتَّقُوا ٱللّٰهَ إِنَّ ٱللّٰهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ مائده/ ۸

«ای مؤمنان! بر ادای [وظایف تعیین شده از سوی] خداوند مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید و دشمنی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید؛ دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیکتر است! از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید!».

لذا از مورخ مسلمان انتظار می‌رود که حق را برگزینند و بدون طرفداری از فردی و یا ستم نسبت به دیگری، در جهت رسیدن به آن بکوشد؛ اگر کوشش وی درست بود، دو پاداش و اگر تلاش او به خطا رفت، یک پاداش خواهد گرفت و باید هدف او همواره شهادت برای خدا باشد.

اما آنچه را منابع و مراجع کنونی انجام می‌دهند، چیز دیگری است.

فرض کنیم همهٔ آنچه در عرصهٔ سیاست به اشخاص منحرف نسبت داده شده است، درست باشد و زیاده گویی‌های نشأت گرفته از خصومت‌های حزبی و مذهبی که در آن هر گروه به دلخواه به مخالفان‌اش ناسزا می‌گوید و نیز افسانه‌پردازی‌هایی که هارون الرشید را که یک سال به زیارت حج و سال بعد به جنگ کفار می‌رفت، به عنوان یکی از قهرمانان هزار و یک شب می‌شناساند، در این مبالغه‌گویی‌ها دخیل نبوده است و خلاصه، فرض را بر این قرار می‌دهیم که تاریخ سیاسی مسلمانان با خطوط سیاه نگاشته شده است! بگذار چنین باشد! اما خطوط سیاه در صفحاتی که غالباً سفیدند! اگر کسی تمام صفحهٔ سفید را بپوشاند و فقط خطوط سیاه را نشان دهد، آیا حقیقت را گفته است؟ آیا به راستی چهرهٔ حقیقی این تاریخ را نمایانده است؟! و این عمل چه نوع اثراتی بر خواننده به جای می‌گذارد؟!

چنانچه خواننده از همهٔ مطالب و نکات سفید و سیاه صفحه آگاه می‌شد، آیا همان اثر قبلی را بر وی می‌گذاشت؟ یا اینکه به یقین، تأثیر این دو حالت با هم متفاوت خواهد بود؟

مسأله این است؛ این امر هم از نظر تأثیر بر افراد و هم از جنبهٔ علمی صرف، اهمیت دارد.

از جنبهٔ علمی، چنین تاریخی، ساختگی و به دور از واقعیت خواهد بود، هرچند همه کلمات‌اش درست باشد! چرا که آن را در حجمی به مراتب کوچک‌تر به مردم ارائه می‌دهد. گویی کوتوله‌ای را در جای موجودی تنومند می‌نشاند! اما از نظر تأثیر بر دیگران، باید گفت: تفاوت فراوانی وجود دارد میان مشاهدهٔ موجودی زنده، پویا، نیرومند و در حال حرکت که در اثر برخورد با مانع به زمین می‌افتد، بدنش زخمی می‌شود، اما برمی‌خیزد و حرکت را از نو شروع

می‌کند؛ و موجودی درمانده،لنگان و فلج که حین راه رفتن، می‌لرزد و پس از چند قدم به زمین می‌افتد. در مورد اول، بیننده حرکات را می‌سنجد و با او اظهار همدردی می‌کرده و ضمن انتقاد و سرزنش درباره نقاط ضعف، روی هم رفته به نحوی مثبت با او برخورد می‌کند و در مورد دوم، تلقی کلی بیننده نوعی بی‌میلی، بیزاری و تنفر خواهد بود! و پر واضح است که حالت دوم، مورد پسند [دشمنان] است.

در این رابطه، همچنان روش "دنلپ" را در مصر به یاد می‌آورم.

آن‌گاه که مبلغان مسیحی انگلیسی به علت مشکلات و موانع بر سر راه روند مسیحی‌سازی مردم مصر به "لردکرومر"، نمایندهٔ دولت استعماری بریتانیا در این کشور، شکایت کردند، خطاب به آنان گفت: "فکر می‌کنید که من مانع کار شما هستم؟!" در حالی‌که مردان و کودکان مصری را می‌گیرید و به زور به پذیرش مسیحیّت وادار می‌کنید؟! این رویه غلط است و واکنش مسلمانان و افزایش دلبستگی و تمسک آنان به اسلام را در پی خواهد داشت! من با جوانی که به زودی از دانشکدهٔ الهیات لندن[1] فارغ التحصیل می‌شود، توافق کرده‌ایم که مسؤولیت سیاستگذاری آموزش و پرورش [مصر] را به نحوی که همهٔ خواست‌های شما را برآورده سازد، به عهده گیرد.

این شخص همان مستر "دنلپ" است که "کرومر" وی را به عنوان کارشناس وزارت فرهنگ مصر منصوب کرد و او نیز سیاست‌ها، برنامه‌ها و روش‌های پلید خود را وضع و به مرحلهٔ اجرا در آورد که اصول آن‌ها تا این لحظه هم اجرا می‌شود. [افزون بر آنچه بر سر تدریس زبان عربی و تعلیمات دینی آورد.] پلیدترین و خبیث‌ترین بخش این سیاست‌ها، برنامه‌ریزی برای تاریخ بود؛[2]

سمّی که نامبرده با برنامه‌های درسی تاریخ در آمیخت، عبارت بود از: تأکید و تمرکز بر تاریخ سیاسی مسلمانان، بعد از دوران بعثت و صدر اسلام و تهی ساختن تاریخ اسلام از محتوای کلی و همه جانبه و محدود ساختن آن به

۱ـ Trinity College

۲ـ در صورت تمایل نک: ("واقعناالمعاصر" فصل "آثار الانحراف" مبحث مربوط به اشغال مصر توسط انگلیس و نقش آن در به تباهی کشاندن این کشور، صص ۲۱۷ـ ۲۳۴).

کشمکش‌های سیاسی و تلاش‌های توسعه‌طلبانهٔ حکام علیه همسایگان، توطئه‌ها و دسیسه‌های قتل، ترور و نابودی مخالفان سیاسی و...!

و زمانی که دانش‌آموز یا دانشجو، این چهرهٔ اندوهبار تاریخ خود را کنار می‌گذاشت، تاریخ اروپا با صفحات روشن مالامال از تمدن و پیشرفت علمی و صنعتی پویا و با نشاط، در برابرش گشوده می‌شد تا دو پیام سراسر آغشته به هم به وی القا شود:

۱ـ اسلام پس از دوره خلفای راشدین به پایان راه رسیده و به صورت کشمکش‌های سیاسی بر سر کسب قدرت در آمده است و دیگر از تأمین نیازهای بشریت عاجز است و دیگر راهکاری برای ارائه ندارد؛

۲ـ تنها تاریخ اروپا، سزاوار احترام و تقدیر است!

بدین ترتیب مانع دلبستگی مسلمانان به اسلام شده و آنان را به اروپا متمایل می‌گردانند و این همان هدف گروههای تبلیغ مسیحیت است که قدیس "زویمر" در سخنرانی مشهور خویش در کنفرانس تبلیغ مسیحیت برگزار شده در شهر بیت‌المقدس به سال ۱۹۳۵ [1] ایراد کرد و "کرومر" نیز پیش‌تر وعدهٔ تحقق آن را از طریق روش‌های آموزشی "دنلب" داده بود. [2]

هم اکنون باید ببینیم که در کجای این روش پلید، خطایی رخ داده که تلاش‌های همزمان و سازمان یافته خاورشناسان و استعمارگران، بر کمک به آن تمرکز یافته است؟

می‌پرسیم: آیا کتب و آثار مورخان مسلمان اولیه، حاوی مطالبی هست که روش تقسیم بندی کنونی در تاریخ اسلام را به صورت بعد از دوره بعثت و صدر اسلام و خاندان‌های حاکم اموی، عباسی، ممالیک، عثمانی و... ممکن سازد؟

بی‌تردید خواننده از کتب مورخان اولیه درمی‌یابد که آنان تاریخ "امت اسلامی" را از ابتدای شکل‌گیری توسط حضرت رسول ﷺ در مکه و سپس

۱ـ رک: "المخططات الاستعماریه لمکافحة الاسلام" اثر شیخ محمد محمود صواف، دارالاعتصام، قاهره.

۲ـ در صورت تمایل نک: (موضوع تهاجم فکری در کتاب "واقعناالمعاصر" رجوع کنید.

در مدینه نوشته‌اند و در اثنای بررسی آن به‌طور معمول و طبیعی، از احوال حکام و مردم معاصر آنان در عرصه‌های مختلف زندگی از جمله: سیاست داخلی و خارجی، جنگ‌ها، فتوحات، نهضت‌های علمی و فرهنگی، اوضاع اجتماعی، فکری، اخلاقی، عمرانی و... به تفصیل سخن گفته‌اند؛ و این است وضعیت صحیح تاریخ و چیز دیگری نسیت.

نخستین اشکال و خطر تقسیم‌بندی تاریخ به دوره‌های سیاسی و جداگانه سخن گفتن دربارهٔ آن‌ها و کشیدن خطوط فاصل میان این دوره‌ها، ایجاد فاصلهٔ تاریخی بین نسل‌هاست؛ گویی که مسلمانان، امت‌ی واحد و یکپارچه نبوده و واقعیتی به نام "امت اسلامی" وجود خارجی نداشته است! بی‌تردید "امت اسلامی" و "تاریخ امت اسلامی" بارزترین ویژگی و صفت ممیزهٔ این امت و تاریخ او به‌شمار می‌آید.

آری! افتخارات، شکست‌ها، فراز و فرودها، اوج و حضیض‌ها، مدها، جزرها، نقاط قوت و ضعف، همه و همه عناصر تشکیل دهندهٔ تاریخ این امت به شمار می‌آیند و تاریخ ملل دیگر، فاقد این ویژگی‌هاست.

این امت در واقع، وضعیت مشخصی در تاریخ دارد که صرفاً یک امت نیست، بلکه امت پیامبر آخرین دین آسمانی، یعنی حضرت محمد ﷺ فرستاده خدا به سوی همهٔ انسان‌ها و تا برپایی قیامت به شمار می‌آید و با این صفت است که به عنوان بهترین امت شناخته شده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ آل‌عمران/ ۱۱۰

«شما بهترین امت‌ی هستید که برای [هدایت و راهنمایی] انسان‌ها آفریده شده‌اید»

واضح است که این برتری، جنبهٔ شخصی، نژادی یا قومی ندارد، بلکه برگرفته از رسالت و مسؤولیتی است که بر عهده‌اش گذاشته شده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ آل‌عمران/۱۱۰

«شما بهترین امت‌ی هستید که برای [هدایت و راهنمایی] انسان‌ها آفریده شده‌اید، [زیرا] امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید»

همچنین وضعیت ویژهٔ او در میان سایر امت‌ها، برگرفته از همان امر است:
﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ بقره/ ۱۴۳

«و بی‌گمان شما را امت میانه‌روی کرده‌ایم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر نیز بر شما گواه باشد».

از این‌رو تا زمانی که رسالت‌اش را انجام دهد، صفت برتری، تحقق می‌یابد و آن‌گاه که در ادای رسالت کوتاهی ورزد، این صفت از وی سلب خواهد شد و افتخارات، پیشرفت‌ها و اوج قدرت و شوکت او به میزان و مقدار موفقیت در زمینهٔ ادای رسالت‌اش بستگی دارد و سقوط و سراشیبی وضعیت و نابودی و ذلت‌اش به حدود و میزان کوتاهی‌اش در انجام رسالتی است که عهده‌دار آن شده است.

این همان چیزی است که نشانه‌های روشن تاریخ، از آغاز تاکنون، مشخّص و معیّن می‌سازد و همچنین تاریخ این امت را تفسیر می‌کند.

بی‌تردید تاریخ اسلام، تاریخ حکومت‌های اموی، عباسی، ممالیک یا عثمانی و... نیست، بلکه تاریخ "امت اسلامی" است و همواره خواهد بود و معیار همیشگی آن در هر زمانی این است که: آیا امت، رسالتش را انجام داده و اگر انجام داده است، این امر چگونه و تا چه اندازه‌ای بوده است؟ یا در انجام آن دچار سستی، کوتاهی و عقب‌ماندگی شده و به چه صورت و تا چه حد کوتاهی کرده است؟

با مطالعه و بررسی تاریخ اسلام به این شیوه، جوانب و زوایای بسیاری برای‌مان آشکار می‌شود که در غیر این صورت به ویژه اگر آن را به صورت تاریخ سلسله‌های حاکم مورد مطالعه قرار دهیم، این واقعیت‌ها از نظرمان پنهان می‌ماند.

از یک جهت به راز تفاوت درجات روشنی صفحات تاریخ که گاهی روشن و درخشان و زمانی تیره و تاریک هستند پی می‌بریم. بی‌تردید، این وضعیت تنها زاییدهٔ شرایط معیّنی نیست همچون شرایط سیاسی، نظامی یا اقتصادی و موارد مشابه نیست که مورد استفادهٔ تحلیل‌گران تاریخ قرار می‌گیرد!

در حقیقت، منبع نور یکی است، یعنی همان عقیدهٔ صحیح: «**لااله الّا الله و محمدرسول الله**ﷺ»؛ و تفاوت درجات روشنی صفحات تاریخ اسلام، به میزان بهره‌گیری مردم هر دوره از این منبع اصلی و میزان اقدام عملی آنان به تکالیف، وظایف و مقتضای این عقیدهٔ صحیح بستگی دارد؛ آن‌گاه که مردم کاملاً از این سرچشمه سیراب شوند، درخشندگی به حدّ اعلای خود می‌رسد چنانچه بهره‌گیری مردم از این منبع رو به ضعف نهد، روشنایی فروکش می‌کند و چنانچه ارتباط مردم با سرچشمه اصلی به طور کامل قطع گردد، صفحات تاریخ به‌کلی تیره و تار می‌شود.

در پناه این نگرش می‌توان بسیاری از مفاهیم نادرست رایج و شایع در تاریخ اسلام را تصحیح کرد. چنین مرسوم است که در مطالعه و بررسی تاریخ، همهٔ مسایل را به شرایط و اوضاع و احوال سیاسی، نظامی، اقتصادی و... ارجاع دهیم؛ گویی تاریخ، موضوعی انسانی و دنیایی صِرف است و سنن و تقدیرات الهی جاری در این جهان، در آن دخالتی ندارد. همچنین در سایهٔ تهاجم فکری عادت کرده‌ایم از ویژگی‌هایی که در واقع خداوند برای این ملت مقدر کرده است، غافل شویم.

پس اگر شرایط و اوضاع سیاسی، نظامی، اقتصادی، علمی، تکنولوژیکی و... سرنوشت ملّت‌ها را تعیین می‌کند، به خاطر آن نیست که این شرایط ـ آن‌گونه که روش‌ها و شیوه‌های تاریخ جاهلیت به ما القا می‌کنند ـ به ذات خود از قدرت قاطع و فاصل برخوردارند، بلکه بدان سبب است که سنت‌های جاری در جاهلیت، بر این شیوه قرار دارد که این اوضاع را به علل مربوطه نسبت دهند و آن‌ها را همتای خدا قرار دهند:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ هود/ ۱۵

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم و حقی از آنان در آن ضایع نمی‌گردد».

یعنی: به اندازهٔ سعی و تلاش خود به نتایج مورد نظر دست می‌یابند، بلکه هر چه بیشتر از خدا دور شوند و به اسباب و علل مادی گرایش پیدا کنند، خداوند قدرت و توان موفقیت بیشتر را بهرهٔ آنان خواهد ساخت:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ انعام/ ۴۴

«*هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و یادآوری شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم*».

و همهٔ آن‌ها را تا زمانی معیّن و به حساب سهم آخرت به آنان می‌بخشد:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ انعام/۴۴ـ۴۵

«*هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و یادآوری شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم، تا آن‌گاه که بدان‌چه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند. ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه‌کن شد و ستایش، تنها از آن پروردگار جهانیان راست*».

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

هود/۱۵ـ۱۶

«*کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم؛ آنان کسانی‌اند که در آخرت، جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع می‌شود و هدر می‌رود و کارهای‌شان پوچ و بی‌سود می‌گردد*».

اما تقدیر الهی در مورد امت مسلمان، چیز دیگری است و این امت در تقدیر الهی، ویژگی‌های خاص خود را دارد و این ویژگی‌ها، بر خلاف آنچه در دوره‌های اخیر، مسلمانان به توهم آن در افتاده‌اند آن نیست که خداوند، بدون تهیهٔ اسباب و لوازم، قدرت و یاری دهد؛

هرگز! این‌گونه نیست؛ و این تصور برخلاف سنن عام الهی حاکم بر زندگی همهٔ انسان‌ها، اعم از مسلمان و کافر است و در قرآن، دربارهٔ پایبندی امت‌ها به تهیهٔ اسباب و لوازم، آشکارا سخن به میان آمده است:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُم مَا ٱسۡتَطَعۡتُم مِن قُوَّةٍ﴾ انفال/ ۶۰

«برای مقابله با آنان تا آنجا که می‌توانید، نیرو آماده سازید».

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا ٱللهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ﴾ محمد/ ۷.

«ای مؤمنان! خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند و گام‌های‌تان را استوار می‌دارد».

﴿هُوَ ٱلَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِ وَبِالۡمُؤۡمِنِينَ * وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ﴾ انفال/ ۶۲-۶۳.

«او همان کسی است که تو را به یاری خود و توسط مؤمنان، تقویت و پشتیبانی و در میان آنان الفت ایجاد کرد».

اما مفهوم این ویژگی‌ها این است: مادامی که امت، اسباب و ابزارهای لازم را از طریق توکل به خدا، ایمان صحیح، توجه به ذات پروردگار و پناه بردن به دین او فراهم نسازد، هرگز شاهد یاری پروردگار نخواهد بود؛ و البته این ویژگی، با تکلیف بزرگی که بر عهده‌اش نهاده شده؛ یعنی امت پیامبر خاتم بودن، متناسب است.

﴿فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَىٰ ٱللَّهِ﴾ آل‌عمران/ ۱۵۹

«و هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی، بر خدا توکل کن!»

﴿وَعَلَىٰ ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ﴾ آل‌عمران/ ۱۶۰

«و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند».

باید دانست: تا زمانی که این امت پیوندش را با خداوند مستحکم نسازد، اسباب مادی صِرفی که خداوند جاهلان را به آن‌ها ارجاع می‌دهد و به میزان کوشش در این زمینه‌ها، به آنان یاری و نیرو می‌بخشد، فراهم نسازد به تنهایی شایستهٔ این امت و ابزار پیروزی و قدرت او نخواهد بود. بارزترین دلیل این امر، شکست مسلمانان در غزوهٔ حُنَین است؛ در حالی که اسباب مادی، کاملاً به نفع آنان بود، لحظه‌ای از توکل بر خدا غافل شدند و گفتند: امروز دیگر به سبب کمی افراد، شکست نمی‌خوریم [یعنی: تعدادمان فراوان است، ولی نزدیک بود که شکست بخورند، اما] پس از آن که موضع درونی خود را تغییر دادند، به سوی خدا بازگشتند و یاری و پیروزی به آنان روی آورد:

﴿وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡئاً وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُدۡبِرِينَ * ثُمَّ أَنزَلَ ٱللهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُوداً لَمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ ٱلۡكَافِرِينَ﴾ توبه / ۲۵-۲۶

«و در جنگ حنین، بدانگاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت، ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به شما سودی نرساند و زمین با همهٔ وسعتش بر شما تنگ شد و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید. پس خداوند آرامش خود را نصیب پیامبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهایی فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید و کافران را مجازات کرد؛ و کیفر کافران این است!».

خداوند، در صورت توکّل راستین به او، اسباب و لوازم را تدارک و ثمرات آن‌ها را دو چندان می‌گرداند:

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ ٱلْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ ٱللّٰهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ ٱلْعَيْنِ وَٱللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُوْلِي ٱلْأَبْصَارِ﴾ آل‌عمران/۱۳.

«دو دسته‌ای که با هم روبرو شدند، نشانه‌ای برای شما است؛ دسته‌ای در راه خدا می‌جنگیدند و دسته‌ای دیگر کافر بودند که مؤمنان را با چشم خویش، دو برابر خود می‌دیدند و خداوند هر کس را بخواهد، به یاری خود تأیید می‌کند. بی‌گمان در این امر عبرتی برای صاحبان چشم است!».

﴿وَعَلَى ٱللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ* وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللّٰهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَٱتَّقُوا ٱللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ آل‌عمران / ۱۲۲-۱۲۳

«و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند! خداوند شما را در بدر پیروز گردانید و حال آن‌که ضعیف و اندک بودید، پس از خدا بترسید تا شکر به جای آورید!».

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ ٱللّٰهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ ٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَناً إِنَّ ٱللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* ذٰلِكُمْ وَأَنَّ ٱللّٰهَ مُوهِنُ كَيْدِ ٱلْكَافِرِينَ﴾ انفال / ۱۷-۱۸

«این تو نبودی که پرتاب کردی، بلکه خداوند پرتاب کرد، تا بدین‌وسیله مؤمنان را خوب بیازماید؛ بی‌گمان خدا شنوای آگاه است. این است و خداوند، مکر کافران را سست می‌کند».

روشن‌ترین دلیل این امر در تاریخ معاصر، پیروزی مجاهدان افغانستان است، زیرا نیروهای شوروی از لحاظ تعداد نیروها و میزان تجهیزات نظامی، چندین برابر آنان بودند و با توجه به معیارهای مادی و نظامی، پیروزی حتمی از آنِ روس‌ها بود!

با این ویژگی است که تاریخ اسلام از تاریخ جاهلیت بشری، متمایز می‌گردد. از این رو کافی نیست که تحولات آن را با شرایط و ضوابط تفسیر تاریخ ملل دیگر مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم. بلکه باید حدود و میزان نزدیکی یا دوری امت از خدا و قیام یا عدم قیام به مقتضیات رسالت یعنی ایمان به خدا، امر به معروف، نهی از منکر و گواهی برای کل بشریت را پیشاپیش شرایط و اسباب، مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

بدین ترتیب با مطالعه و بررسی تاریخ امت اسلامی با این رویکرد، علل و اسباب سقوط و شکست بزرگ وی در دوره اخیر را درمی‌یابیم و در عین حال راه رهایی‌اش را نیز می‌شناسیم.

بی‌تردید عقب‌ماندگی صنعتی، علمی، سیاسی، نظامی و اقتصادی جوامع اسلامی معاصر، علت اصلی سقوط و شکست کنونی آنان نیست، بلکه همهٔ این‌ها، عوارض بیماری اصلی یعنی خالی شدن از حقیقت اسلام و دوری از خداوند و فاصله گرفتن از مقتضیات رسالتی است که خداوند به عهده‌شان گذاشته است و چنانچه این امت حال و وضعیت رابطه خود را با خدا اصلاح نکند و به سوی او بازنگردد و به مقتضیات رسالت‌اش عمل نکند، تلاش صِرف برای درمان عقب‌افتادگی صنعتی، علمی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و... وی را به جایی نخواهد رساند.

تا زمانی که پژوهشگران، تاریخ این امت را بدون درک و شناخت ویژگی‌های مقدر شده از سوی خداوند، مطالعه و بررسی و فقط بر تاریخ سیاسی اسلام، تأکید کنند و تاریخ عقیدتی آن راکه سرچشمه و منبع تمامی امور و مسائل قدیم و جدید است، به فراموشی بسپارند، این حقیقت آشکار و عظیم از دیدشان پنهان خواهد ماند.

بی‌تردید، تا زمانی که امت اسلامی، به اوامر خدا و پیامبر ﷺ پایبند بود، عقب‌ماندگی صنعتی، علمی، سیاسی، نظامی و... ویژگی خاص آن به شمار نمی‌آمد:

﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِىٓ أُوحِىَ إِلَيْكَ﴾ زخرف / ۴۳

«[ای پیامبر] به چیزی که به تو وحی شده است محکم چنگ بزن!».

پیامبر ﷺ فرموده است:

«تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّواْ: كِتَابَ اللهِ وَ سُنَّتِيِ»[1]

«چیزی را برای شما به جای گذاشته‌ام، مادامی که به آن پایبند باشید، گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنّت‌ام.»

در واقع همهٔ عقب‌افتادگی های فوق، همزمان و همراه با عقب‌افتادگی عقیدتی رخ داده و از آن نشأت گرفته است[2] و فقط زمانی از بین می‌روند که علل و اسباب به‌وجود آورندهٔ آن‌ها نابود گردد:

﴿إِنَّ اللهَ لاَيُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ رعد/ ۱۱

«خداوند سرنوشت و وضعیت هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند».

این درس تربیتی بزرگی است که تا زمانی که مسلمانان تاریخ خود را بر مبنای روش و برنامهٔ درست، مطالعه و بررسی نکنند کمبودش را احساس خواهند کرد.[3]

یکی دیگر از نشانه‌ها و راهنمایی‌های تاریخی که به سبب پیروی نکردن از روش درست مطالعهٔ تاریخ امت اسلامی، فقدان‌اش مشهود است، ارتباط گستردهٔ وضعیت مسلمانان با وضعیت کل بشریت در پرتو وظایف و مسؤولیت‌های تعیین شده از سوی خداوند است. در واقع آن‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، امت اسلامی، امتی منزوی و ساکن در گوشه‌ای از این جهان با نقشی محدود در مسیر تاریخ بشر نیست، زیرا امت بزرگ پیروِ توحید است که خداوند جهت گواهی بر همهٔ بشریت، برگزیده است:

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾[4]

«و بی‌گمان شما را ملّتِ میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.»

۱ـ روایت از احمد و ابو داود.

۲ـ نک: ("واقعنا المعاصر" فصل "آثار الانحراف"؛ نیز: مفاهیم ینبغی أن تصحح).

۳ـ در فصول بعدی کتاب به تفصیل از این موضوع سخن خواهیم گفت.

۴ـ سوره بقره: ۱۴۳

پس نه مسأله توحید، مسأله‌ای حاشیه‌ای و جانبی است، بدانگونه که جاهلیت معاصر می‌کوشد آن را به این صورت درآورد. و نه امت حامل توحید امت‌ی حاشیه‌ای چنانکه، متأسفانه واقعیت موجود آن را نشان می‌دهد. واقعیتی که در حال حاضر مسلمانان در آن به‌سر می‌برند، مانند کف روی سیلاب است و فرصت‌طلبان برای پائین آوردن شأن این امت و حذف نقش و وظیفه‌اش، در مقابل بشریت، آن را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. مسأله توحید در معیار الهی، که همان میزان حق است، مسأله اصلی و محور مورد اتکای همه بشریت است که خداوند برای تبلیغ آن، فرستادگان خود را مأموریت داده و بر اساس و به وسیله آن، سرنوشت انسان‌ها را در آخرت رقم می‌زند. علاوه بر آن نوع معشیت و روش زندگی بشر تعیین می‌شود، که آیا راه و روش او شایسته انسان یعنی موجودی که به بهترین شیوه آفریده شده[۱] یا صرف نظر از راه و رویه حیوانی پیشرفت یا عدم پیشرفت مادی را اتخاذ کرده است! در واقع جاهلیت معاصر مسأله توحید را همواره از جایگاه خود به پایین فرو می‌غلتاند شأن آن را پایین می‌آورد تا جایی که اخیراً مسأله را به صورت شخصی و فردی در آورده است، به این ترتیب هر فرد به خواست و تمایل خود می‌تواند مؤمن یا کافر باشد، به میل خود خدا را عبادت کند یا خدایان ساختگی و دروغین را بپرستد. و بر اساس جهان بینی جاهلیت، زندگی همگام با این یا آن عابد راه خود را ادامه می‌دهد و زندگی انسان تحت اراده ماده یا انقلاب صنعتی و علمی، منافع گروهی یا فردی، عقل جمعی یا ابزارهای اطلاع‌رسانی قرار می‌گیرد و حال و وضعیت فرد - خواه کفر و خواه ایمان را برگزینند - در تعیین مسیر یا ترسیم راه و رسم زندگی‌اش نقش و دخالتی نخواهد داشت. در نهایت همهٔ انسان‌ها در "دهکدهٔ جهانیِ" محصول گسترش وسایل ارتباطی و اطلاع‌رسانی، با هم برابرند!! و ما نیز متأثر از جریانات فکری جاهلی، در مسیری گام برمی‌داریم که تاریخِ خود را بعد از دورهٔ صدر اسلام، به همان شیوه و روش جهان غرب مورد پژوهش قرار می‌دهیم، به

۱ـ فی احسن تقویم

ویژه آن‌گاه که تاریخ را بر اساس حکومت خاندان‌های حاکم، بررسی می‌کنیم و از توحید و نقش و تبعات آن در زمینه تعیین و تبیین اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی، غفلت می‌ورزیم!

از جمله مواردی که با در پیش گرفتن رویهٔ فوق، مورد غفلت قرار می‌دهیم، تأثیر اوضاع و احوال امت اسلامی بر اوضاع بشریت در طول تاریخ بوده است. به راستی در دوره پیشروی و گسترش اسلام، این آثار به روشنی مشاهده می‌گردد، هرچند دستگاه‌های تبلیغاتی جهان غرب، به‌ویژه در زمینهٔ تاریخ، در کم‌رنگ جلوه دادن و کاستن از شأن و جایگاه، محدود و محصور کردن آن بسیار می‌کوشند؛ اما آنچه می‌خواهیم در اینجا مورد تأکید قرار دهیم، این است که: اوضاع و احوال امت اسلامی، اثرات همیشگی بر اوضاع بشریت داشته است، خواه در دوران پیشرفت و عظمت اسلام و قیام مردم به ادای رسالت دینی یا در دورهٔ ضعف، عقب‌ماندگی و کوتاهی در ادای رسالت. این‌ها همه در راستای تقدیر و سرنوشتی است که خداوند از همان آغاز رسالت، مسؤولیت و تکلیف، برای مسلمانان و همهٔ بشریت رقم زده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ آل‌عمران / ۱۱۰

«شما بهترین امت‌ی هستید که برای [هدایت و راهنمایی] انسان‌ها آفریده شده‌اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ بقره/ ۱۴۳

«و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

اما در خصوص دوره پیشروی و شکوه اسلام، کافی است اشاره کنیم که شمار کمی از مورخان منصف اروپایی، به بهره‌گیری و اخذ اغلبِ عوامل و عناصر

نهضت اروپا از اسلام و تمدن اسلامی [۱] اعتراف کرده‌اند؛ با وجود اینکه اروپا دین اسلام را نپذیرفت و با زشت‌ترین و قبیح‌ترین شیوه با آن جنگید.

اما کوتاهی مسلمانان در ادای رسالت و به تبع آن، ورود اسلام به مرحلهٔ واپسروی و عقب‌نشینی، آثاری سلبی و سوء بر جای نهاد و بشریت، الگو و اسوهٔ صحیح هدایت را از دست داد و الگوی انحرافی جاهلی، یکّه‌تاز میدان شد و نسل بشر را به طور کلی به سوی نابودی کشاند. در اینجا کافی است تأکید کنیم که نتیجهٔ ضعف جهان اسلام، گسترش و افزایش سلطه و نفوذ اروپای جاهلی و ظهور و بروز پدیدهٔ استعمار با همهٔ زشتی‌ها و پلیدی‌هایش بوده است. انسان‌های آزاد در ممالک وسیع، به بردگی کشانده شدند و در سایهٔ "سکولاریسم" دین از همهٔ عرصه‌های زندگی بشر حذف شد و فساد در زمین گسترش یافت و نیز کافی است تأکید کنیم که ظهور و سلطهٔ جهانی یهود، یکی از پیامدهای سوء ناشی از ضعف جهان اسلام است و برپایی انقلاب صنعتی بر مبنای قانون "ربا" امکان جمع آوری ثروت حرام و تسلط بر زندگی دوره حاضر و نابودی همه ارزش‌های والای "انسان" معاصر در اختیار یهود قرار داده است. [۲]

و به همین ترتیب، مطالعهٔ آگاهانهٔ تاریخ، ثابت می‌کند که سرنوشت همهٔ افراد بشر با احوال امت اسلامی، از زمانی که خداوند او را وارد عرصهٔ وجود ساخته، مرتبط بوده و پس از رسول اکرم ﷺ او را به حمل و ادای آخرین رسالت آسمانی مکلف ساخته است و به یقین، قیام ملّت مسلمان برای ادای رسالت یا خودداری از آن، عامل مشخص کنندهٔ سرنوشت بشریت از چهارده قرن پیش تاکنون بوده و در آینده نیز خواهد بود، تا زمانی که خداوند بر حسب تقدیر خود، مالکیّت زمین و ساکنان آن را در دست گیرد.

۱ـ به عنوان مثال نگاه کنید به گفته "یفولت" درکتاب "بناء الانسانیة": علم به تنهایی اروپا را به زندگی بازنگرداند، بلکه عوامل فراوانی از میان عناصر تمدن اسلامی، طلیعهٔ نخستین پرتوهای خود را به سوی زندگی اروپا روانه ساخت. به نقل از: تجدید الفکر الدینی، نوشتهٔ محمد اقبال لاهوری).

۲ـ در صورت تمایل نک:(فصل "ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین" ازکتاب: "رؤیة اسلامیة لأحوال العالم المعاصر).

خاورشناسان یهودی و مسیحی به هنگام نوشتن تاریخ، دربارهٔ همه این معانی و مفاهیم متعلق به ویژگی امت اسلامی و نقش آن در عرصهٔ زندگی انسان، حتی یک کلمه ننوشته‌اند، زیرا این ویژگی به مثابهٔ غصه و اندوهی در دل‌ها و ریگی در چشم آنهاست. خداوند درباره‌شان چنین می‌فرماید:

﴿مَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ وَلَا ٱلْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِنْ خَيْرٍ مِن رَبِّكُمْ وَٱللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ﴾ بقره/۱۰۵

«کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند خیر و برکتی از جانب خدای‌تان بر شما نازل شود. در حالی که خداوند به هر کس که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد و دارای فضل سترگ و بخشش بزرگ است».

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِندِ أَنْفُسِهِم مِن بَعدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ﴾ بقره / ۱۰۹

«بسیاری از اهل کتاب از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند در صورت امکان شما را بعد از پذیرش ایمان، به سوی کفر و شرک بازگردانند، با اینکه حقانیت [این دین] برایشان کاملاً روشن گردیده است».

﴿إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا﴾ آل‌عمران / ۱۲۰

«اگر نیکی به شما دست دهد، ناراحت و اگر به شما بدی برسد، شادمان می‌شوند».

طبیعی است که ما هم از آنان توقع نداشته باشیم که دست از کینه‌های خود بردارند و به حق و حقیقت اعتراف کنند، اما پیروی از آنان در زمینهٔ تجاهل نسبت به حقایق و غفلت از واقعیات تاریخی، یعنی تاریخ اسلام، از ما مسلمانان به هیچ وجه پذیرفتنی نیست؛ به هر حال مسؤولیت ثبت، بیان و اظهار حقایق این تاریخ، قبل از هر کس دیگری، به عهدهٔ خود ما خواهد بود!

در بازنویسی تاریخ اسلام، توجّه دقیق به پاره‌ای امور، لازم و ضروری به‌نظر می‌رسد.

بی‌تردید تاریخ، تنها بازگویی چند داستان یا ثبت وقایع و حوادث نیست، بلکه هدف از آن پندگیری و تربیت نسل‌ها بر اساس عبرت‌های آن است:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثاً يُفْتَرَىٰ وَلٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ یوسف/ ۱۱۱

«بی‌تردید در سرگذشت آنان، برای همه اندیشمندان عبرتی است. این امور یک افسانهٔ ساختگی نبوده و بلکه کتاب‌های پیشین را تصدیق و پیامبران را تأیید می‌کند و بیانگر همهٔ چیز و هدایت و رحمتی است برای کسانی که ایمان می‌آورند».

﴿فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ اعراف/ ۱۷۶

«پس داستان را بازگو کن، تا شاید بیندیشند!».

هر ملّتی تاریخ را یکی از دروس آموزنده به شمار می‌آورد و آن را به‌گونه‌ای درمی‌آورد که نقش آموزشی و تربیتی لازم را در زندگی آن ملّت ایفا کند؛ اما گویی غالب نوشته‌های دوره حاضر ما مسلمانان، از این وظیفهٔ مهم به کلی غافل‌اند.زیرا توسط اشخاصی نوشته شده‌اند که به سبب دنباله‌روی از خاورشناسان یا تحت تأثیر تهاجم فرهنگی، دل‌های‌شان به بیرون گرایش دارد و در صورت داشتن تمایلات درونی نیز، در نتیجهٔ همان تهاجم، به اشکال انحرافی از جمله ملی گرایی، ناسیونالیسم، سکولاریسم، سوسیالیسم، مادی‌گری و... گرفتار شده‌اند.

بی‌شک یکی از جنبه‌های بارز آموزندهٔ مطالعهٔ تاریخ اسلام، پرورش نسل‌های مسلمانی است که حقیقت دین خود را بشناسند و بدان پایبند باشند و برای احیای آن در درون و زندگی واقعی خویش بکوشند؛ آیا بررسی‌ها و مطالعات جدید و فعلی تاریخ اسلام، به‌ویژه تاریخ معاصر [1] به این هدف خواهد رسید؟! یا اینکه گرایشات و تمایلاتِ خواننده را چنان به این سو و آن سو خواهد کشاند که سرانجام بدون جهت‌گیری حقیقی، سرگردان از میدان بحث بیرون خواهد رفت؟!

برای توضیح بیشتر به ذکر مثال زیر می‌پردازیم:

یکی از خاورشناسان در کتاب "**جامعه و فرهنگ خاور میانه**"[2] می‌نویسد: "به

۱ـ در فصول آخر کتاب از این موضوع با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

۲ـ Near East :Culture and society:edited by:T Cuyler Young انتشارات: "الألف کتاب " وزارت ←

هر کشور اسلامی که وارد می‌شدیم، با هدف استخراج آثار تمدن‌های پیش از اسلام به کاوش می‌پرداختیم و طبیعتاً قصدمان از این کار، بازگرداندن مسلمانان به عقاید و ادیان قبل از اسلام نبود بلکه ایجاد تردید و تزلزل، میان اسلام و آن تمدن‌ها، برای‌مان کافی بود"!

و شاید گفتهٔ حافظ ابراهیم، "شاعر نیل" در این مورد مثال روشنی باشد:

أنا مصری بنانی من بنی هرم الدهر الذی أعیا الفنا

«منم یک مصری‌ام که سازندهٔ هرم فناناپذیر روزگار مرا به وجود آورده است!».

با این وصف، نامبرده در زمینهٔ "اسلامیات" هم اشعار فراوانی دارد!

این خاورشناس صریح، به ایجاد تزلزل و تردد فکری در مصریان، میان اسلام و فرعونیت بسنده می‌کند؛ چنانکه در صدد است دیگر ملت‌ها نیز درباره انتساب خود به اسلام یا تمدن‌های آشوری، فینیقی، بربری، جاهلیت عرب و جاهلیت‌های دیگر، دچار تردید شوند و همین نیز برای او کافی است!

همچنانکه قبلاً هم به این مسأله اشاره کرده‌ایم، هیچ‌کس نباید تصور کند که با نادیده‌گیری لغزش‌ها، شکست‌ها و کجروی‌های مسلمانان و اظهار افتخارات و قهرمانی‌های صِرف، به قصد ایجاد تأثیراتی معین، بر اذهان خوانندگان می‌خواهیم به تحریف و زیبانمایی تاریخ اسلام بپردازیم؛ زیرا این کار اگر هم درباره کودکان و نوجوانان درست باشد، به یقین در ارتباط با عامهٔ محققین، کاری نارواست و به لحاظ تربیتی و پندآموزی، نتیجهٔ مطلوبی نخواهد داشت.

همان طور که پیش‌تر گفته شد در واقع باید در نوشتن تاریخ، امانت‌داری کامل را رعایت کرد و خطاها و لغزش‌ها را از قلم نینداخت و از کجروی‌ها و شکست‌ها چشم‌پوشی نکرد، بلکه همهٔ آن‌ها را چنانکه اتفاق افتاده، باقی گذاشت و از آن‌ها و نیز از افتخارات و قهرمانی‌های موجود در تاریخ، به نحوی یکسان، پند و عبرت آموخت.

به یقین غرور نابه‌جا جزو اهداف آموزندهٔ مطلوب به شمار نمی‌آید، زیرا این ویژگی، مناسب و شایستهٔ جهت‌گیری‌های ملی‌گرایانه و هدف آفرینی‌های

علوم قاهره

انحرافی جاهلی است و برای تربیتِ "انسانِ شایسته" موردِ نظر اسلام سودمند نخواهند بود.

"انسان شایسته" در واقع فردی است که همهٔ امور را با میزان خدایی می‌سنجد و حکم خدا را مرجع داوری‌های خود قرار می‌دهد.

دربارهٔ موضوع مورد نظر ما ـ یعنی تاریخ اسلام ـ درس بزرگ تربیتی به‌دست آمده از مطالعه و بررسی اوضاع امت؛ یعنی فرازها و فرودها و برتری‌ها و سرنگونی‌ها، از یک سو مطالعهٔ سنن الهی است؛ سننی که از هیچ کس طرفداری نمی‌کنند و به خاطر هیچ کس از مسیر خود منحرف نمی‌شوند؛ و از دیگر سو اظهار و ابراز حقیقت اصلی و عمدهٔ زندگی این امت است.

مفهوم و معنای سنن الهی این است که: مادامی که مسلمانان پایبند دین نباشند و به مقتضای تکالیف الهی عمل نکنند، در این جهان قدرتی به‌دست نخواهند آورد؛ و به راستی هرگاه امت از راه راست، منحرف شده، به کیفر ربّانی و مصیبت و بدبختی، دچار و قدرتش زایل و نابود گشته است و در نهایت فقط با بازگشت صادقانه به سوی خدا، از رنج‌ها و بلایا رهایی خواهد یافت و آن‌گاه که به سوی خدا باز گردد، نه تنها در درون جامعهٔ اسلامی، قدرت و موقعیّت شایسته به دست می‌آورد، بلکه به جایگاه ارشاد، هدایت و الگو بودن برای تمامی بشریت نایل خواهد گشت. این همان درس‌آموزی و پندگیری مطلوب است و مقتضای آن امانت‌داری کامل در زمینه‌ی ثبت و ضبط حوادث خواهد بود، نه دستکاری و جعل و نه چاپلوسی و چشم‌پوشی!

به یاد دارم روزهایی که در مدارس ابتدایی و راهنمایی تدریس می‌کردم و به شدت بر ارزش‌ها و مفاهیمِ اسلامیِ نشان داده شده در دوران بعثت و دوره خلفای راشدین، در حد درک و فهم دانش‌آموزان تأکید می‌کردم و سپس هنگام طرح پاره‌ای انحرافات و کج‌روی‌های مسلمانان در دوره‌های بعدی، از دانش‌آموزان می‌پرسیدم: اگر خلیفه دوم در چنین موقعیّتی قرار می‌گرفت، چه می‌کرد؟ دست‌های آنان همراه با احساسات برای دادن پاسخ صحیح بلند می‌شد. در این راستا همزمان دو هدف را دنبال می‌کردم: تمرکز اندیشهٔ

دانش‌آموزان بر راه و روش حکومت اسلامی که فرمانروای مسلمانان، به فرمان خدا ملزم به پیروی از آن است و بیان نقصان و خللی که به سبب مخالفت با اوامر خداوند، در زندگی مسلمانان رخ داده است.

هدف من از این کار یاد دادن معیارهای راستین و صحیح اسلامی، در اثنای عرضه و بیان مسیر تاریخ با همهٔ استواری‌ها، و کجی‌ها و کاستی‌های آن به مسلمانان؛ و همچنین ایجاد نزدیکی، هم‌نشینی و دوستی مجدد با سیمای صحیح اسلام و بازگرداندن دوباره و تبدیل آن به واقعیّتی ملموس و محسوس در عرصهٔ زندگی، به جای ترسیم سیمایی رنگ‌باخته و بهت‌زده و شرح و بیان واقعیّتی متعلّق به گذشته و غیر قابل تکرار بود. برای رسیدن به این هدف آموزنده که در عین حال با امانت‌داری علمی کامل نیز همراه است، باید به پاره‌ای از نشانه‌ها و مفاهیم تاریخ امت اسلامی که جای‌شان به ویژه در بیشتر تحقیقات جدید خالی است، بپردازیم:

۱ - توحید، نعمت بزرگی است که خداوند به امت اسلامی ارزانی داشته و یکی از اهداف عالی مسلمانان جهت انتشار آن در سراسر جهان، و در همان حال، هدیهٔ بزرگ مسلمانان به بشریت محسوب می‌شود:

﴿لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَابَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ آل‌عمران/۱۶۴

«قطعاً خداوند بر مؤمنان منّت نهاد، بدان‌گاه که در میان‌شان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت. پیامبر بر آنان آیات خدا را می‌خواند و ایشان را [از گناهان و انحرافات] پاک می‌کرد و بر حذر می‌داشت و بدیشان کتاب و فرزانگی می‌آموخت در حالی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

﴿الٓر كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ﴾ ابراهیم / ۱

«الف. لام. را. کتابی است که آن را برای تو فرستاده‌ایم، تا اینکه مردمان را با توفیق و تفضّل پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی نور، به راه خداوند چیرهٔ ستوده، بیرون بیاوری».

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ آل‌عمران / ۱۰۴

«*باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند. و آنان خود، رستگارند*».

به همان میزان که جاهلیت معاصر، برای رواج سستی و سهل‌انگاری در امر عقیده و تبدیل آن به امری شخصی و فردیِ صِرف و کنار گذاشتن آن از عرصهٔ زندگی انسان کوشیده است، ما نویسندگان تاریخ امت اسلامی را ملزم می‌کند که با رعایت معیارهای الهی برای این مسأله، ارزش و اهتمام لازم قائل شویم و نقش واقعی‌اش را در زندگی تبیین کنیم و این کار را از طریق بیان نقش حقیقی توحید در زندگی مسلمانان، به عنوان ویژگی ممتاز و مشخصه آنان از سایر ملّت‌ها و بر اساس فرموده‌ی قرآن تبدیل آنان به بهترین امت برای مردم به شرط تلاش برای ادای رسالت‌شان، می‌توان انجام داد.

پس توحید نه یک کلمه است که صرفاً بر زبان انسان جاری شود و نه یک نیروی باطنی و درونی، بلکه روش و برنامهٔ کامل زندگی است و قطعاً توحید زمانی کامل می‌شود که از حیث عقیده، شعار و قوانین زندگی، خداوند به یکتایی مورد پرستش قرار گیرد و دین را به تمام و کمال از آن او دانست و همه زندگی انسان، یعنی افکار، احساسات، پندار، کردار، سیاست، اقتصاد، اجتماع و اخلاق وی، زیر فرمان الهی درآید. به این ترتیب عبادتی که خداوند انسان را به خاطر آن آفریده است، تحقق می‌پذیرد:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ ذاریات / ۵۶

«*جنّ‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام*».

توحید به این معنای فراگیر، نمی‌تواند صِرفاً حالت سرشتی و درونی داشته باشد و در اعمال و کردار بیرونی فرد، نمود پیدا نکند و نیز ممکن نیست به صورت مسأله‌ای فردی و شخصی درآید؛ زیرا راه و روش زندگی یک امت را در برمی‌گیرد و نظامی است که مردم را به پیروی از اوامر خدا ملزم می‌سازد.

همچنین برای امت‌ی که مأمور ترویج این عقیده در جهان است، توحید نمی‌تواند یک قضیهٔ داخلی صِرف تلقی گردد؛ بلکه الزاماً باید در میدان عمل "حرکتی" عظیم از درون و ضمیر این امت نشأت گیرد و برابر نص آیهٔ کریمهٔ اول سورهٔ ابراهیم، با هدف از بین بردن تاریکی‌های جهان و دعوت مردم به ورود به روشنایی به صورت جهاد مستمر تا روز قیامت، بروز و نمود پیدا کند؛ بدین ترتیب توحید، در عالم واقعیّت، به صورت بزرگ‌ترین قضیهٔ تاریخ انسان، مطرح می‌گردد.

۲ـ ضمن مطالعه و بررسی تاریخ، این نکته نیز باید آشکار گردد که توحید، بزرگ‌ترین جنبش رهایی‌بخش انسان در طول تاریخ است؛ در حالی‌که جنبش‌های رهایی‌بخش زمینی، خواه سیاسی [۱] یا اجتماعی [۲] یا فکری [۳] یا هنری [۴] در اساس، تنها بخشی از زندگی و وجود انسان را پوشش می‌دهند، فقط اسلام ـ دین توحید ـ است که انسان و همهٔ جوانب و زوایای زندگی‌اش را در بر می‌گیرد، زیرا این دین ضمیر انسان را از اوهام و خرافات، بندگی شهوات و امیال، اطاعت از سایر انسانها آزاد می‌کند همهٔ انرژی‌هایش را در جهت سازندگی و به وجود آوردن "انسان شایسته" که جهان را به مقتضای برنامهٔ الهی، آباد می‌سازد و با فساد و ستم و انحراف و سقوط می‌ستیزد به کار خواهد گرفت.

۳ـ همچنین ضمن مطالعه و بررسی حقیقت تاریخ اسلام، این نکته باید، روشن شود که توحید، "امت‌ی" بی‌همتا و بی‌نظیر در تاریخ به وجود آورده است که مبتنی بر نژاد، رنگ پوست، زبان و دیگر وابستگی‌ها و دلبستگی‌های دوره جاهلیت نیست و در واقع، پایه و اساس چنین جامعهٔ شایستهٔ انسانی و با دوام و بی‌همتا را تنها ایمان و عقیدهٔ دینی تشکیل می‌دهد. و به راستی با وجود همهٔ اختلافات سیاسی حاکم بر جهان اسلام، این احساس در میان مسلمانان همچنان پابرجاست که موجودیّت واحد این امت، حدود ۱۳ قرن پیاپی استمرار داشته است، تا اینکه فریادها و نعره‌های ملی گرایی و جریانات فکری اجتماعی

۱ـ مانند دموکراسی.
۲ـ نظیر کمونیسم.
۳ـ مانند فلسفه‌های متوالی تاریخ انسان.
۴ـ نظیر جنبش‌های موسوم به "تجدید" در ادبیات و هنر.

وارداتی ناشی از روند تهاجم فکری قرن اخیر، این موجودیت یکپارچه را متلاشی کرد و به شکل گروه‌های پراکنده درآورد و آن‌گاه ملل دیگر، بسان هجوم انسان‌های گرسنه به سفرهٔ غذا، هر یک از گوشه‌ای برای تصرف و تصاحب بخش‌هایی از آن فراخوانده شدند.

۴ـ همچنین لازم است ضمن مطالعهٔ تاریخ، روشن گردد که فتوحات اسلامی، هم به نوبهٔ خود در تاریخ، منحصر به فرد و بی‌مانند بوده و با توجه به ماهیت و هدف و پیامدهای مترتب بر آن‌ها، با لشکرکشی‌های توسعه‌طلبانهٔ ملل دیگر، متفاوت و غیر قابل مقایسه به شمار می‌آیند.

کشورگشایی‌های قدیم و جدید، با هدف تسخیر سرزمین‌ها و گسترش سلطه‌گری، صورت گرفته و ثمرات و پیامدهای آن‌ها، به بردگی کشاندن ضعفا توسط اقویا و غارت ثروت‌های سرزمین‌های فتح شده توسط اشغالگران، تحقیر ملل شکست خورده و توهین به کرامت آنان، در عین بقای طرفین غالب و مغلوب بر تاریکی جهالت بوده است؛ این‌گونه تهاجمات، با نبرد حیوانات وحشی جنگل تفاوت چندانی ندارد، جز اینکه انسانهای وحشی در نبرد قدرت، نه تنها عضلات، بلکه خِردهای خود را نیز به شکل فریب کاری‌های سیاسی و به صورت اختراع ابزارهای مدرن جنگی، برای درهم شکستن رقبا به کار می‌گیرند، اما فتح سرزمین‌ها از دیدگاه اسلام، رویکرد و حالت تکلیف ربّانی دارد و تراوش‌یافتهٔ ذهن و خواست درونی مسلمانان نبوده است.

افزون بر این، هدف فتوحات اسلامی، نه تصرّف سرزمین‌های دیگران، بلکه از سر راه برداشتن "موانع" موجود میان انسان و خدای راستین‌اش در قالب اجرای مأموریت الهی است؛ این موانع به شکل نظام‌های جاهلی که در آن‌ها انسان، غیر خدا را از لحاظ اعتقادی یا عبادی یا قانون گذاری، مورد پرستش قرار می‌دهد؛ و نیز حکومت‌های جاهل و ارزش‌های حامی آن‌ها، نمود پیدا می‌کنند. پس از برداشته شدن این موانع، مردم آزادانه به انتخاب می‌پردازند:

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّ﴾ بقره/ ۲۵۶

«اجبار و اکراهی در [پذیرش] دین نیست. زیرا هدایت و کمال، از گمراهی مشخص شده است».

در این صورت حدّ اعلای تکریم و احترام به انسان رعایت خواهد شد، بدین معنا که او را برخلاف میل‌اش به پذیرفتن عقیده‌ای هرچند صحیح وادار نسازند، تا با تفکّر و تدبّر، به قبول آن راضی و قانع گردد، بنابراین ثمرات و نتایج فتوحات اسلامی، نه به بردگی کشاندن انسان‌ها، بلکه نجات آنان از بند دیگران و نه تأسیس امپراطوری‌ها، بلکه تکوین "امت‌ی" بی‌همتا و منحصر به فرد در تاریخ بشریت بوده است.

۵ـ پس از آن، از نهضت توحیدی بزرگ، جنبش علمی و فرهنگی ممتاز به عرصهٔ تاریخ گام نهاد. در دوران عظمت و پیشروی اسلام، جنبش‌های علمی و فرهنگی، از حیث دامنه و میزان عظمت در مقایسه با زمان خود و نیز اصالت و ریشه‌دار بودن، از جنبش‌های دیگر، متمایز و برتر بوده‌اند و این خود امتیاز بزرگی به شمار می‌آید. اما ریشه در توحید داشتن، بزرگ‌ترین امتیاز این دو نهضت محسوب می‌شود و این امتیاز، سبب شده است که در این نهضت‌ها، همزمان و به طور مساوی به روح و ماده، توجّه کافی مبذول گردد. در این راستا در زمینهٔ علوم وابسته به دین، از آن جمله عقاید، عبادات، فقه، اصول، قرآن و سنت، تحقیقات و مطالعات عمیقی صورت گرفته و به موازات آن و بدون هیچ تعارضی، به همهٔ علوم مادی رایج در آن دوران، از جمله طب، نجوم، ریاضیات، فیزیک و شیمی، در کنار علوم دینی، اهمیت و ارزش شایسته و بایسته داده شده است. همهٔ این برتری‌ها و مزایا ثمره این واقعیّت‌اند که نهضت‌های علمی و فرهنگی، هر دو از ایمان و اعتقاد شامل و کامل توحیدی سرچشمه گرفته‌اند که خداوند برای اصلاح و پیشرفت و ارتقای جهان، فرو فرستاده است. لذا از دیدگاه عقیدهٔ توحیدی، کار و تلاش برای دنیا با کار و تلاش در راه آخرت و خواست‌های جسم، با تمایلات روح، متعارض نبوده و این مؤلفه‌ها در طول تاریخ با هم تعادل و توازنی بی‌مانند داشته‌اند.[۱]

همهٔ این معانی و مفاهیم، صفحات سفید و روشن تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهند که به سبب توجه و تأکید بر یک خط تیره در وسط صفحه، صفحات

۱ـ در صورت تمایل نک:(«لمحات من التاریخ» از کتاب: رؤیة إسلامیه لأحوال العالم المعاصر).

روشن، محو و پوشیده شده‌اند. حتی چنانچه بپذیریم بنا به فرض محال همه‌ی تاریخ اسلام سیاه بوده است، باید پذیرفت که در این خط وسط صفحه همزمان دو رنگ روشن و تیره، در درازای تاریخ، در هم تنیده شده‌اند، هر چند کثرت با صفحات تیره بوده است.

بر همین اساس، در بازنویسی تاریخ اسلام، تأکید و تمرکز ویژه بـر مـفاهیم سفید و روشن و منحصر به فرد بودن آن ضروری‌ترین مسأله در بازنویسی تاریخ اسلام است تا خطوط سیاه و تیره، پژوهشگران را تـحت تأثـیر یک جـانبه قـرار ندهد؛ چنانکه این امر خواست دشمنان اسلام بوده و در این راستا، کتب تاریخی را نیز به نحوی تدوین و عرضه می‌کنند که به این دو پندار تاریخی خلاف واقع دامن زند که: اسلام بعد از خلفای راشدین به پایان راه رسیده است و در تاریخ اسلام چیزی که مایهٔ افتخار مسلمانان باشد، وجود ندارد و برعکس، سراسر آن شرم‌آور و نفرت‌انگیز است!

اما امانت‌داری علمی، تاریخ‌نگاران مسلمان را ملزم می‌سازد که دست کم در دوره شکوفایی و پیشروی اسلام، خطوط سیاه را ـ البتّه در حجم و اندازهٔ طبیعی خود ـ در کنار بخش‌های سفید و افتخارآمیز تاریخ، باقی گذارد.

اما دوران ضعف و پسروی اسلام، در بازنویسی تاریخ، نیازمند توجهی ویژه خواهد بود. نگاه به این دوره باید از داخل و از درون نفوس مسلمانان صـورت گیرد و اوضاع جهان خارج، نباید در این نگاه‌ها دخالتی داشته باشد؛ زیرا اگر از دیدگاه بیرونی به مسأله نگاه کنیم، از یک سو به نتایج نادرستی دست خواهیم یافت، هرچند این نتایج، لباس تحقیق "علمی" بر تن کنند و از دیگر سو تـحت تأثیر تبلیغاتِ سوء روانیِ مورد نظرِ نویسندگان خارجی که با اهدافی معیّن قـلم می‌زنند، قرار خواهیم گرفت و کورکورانه دنباله‌رو آنان خواهیم شد.

مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که وضعیت جهان خارج، در نهضت اروپا و پیشرفت و قدرتمندیِ آن، جلوگیری از قدرت یافتن و غلبهٔ اسلام، قبضهٔ تدریجی قدرت از دست مسلمانان، اشغال سرزمین‌های اسلامی، نابودی دولت عثمانی و... خلاصه می‌شود و در کنار همهٔ این جریانات، برتری و شایستگی تمدن اروپا و تسلّط آن بر جهان، آشکار و نمایان می‌گردد.

ما منکر چنین واقعیت تاریخی مشهودی نیستیم. اما ارائهٔ واقعیت مزبور به این صورت، از یک سو پندآموزی را از میان می‌برد و از دیگر سو ـ چنانکه پیش‌تر نیز گفتیم ـ به این نتایج "علمی" نادرست منجر می‌شود که: اهداف تاریخی اسلام به پایان رسیده و انرژی مفید آن کاملاً مصرف شده و دیگر از شایستگی لازم برای ادای نقش تازه برخوردار نیست و در واقع اروپاییان تنها مردمان متمدن، مترقّی و شایستهٔ حکومت بر جهان‌اند و مسلمانان اگر قصد ادامهٔ زندگی دارند، ناگزیرند که به واقعیت کنونی خود به عنوان "جبر تاریخی" گردن نهند و بیاموزند که در درون چارچوب تمدن غرب زندگی کنند و در آن ذوب شوند!

پیداست که میان این دید "ظاهری" و حقایق درونی اشیا، چه اندازه تفاوت وجود دارد.

آری! عقب‌ماندگی مسلمانان، یک واقعیت است؛ اما این عقب‌ماندگی چه ارتباطی با اسلام دارد؟! واقعیت آن است که مسلمانان از اسلام عقب افتاده‌اند و به تبع آن و نیز از زمانی که این دین در نظرشان به صورت اسامی بی‌مسما و شعارها و عبادات بی‌روح در آمد، به عقب‌ماندگی علمی، صنعتی، نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی، دچار شدند.

اما اسلام، همان راه و روش همیشگی نجات مردم از اوهام و خرافات، آزادی از بردگی شهوات، آرزوهای نفسانی و بندگی انسانها نسبت به یکدیگر از طریق قانونگذاری و برقراری حق و عدالت در جهان و جهاد برای پیروزی دین خداست.

اسلام بدین صورت نه کهنه می‌شود، نه به پایان راه می‌رسد و نه روزی فرا می‌رسد که از قافله جا بماند و افکار و اندیشه‌های فاسد جاهلی از آن پیشی بگیرند. این اندیشه‌های جاهلی به هر شکل که باشند، عبارتند از: تمرّد و سرکشی از عبادت خدا و پرستش خدایان جز او، تحت اسامی و عناوین علم یا وطن یا تکنولوژی یا مُد یا افکار عمومی یا "نظم جهانی" یا هر اسم دیگری که مردم آنها را به جای خدا مورد پرستش قرار می‌دهند!

اما مسلمانان به علت روی‌گردانی از حقایق اسلام ـ و پایبندی به ظواهر و شعارها و برخی عبادات ـ دچار عقب‌ماندگی می‌شوند و به همین دلیل به مقتضای سنن ربّانی، قدرت و توان‌شان روبه زوال می‌نهد.

اما حقایقی چند، نهضت "اروپا" را در بر می‌گیرند که لازم است برای پژوهشگر مسلمان، واضح و روشن باشند:

۱ـ بی‌تردید عوامل پیشرفت اروپا، در پی ارتباط فرهنگی آنان در زمان صلح یا برخورد نظامی در جریان جنگ‌های صلیبی، از مسلمانان گرفته شده است.

۲ـ نهضت علمی و صنعتی اروپا، به علت کنار گذاشتن دین از صحنهٔ زندگی، دچار انحراف شده است و در صورت ادامهٔ مسیر کنونی از جانب پیشرفت‌های علمی و عدم بازگشت صادقانهٔ بشر به سوی خدا، برتری علمی همه جانبه و خیره کننده، نمی‌تواند بر ننگ استعمار، فساد اخلاقی، تباهی فطرت انسانی و سوق دادن تمامی بشریت به سوی نابودی، پرده بکشد.

۳ـ حاکمیت و توانمندی فعلی اروپا، در راستای سنن الهی حاصل شده است:

﴿كُلّاً نُمِدُّ هٰؤُلَاءِ وَهٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً﴾ اسراء/ ۲۰

«و ما به هر کدام از این دو گروه از بخشایش پروردگارت کمک می‌رسانیم و بخشایش پروردگارت هرگز ممنوع نگشته است».

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ هود / ۱۵

«کسانی که تنها خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمال‌شان را در این جهان بدون هرگونه کم و کاستی به طور کامل می‌دهیم».

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ انعام / ۴۴

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و یادآوری شده بودند، درهای همه چیز را به روی‌شان گشودیم».

اما این قدرت و پیشرفت، گواه صلاحیّت و شایستگی تمدن غرب نیست، چرا که خداوند به فاسدان و بدکاران، در زمان فسادشان نیز قدرت و نیرو می‌بخشد، در حالی‌که چنانچه مسلمانان، بر راه راست استقامت نداشته باشند، چنین قدرتی را از آنان دریغ می‌دارد؛ از این رو می‌توان قدرت و پیشرفت مسلمانان در دوران توانمندی را دلیلی بر صلاحیّت و شایستگی‌شان قلمداد کرد؛ اما این وضعیت درباره غیرمسلمانان، بر سنّت دیگری جریان دارد؛ یعنی سنّت

اعطای قدرت و پیشرفت به کافران، بدکاران، گردن‌کشان و بزهکاران، به نسبت تلاشی است که برای تهیهٔ اسباب و لوازم به‌کار می‌برند.

۴ـ بی‌تردید تمدن اروپا - بنا به اعتراف هواداران و پیروانش به علت تأکید بر جنبه‌های مادی و غفلت از عناصر معنوی - که آن را با خدا مرتبط می‌سازد و از حالت افتادگی و سرنگونی، رهایی می‌بخشد - در شرف سقوط و نابودی قرار گرفته است.

همهٔ این معانی و مفاهیم، خواه در ارتباط با ضعف مسلمانان، که به سبب کوتاهی در انجام رسالت، در پرتگاه قرار گرفته و به‌کف روی آب تبدیل شده‌اند، و یا در ارتباط با جهان غرب و پیشرفت و توانمندی کنونی‌اش آن‌چنان که پیش‌تر اشاره کردیم، در بازنویسی تاریخ، مستلزم توجّه ویژه‌ای هستند تا در پناه آن بتوان نسل‌های فعلی را از فتنه‌هایی که نوشته‌ها و آثار دشمنان اسلام، گرفتارش ساخته‌اند، رهایی بخشید.

چنین احساس می‌شود که مرحلهٔ اخیر زندگی امت اسلامی، که «وضعیت ما در دنیای معاصر» می‌نامیم، بیش از هر دورهٔ دیگری، نیاز مبرم به بازنویسی داشته باشد؛ زیرا در این دوره، دشمنان اسلام، بیشترین نیرنگ‌ها و تلاش‌های دشمنانه خود را برای زشت‌نمایی هر چه بیشتر سیمای این دین و نابودی آن به‌کار برده‌اند.

احتمالاً خطرناک‌ترین سموم آمیخته شده به نوشته‌های معاصر، عبارتند از:

۱ـ چنانکه پیش‌تر گفتیم، القای این پندار که اهداف و توان اسلام، پایان یافته است و دیگر نه برای خود مسلمانان و نه برای بشریت متمدن که از اسلام پیشی گرفته و بر آن برتری یافته است، شایستگی ایفای نقش جدیدی را نخواهد داشت!!

۲ـ بی‌تردید مسلمانان، دو گزینه بیشتر پیش روی خود ندارند: یا تحت حکومت اسلامی و در پناه شریعت و دولت عثمانی باقی بمانند و همچنان در تاریکی‌های جهالت، ارتجاع و عقب‌ماندگی غوطه‌ور باشند و یا اینکه حکومت اسلامی را کنار بگذارند و در صورت تمایل، اسلام را به عنوان عقیده و عبادت حفظ کنند و تمدن سکولار غرب را به عنوان راه و روش زندگی در پیش گیرند!

مسلمانان برای نجات خود از نابودی، ناگزیر گزینهٔ دوم را برگزیدند و چه کار خوبی کردند!

۳ـ به راه انداختن جریانات فکری ویرانگر، همراه با تهاجم فکری با عناوین ناسیونالیسم، سوسیالیسم و سکولاریسم و ستایش پیروان این جریانات و معرفی آنها به عنوان قهرمانان اصلاح گر به میزان چشم‌پوشی‌شان از اسلام یا ضدیّت و محاربه‌شان با این دین!

۴ـ معرفی جنبش بیداری اسلامی به عنوان خطری فزاینده که جهان اسلام را به سوی نابودی سوق می‌دهد!

این مرحله، مستلزم پاکسازی و بازنگری علمی است تا بتواند آثار خباثت‌ها و زشتی‌های تهاجم فکری را محو و حقایق روشن و قابل اعتماد را به مردم ارائه کند تا مسلمانان را به راه راست بازگرداند و از مشکلاتی که به آن گرفتار شده‌اند برهاند و هم‌زمان نقش دشمنان را در زمینهٔ ترویج حیله گری‌ها، مطالعات، زشت‌نمایی‌ها و کجروی‌هایی که برای پیروزی بر اسلام و جلوگیری از بازگشت به سوی آن، از هر راه ممکن صورت می‌گیرد، افشا کند و افزون بر این، نهضت بیداری اسلامی را واکنش طبیعی به وضعیت حاکم بر جهان اسلام در دوره حاضر و یک نیاز اساسی برای رهایی کل بشریت از سرگردانی و گمراهی، معرفی کند.

همهٔ آنچه گفته شد، ما را به ضرورت بازنویسی تاریخ اسلام معتقد می‌سازد و چنانکه در مقدمه نیز اشاره شد این امر،بسیار دشوار است، اما اگر امت اسلامی می‌خواهد واقعاً به زندگی بازگردد و نقشی را که خداوند به عهده‌اش گذاشته است، ادا کند این کار برایش بسیار ضروری است. و به خواست خدا در این مسیر گام نهاده است و نهضت بیداری کنونی، آغاز راه محسوب می‌شود.

در این بخش به اختصار به کاستی‌ها و معایب روش‌ها و برنامه‌های فعلی و نیز به روش و برنامهٔ مطلوب برای رفع و اصلاح عیوب، اشاره‌ای داشتیم و در بخش‌های آتی با تفصیل بیشتری به این مهم خواهیم پرداخت. البتّه این کار را نه به قصد تدوین تاریخ، بلکه برای توضیحات بیشتری در زمینهٔ روش و برنامهٔ بازنویسی تاریخ انجام می‌دهیم. خداوند همگان را به راه راست هدایت فرماید!

جاهلیت

هر پژوهش و تحقیقی درباره اسلام، با سخن از جاهلیت قبل از اسلام آغاز می‌شود. زیرا مطالعهٔ محیط بستر پرورش اسلام و واکنش‌های آن محیط در برابر اسلام و دگرگونی عمیق و همه جانبه‌ای که این دین در این محیط به‌وجود آورده است، امری لازم و ضروری است.

اما بیشتر کتب معاصری که در دسترس خوانندگان، از جمله: دانش‌آموز ابتدایی تا دانشجوی دوره‌های تخصصی دانشگاهی قرار دارد، هر چند مفصل و پر حجم نیز باشند، به صورت کامل به تشریح دوران جاهلیت نمی‌پردازند؛ زیرا به جای نشان دادن جوهر و ماهیّت، بیشتر به بیان ظواهر این دوره می‌پردازند و افزون بر آن، جاهلیت عرب را به عنوان یک پدیدهٔ مستقل - و نه در ارتباط با غیبت اسلام از صحنهٔ زندگی انسانی - معرفی می‌کنند.

این امر به کوتاهی بزرگی در ترسیم سیمای جاهلیت و اسلام می‌انجامد که بر نقطه‌نظرات شخصی پژوهشگر در رابطه با مسائل گذشته و حال و آینده، اثر گذار است؛ خواه این کار عمدی باشد ـ و ترجیحاً چنین است ـ و خواه کوتاهی در دیدگاه‌ها باشد، به هر حال باید تصحیح شود؛ تا اینکه حقیقتِ نقشِ تاریخیِ اسلام، نسبت به مسلمانان و آنچه ممکن است در طول زمان برای کل بشریت انجام دهد، شناخته شود.

خلیفه دوم گفته است: "هر کس جاهلیت را نشناسد، اسلام را نیز نخواهد شناخت"، این سخنی است صادقانه، آگاهانه، حکیمانه و از روی بصیرت کارشناسی. وی از تجربه شخصی‌اش سخن می‌گوید تا دامنهٔ تحول عظیم و عمیقی را که اسلام در درون او و اطرافیانش به‌وجود آورده، توصیف کند. اما این مطلب در سراسر تاریخ و درباره همهٔ انسان‌ها صدق می‌کند. تا زمانی که فرد، ماهیت جاهلیت را تشریح و تبیین نکند، قادر به تبیین و شناساندن ماهیت اسلام نیز نخواهد بود.

"دنلپ" درباره برنامه‌ها و روش‌های خود، گفته شهوری دارد:

«اعراب دورهٔ جاهلیت، بت‌پرست بودند؛ دختران را زنده به‌گور می‌کردند؛

شراب‌خوار و قمارباز بودند؛ به غارت و چپاول اموال دیگران می‌پرداختند و... تا اینکه اسلام آمد و آنان را از این اعمال بازداشت!».

آری! انگلیسی‌های صلیبی در دوران اشغال کشور مصر، روح این گفته را در برنامهٔ کار یکی از کشیش‌های خود که مسؤولیت سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزش و پرورش ملّت مسلمان مصر را به او واگذار کرده بودند، گنجانده بودند تا این ملّت را از حقیقتِ اسلام دور سازند. اما پس از وی اجرای این طرح [استعماری] ادامه یافت و نقش پلید و خبیث خود را در اکثر کشورهای مسلمان به اجرا درآورد!

هدف از ترسیم این تصویر نارسا، القای این پندار بود که اهداف و مقاصد اسلام به پایان رسیده و دیگر نسبت به مسلمانان و سایر انسان‌ها، وظیفه و نقشی بر عهده ندارد!

در حال حاضر پژوهشگران مسلمان، بت‌های مادی و محسوسی را که اعراب جاهلیت می‌پرستیدند، در اطراف خود نمی‌یابند و دیگر بت‌پرستی به معنای گستردهٔ مادی و معنوی‌اش دیده نمی‌شود و وظیفه‌ای را که ممکن است اسلام در مقابله با پرستش‌کنندگان بت‌های مادی جهان معاصر ـ یعنی حداقل نصف مردم دنیا ـ به عهده گیرد، مشاهده نخواهند کرد! او دیگر نه تنها کسی را نمی‌یابد که دخترش را زنده به گور سازد، بلکه دخترانی طنّاز و دلربا را در برابر خود می‌بیند؛ دیگر شاهد چپاول و تاراج اموال مردم نیست و در کشورها دولت‌های منظم، با پلیس و دادستانی و قوهٔ قضاییه، جلوگیری از غارت و چپاول را به عهده دارند و اما در خصوص شراب و قمار نیز چاره‌ای نیست. اگرچه در حقیقت دین آن‌ها را حرام اعلام کرده است، اما مردم به‌رغم این تحریم، گرفتار آن‌ها هستند! (اگر نگوییم که برداشت مردم از شراب، قمار و نیز فحشا به‌کلی تغییر یافته است و جمعاً در چارچوب "آزادی‌های فردی" قرار گرفته‌اند و کسی حق ورود به آن محدوده را نخواهد داشت!)

بدین ترتیب اسلام به پایان خط رسیده است و دیگر وظیفه‌ای برای انجام ندارد! همچنان ناآگاهانه آنچه را "دنلپ" از ما خواسته بود، به نحوی تکرار می‌کنیم و او نیز همچنان در پی اهداف تعیین شدهٔ خود است.

بی‌تردید، برای شناخت حقیقت اسلام و اهمیت نقش آن در زندگی بشر، ناگزیر از شناخت حقیقت جاهلیت هستیم و مباحثهٔ علمی به تنهایی ایجاب می‌کند - حتی اگر مسلمان هم نباشیم - که در زمینهٔ مفاهیم و تعریفات خود، دقت کافی مبذول داریم و از پذیرش تحلیل‌های ناقص و بررسی‌های سطحی بپرهیزیم.

زندگی ما به هر صورت، باید مبتنی بر اسلام باشد و از آن استمداد جوید؛ بنابراین برای شناخت حقیقت دین خود، مطالعه تاریخ اسلام، یکی از وظایف و واجبات ما خواهد بود.

اعراب واژهٔ "جهل" و مشتقات آن را به دو معنی به‌کار برده‌اند:

۱- جهل در برابر علم که وضعیتی عقلانی و فکری است.

۲- جهل در برابر حلم [صبر] که حالتی روانی و رفتاری به شمار می‌آید؛ اما واژهٔ "جاهلیت" را نه در اشعار و نه در کلام خویش به‌کار نبرده‌اند و قرآن کریم نخستین بار برای بیان وضعیت اعراب پیش از اسلام، از آن بهره گرفت.

آنچه به معنای دوم در گفتار عرب آمده است، در شعر زیر از عمر و بن کلثوم دیده می‌شود:

«ألا لا يجهلن أحد علينا فنجهل فوق جهل الجا هلينا»

«هان! کسی نمی‌تواند بر ضد ما دست به عمل جاهلانه زند زیرا عمل او را به شدّت تلافی می‌کنیم!».

یعنی: به شدّت خشمگین می‌شویم و با تعصّب و غیرت و بدون توجّه به عواقب کار، وارد نبرد می‌شویم و قواعد حاکم بر رفتار خویش در حال صبر و بردباری را رعایت نمی‌کنیم.

و صمة بن عبدالله قشیری نیز چنین سروده است:

«بکت عینی الیسری فلما زجرتها عن الجهل بعد الحلم أسبلتا معاً»!

«چشم چپم گریان شد و چون پس از برخورداری از بردباری آن را از ارتکاب کار جاهلانه بازداشتم اشک از هر دو چشم جاری شد!»

یعنی: شاعر از اینکه نتوانسته است مطابق قواعد رفتاری‌ای که جزو سرشت افرادی نظیر وی به شمار می‌آیند، هیجانات خود را کنترل کند، گله‌مند و ناراحت

است؛ زیرا خودداری از پنهان‌سازی غم و درد و آشکار کردن آن‌ها در جمع مردم و مخالفت با قوانین واجب‌الاتباع، در حقیقت "جهل" محسوب می‌شود.

اگر اعراب کلمهٔ جهل را به معنای جهل ضد علم و جهل ضد حلم به‌کار برده‌اند، جاهلیت و مشتقات آن نیز در قرآن به دو معنای اصطلاحی به‌کار رفته‌اند و این دو معنای مصطلح در عین حال که از چارچوب معانی کلی خارج نیستند، به قرآن اختصاص دارند و ذهن شنونده پس از دریافت معانی اصطلاحی، دیگر به معنای لغوی قبلی باز نمی‌گردد؛ هرچند ـ چنانکه گفته شد ـ معنای مصطلح در دایرهٔ معنای عام قرار دارد و مستقیماً به معنای جدید روی می‌آورد. مانند الفاظ صلاة، زکات، ایمان، کفر و... که در کتاب خدا به معنی اختصاصی به کار رفته‌اند. "صلاة" یعنی: دعا، اما معنی اصطلاحی‌اش در قرآن، عبارت است از: حالت معیّنی که در آن نمازگزار رو به قبله می‌ایستد و به رکوع، سجود، قرأئت، تکبیر و تسبیح می‌پردازد.

معنی لغوی "زکات" نیز پاکی، رشد و نمو است، اما در اصطلاح قرآنی به مقدار مالی گفته می‌شود که انسان ثروتمند از دارایی خود به میزان مقرر شرعی به نیازمندان پرداخت می‌کند.

معنی اصلی «ایمان» تصدیق است. اما معنای اصطلاحی‌اش در قرآن، باور به خدای یگانه و بی‌همتا و عبادت مختص به او و پذیرش بدون شرط اوامر الهی و دیگر مقتضیات معروف ایمان است.

معنی اصلی «کفر» پوشاندن و انکار کردن است. اما معنای اصطلاحی آن در قرآن، عبارتست از: انکار وجود خداوند یا تسلیم نشدن و عدم پذیرش یکتایی او، یا انکار هر آنچه از جانب خدا نازل شده باشد.

اگرچه جاهلیت به صراحت در کلام عرب نیامده است، اما معنایش جهل شدید است. ولی در قرآن یا به معنی جهل نسبت به حقیقت ذات الهی (حالتی عقلانی و فکری) و یا پیروی از اوامر غیر الهی (حالتی روانی و رفتاری) به‌کار رفته است؛ چنانکه این موضوع در پرتو مثالهایی از آیات قرآن، روشن می‌گردد:

۱- ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ ٱلْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَامُوسَى ٱجْعَلْ لَنَا إِلٰهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ اعراف / ۱۳۸

«بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم. به گروهی رسیدند که بت‌هایی داشتند و مشغول پرستش آن‌ها بودند. گفتند: ای موسی! همانگونه که آنان دارای معبودهایی هستند!برای ما معبودی بساز، گفت: شما گروه نادانی هستید».

پس جهل در اینجا، یعنی جهل نسبت به حقیقت ذات الوهیت که بنی‌اسرائیل را وا می‌دارد، از موسی بخواهد برای پرستش، خدایی ساخته شده، محسوس، ملموس و قابل رؤیت ارائه دهد و اگر می‌دانستند، خدای خالق نظیر و همتایی ندارد و چشم از دیدن‌اش عاجز است، چنین درخواستی را از موسی نمی‌کردند.

۲- ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ ٱلْحَقِّ ظَنَّ ٱلْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَنَا مِنَ ٱلْأَمْرِ مِن شَيْءٍ﴾ آل‌عمران / ۱۵۴

«درباره خدا پندارهای نادرستی چون تصورات دوران جاهلیت داشتند و می‌گفتند: آیا ما هم در امر [اداره جهان] بهره‌ای داریم؟».

گمان می‌کردند ممکن است فردی به نحوی با خدا شریک و همتا شود و از درک این واقعیت عاجزند که خداوند، به تنهایی همهٔ امور را اداره می‌کند و قطعاً هیچ چیزی بیرون از خواست و ارادهٔ او وجود ندارد؛ پس جهل در اینجا به معنای عدم اطلاع از یکی از صفات خداوند یکتا ـ که هیچ یک از مخلوقات‌اش در آن صفت شریک او نیستند ـ یعنی، حافظ و مراقب مطلق بودن، است.

۳- ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَاكِمِينَ ❁ قَالَ يَانُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْجَاهِلِينَ﴾ هود / ۴۵-۴۶

«نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسرم از خاندان من است. در حالی که وعده‌ات راست است و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی. فرمود: ای نوح! پسرت از خاندان تو نیست، چرا که او [نمود بارز] عمل ناشایست [کفر] است؛ بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی!».

جهالتی که خداوند نوح را از آن بر حذر می‌دارد، عبارتست از: درخواست امر متعلق به خدا درباره غرق شدن فرزند کافرش و نوح به یقین توقع نجات فردی را داشت که از نزدیک‌ترین کسان‌اش به شمار می‌آمد و احساس غم و اندوه درونی ناشی از دوری فرزند غرق شده، او را به این درخواست و التماس وادار ساخت. اینجا بود که خداوند به نوح تذکّر داد که رابطهٔ خویشاوندی، مبنای عقیدتی دارد، نه خونی و نَسَبی و با گسسته شدن پیوند عقیدتی، فرزند جزو خانواده به شمار نمی‌آید. زیرا عمل او ناشایست است؛ و جهالت مورد اشارهٔ آیه، که نوح از وقوع در آن بر حذر می‌شود، جهل نسبت به امری به یکی از شئون درباره خداوند و یکی از صفات ذات الهی که: او خود حق است و قضا و فرمان‌اش نیز حق.

۴- ﴿قَالَ رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِنَ ٱلْجَاهِلِينَ﴾ یوسف/۳۳

«گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانند و اگر نیرنگ ایشان را از من بازنداری، بدان می‌گرایم و در زمرهٔ نادانان قرار می‌گیرم».

۵- ﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾ احزاب/۳۳

«و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر مشوید و خودنمایی مکنید!».

۶- ﴿أَفَحُكْمَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ مائده/۵۰

«آیا جویای حکم جاهلیت‌اند؟! چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند!».؟

جهالتی که یوسف بیم دارد در آن بیفتد، مخالفت با امر خدا و ارتکاب گناه است. در زمان جاهلیت، زنان با زیر پا نهادن دستور خدا مبنی بر پوشاندن زیورآلات خود نزد نامحرمان، به خودآرایی می‌پرداختند.

بنابراین حکم دورهٔ جاهلیت، یعنی هر حکمی به جز حکم خدا و پیروی از آنچه خدا نازل نفرموده است. بنابراین با بررسی واژهٔ جاهلیت و مشتقاتش یا کلمهٔ مترادف آن «لا یعلمون»[1] در قرآن، مشاهده کردیم که غیر از این دو معنای مصطلح، معنای دیگری ندارند: جهل به حقیقت ذات الوهیّت و عدم پیروی از اوامر خدا.

۱ـ خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ (بقره/ ۱۱۳): «و افراد نادان نیز سخنی همانند سخن آنان می‌گویند».

بر این اساس، ماهیت و طبیعت جاهلیت، خواه جاهلیت عربی و خواه دیگر جاهلیت‌های تاریخ بشری، برایمان مشخص و آشکار می‌گردد.

بی‌تردید جاهلیت به بت‌پرستی، زنده‌به‌گور کردن دختران، شرابخواری، قماربازی، غارت، چپاول و... منحصر نمی‌شود و در واقع همهٔ این‌ها آثار و مظاهر جاهلیت عرب قبل از اسلام‌اند؛ اما جاهلیت خود، جوهری است که این آثار و پدیده‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند و به تناسب مکان یا زمان‌های مختلف، پدیده‌های کاملاً متفاوت از جاهلیت نشأت خواهند گرفت و تاریخ، گواه این امر است؛ اما جوهر و ماهیّت، در همه حال یکی است و آن: **جهل نسبت به ذات الوهیّت و پیروی نکردن از اوامر خدا است.**

این جوهر و ماهیت یک حالت عقلانی است که نسبت به حق، جهل می‌ورزد و به خرافات دست می‌آویزد و در حالت روانی، هدایت خدا را نمی‌پذیرد و در رفتار خود از پیروی برنامهٔ الهی سرباز می‌زند و هر جا و هر زمان که اسلام بر افکار، ادراکات، شناخت‌ها و واقعیت‌های زندگی حکمفرما نباشد، این پدیدهٔ انسانی اتفاق می‌افتد و به زمان، مکان، محیط، وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاصی محدود و منحصر نمی‌شود. همچنان که ممکن است اسلام در هر زمان و مکان، محیطی وجود داشته باشد و مردم خدا را عبادت و از شریعت‌اش پیروی کنند ـ آن‌گونه که در عمل توسط "آدم و نوح" و پیامبران بعدی این چنین شد ـ این امکان هم وجود دارد که جاهلیت در هر زمان، مکان، محیط و شرایط اجتماعی ظاهر شود و مردم هدایت الهی را نپذیرند و از برنامهٔ غیر خدا پیروی کنند.

به بیان قرآن، جاهلیت عملاً در دوره‌ها، مکان‌ها و محیط‌های مختلف مشاهده شده است؛ از آن جمله: جاهلیت فرعون و جاهلیت اقوام نوح، عاد، ثمود، لوط، تُبَّع و...؛ اما قرآن همچنان که همهٔ پیامبران فرستاده شده به سوی این اقوام را نام نبرده همهٔ جاهلیت‌ها را یکی یکی بر نشمرده است، بلکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ نسا/ ۱۶۴

«و ما پیامبران زیادی روانه کرده‌ایم که سرگذشت گروهی از آنها را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم و پیامبران زیادی را هم به سوی مردم فرستاده‌ایم که سرگذشت‌شان را برای تو بیان نکرده‌ایم».

چنانکه گفتیم، به عنوان یک حقیقت علمی، برای استفادهٔ پژوهشگران و خوانندگان و به قصد کنار زدن پرده‌ای که افکارشان را پوشانده است و سبب می‌شود تصور کنند که جاهلیت، تنها مختص اعراب شبه جزیرهٔ عربستان در دوران قبل از اسلام بوده و در جای دیگری وجود نداشته و بار دیگر باز نخواهد گشت، لازم است جوهر و ماهیت این پدیده را آشکارا و بی‌پرده تشریح و تبیین کنیم.

ابن‌تیمیه می‌گوید:

«پس از بیان این مطلب[1] روشن می‌شود که مردم پیش از بعثت حضرت محمد ﷺ در وضعیت جاهلی (منسوب به جهل) قرار داشته‌اند و گفتارها و کردارهای جاهلانه‌شان، ساخته و پرداخته جاهلان بود و فقط جاهلان نیز چنین افکار و اعمالی را انجام می‌دهند. همچنین همه آنچه برخلاف رسالت پیامبران اعم از یهودیت و مسیحیت تحریف شده جاهلیت به شمار می‌آید، این جاهلیت به معنای عام است. اما پس از بعثت حضرت محمد ﷺ، جاهلیت مطلق از سرزمینی به سرزمین دیگر متفاوت بود. و همچنانکه در سرزمین کفر چنین است و همچنین، از شخصی به شخص دیگر تفاوت داشت؛ مانند وضعیت کسی که در سرزمین اسلامی زندگی می‌کند، ولی قبل از مسلمان شدن، در جاهلیت به سر می‌برد هرچند در جامعه اسلامی هم زندگی کند. ممکن است جاهلیت نسبی در برخی مسرزمین‌های اسلامی و در میان بسیاری از مسلمانان، به وجود آید...».[2]

۱ـ یعنی: تشریح و توضیح معنای جاهلیت و در برگرفتن همه ی پندارهای غلط و اعمال مخالف با اوامر خدا.

۲ـ برگرفته از: اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم، به کوشش شیخ محمد حامد الفقی، چاپ دوم، ۱۳۶۹هـ ۱۹۵۰ م. چاپخانهٔ السنة المحمدیه قاهره.

بنابراین پژوهشگران و خوانندگان لازم است از این حقیقت آگاه باشند که: جاهلیت از مدت‌ها قبل در تاریخ بشر، در جزیرة العرب و جاهای دیگر وجود داشته است و متناسب با فراهم بودن شرایط لازم، در هر دوره و قرن‌ای قابل بازگشت است!

مانعی ندارد ـ و شاید به جهت توضیح و ژرف نگری در این معنا لازم نیز باشد ـ که نمونه‌های جاهلیت دیگری غیر از جاهلیت عرب، مانند: جاهلیت‌های فرعونی، هندی، یونانی، رومی و ایرانی را که در تاریخ، ثبت و ضبط گشته و توضیحات کافی درباره‌شان موجود است، مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم تا دو نکتهٔ مهم که تیرگی و ابهام را از ذهن و اندیشهٔ پژوهشگر می‌زدایند، روشن کنیم:

۱ـ آثار و نمودهای جاهلیت، بر حسب محیط‌ها و زمان‌های مختلف، تفاوت آشکاری با هم دارند، اما از لحاظ عدم شناخت حقیقت الوهیّت و عدم پیروی از اوامر خداوند، هیچ تفاوتی با هم ندارند.

۲ـ در واقع هیچ کدام از جاهلیت‌های تاریخ، خالی از پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در جنبه‌های گوناگون زندگی انسان نبوده‌اند و خیر و خوبی‌هایی نیز برای مردم در برداشته‌اند؛ اما به سبب وجود شرّ اصلی‌تر و بزرگ‌تر، یعنی: نپذیرفتن هدایت ربانی و پیروی از برنامهٔ غیر الهی این مقدار خیر جزیی، ثمرات خود را در زندگی انسان به‌صورت کامل به بار نمی‌آورد و در نهایت نیز اثرش تباه می‌گردد.

بیان این نکته به این خاطر است که آثار و ظواهر پیشرفت‌های علمی و عمرانی موجود در برخی جوامع جاهلی، خواننده را نفریبد و نپندارد که این‌ها جوامع جاهلی نیستند! چنین فریب‌هایی در عمل و به ویژه در مورد جاهلیت‌های فرعونی، یونانی، رومی و جاهلیت قرن بیستم اتفاق افتاده است. زیرا این‌ها همیشه به نام "تمدن‌های انسانی" مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرند و هیچگاه با عنوان جاهلیت، یادی از آن‌ها به میان نمی‌آید و نیز به علت تأکید این مطالعات بر یکی از جوانب زندگی بشر، یعنی آبادسازی زمین و بی‌توجهی به وظیفهٔ اصلی انسان، یعنی پرستش خداست:

﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ذاریات/۵۶

«من پریان و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ * لَاشَرِيكَ لَهُ﴾ انعام/۱۶۲-۱۶۳

«بگو: نماز، عبادت، زیستن و مرگ من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست».

بی‌تردید آبادسازی زمین، بخشی از فعّالیّت‌های بشر در این جهان و یکی از اهداف زندگی‌اش به شمار می‌آید.

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِنَ ٱلْأَرْضِ وَٱسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ هود/۶۱

«او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار کرده است».

ولی معیار حقیقی، کمیت و میزان آبادسازی نیست، بلکه روش و برنامهٔ آن اهمیت دارد که آیا شیوه و روش به کار گرفته شده، همانی است که خداوند بر پیامبران خود نازل فرموده است، یا خواست‌ها، امیال و مطامع بشری و به دور از برنامهٔ الهی است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَابَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ حدید/۲۵

«ما پیامبران خود را همراه با دلایل محکم و معجزات روشن، روانه و با آنان کتاب و موازین نازل کرده‌ایم تا با مردمان، دادگرانه رفتار کنند».

فرصت آبادسازی دنیای مادی به طور یکسان در اختیار انسانهای مؤمن، کافر، مصلح و مفسد قرار گرفته است:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هٰؤُلَاءِ وَهٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً﴾ اسرا/۲۰

«و ما از بخشایش پروردگارت به هر یک از این دو گروه کمک می‌رسانیم و بخشایش پروردگارت هرگز ممنوع نگشته است».

ولی ارزش حقیقی پایدار در دنیا و آخرت، منوط به انجام امر آبادسازی، براساس روش و برنامهٔ ربّانی است:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَٱلطَّيِّبَاتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ﴾ اعراف/ ۳۲

«بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و نیز مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است. در روز قیامت این‌ها همه در اختیار مؤمنان قرار خواهد گرفت».

با در پیش گرفتن این شیوهٔ بررسی و مطالعه، در واقع دگرگونی عمده‌ای در نقطه‌نظرات پژوهشگران و خوانندگان تاریخ، ایجاد می‌کنیم.[1]

اما بررسی آثار و پدیده‌های جاهلیت در جزیرة العرب، مستلزم توضیح و تعریف بیشتری است. بی‌تردید برای روشن شدن آن، شرح و بیان بت‌پرستی، زنده به‌گور کردن دختران، شرابخواری، قماربازی، غارت و چپاول کافی نخواهد بود؛ یعنی اگرچه این کردارها و رفتارها در جاهلیت عرب، روی داده، اما منحصر به آن بستر نبوده است و نباید با تأکید بر آن‌ها، موارد دیگر را به فراموشی سپرد.

عرب جاهلی خدایان گوناگونی می‌پرستید و افزون بر پرستش آشکار بت‌ها، نزد آن‌ها می‌رفت و برایشان قربانی و رهنمودهای زندگی و حلال و حرام را از کاهنان دریافت می‌کرد و بدین ترتیب، به همهٔ انواع و اشکال شرک دست می‌زد:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ﴾ نحل / ۳۵

«کافران می‌گویند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران‌مان نمی‌توانستیم چیزی جز خدا را بپرستیم و بدون اجازه چیزی را تحریم کنیم!».

در کنار بندگی‌های آشکار فوق، در جاهلیت عرب، سه نوع بندگی دیگر با اثرات عمیق اجتماعی به چشم می‌خورد:

پرستش قبیله، پرستش راه و رسم نیاکان و پرستش امیال و خواهش‌های نفسانی. شاعر در این باره چنین می‌گوید:[2]

«و هل أنا إلّامن غزية إن غوت غويت، إن ترشد غزية أرشد»

۱ـ در صورت تمایل نک به «حول التفسیر الإسلامی للتاریخ.»

۲ـ او دریدبن صمة است.

«یا جز این است که من از طایفه‌ای هستم اگر گمراه شوند، من نیز گمراه و اگر هدایت شوند، من نیز هدایت خواهم شد»

این شعر آشکارا بیانگر قبیله‌پرستی است که موجودیت، هویت و شخصیت فرد را در خود ذوب می‌کرد و لذا اخراج هر کسی از قبیله، سخت‌ترین مجازات برای او به شمار می‌آمد و در نتیجهٔ آن، به موجودی "طرد شده" و بی‌پناه تبدیل می‌شد.

فرمان‌برداری و پیروی بی‌چون و چرا از راه و رسم آبا و اجداد، در نظر آنان مساوی با خداپرستی و حتی فراتر از آن به شمار می‌رفت:

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ﴾ بقره/ ۱۷۰

«و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم! آیا اگر پدران‌شان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند؟ در این صورت آنها چه کار می‌کنند؟»

اما پرستش خواهش‌های نفسانی، در همهٔ اشکال جاهلیت رایج بوده و جاهلیت عرب پایه گذار آن نبوده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ﴾ جاثیه/ ۲۰

«آیا دیده‌ای کسی را که هوی و هوس خود را به خدایی گرفته است؟».

لازم است که همهٔ این چهار نوع عبودیت یعنی بت‌پرستی، قبیله‌پرستی، پرستش عرف و عادت نیاکان و پرستش آرزوها و خواهش‌های نفسانی، به اندازهٔ کافی مورد توضیح و روشنگری قرار گیرند؛ زیرا تأکید بر بت‌پرستی به تنهایی، چهرهٔ واقعی جاهلیت عرب را از نظر آثار و مظاهر و جوهر و ماهیّت، آشکار نخواهد ساخت.

همچنین پابه‌پای تحقیق و بررسی درباره‌ی جاهلیت عربی و دیگر اشکال جاهلیت‌های تاریخ، شرح و بیان آثار بی‌اعتقادی به روز رستاخیز در زندگی انسان، از امور واجب و لازم به شمار می‌آید.

این آثار در همهٔ اشکال جاهلیت و در اعصار و جوامع گوناگون، به یک صورت نمود پیدا می‌کند: علاقه‌مندی شدید به لذت‌های مادّی و دنیوی و

دل‌بستگی عمیق به ارزش‌های مادّی[1] نمود مشترک همهٔ انواع جاهلیت است و از آن‌جا که عمر انسان، محدود است و هر لحظه‌اش که از دست می‌رود، دیگر بازنمی‌گردد، لذا هر لحظه از آن که بدون کسب لذت سپری گردد، خسارتی جبران‌ناپذیر به شمار می‌آید و فقط لذت‌های مادی به عنوان لذت به شمار می‌آیند و منکر رستاخیز، از لذت روحی و معنوی بهره‌ای نخواهد داشت!

«ألاأیــها الزاجــری أحـضر الوغــی و أن أشهد اللذات، هل أنت مخلد؟!»[2]

ای بازدارندهٔ من که مرا از جنگ می‌ترسانی و از لذت بازمی‌داری

[اگر من از این دو دوری جویم] آیا مرا جاویدان خواهی ساخت؟

مادامی که زندگی در نظر شاعر ابدی نیست، پس باید هرچه بیشتر از لذت آن بهره جست:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَاتِ مِنَ ٱلنِّسَاءِ وَٱلْبَنِينَ وَٱلْقَنَاطِيرِ ٱلْمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلْفِضَّةِ وَٱلْخَيْلِ ٱلْمُسَوَّمَةِ وَٱلْأَنْعَامِ وَٱلْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا﴾ آل‌عمران/ ۱۴

«برای انسان، دوست داشتن شهوات زیبا، جلوه داده شده است؛ شهوت‌هایی از قبیل: عشق به زنان، فرزندان، ثروت هنگفت، طلا و نقره فراوان، اسب‌های نشان‌دار، چهارپایان و کشاورزی؛ این‌ها کالای دنیای پست است».

این چنین است که لذت‌های زندگی از طریق ارزش‌های مادی کسب می‌شود و این ارزش‌ها، جایگاه بارزی در زندگی به‌دست می‌آورند و در نتیجهٔ این وضعیّت، آرزوهای نفسانی، از جمله میل به ثروت، قدرت، جنس مخالف و سایر شهوت‌ها بر زندگی انسان تسلط می‌یابند.

همچنین ضروری است که گمراهی‌ها و سرگردانی‌هایِ روحیِ دامنگیر همهٔ جوامع جاهلی و از آن جمله جاهلیت عرب را، در برابر پرسش بنیادی زیر – که ذهن هر انسان را به خود مشغول می‌سازد – مورد توجه دقیق قرار دهیم: از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ معنای زندگی چیست؟ چه ارزشی دارد؟ آیا تدبیر و حکمت خاصی ورای آن است یا همه‌اش آشوب و بی‌نظمی است؟!

۱ـ جاهلیت معاصر، بارزترین شکل آن است. ۲ـ از اشعار طرفه بن عبد.

شاعر جاهلیت معاصر در این باره می‌گوید:[۱]

جـــئت لا أعـــلم مـــن أیـــن، ولکـن أیـتت
و لقـــد أبـــصرت قـدامـی طـریقاً فـمشیت
و سأمضی فی طـریقی، شـئت هـذا أم أبـیت
کیف جئت؟ کیف أبصرتُ طریقی لستُ أدری؟

«آمدم ولی نمی‌دانم از کجا ولی آمدم راه را یافتم و رفتم‌را هم را ادامه می‌دهم‌چه بخواهم و چه نخواهم چگونه امدم؟ چگونه راهم را یافتم؟ نمی‌دانم!»

شاعر در واقع از گمراهی و سرگردانی که دامنگیر همهٔ جوامع جاهلی شده است، سخن می‌گوید و اینکه جوابی قانع کننده نمی‌یابد؛ این نوع سردرگمی هرچند انسان بکوشد با لذت‌های مادی و جسمی از آن فرار کند، اما با این وجود روح را می‌آزارد و تحلیل می‌برد.

جاهلیت معاصر با همهٔ سردرگمی‌ها، نگرانی‌ها، پریشانی‌های عصبی و روانی، باده‌گساری، اعتیاد، جرائم و... نمونهٔ آشکار انسانی است که پاسخی قانع‌کننده برای این پرسش‌های فطری نمی‌یابد: از کجا آمده است؟ و بعد از مرگ به کجا خواهد رفت؟ هدف وجودی‌اش چیست؟ و روش و برنامهٔ زندگی‌اش کدام است؟ و آیا در ورای این رویدادها، حکمتی نهفته است؟!

برای شناخت حقیقت اسلام، پرداختن به این مسائل، لازم و ضروری است. از این به بعد هنگام گفت‌وگو درباره اسلام، به نقش و اهمیت اساسی آن در زمینهٔ زندگی افراد، جوامع، ملت‌ها و حکومت‌ها پی خواهیم برد. بی‌تردید به میزانی که به شناخت "ژرفای جاهلیت در زندگی بشریت دست یابیم، خواهیم توانست به شناخت "ژرفای" اسلام، نایل گردیم!

لذا بایستی موضوع جاهلیت را در تمامی ابعادش مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم و به جنبه‌های اندک فعلی بسنده نکنیم، چرا که روش‌های کنونی به اصل و جوهر نمی‌پردازند و به تمام و کمال، از همهٔ مظاهر و نمودهای جاهلیت عرب

۱ـ ایلیا أبوماضی. (مترجم).

سخن به میان نمی‌آورند و جاهلیت را به عنوان واقعیت اجتماعی موجود در هر زمان، مکان، محیط و وضعیت "تمدنی" تلقی نمی‌کنند و در نهایت، جاهلیت‌های تاریخ را مورد غفلت قرار می‌دهند.

ممکن است دانش‌آموز دورهٔ ابتدایی توان درک و فهم همهٔ مسائل و مطالب این فصل را نداشته باشد، اما به هر حال داشتن یک تصویر کلی از آن‌ها برایش لازم و واجب است؛ ولی خوانندهٔ سطح بالاتر، به مقتضای سن و توان ذهنی‌اش قادر به درک و فهم همهٔ آن‌ها خواهد بود.

اما پژوهشگر متخصص، لزوماً باید به تمامی جزئیات بپردازد و با شناخت شعر دوره جاهلیت، به طور مفصل به اوضاع و احوال عرب این دوره پی ببرد و از تاریخ ملل قدیم، از جمله: مصر زمان فرعون، یونان، روم، ایران، هند و... علم و آگاهی لازم را کسب کند تا بتواند به بررسی و پی‌گیری نشانه‌ها و نمودهای رنگانگ جاهلیت‌های گوناگون، همراه با توجه همیشگی به جوهر مشترک همهٔ آن‌ها، یعنی جهل نسبت به حقیقت الوهیّت و عدم پیروی از اوامر خداوند بپردازد.

اسلام

اسلام، نقطه مقابله جاهلیت به شمار می‌آید و از آنجا که جاهلیت عبارتست از: جهل نسبت به حقیقت الوهیّت و پیروی از برنامهٔ غیر خدا، پس اسلام یعنی: شناخت حقیقی خداوند و پیروی از برنامهٔ او.

و لزوماً بایستی مطالعه و بررسی تاریخ اسلام را فرصتی حقیقی برای شناخت و مطالعهٔ اسلام به شمار آورد. از دیدگاه علمی صِرف، صرف‌نظر از مسلمان بودن و هدف‌مند بودن مطالعه‌مان نمی‌توانیم از تاریخ یک جنبش و پیامدهای اجتماعی‌اش سخن به میان آوریم، بدون اینکه جزئیات آن را مطالعهٔ و اصول و استراتژی‌ها و اهداف آن را تبیین کنیم و سپس به تشریح چگونگی حرکت آن برای عملی نمودن آن بپردازیم، یعنی بررسی کنیم که تا چه اندازه اصول، جهت‌گیری‌ها و اهداف مورد نظرش در عالم واقعیت تحقق یافته‌اند و به چه میزان، دچار انحراف و کجروی شده‌اند و در ادای وظیفه‌اش کوتاهی رخ داده است.

حال که روش فوق را به عنوان برنامه علمیِ صِرف در ارتباط با هر جنبشی برگزیده‌ایم، به طریق اولی و با صرف‌نظر از اینکه مسلمان هستیم و در نظر گرفتن حجم و وسعت جنبش اسلامی در تاریخ جهان، همین شیوه را نیز در مورد اسلام به‌کار می‌بریم. اسلام از لحاظ گستردگی، از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام و از لحاظ تاریخی، بیش از ۱۴ قرن را در برمی‌گیرد و به راستی اصول، ارزش‌ها و اهداف جنبشی با این عظمت سزاوار تحقیق و مطالعه‌اند و محور قیام این حرکت، مقدمهٔ مطالعهٔ تاریخ واقعی آن خواهد بود. در واقع خاورشناسان آن‌گاه که تاریخ اسلام را با مطالعهٔ خود این دین آغاز می‌کنند، خودشان این روش تحقیقی را به کار می‌برند؛ اگرچه کار پژوهشی‌شان همواره به جهت دور ماندن قلب‌های‌شان از اسلام، رنگ خواست‌ها و آرزوهای‌شان را به خود می‌گیرد (مگر آن که اسلام را بپذیرند!)

﴿وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ ٱلْيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ بقره/ ۱۲۰

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر اینکه از آیین‌شان پیروی کنی».

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِندِ أَنْفُسِهِم مِن بَعدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ﴾ بقره/ ۱۰۹

«بسیاری از اهل کتاب از روی حسد و رشکی که در وجودشان ریشه دوانده است، با اینکه حقانیت برایشان کاملاً روشن شده است، آرزو دارند در صورت مکان شما را بعد از پذیرش ایمان، [به سوی کفر] بازگردانند».

﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾ احقاف/ ۱۱

«و چون خودشان به‌وسیلهٔ آن، هدایت و راهیاب نشده‌اند، می‌گویند: این همان دروغ‌های قدیمی است!».

چنانچه به مقتضیات فوق، روش علمی را نیز بیفزاییم که این تاریخ و هویّت ماست، آن‌گاه این اولویّت احساس می‌شود که مطالعهٔ تاریخ اسلام را با بهره‌گیری از مطالعهٔ خود این دین آغاز کنیم و بدین ترتیب، گام اول را در جهت شناخت اسلام برداشته و پا به پای تاریخ جلو می‌رویم و دقیقاً از همه چیز آگاه می‌شویم و با در دست داشتن نشانه‌ها و علائم راهنما در اثنای بحث و تحقیق، به این مسأله

پی می‌بریم که تاریخ اسلام در چه مقاطعی در مسیر درست پیش رفته و در چه مقاطعی از راه راست منحرف گشته است.

با افزودن این نکته که: یکی از اهداف این کار تحقیقاتی و مطالعاتی، برقراری پل شناختی جدید میان اسلام و ما مسلمانان است و یکی دیگر از اهداف مطالعهٔ تاریخ، - یعنی یافتن دوبارهٔ هویّت گم‌شده‌ای که امواج و جریانات و انحراف‌های مختلف، آن را از هم گسیخته و بر سیمایش سایه افکنده‌اند - مشخص می‌شود شناخت دوبارهٔ اسلام، در آغاز بررسی تاریخ آن امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. بنا به فرمودهٔ پیامبر ﷺ ما از حقیقت اسلام دور افتاده و دچار غربت شده‌ایم:

«بَدَأَ الإِسْلاَمُ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ، فَطُوبىٰ لِلْغُرَباء»[1]

«اسلام در غربت آغاز شد و زمانی به حال غربت بازخواهد گشت؛ و خوشا به حال آنان که غریب‌اند!»

با تمامی این اوصاف، باز به این جنبه از بحث، اهمیت بسیار ناچیزی می‌دهیم! و گویی بنا را بر این گذاشته‌ایم که مبحث فوق، امری مسلّم و بی‌نیاز از هر نوع توضیح است، یا اینکه آن را به علوم دینی واگذار می‌کنیم و تکرارش را در مطالعهٔ تاریخ، کاری بیهوده و غیر قابل توجیه به‌شمار می‌آوریم یا تحت تأثیر گمانه‌پراکنی‌های سکولاریسم چنان می‌پنداریم که مطالعهٔ تاریخ، ناگزیر بایستی به طور کامل از هر نوع پیش زمینه دینی به دور باشد، مبادا دین "روح علمی" کار را خراب و تباه سازد!

روشن است که همه این توجیهات غیر قابل قبول هستند! لذا نه اسلام در دوران غربت دوم خود به صورت یک واقعیت قطعی و انکارناپذیر و بی‌نیاز از توضیح، به صحنه بازگشته است و نه آموزش‌های دینی، تفسیر فراگیر و همه جانبهٔ مورد نیاز پژوهشگر مسلمان را در اختیارش قرار می‌دهند و نه روح علمی، چنین ایجاب می‌کند که در روند "مطالعهٔ تاریخ اسلام" به شناخت خود اسلام نپردازیم!

درست است که در راستای مطالعهٔ تاریخ، به حکم ضرورت، مطالبی درباره اسلام می‌آموزیم، اما این امر به این صورت کافی نخواهد بود. زیرا از لحاظ حجم

۱ـ روایت از: مسلم.

و تنوع، از اطلاعات نارسا و پراکنده‌ای که دربارهٔ جاهلیت داریم، فراتر نمی‌رود و انتظار ما این است که در این زمینه با خود، صداقت داشته باشیم! و بپذیریم که حدود و دامنهٔ شناخت‌مان نسبت به اسلام، منوط به شناخت جاهلیت است. چنانکه عمر بن خطاب از روی تیزبینی و آینده‌نگری‌اش گفت: چنانچه شناخت ما نسبت به جاهلیت جزیی و محدود باشد، باید انتظار داشت که نسبت به اسلام نیز چنین معرفتی داشته باشیم! و اگر به وجود مشکلات و انحرافات جاهلیت و نیاز آن‌ها به اصلاح پی نبریم، چگونه از نحوهٔ کار اصلاح آن‌ها توسط اسلام آگاه می‌شویم؟ بلکه چگونه بدانیم که اسلام آن‌ها را برطرف کرده است؟ و یا هدف از نزول این دین، اصلاح و تصحیح این مشکلات و کجروی‌ها بوده است؟!

در اینجا به موضوع اصلی باز می‌گردیم و از تلاش برای شناخت اسلام از راه شناخت جاهلیت عرب، سخن می‌گوییم و از واکنش اسلام در برابر جاهلیت معاصر، بحث می‌کنیم و ضمن بررسی انحرافات جاهلیت، اشاره‌ای گذرا می‌تواند مزایای اسلام را مشخصاً در جنبه‌هایی که جاهلیت در آن‌ها منحرف شده است و نیز زاد و ذخیرهٔ این دین را برای تصحیح انحرافات و راهنمایی انسان گمراه امروزی به راه راست، آشکار سازد و هر اندازه که درباره شناخت بیماری‌های جاهلیت و کوتاهی‌ها و نارسایی‌های آن، کنجکاوی بیشتری صرف کنیم، همزمان جوانب و زوایای جدید و ناشناخته‌ای از عظمت اسلام به رویمان گشوده خواهد شد.

یکی از شعرای قدیم می‌گوید: «تضاد، عامل شناخت اشیا است». [۱]

در حقیقت ما می‌گوییم که اسلام، مردم را به پرستش خدای یکتا و ترک شرک و بت‌پرستی فرا خواند؛ اما در اغلب موارد در زمینه چگونگی پرستش خداوند یکتا و ترک شرک و بت‌پرستی سکوت کرده‌ایم.

هر گاه مسأله را به عبادت بت‌های مادی و محسوس، منحصر و از دیگر بت‌های مورد پرستش در جاهلیت عرب، از جمله: قبیله، عرف، رسوم نیاکان،

۱ـ در صورت تمایل، در خصوص اختلافات جاهلیت معاصر، و برنامهٔ اسلام برای اصلاح آن‌ها نک: (فصل "توقعات المستقبل "کتاب :"رؤية إسلاميه لأحوال العالم المعاصر.")

آرزوها، خواهش‌های نفسانی و... غفلت کنیم و شرک را نیز به شرکِ اعتقادیِ تنها یا شرک عقیدتی و عبادی همزمان، محدود و شرکِ پیروی و دنباله‌روی را به فراموشی بسپاریم، حق (لااله الّاالله) را ادا نکرده و مردم را به درستی با حقیقت دعوت آشنا نساخته‌ایم!

خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَن یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا﴾

بقره/ ۲۵۶

«*بنابراین کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده است که اصلاً گسستن ندارد*».

ابن جریر طبری طاغوت را این‌گونه تعریف می‌کند: «طاغوت کسی است که در برابر خدا سرکشی می‌کند و خواه با زور و قهر و خواه با اطاعت و تسلیم. به جای او مورد پرستش قرار می‌گیرد، . این معبود، می‌تواند انسان، شیطان، بت یا هر موجود دیگری باشد».[۱]

بدین ترتیب کفر نسبت به طاغوت و پرستش خالصانهٔ خدا، بسیار فراتر از ترک بت‌های محسوس و روی آوردن به سوی خدا از طریق شعارهای عبادی صِرف است، بلکه روش و برنامهٔ کامل زندگی، از جمله تصورات و افکار و سلوک واقعی انسان محسوب می‌شود:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ * لَا شَرِیکَ لَهُ﴾ انعام/۱۶۲-۱۶۳

«*بگو: نماز، عبادت، زندگی و مرگ من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است و او را هیچ شریکی نیست*».

پس کفر نسبت به طاغوت یعنی سلب مقام "الوهیّت" از هرکس و هر چیز غیر خدا و سلب مشروعیّت از همهٔ قوانین و عرف‌هایِ بشریِ خارج از ارادهٔ خداوند و سرانجام عدم پیروی از همهٔ آن‌ها؛ و در غیر این صورت، مردم با دست خود طاغوت‌هایی می‌سازند و از عبادت خدا بیرون می‌شوند.

۱ـ تفسیر طبری، ۱۹/۳ ،چاپ دوم ۱۹۶۸، مصر.

و اگر معنای "لا اله الّاالله" نفی الوهیّت از همه چیز و اثبات آن برای خدای یگانه باشد، پس ایمان به این حقیقت، ناگزیر مقتضیات فراگیر در زندگی مسلمانان خواهد داشت و همهٔ امور کوچک و بزرگ را تحت پوشش دینی قرار خواهد داد. آری این همان اسلام است!

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوْا ٱدْخُلُوْا فِيْ ٱلسِّلْمِ كَافَّةً وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ ٱلشَّيطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ بقره/ ۲۰۸

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به صلح و آشتی در آیید و از گام‌های اهریمن پیروی نکنید! بی‌گمان او دشمن آشکار شماست».

یعنی: همگی با تمام وجود داخل دین شوید و هر فرد و هر گروهی از شما داخل دین نشود، در حقیقت شکار شیطانی خواهد بود که آشکارا دشمن‌تان است.

با وجود سادگی، روشنی و آشکار بودن این حقیقت، بیشتر مردم آن را امری عجیب و نیازمند شرح و بیان تلقی می‌کنند، خواه غربت مجدد اسلام یا ترویج برداشت‌های تحریف شده از دین، این وضعیت را سبب شده باشد. خلاصه در مفهوم تحریف شده اسلام که پیامد تهاجم فکری بیگانه به شمار می‌آید، دین به رابطهٔ قلبی و درونی بنده با پروردگارش تنزل می‌یابد و ارتباطی با واقعیت زندگی نخواهد داشت!

از این رو حد اعلای تصوری که بیشتر مردم از امر دین دارند اعتقاد به یگانگی خدا و روی آوردن به اعمال عبادی مانند: نماز، زکات، روزه و حج برای خداست! تازه اگر همراه و هم‌نوا با جماعت "مرجئة " نگویند: ایمان عبارت است از: تصدیق و اقرار و لذا اعمال، جزو ایمان به شمار نخواهند آمد!

در واقع کنار نهادن شریعت خداوند از صحنهٔ حکومت، در نتیجهٔ تهاجم صلیبی به سرزمین‌های اسلامی و تبدیل آن به واقعیت زندگی نسل‌های اخیر، مسلمانان با استفاده از نیروی نظامی، همراه با جریان همیشگی اندیشه‌های سکولار درباره هستی و زندگی انسان، سبب شده است نسل‌هایی در میان مسلمانان به‌وجود آیند که به باورشان قانونگذاری برخلاف احکام الهی و نیز انتخاب روش و برنامهٔ سکولاریسم در زمینه‌های سیاست، اقتصاد، تعاملات

اجتماعی، روابط زن و مرد، نحوهٔ تفکر یا علم، هنر و... مفهوم (لا اله الّا الله) را نقض و بی‌اعتبار نمی‌کند! همچنین پذیرفتن مدرنیسم که ندای کنار نهادن و طرد همه‌ی باورها و اعتقادات کهن و قیام علیه آنها را سر می‌دهد و مردم را به نابودی‌شان - بر این اساس که زنجیرهایی بر دست و پای "آزادی انسان" به شمار می‌آیند، - فرا می‌خواند با مفهوم پذیرش (لا اله الا الله) تناقض ندارد! یا تسلیم در برابر "خرافات" علوم جدید که مدعی ازلی و ابدی بودن ماده است و "طبیعت" را به شکل نامحدود، آفرینندهٔ همه چیز می‌شمارد و وعده می‌دهد که انسان به زودی و شاید تا سال ۲۰۰۰ یا ۲۰۱۰ موفق به خلق موجود زنده خواهد شد، مفهوم (لا اله الّا الله) را نقض و بی‌اعتبار نمی‌کند!

(لا اله الّا الله) با وجود سادگی و آشکار بودن‌اش، به صورتی درآمده است که بیشتر مردم جز با تلاش فراوان آن را درک نمی‌کنند، و حتی شماری از مردم در خصوص آن همچون قوم "شعیب" با هم به نزاع و مجادله می‌پردازند:

﴿أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَّتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾ هود/۸۷

«آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهند که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدران‌مان آن‌ها را پرستیده‌اند و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرف کنیم».

در حقیقت آثار مکتوب در زمینهٔ شرک اعتقادی و عبادی، به فراوانی یافت می‌شوند، هر چند در بیشتر موارد، فهم آن‌ها برای خوانندهٔ مبتدی و کم‌تجربهٔ امروزی امری دشوار است زیرا اغلب در ردّ فرقه‌های منحرف نوشته شده‌اند و رنگ و بوی فلسفی و کلامی دارند و سادگی و وضوح به کار رفته در قرآن و احادیث پیامبر ﷺ در این باره، در آن‌ها به چشم نمی‌خورد لذا ضروری است که این آثار به دور از مجادلات فلسفی و کلامی نوشته شوند و مستقیماً به کتاب و سنّت روشن و صریح ارجاع گردند که عقل و وجدان را با هم مورد خطاب قرار می‌دهند و انسان را به مقتضای وجدان و سلوک مترتب بر ایمان، به حرکت در می‌آورند.[۱]

۱ـ نک: مقومات التصور الاسلامی.

اما شرک در زمینهٔ اطاعت و پیروی، برای مسلمان امروزی نیاز به توضیح بیشتری دارد، تا یقین حاصل کند که قانونگذاری بر اساس چیزی غیر از احکام الهی، شرک و اظهار رضایت نسبت به قانون غیر الهی نیز شرک به شمار می‌آید و اگر دنیای "متمدن" یک‌صدا بر امری اتفاق و اجماع کنند، چنانچه با مقررات کتاب و سنّت در تناقض باشد، چنین اتفاق نظری، هیچ مشروعیّتی به آن امر نمی‌بخشد از جمله: اجماع جهانی امروز در خصوص برهنگی زنان، آزادی الحاد و ارتداد از دین و اجماع دربارهٔ حکم به غیر آنچه خدا نازل فرموده است.

از خوانندهٔ تاریخ اسلام، می‌خواهیم با مطالعهٔ این تاریخ، چه سیمایی را از این دین برای خود ترسیم کند؟

طبیعتاً چنین تصویری، مختصر و صرفاً شامل مسائل کلی اصلی خواهد بود؛ به این اعتبار که برخی جزئیات را دروس تعلیمات دینی و فرهنگ اسلامی و بعضی دیگر را درس تاریخ اسلام به صورت کلی و دوران بعثت و صدر اسلام را به صورت خاص عهده‌دار خواهد شد.

پاره‌ای از خطوط اصلی لازم در زمینهٔ این کار مطالعاتی عبارتند از:

۱ - اسلام، دین همهٔ انبیا از آدم و نوح تا حضرت محمد ﷺ است و همهٔ آنان حامل کلمهٔ توحید، یعنی(لا اله الاّ الله) بوده‌اند و همگی: انسان را به عبادت خالصانهٔ خدا و رهایی از شرک و دست کشیدن از خدایان گوناگون، در قالب: انسان یا بت یا دیگر آفریده‌های خداوند در این جهان فرا خوانده‌اند و بی‌تردید اسلام دین فطرت است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ اعراف/۱۷۲

«هنگامی را [به یاد بیاور] که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری! گواهی می‌دهیم».

پس چنانچه فطرت سالم، توسط شرایط و اوضاع و احوال محیط، به انحراف کشیده نشود، به خودی خود به سوی خدا روی می‌آورد و به فرموده پیامبر و برخلاف نظر دانشمندان علوم اجتماعی، تاریخ ادیان و علم دین‌شناسی تطبیقی، ایمان در انسان اصل و کفر، امری عارضی و ناپذیر است و نیز برخلاف تصور این علوم جاهلی، این عقیده دچار تکامل و دگرگونی نشده است و در حقیقت آنچه متحول شده شرک است؛ زیرا ساختهٔ انسان است و لذا تحت تأثیر حالات انسان و پیشرفت و گستردگی علم و نیز تماس و برخورد با جهان مادی و محیط زندگی خود، قرار می‌گیرد. گاهی پدر را عبادت می‌کند و زمانی توتم[1]، نیروهای طبیعت، کهکشان‌ها، بت، انسان یا خواهش‌های نفسانی و خرافات را (مانند دوران جاهلیت معاصر). مورد پرستش و و تقدیس قرار می‌دهد. اما همهٔ این‌ها راه‌های منحرف شده از دین ـ و نه خط اصلی دین ـ به شمار می‌آیند! در واقع خط دین، یعنی خط اسلام که آدم و ده نسل پس از او[2] بر آن در حرکت بوده‌اند و همین‌طور نوح، هود، صالح، شعیب، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (علیهم السلام) و نیز اقوام و امت‌هایی که در طول تاریخ به این فرستادگان ایمان آورده‌اند، در آن گام برداشته‌اند.

آری! فطرت همه‌ی هستی، خدا را عبادت و برایش سجده، ستایش، تسبیح می‌کند و انسان مؤمن همراه با کل هستی به فطرت خود می‌پیوندد و فقط انسان‌ها و جنیان کافر از اسلام یعنی دین همهٔ کائنات، جدا می‌شوند:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلْجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ ٱلنَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ﴾ حج/۱۸

۱ـ توتم (Totem) موجود زنده یا چیزی شبیه سنگ، چوب و...که به عقیدهٔ سرخ پوستان آمریکا، و اقوام اولیه با قوم خاصی رابطهٔ خویشاوندی داشته و آن را حامی خود می‌دانستند و برایش ارزش و احترام خاص قائل بودند که گاهی به درجه پرستش می‌رسید. (مترجم)

۲ـ ابن‌عباس روایت می‌کند: «کان بین نوح و آدم عشرة قرون کلهم علی شریعة من الحق فاختلفوا فبعث الله النّبیین مبشرین و منذرین». «میان نوح و آدم ده قرن گذشته است که همگی بر شریعت حق بوده‌اند، پس دچار اختلاف شدند و خدا پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده را فرستاد». طبری و حاکم این فرموده را روایت کرده‌اند

«آیا ندیده‌ای [و ندانسته‌ای] که همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند و خورشید، ماه، ستارگان، کوه‌ها، درختان، جانوران و بسیاری از مردم، برای خدا سجده می‌برند و بسیاری از مردمان هم عذاب‌شان حتمی است».

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمٰوَاتُ ٱلسَّبْعُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ اسرا/ ۴۴

«آسمان‌های هفت‌گانه زمین و هر چه در آن‌هاست، همگی خدا را ستایش می‌کنند؛ بلکه هیچ موجودی نیست، مگر اینکه حمد و ثنای وی می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید».

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلٰئِكَ كَٱلْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلٰئِكَ هُمُ ٱلْغَافِلُونَ﴾

اعراف/ ۱۷۹

«ما بسیاری از جنیان و آدمیان را آفریده و پراکنده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و اقامت در آن است. آنان دل‌هایی دارند که به وسیله آنها نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که بدان‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که بدان‌ها نمی‌شنوند. اینان همچون چهارپایان و بلکه سرگشته‌ترند! اینان واقعاً بی‌خبرند!».

۲ - توحید به عنوان جوهر اسلام، یعنی نفی همهٔ خدایانِ ساختگیِ حاکم بر انسان و در نتیجه، آزادسازی او از عبادت و پرستش‌های ساختگی و رهاسازی همهٔ انرژی او از قید و بندهای ساختگی و در عین حال، پایبندی انسان به برنامه و دستورات الهی که از راه آن، خیر و سعادت فرد در دنیا و آخرت را تحقق بخشد.

بدین ترتیب اسلام، بزرگ‌ترین جنبش آزادی‌بخش تاریخ بشر محسوب می‌شود؛ زیرا همهٔ انقلاب‌های آزادی‌بخشِ تاریخ، صرف‌نظر از حوادث و پیامدها و انحرافات‌شان، تنها بخشی از وجود و زندگی انسان را هدف قرار می‌دهند و با تأکید بر آن، جوانب دیگر را رها می‌نمایند. پر واضح است که نتیجه کوتاهی نسبت به درک پیامد تأکید بر یک جنبه و عدم تأکید کافی بر جوانب دیگر، بقا و پایداری بندگی و پرستش غیر خدا و ادامه وجود شکاف در زندگی انسان و استمرار فساد در زمین خواهد بود.

آیین اسلام که از سوی خدای مهربان و آگاه، آفریننده آگاهی که از آنچه می‌آفریند، آگاه است و مصلحت مخلوقات‌اش را تشخیص می‌دهد، فرو فرستاده شده است، تنها دینی اسن که از طریق اختصاص عبادت به خدای یگانه و بی‌همتا و کمک خواستن تنها از برنامه الهی، انسان را یک‌جا و برای همیشه از همهٔ عبودیّت‌های دروغین رها می‌سازد.

اما بندگی پروردگار، افزون بر اینکه بندگی خدای یکتایِ خالق و رازق، پناه دهنده، مدّبر، زندگی‌بخش، مالک زندگی و مرگ و داور روز قیامت، به شمار می‌آید عبودیّتی است شایستهٔ خداوندی که به انسان کرامت می‌بخشد:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾ اسرا/ ۷۰

«ما آدمی‌زادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزی داده و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم».

در حالی که خدایان دروغین و ساختگی، کرامت لازم و شایسته را از انسان دریغ می‌دارند و در حقیقت او را بردهٔ شهوت و قدرت می‌سازند و به صورت حیوان و بلکه گمراه‌تر از حیوان درمی‌آورند. انسان در اثر فشارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری، به خواری و زبونی کشیده می‌شود و به اندازهٔ فرمان‌برداری‌اش از طاغوت، کرامت خود را از دست می‌دهد؛ بنابراین مردم به دو دستهٔ اَرباب و رَعیّت تقسیم می‌شوند که نظامی غیر طبیعی و نارواست.

اما زمانی که انسان به خدا ایمان راستین می‌آورد، بر این ستمگران برتری می‌یابد و دیگر برای‌شان ارزشی قائل نمی‌شود، هر چند مورد آزار و اذیّت و شکنجه‌اش قرار دهند و نیازمندی‌هایش را از وی دریغ دارند یا او را به قتل برسانند انسان مؤمن همهٔ شکنجه‌ها را با سربلندی تحمل می‌کند یا مرگ را می‌پذیرد، همانگونه که ساحران دربار فرعون، زیر شکنجه جان دادند و خطاب به او می‌گفتند:

﴿فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا﴾ طه/۷۲

«پس هر فرمانی که می‌خواهی صادر کنی، صادر کن! تو تنها می‌توانی در زندگی این جهان فرمان بدهی».

کدام‌یک برترند؟ و کدام یک در میزان حقیقی وزن بیشتری دارند: فرعونی که شهوت قدرت به بردگی‌اش کشانده و خِرَدش را ستانده بود، یا ساحرانی که با ایمان به خدا، حاکم زورگو را به مبارزه طلبیدند و در برابرش ایستادند بدان سبب که حتی اگر آنان را می‌کشت یا گرفتار بلا و مصیبت می‌ساخت بر روح‌شان تسلطی نداشت؟ و کدام یک در لحظات حساس و تعیین کننده، از آرامش بیشتری برخوردار خواهند بود: جانهایی که خدا از آنها راضی است و آنها هم از او راضی هستند و به سوی خدا در پروازند یا نفس‌هایی که به سبب ناتوانی در تسلط بر مؤمنانی که به برتری ایمان دست یافته‌اند، به تزلزل و پریشانی دچار شده‌اند؟

ستمگران و شهدا هر دو می‌میرند. اما ستمگران با سینهٔ پر از کینه، نفس‌های عمرشان به آخر می‌رسد و شهدا با قلب‌های شاد و مطمئن از دنیا می‌روند. تاریخ، سرگذشت طاغوت‌ها را همراه با نفرین ابدی در هم می‌پیچد و شهدا نزد خدای خویش و در حافظهٔ تاریخ، زنده می‌مانند.

ارزش واقعی کدام یک بیشتر است؟ کدام جنبش مانند اسلام به انسان آزادی حقیقی بخشیده و او را در جایگاه شایسته و والای کرامت و عزت قرار داده است که همهٔ ستمگران را در نظرش خوار و بی ارزش می‌سازد به طوری که دیگر اهمیت و ارزشی برای‌شان قائل نمی‌شود و از راه ایمان بر همهٔ طاغوت‌ها، حتی شهواتی که از درون وسوسه‌اش می‌کنند و او را به مرکبی برای شیطان، تبدیل می‌کنند، برتری می‌بخشد.

به راستی توحید، همان برنامهٔ الهی است که انسان‌ها را از درون آزاد و به نیروها و موجودات فعال، خلاق و آبادگری تبدیل می‌کند که معجزه می‌آفرینند!

۳ـ بی‌تردید، توحید بدین گونه، در بنای خوی و سرشت درونی و رفتار واقعی انسان، از طریق جمع‌آوری و یک جهت‌سازی همهٔ نیروهای او تأثیر به سزایی خواهد داشت:

﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً﴾

زمر/ ۲۹

«خداوند مثالی زده است: مردی را که بردهٔ شریکانی است که پیوسته درباره‌اش به مشاجره و منازعه مشغول‌اند و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است. آیا این دو برابر و یکسان‌اند؟!»

آری! رویکرد توحید به سوی خداست و راه را بر شرکای متخاصم سدّ می‌کند همان شریکانی که تخم اضطراب، سرگردانی و بی‌هویتی را در درون انسان‌های جاهل می‌پراکنند و به بیماری‌های روانی و عصبی دامن می‌زنند و کسانی را که آرامش قلبی خود را از دست می‌دهند و در خواب و بیداری، دچار حیرت و سرگردانی می‌شوند، به شرابخواری و اعتیاد می‌کشانند. در حالی که قلب‌های انسان‌های مؤمن با ذکر و یاد خدا، آرامش می‌یابند:

﴿ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ ٱللهِ أَلَا بِذِكْرِ ٱللهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ﴾ رعد/ ۲۸

«خداوند کسانی [را هدایت می‌کند] که ایمان می‌آورند و دل‌های‌شان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند!».

هم‌زمان با روی آوردن تمام نگاه‌ها به سوی خدا، در وجود و زندگی انسان، همه چیز متّحد و یکپارچه می‌گردد: امور مادی و معنوی، اعمال و عبادات، جسم و روح و دنیا و آخرت!

آری! برنامهٔ محکم و استوار الهی، هرگز میان خواسته‌های جسم و خواسته‌های روح، تفاوتی قائل نمی‌شود، به گونه‌ای که یکی بر دیگری برتر یا با آن تناقض داشته باشد. هرگز!

﴿وَٱبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ ٱللهُ ٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا﴾ قصص/ ۷۷

«به‌وسیلهٔ آنچه خدا به تو داده است، در طلب سرای آخرت باش و بهرهٔ خود را از دنیا فراموش مکن!».

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللهِ ٱلَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَٱلطَّيِّبَاتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ﴾ اعراف/ ۳۲

«بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده و نعمت و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است. در روز قیامت این‌ها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد».

«أَلَا إِنِّي أَعْبُدُكُم ٱللهِ، وَلَكِنِّي أَصُومُ وَ أُفطِرُ، وَ أَقُومُ وَ أَنَامُ، وَ أَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي!»[1]

۱ـ روایت از: شیخین.

«بدانید که من عبادتگزارترین شما برای خدا هستم، اما برخی روزها را روزه می‌گیرم و برخی روزها را روزه نمی‌گیرم، بیدار می‌شوم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم و اگر کسی از سنّت من روی بگرداند [و به آن بی‌علاقه باشد] از من نیست».

دنیا و آخرت از یکدیگر گسیخته نیست؛ از این رو میان کار برای دنیا و کار برای آخرت ؛ و به اصطلاح مردم، بین کار و عبادت، تفاوتی نخواهد بود.

﴿قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ* لاَشَرِيكَ لَهُ﴾

انعام/۱۶۲-۱۶۳

«بگو: نماز، عبادت، زندگی و مرگ من از آنِ اللّه، یعنی پروردگار جهانیان است که هیچ شریکی ندارد».

لذا بین جسم و روح، جدایی و اختلافی وجود ندارد. روشن است که انسان گاهی به جسم و زمانی به روح خود، توجه بیشتری می‌کند، اما جسم از روح، جدایی‌ناپذیر است. ولی در فرهنگ‌های جاهلی، همواره یکی از جنبه‌ها مورد توجه دیگری، مورد غفلت قرار می‌گیرد. از یک سو جاهلیت روم و میراث‌خوارش یعنی تمدن معاصر غرب، با تأکید بر نیازهای جسمی، روح را نابود می‌کنند و از دیگر سو آیین‌های بودا و هندو و رهبانیّت مسیحی، با افراط در زمینهٔ معنویات، جسم انسان را از بین می‌برند و تنها اسلام است که با برقراری پیوند بین روح و جسم و ایجاد تعادل و توازن میان این دو، هماهنگی خود را با فطرت انسان نشان می‌دهد.

نماز مجموعه‌ای است از حرکات بدنی همراه با فروتنی روحی. در روزه احساس جسمی به صورت گرسنگی و تشنگی ظاهر می‌شود و تقوا قلب را بازسازی می‌کند و پرداخت زکات، به پیوند درونی انسان با پروردگار و احساس برادری میان مسلمانان می‌انجامد و سرانجام حج، ترکیبی از حرکت روحی عظیم و تلاش‌های سخت جسمی است.

در برنامهٔ الهی، ایمان انسان به عالم غیب و عالم شهود، یعنی شناخت نسبت به خدا و شناخت جهان مادی، از هم جدایی‌ناپذیرند. لذا دین و دانش هر دو منبع شناخت و هردو مطلوب‌اند و هیچ تعارض و گسستی میان‌شان وجود ندارد.

۴ـ ایمان به روز آخرت، یکی از ارکان اصلی ایمان است و نقش مهمی در زندگی فرد مسلمان ایفا می‌کند و بر این اساس اسلام به شدّت بر آن تأکید کرده است و آن را در کنار ایمان به خدا قرار داده است و ایمان به خدا و روز آخرت را جزو صفات مؤمنان به شمار آورده است و کفار و منافقان را به ایمان نداشتن به خدا و روز آخرت توصیف می‌کند.

ایمان به روز آخرت، بزرگ‌ترین یاور انسان در زمینهٔ "کنترل" شهوات است و از آن‌جا که در اسلام، سرکوبی امیال و غرایز انسان جایی ندارد، فرد مسلمان تمامی قید و بندهای مقرر از جانب خداوند بر امیال خود را با رضایت خاطر و بدون احساس محرومیّت می‌پذیرد زیرا مطمئن است که ترک هر نوع زیاده‌روی در کسب لذّات دنیوی، در اجرای دستورات الهی، پاداش چند برابر را در روز قیامت و در بهشتی که گستره‌اش به اندازهٔ آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران تدارک دیده شده است، دربرخواهد داشت. در این بهشت چیزهایی وجود دارد که چشم ندیده و گوش نشنیده و به ذهن هیچ انسانی خطور نکرده است. افزون بر آن، فرد مسلمان اعتقاد و ایمان دارد که هر آنچه خداوند به آن امر فرموده است، خیر و هر چه بندگان را از آن منع کرده، شرّ است، هرچند شهوت، انجام آن کار را برای انسان آراسته باشد!

افزون بر همهٔ این‌ها، یقین داریم که ایمان به روز آخرت، بزرگ‌ترین انگیزهٔ جهاد در راه خدا و انجام داوطلبانهٔ اعمال خیر است که این دو امر در پایه‌گذاری جامعهٔ اسلامی، اهمیت شایانی دارند. چنانکه خواهیم دید، اسلام، بدون جهاد مستمر و خستگی‌ناپذیر، در جهان استقرار نمی‌یابد و جهاد در اشکال مختلف انسان را با وضعیتی مواجه می‌سازد که حتی از پاره‌ای امور حلال، داوطلبانه یا با اکراه و اجبار، محروم گردد؛ و ایمان به روز قیامت و لذت هایی که در آنجا جایگزین لذایذ دنیوی هستند، به خاطر نزدیکی به خدا و کسب رضایت او و آرزوی ورود به بهشت، ترک این لذایذ را آسان و بلکه مطبوع و مقبول نیز می‌نماید. همچنین اسلام کم‌ترین تکالیفی را که بر اساس علم خداوند برای استقرار امور جامعه ضروری است به عهده‌ی مردم گذاشته است.

اما برای پیشرفت جامعه و البتّه بدون اکراه و فقط با هدف نزدیکی به خدا عمل به تکالیف فراتر از حداقل را ـ از سطح ضرورت به سطح احسان ـ به صورت امری مقبول و دوست داشتنی در می‌آورد:

«قال: و ما الإحسان؟ قال: أَن تعبد الله كأَنك تراه، فإِن لم تكن تراه فإِنه يراك» [۱]

«گفت: احسان چیست؟ فرمود: خدا را به گونه‌ای بپرستی که گویی او را می‌بینی که اگر تو او را نمی‌بینی، مطمئن باش او تو را می‌بیند»!

به جز ایمان عمیق به اینکه در روز آخرت، هر کار خیر، ده برابر اجر و هر تلاش اضافه بر تکلیف مقرر، لذتی بیشتر و گواراتر و شفابخش‌تر درپی خواهد داشت، هیچ چیز دیگر انسان را به عمل داوطلبانه وادار نخواهد ساخت:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ* قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ* الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ* الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ آل‌عمران/ ۱۴-۱۷

«برای انسان، دوست داشتن شهوت‌ها، زیبا جلوه داده شده است. از قبیل: عشق به زنان، فرزندان، ثروت هنگفت، مقادیر فراوان طلا و نقره، اسب‌های نشان‌دار، چهارپایان و کشاورزی؛ این‌ها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک در پیشگاه خداست. بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند، در نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که رودخانه‌ها از پای آن‌ها روان است. آنان در آن‌جا جاودانه خواهند بود. [همچنین ایشان را] همسران پاکیزه [از هر پلیدی و نقصی] و خشنودی خداست و خداوند [رفتار و کردار] بندگان را می‌بیند. همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش حفظ کن و همان کسانی که بردبار، درستکار، مداوم، ماندگار و بخشاینده هستند، و در سحرگاهان [از درگاه خدا] آمرزش می‌خواهند».

۱ـ از حدیث: «هذا جبريل أتاكم يعلمكم أمر دينكم». روایت از (مسلم).

۵ـ در واقع دین اسلام با این فرموده خداوند خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد: «بخوان!» و انسان را به تفکر و نگریستن در ملکوت خدا و تدبّر در سنن الهی که ارادهٔ خدا در جهان مادی و زندگی بشر به طور یکسان جاری است فراخواند و نیز توجه وی را به ثبات و پایداری این سنن و غیر قابل تغییر بودن آن‌ها بر حسب خواسته‌ها و امیال بشر، جلب کرد. این راهنمایی ها انسان را به تفکر (علمی) منظم در هر دو زمینهٔ سنن‌الهی یعنی جهان مادی و زندگی انسان وادار می‌سازد. این راهنمایی‌ها در عمل به جنبش علمی بزرگ و دامنه‌داری منجر شد که مسلمانان تا زمان پایبندی کامل به اسلام، پرچمدار آن بودند. بارزترین ویژگی این جنبش این است که از هدایت‌های الهی، نشأت گرفته و بر پایهٔ احکام او سامان یافته است. و ویژگی مهم دین اسلامِ، یعنی یکی دانستن راهِ دنیا و آخرت و جمع بدون تناقض و از هم گسیختگی بین ایمان به عالم غیب و ایمان به امور مادی، در این نهضتِ علمی، تجلی و نمود پیدا کرده است.

به یقین، توجیهات و هدایت‌های قرآن در زمینهٔ حرکت در نقاط مختلف زمین و بهره‌مندی از رزق و روزی‌های خداوند و آبادسازی زمین و بهره‌برداری از انرژی‌های موجود در آسمان‌ها و زمین، مستلزم آن است که انسان را برای بذل هر نوع فعالیت سازنده برای ارتقای سطح زندگی و بهسازی[۱] آن و نیز سیر و سیاحت در جهان و کشف ناشناخته‌های آن آماده سازد. این وضعیت در عمل، جنبش فرهنگی بزرگی در پی داشت که مسلمانان تا زمانی که بالندگی و نشاط خود را حفظ کرده و امراض گوناگون، آنان را از پای در نیاورده بود، آن را رهبری و هدایت کردند.

بارزترین ویژگی نهضت علمی اسلامی، این بود که از هدایت‌ها و راهنمایی‌های الهی و بر پایهٔ ضوابط و قواعدِ آن شکل گرفته و راه دنیا و آخرت را یکی دانسته و ایمان به عالم غیب و ایمان به دنیای محسوسات و ماده را به هم پیوند داده است.

۱ـ در قرآن اشاره‌ای روشن به زیبایی شده است: ﴿وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ﴾ نحل /۶ «برای شما در آن‌ها زیبایی است بدان‌گاه که آن‌ها را باز می‌آورید و آن‌گاه که آن‌ها را سر می‌دهید».

۶ـ بی‌تردید اسلام برای این پرسش‌های فطری و بنیادی انسان پاسخ‌های روشن و قانع کننده‌ای دارد: از کجا؟ به کجا؟ برای چه؟ چگونه؟ و به خوبی آغاز، انجام، هدف و برنامه زندگی انسان را بیان می‌کند.

آغاز و انجام، از خدا و به سوی خدا خواهد بود:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ بقره/ ۲۸

«چگونه خدا را انکار و نسبت به او کفر می‌ورزید، در حالی که شما مردگانی بودید که خدا شما را آفرید و به شما زندگی بخشید، سپس شما را می‌میراند و پس از آن زنده می‌کند و آن‌گاه به سوی او برگردانده می‌شوید؟».

هدف:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ذاریات/ ۵۶

«من پریان و انسان‌ها را فقط برای پرستش خود آفریده‌ام».

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً﴾ انسان/۲

«ما انسان را از نطفهٔ آمیخته آفریده‌ایم و چون او را می‌آزماییم وی را شنوا و بینا کرده‌ایم».

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ کهف/۷

«ما همهٔ چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم، تا ایشان را بیازماییم که عمل کدام‌یک نیکوتر است؟»

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ هود/۶۱

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی‌اش را به شما واگذار کرده است».

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ بقره/ ۳۰

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین بیافرینم».

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ ملک/۱۵

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و سراسر آن راه بروید و از روزی خدا بخورید! و بدانی که زنده شدن دوباره در دست او است».

روش و برنامه‌ای که هدف را تحقق می‌بخشد، پیروی از اوامر خداست:

﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّيْ هُدىً فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ۳۸-۳۹

«گفتیم: همگی از آنجا فرود آیید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی خواهد بود و نه غمگین خواهند شد؛ و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند، اهل دوزخ‌اند و همیشه در آن جا خواهند ماند».

این‌ها جواب‌های روشن، مشخص و دور از هر نوع پیچیدگی است و مجالی برای هیچ نوع حیرت، سرگردانی، شک و شبهه‌ای در آن‌ها وجود ندارد؛ از آن نوع سرگردانی و سردرگمی‌هایی که افکار و احساسات مردمان دوران جاهلیت را به تشتت و پریشانی دچار می‌سازد که در آن دوره جواب قاطع و قانع کننده‌ای از هیچ منبع مورد اعتمادی دریافت نمی‌کنند و نیز زمانی که زندگی دنیا را از بخش مکمل‌اش یعنی زندگی بعد از مرگ جدا می‌کنند و پوچی و بی‌هدفی و بیهودگی‌اش برای‌شان آشکار می‌گردد.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاَ تُرْجَعُونَ﴾ مؤمنون/۱۱۵

«آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید؟!».

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ ص/ ۲۷

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، بیهوده نیافریده‌ایم؛ این گمان کافران است وای بر کافران! بی گمان به آتش دوزخ دچار می‌آیند!».

زمانی که اسلام آن پاسخ‌های روشن و صریح را ارائه می‌دهد و آن‌ها را به ژرفای وجدان انسان می‌رساند، به فرد احساس آرامش و اطمینانی دست می‌دهد که برای شخص غیر مؤمن ناشناخته است و این احساس ثبات و پایداری بررفتار او را در عرصهٔ زندگیِ توأم با اضطرابی که گام‌های جاهلان در آن به لرزه می‌افتد، تأثیر می‌گذارد:

﴿إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً* إِلَّا الْمُصَلِّينَ* الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلاَتِهِمْ دَائِمُونَ* وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ* وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾ معارج/ ۱۹-۲۶

«انسان، کم‌طاقت و ناشکیبا آفریده شده است، هنگامی که بدی به او رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بی‌قرار می‌شود و زمانی که خوبی به او رو می‌کند، سخت دریغ می‌ورزد مگر نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن پایداری و دوام دارند همان کسانی که در دارایی‌شان سهمی مشخص شده است برای دادن به گدایان و محرومان؛ آنان همان کسانی‌اند که به روز قیامت ایمان دارند».

۷ـ خداوند، امت اسلامی را به انتشار و گسترش دعوت اسلام در سراسر جهان مکلف ساخته است و این تکلیف در تقدیر الهی، حکمت و مقتضیات ویژه‌ای دارد.

حکمت آن، وجود رسول اکرم ﷺ خاتم پیامبران است که پس از او پیامبری نخواهد آمد و به سوی تمامی انسان‌ها و تا آخر این جهان، فرستاده شده و با انجام رسالت ایشان، دین آسمانی به کمال رسیده است و تا زمانی که زمین و هر چه در آن است، برای خدا به جای ماند، بر حیات انسان حکمفرمایی خواهد داشت. به‌طور یقین، امت پیامبر ﷺ رسالت‌اش را پس از او با این دو ویژگی به دوش خواهد کشید: فراگیر بودن آن برای تمامی انسان‌ها و جاودانگی و ادامه‌ی آن در همه دوران‌های آینده.

نتیجه این امر واجب شدن و ضرورت جهاد و تلاش برای ادامه دعوت بر این امت و رساندن پیام آن به سراسر جهان است. اما نباید فراموش کرد که هدف جهاد، تحمیل دین بر مردم نیست:

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ﴾ بقره/ ۲۵۶

«اجبار و اکراهی در دین نیست، بدان سبب که هدایت و کمال، از گمراهی مشخص شده است».

﴿أَفَأَنتَ تُكۡرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ﴾ یونس/ ۹۹

«آیا تو می‌خواهی مردمان را وادار کنی که ایمان بیاورند؟!».

جهاد در واقع هدف دیگری دنبال می‌کند و آن عبارتست از: حذف و نابودی همهٔ عواملی که مانع رسیدن پیام حق به گوش جهانیان می‌شود که به شکل حکومت‌های جاهلیِ مورد حمایت ارتش‌های جاهلی، نمود و ظهور پیدا می‌کنند

و پس از رفع موانع مذکور، مردم در گزینش آنچه مورد رضایت‌شان باشد، آزادی کامل خواهند داشت.

به سبب زشت‌نمایی‌های عمدی دشمنان دین درباره چهرهٔ واقعی جهاد، توضیح کامل این مسأله و آنچه بر آن مرتب می‌گردد، امری لازم و واجب است.

شکی در این نیست که پیام حق، تنها از طریق کتاب، مطالعه، اطلاعیه یا سخنرانی و... به مردم نخواهد رسید، بلکه همچون اشعهٔ نور در زمان عبور از دو محیط مادی با غلظت‌های متفاوت، شکسته می‌شود. لذا مردمانی که پوشش و موانع نظام‌های فکری معیّن و مورد حمایت قدرت‌های حاکم، آنان را در برگرفته باشد از دریافت شعاع‌هایِ نورانیِ حق به صورت مستقیم محروم خواهند شد و با حذف قدرت‌های حامی این نظام‌های فکری، مردم می‌توانند ساختگی بودن وضعیت موجود و حقانیت دعوتی راکه به سوی آن فراخوانده می‌شوند مشاهده کنند و در این صورت، چنانچه پیام حق را پذیرفتند، چه بهتر و اگر بر راه باطل اصرار ورزیدند، مسؤولیتش به عهدهٔ خود آنان خواهد بود. حقیقت جهاد در اسلام، همین است و بس.

برای توضیح بیشتر به بیان دو مورد از واقعیّت‌های اجتماعی و تاریخی دوران معاصر می‌پردازیم که هر دو مورد، بیانگر چگونگی ارتباط تفکر مردم با قدرت حاکم بر جامعه و نه ماهیت خود آن نظام فکری است:

۱) تلاش مداوم اروپای صلیبی برای نابودی حکومت عثمانی برای شکست دادن و نابودی اسلام به مدت بیش از دو قرن؛

۲) وضعیت کمونیسم پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و کنار گذاشتن روسیه.

در ارتباط با مسألهٔ نخست، این پرسش مطرح می‌شود: چرا اروپا در زمینهٔ "تبلیغ" بر ضد اسلام، به راه‌های مسالمت‌آمیز از جمله: روزنامه، رادیو، کتاب، سخنرانی، سمینار و مقالات (علمی) بسنده نکرد؟! آری! اروپا علی‌رغم آزمودن همهٔ این‌ها، می‌دانست تا زمانی که اسلام، از حمایت دولتی نیرومند و ارتشی قوی برخوردار باشد، همهٔ این تلاش‌ها بیهوده خواهد بود و بر همین اساس،

برای نابودی دولت عثمانی شروع به تلاش و فعالیت کرد تا بتواند راه رسیدن به هدف اصلی خود، یعنی پیروزی قطعی بر اسلام را هموار سازد.[۱]

درباره فروپاشی کمونیسم باید پرسید: چه میزان تحقیقات به شرح و بیان فساد کمونیسم پرداختند و تا چه حدی برای اقناع جوانان دربارهِ بطلان مکتب کمونیسم و تضاد آن با فطرت انسانی تلاش فکری به عمل آمده است؟ و نسبت و میزان اجابت و پذیرش "تبلیغات" ضد کمونیستی در سراسر جهان چقدر بوده است؟ علاوه بر این، پس از آن که ناگهان دولت با همهٔ قدرت خود، پشت این مکتب را خالی کرد، چه اتفاقی برای آن رخ داد؟ گویی در چند لحظه همه چیز در هم فرو ریخت! و این جوانان دیگر حتی به یک کلمه برای بیان بطلان کمونیسم نیازی نداشتند! در واقع جوانان سراسر جهان به محض در هم شکسته شدن مانعی که اشعهٔ نور را می‌شکست و از نفوذ آن به درون وجدان‌های‌شان جلوگیری می‌کرد، خود به خود، به قناعت لازم دست یافتند.

کسانی که فریب تبلیغات (دموکراسی) و (آزادی) را خورده‌اند، حقایق بیان شده درباره جهاد را فراموش کرده و چنین می‌پندارند که جهاد دارای (شرایط تاریخی خاص) بوده است و دیگر این شرایط، قابل تکرار نیست و با وجود وسایل اطلاع رسانیِ دوره حاضر، دیگر نیازی به جهاد نیست! همچنین آنانی که با این اصرار دشمنان، در تنگنای فکری قرار گرفته‌اند که اسلام با زور شمشیر انتشار یافته است حقایق فوق را فراموش کرده و یا خود را به فراموشی زده‌اند. اینان مایل‌اند تمامی مسائل را یک‌جا در پرونده (شرایط تاریخیِ) غیر قابلِ تکرار، قرار دهند تا بتوانند خود را از این تنگنای فکری برهانند و چنین تصور کنند که دارند از اسلام دفاع می‌کنند!!

در نتیجه باید گفت: "جهاد" بخشی از آثار و ظواهر تصویری است که خواننده برای فهم و درک تاریخ اسلام، به آن نیازمند است.

۱ـ شکی نیست که شکست عثمانی، اثرات بسیار زیانباری بر وضعیت روحی مسلمانان بر جای گذاشت و فرایند غرب‌زدگی و رواج سکولاریسم و دیگر مکاتب ویرانگر را تسهیل کرد؛ و خداوند به جهت تعهد حفظ دین و پیروزی آن، بیداری اسلامی را مکلف کرد که برای بازگرداندن دوبارهٔ قدرت به اسلام تلاش کند.

در واقع امت اسلامی برای آزاد کردن بشریت از بندگی خدایان ساختگی و دروغینی که کرامت انسان را زیر پا می‌نهند و به بندگی‌اش می‌کشانند، فراخوانده شده است و روند آزاد سازی، تنها با حذف خدایان دروغین از اذهان مردم کامل خواهد شد و این کار، مستلزم در هم شکستن همهٔ قدرت‌های حامی این خدایان است و با تحقق این امر، مردم در انتخاب حق یا باطل آزاد خواهند بود و در صورت انتخاب باطل و اصرار بر آن، مسؤولیت خود و افراد خانواده و نزدیکان خویش را بر عهده خواهند داشت، اما به خاطرِ از دست دادن قدرتشان به مشکل و دردسری برای مسلمانان تبدیل نخواهند شد. این هدف اساسی و اصلی جهاد است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ انفال/ ۳۹

«و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد».

بر این اساس جهاد، وظیفهٔ همیشگی امت مسلمان است و سراسر زندگی‌اش را در برمی‌گیرد که در پناه آن، این امت به خلأ نابودکننده‌ای دچار نخواهد شد که در آن ثروتمندان سرگرم خوشگذرانی شوند و دیگران به خواسته‌های مادی بی‌ارزش چنگ بزنند و زندگی‌شان از اهداف بزرگ و ارزش‌های برتر و امور مهم و جدی تهی شود. اینجاست که جهاد با ایمان به روز قیامت منطبق می‌شود و این دو در کنار هم، خط بارزی در چهرهٔ اسلام ترسیم می‌کنند.

چنانکه خوانندگان مشاهده می‌کنند، با وجود اهمیت موضوعات فوق برای خواننده و پژوهندهٔ تاریخ اسلام، در تحقیق درباره این دین آن‌ها مورد عنایت و توجه قرار نمی‌گیرند. لذا ضروری است که ضمن تحقیق پیرامون اسلام به این موضوعات نیز پرداخته شود؛ هرچند تعلیمات دینی نیز در برخی موارد، در این امر مشارکت داشته باشد. در واقع هدف اساسی مطالعهٔ این موضوعات در تاریخ آن است که به خوبی آشکار سازد که ویژگی‌های امت اسلامی در دوران قدرت و بالندگی، همان ویژگی‌های دین اسلام بوده است و در حقیقت سنگ بنای شکل‌گیری امت اسلامی، دین اسلام بوده است، نه مسائل دیگری مانند: میهن، نژاد و... که برپایی ملل جاهلی را بدان‌ها نسبت می‌دهند؛ همچنین به خوبی آشکار شود که علت اصلی ضعف‌ها، پراکندگی‌ها و عقب‌ماندگی‌های امت،

فاصله گرفتن کم و بیش مسلمانان از دین بوده است که در نتیجهٔ آن، صفات و نشانه‌های نیروبخش و سازنده و خلاق این امت، جای خود را به نشانه‌ها و صفات موجود در محیط سپرده است، یا از بازگشت به یکی از عوامل باز دارنده‌ای ناشی شده است که بر سر راه مسلمانان قرار گرفته و آنان را از مصونیّتی که در پناه اسلام حاصل می‌شد، محروم گردانیده است.

همچنین یکی دیگر از اهداف مطالعه و شناخت ویژگی‌های خاص اسلام، بیان این نکتهٔ مهم است که این دین هرگز نابود نمی‌شود و وظیفه‌اش در این جهان به پایان نمی‌رسد و بشریت هیچ‌گاه از آن جلو نمی‌افتد و از آن بی‌نیاز نخواهد شد.

در واقع امکان دارد یکی از این دو حالت اتفاق بیفتد:

یا مسلمانان ـ چنانکه در دوره حاضر مشاهده می‌شود ـ از اسلام عقب می‌افتند که پیامد آن، عقب‌ماندگی علمی، مادی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فکری، اخلاقی و... خواهد بود. نه اسلام خودش دچار عقب ماندگی می‌شود هرگز عامل ایجاد عقب ماندگی خواهد بود. بلکه واقعیت این است که پیروان اسلام کم و بیش از این دین عقب مانده‌اند. به همین دلیل امروزه احکام این دین در جامعه اجرا نمی‌شود و به ضوابط و قواعدش عمل نمی‌کنند در حالی که اسلام همچنان پابرجاست و تا پایان جهان برای کل بشریت، رسالت و پیام دارد و آنان را به اصلاح انحراف درونی و رفع فساد در زندگی فرا می‌خواند و مسلمانان به این سبب که قرن‌ها پیروان و حامیان اصلی آن بوده‌اند، سزاوارترین انسان‌ها برای اجابت این فراخوان خواهند بود و در همراهی با بیداری اسلامی، به عنوان پاسخ طبیعی این دعوت، شایسته‌ترین افراد برای اجابت این دعوت و شتافتن به سوی آن خواهند بود.

در حالت دوم، امکان دارد بشریت از لحاظ علمی و تکنولوژی و آبادانی زمین به پیشرفت مادی دست یابد، ولی همچنان در جاهلیت دست و پا بزند؛ چنانکه در دوران معاصر این امر را به شکل بارزی مشاهده می‌کنیم. در این صورت، در واقعیت اسلام، تغییری رخ نخواهد داد. زیرا اولاً اسلام با علم، تکنولوژی و پیشرفت صنعتی، مقابله نمی‌کند تا بگویند: علم بر اسلام پیروز شد! از سوی

دیگر اسلام نمایانگر مرحلهٔ خاصی از پیشرفت علم، تکنولوژی و رشد صنعتی نیست تا ادعا شود که علم از آن جلو افتاده است! بلکه اسلام آمده تا بساط همهٔ خدایان دروغین و بندگی مردم برای آنان را برچیند. همچنین بیان کند که در هستی هیچ خدایی جز الله وجود ندارد مردم را به پرستش خالصانهٔ او فرابخواند. آری این مسأله اصلی در زندگی انسان است. در صورت اجابت دعوت، زندگی انسان‌ها در دنیا و آخرت، ارزشمند و استوار می‌شود و در صورت سرپیچی، زندگی دنیا و آخرت‌شان، دچار فساد و تباهی خواهد شد.

با توجه به آنچه گذشت، اسلام همان گونه که چهارده قرن پیش نازل شده، برقرار و پابرجاست و با وجود همه‌ی پیشرفت‌های علمی، تکنولوژیکی، عمرانی و آبادانی به دست آمده که از ویژگی‌های بارز جاهلیت معاصر به شمار می‌آید، اسلام از قافله عقب نمانده و اهدافش به پایان نرسیده است، بلکه حقیقت آن است که ضرورت اسلام، بیش از همه جاهلیت‌های تاریخ، برای چاره‌جویی برای جاهلیت معاصر -که بیش از همهٔ اشکال قبلی، با استناد به قدرت و دانش خود دست به سرکشی و نافرمانی می‌زند - احساس شده است.[1]

جاهلیت اخیر با افتخار به کفر خود، تا آنجا پیش رفته است که آشکارا منکر وجود خداست و گاه می‌گوید: «طبیعت، آفریدگار همه چیز است» و در این زمینه هیچ محدودیّتی نمی‌شناسد و زمانی ادعا می‌کند که خدایی در کار نیست و همه هستی ماده است. پس اگر این جاهلیت، می‌خواهد دست به اصلاح فساد و تباهی بزند و از هلاک و نابودی خود جلوگیری کند، در میدان عمل به اسلام نیاز بیشتری خواهد داشت.

۱ـ این نخستین جاهلیت تاریخ نیست که در زمینهٔ کفر، به علم و قدرت خود استناد می‌کند. خداوند از جاهلیت قوم عاد سخن می‌گوید که می‌گفتند: ﴿مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾ (فصلت/ ۱۵):«چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟» و نیز از دیگران سخن می‌گوید که: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ﴾ (غافر/ ۸۳): «هنگامی که پیامبران‌شان آیه‌های روشن و دلایل آشکاری برای‌شان می‌آوردند، به دانش و معلوماتی که خودشان داشتند خوشحال می‌شدند، و عذابی که [توسط انبیا از آن بیم داده می‌شدند و] ایشان مسخره‌اش می‌کردند، آنان را در بر گرفت» اما جاهلیت معاصر از دیگر جاهلیت‌های تاریخ نافرمان‌تر است.

بدین ترتیب مطالعه و تحقیق در زمینه صفات و ویژگی‌های اسلام، برای داشتن دیدگاه صحیح نسبت به تاریخ و رسیدن به حقیقت، امری لازم و ضروری خواهد بود؛ چه این کار در زمینهٔ خود تاریخ اسلام یا در عرصهٔ تاریخ بشر در دوره حاضر انجام داده شود. به طور طبیعی ضرورتی ندارد این مطالعه و تحقیق، بر روی یک موضوع یا یک کتاب متمرکز شود. بلکه توشه‌ای همیشگی است که باید بر اساس موارد و احساس نیاز به شناخت اسلام و ویژگی‌های آن، از ذخیرهٔ مزبور، بهره گرفته شود و بی‌تردید، مطالعه و تحقیق پیرامون دوران بعثت و صدر اسلام، بهترین کار برای معرّفی ویژگی‌های این دین به شمار می‌آید.

بعثت و صدر اسلام

چه بسا دوران بعثت پیامبر، یکی از کامل‌ترین دروس در زمینهٔ روش‌های پژوهش فعلی و درکتب مورخان معاصر که درکارهای پژوهشی خود به این دوره می‌پردازند، به شمار می‌آید. به این دلیل که منابع و مراجع اصلی پژوهشگران این دوره راکتاب‌های سیره ـ و نه کتاب‌های خاورشناسان ـ تشکیل می‌دهند. [اگرچه بعضی از کارهای انجام گرفته در خصوص این مقطع نیز به‌طور کامل از تأثیر خاورشناسان مصون نمانده است][1]. و نیز بدین دلیل که مقام و مرتبه و عظمت شخصیّت رسول اکرم ﷺ فراتر از آن است که انسان بتواند در برابرش جز تسلیم و اقرار، راه دیگری در پیش بگیرد. [به جز افرادی نظیر گروهی از خاورشناسان که خداوند با پردهٔ نفرت و کینه، دل‌های‌شان را پوشانده است!] با وجود اینکه نوشته‌های مربوط به این دوره عموماً وافی به مقصودند، باز هم بی‌نیاز از طرح پاره‌ای مطالب نخواهیم بود.

مطالعهٔ دوره زندگی رسول اکرم ﷺ در مکه چهار موضوع اصلی را دربر می‌گیرد:

۱ـ شخصیّت حضرت محمد ﷺ به عنوان برجسته‌ترین موضوعات، در همهٔ روش‌ها تحقیق و آثار برگزیده مورخان.

۱ـ به عنوان مثال به کتاب "حیاة محمد" نوشتهٔ هیکل و یادداشت‌های انتقادی ملاحظات دکتر ابراهیم شعوط در این باره، مراجعه شود.

۲ـ موضع‌گیری اعراب دورهٔ جاهلیت در برابر دعوت پیامبر ﷺ و کسانی که دعوت وی را پذیرفتند.

۳ـ واکنش مؤمنان در برابر شکنجه، آزار و ظلم مشرکان در شهر مکه.

۴ـ نقش خانه ارقم در تربیت مسلمانان اولیه در مکه.[1]

از موضوعات فوق، سه موضوع آخر به توضیحات بیشتری نیازمندند.

در نخستین نگاه به آثاری که به ویژه به واکنش جاهلیت در برابر دعوت پیامبر ﷺ می‌پردازند، موضوع با عنوان "موضع‌گیری قریش در برابر دعوت رسول اکرم ﷺ" به چشم خواهد خورد. حقیقت آن است که این قریش بود که از همان ابتدا در برابر دعوت ایستاد و مؤمنان نخستین را مورد آزار و شکنجه قرار داد. البته این برخورد از اینجا ناشی می‌شد که پیامبر ﷺ مأموریت یافته بود به خویشاوندان نزدیک خود، یعنی قریش[2] [درباره عواقب کفر و بت پرستی] هشدار لازم را بدهد و بیشتر مؤمنانِ نخستین، نیز قریشی بودند و این قبیلهٔ قریش بود که آنان را مورد شکنجه و سرکوب قرار می‌داد.

البتّه این توجیه، نباید نگاه‌ها را از حقیقتِ پنهانِ وراءِ این شرایط و نیز از عنوان موضوع مورد تحقیق برگرداند. حقیقت آن است که این جاهلیت بود که با در پیش گرفتن این شیوه در برابر حضرت محمد ﷺ و مؤمنان موضع گرفت و قبیلهٔ قریش در واقع، تنها عنوان، سردمدار و نماد این جاهلیت به شمار می‌آمد و گرنه ثَقیف و هَوازن و قبایل دیگر به همان دلیل و با همان شیوه به موضع‌گیری پرداختند و منحصر ساختن سخن یا تأکیدِ صِرف بر قبیلهٔ قریش، این معنای اصلی و اساسی را از دید خواننده و پژوهشگر، پنهان می‌کند؛ که مسأله اصلی: موضع‌گیری جاهلیت در برابر (لا اله الا الله) است نه موضع‌گیری قریش در برابر حضرت محمد ﷺ!

۱ـ اَرقَم نام یکی از یاران رسول خدا بود که مسلمانان در آغاز بعثت در خانه‌اش گرد هم می‌آمدند و عبادت می‌کردند.

۲ـ خداوند به پیامبر ﷺ امر فرمود: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعرا / ۲۱۴): «خویشاوندان نزدیک خود را [از عذاب الهی] بیم ده!»

آری! منحصر کردن سخن به قریش و تأکید صِرف بر آن، این اندیشهٔ نادرست را به خواننده و پژوهشگر القا می‌کند که مسأله در واقع، نزاع محلی یا شخصی میان حضرت محمد و قریش بوده است. در حالی که حقیقت امر، به کلی برخلاف این است. زیرا آن حضرت حتی پیش از بعثت، یکی از محترم‌ترین و بزرگوارترین فرد قریش به شمار می‌آمد، تا جایی که لقب (امین) به وی داده بودند و بارها برای حل مشکلات مهم به وی مراجعه می‌کردند؛ زمانی که بر سر نصب «حجر الاسود» میان‌شان اختلاف افتاد، قرار بر این نهادند که نخستین کسی را که وارد مجلس می‌شود، به داوری این مسأله برگزینند و چون نخستین کسی که وارد شد، حضرت محمد بود و بر آن اساس داوری را به او سپردند و بسیار خوشحال شدند. اما آن گاه که همین شخص آنان را به(لا اله الا الله) فرا خواند، با او به دشمنی برخاستند. پس بنا به تعریف قرآن مسأله،(لا اله الا الله)بود، نه محمد بن عبدالله ﷺ:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُکَ ٱلَّذِی يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَايُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ ٱلظَّالِمِينَ بِآيَاتِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ انعام/۳۳

«ما می‌دانیم که آنچه می‌گویند تو را غمگین می‌سازد، چرا که آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمکاران، آیات خدا را انکار می‌کنند».

به علاوه این امر اختصاص به قریش نداشت، بلکه همهٔ قبایل شبه جزیره عربستان که پیام دعوت به آنان رسیده بود، درگیر این ماجرا شدند، هر چند به حکم شرایط و اوضاع و احوال موجود، به علت اینکه حضرت محمد ﷺ یکی از افراد قبیلهٔ قریش بود، آنان را به شدّت در مقابل امر دعوت قرار داده بود.

طرح مسأله به شکل بالا، امری ضروری و حیاتی است؛ زیرا اولاً: حقیقتی علمی و تاریخی است و ثانیاً: بینشی وسیع‌تر و عمیق‌تر نسبت به مسألهٔ توحید و اهمیت و ارزش آن در زندگی انسان از یک سو و انزجار و نفرت کل جاهلیت نسبت به این مسأله از دیگر سو، و علل و اسباب این انزجار و شدّت و حدّتِ کشمکش درگرفته در تاریخ بشری پیرامون این مسأله و نتایج و پیامدهای این مبارزه در جامعهٔ انسانی را در اختیار خواننده و پژوهشگر قرار می‌دهد؛ روشن

است که همهٔ موارد فوق از دیدگاه پژوهشگر و خوانندهٔ مسلمان اهمیت‌ی فوق‌العاده خواهد داشت.

کسی که به مطالعهٔ قرآن می‌پردازد بی‌تردید خواهد دید که به مناسبت‌ها و صورت‌های مختلف، بر این معنا تأکید شده است. گاه برای توضیح این مهم، داستان‌های تکذیب‌کنندگان با نظم، ساختار و سیاق واحد در سوره‌های «اعراف آیات ۵۹-۹۲» و «هود آیات ۲۵-۱۰۲» و «شعراء آیات ۱۰۵-۱۹۱» نقل می‌گردد که بر اساس آن‌ها همهٔ پیامبران آمده‌اند تا یک سخن و پیام را به اقوام خویش برسانند: «خدا را پرستش کنید، زیرا جز او خدایی نیست» و اینکه عموم خویشاوندان این پیامبران، با اصرار بر جاهلیت خویش، با نپذیرفتن ایمان به(لا اله الاالله) و رد یکتاپرستی، موضع یکسانی در برابر دعوت پیامبرانِ خود در پیش گرفته‌اند و گاه، سخن همهٔ پیامبران و پاسخ همهٔ خویشان آنان، در سبک و قالب داستانی واحد در سورهٔ «ابراهیم» خلاصه می‌شود:

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللهُ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ* قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي ٱللهِ شَكٌّ فَاطِرِ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ* قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلٰكِنَّ ٱللهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللهِ وَعَلَى ٱللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ* وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى ٱللهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى ٱللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ* وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ ٱلظَّالِمِينَ* وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ ٱلْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ ذٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾ ابراهیم/ ۹-۱۴

«آیا سرگذشت کسانی که پیش از شما بوده‌اند، قوم نوح، عاد و ثمود و کسان دیگری که پس از ایشان آمده‌اند به شما نرسیده است؟ جز خدا کسی از آنان اطلاعی ندارد. پیامبران‌شان دلایل روشن و معجزات آشکاری برای‌شان آوردند ولی آنان دست‌های‌شان را بر دهان‌های پیامبران گذاشتند و گفتند: ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن

فرستاده شده‌اید و دربارهٔ چیزی که ما را بدان می‌خوانید، سخت در شک و گمانیم. پیامبران‌شان بدیشان گفتند: مگر دربارهٔ وجود خداکه آسمان‌ها و زمین را بدون وجود الگو و نمونه‌ای آفریده است شک و تردیدی وجود دارد؟! او شما را فرا می‌خواند تا گناهان‌تان را ببخشاید و مدت مشخصی شما را بر جای و محفوظ دارد. آنان گفتند: شما فقط انسان‌هایی همچون ما هستید و می‌خواهید ما را از چیزهایی منصرف و دور سازید که پدارن‌مان آن‌ها را می‌پرستیده‌اند، برای ما دلیل روشنی بیاورید. پیامبران‌شان بدیشان گفتند: ما جز انسان‌هایی همچون شما نیستیم، اما خداوند بر هر کدام از بندگانش که بخواهد، منت می‌نهد و ما را نسزد که دلیلی برای‌تان بیاوریم، مگر با اجازهٔ خدا و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند! چرا نباید به خدا توکل کنیم، حال آن‌که او ما را به راهمان رهنمود کرده است؟ و حتماً بر اذیّت و آزارتان شکیبایی می‌ورزیم و توکل کنندگان باید فقط به خدا توکل کنند! کافران به پیامبران خود گفتند: یا به آیین ما بازمی‌گردید، یا اینکه شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم. پس پروردگارشان به آنان پیام فرستاد که حتماً ستمکاران را نابود می‌کنیم و من شما را پس از ایشان در سرزمین سکونت می‌بخشم. این از آنِ کسانی است که از جاه و جلال من بترسند و از تهدیدم بهراسند».

در قرآن گاه پیامبر ﷺ، مستقیماً مورد خطاب قرار می‌گیرد، آن‌گونه که در سورهٔ «فصلت» آمده است:

﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ﴾ فصلت / ۴۳

«فقط سخنانی به تو گفته می‌شود که قبلاً به پیامبران پیش از تو گفته شده است».

در همه حال، قضیه واضح و روشن است: همهٔ پیامبران با پیام واحد (**لا اله الا الله**) آمده‌اند و همهٔ جوامع جاهلی نیز با نپذیرفتن آن پیام، موضعِ واحدی در پیش گرفته‌اند.

با توجه به این تأکید در قرآن، باید درک کنیم که مسأله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و ما نیز ضمن مطالعهٔ این مقطع از تاریخ اسلام، باید به سهم خویش اهمیت لازم را برای آن قائل شویم.

آری! تاریخ این قضیه، در حقیقت کل تاریخ بشریت را تشکیل می‌دهد که آیا خدای یکتا را می‌پرستند یا برای او شریک قائل می‌شوند؟ راه و روش الهی را در

پیش می‌گیرند یا راه و روش دیگری جز آن را؟ و در نتیجه، آیا انسان‌ها در سراسر تاریخ واقعاً آزاد بوده یا شماری توسط شماری دیگر به بردگی کشیده شده‌اند؟ و آیا در سایهٔ برنامهٔ خدایی راه عدالت در پیش می‌گیرند یا در راستای برنامهٔ بشریِ مخالفِ برنامهٔ الهی به ستمگری می‌پردازند؟ [1] این درباره زندگی این جهان است. اما پیامدهای مسأله در جهان دیگر، به مراتب مهم‌تر است ؛ ابدیّت و جاودانگی در بهشت یا در دوزخ .

جاهلیت معاصر به ما ارائه می‌کند - به عللی که در اینجا مجال ذکرشان نیست - [2] تقریباً این مسأله را به‌کلی به فراموشی سپرده است و معیارهای کاملاً متفاوتی برای زندگی انسان در نظر می‌گیرد. اما خواننده و پژوهشگر مسلمان، برای بذل توجه و اهمیت لازم به مسألهٔ فوق و تصحیح معیارهای زندگی، از اهلیّت و صلاحیّت بیشتری برخوردار است. مطالعهٔ موضع‌گیری جاهلیت عربی در برابر مسألهٔ لا اله الا الله برای پرداختن به این دو امر بسیار مناسب است. لذا وظیفهٔ ما این است که معانی و مفاهیمی را که جاهلیت معاصر عمداً و خاورشناسان به هنگام بحث دربارهٔ اسلام مورد غفلت قرار می‌دهند به نحو بارزی روشن سازیم.

منابع غربی (تاریخ پیامبران) را در بخش کوچکی از تاریخ قدیم، محدود و آن را به شکل حوادث محلی و حاشیه‌ای که گویی تأثیری در سیر تاریخ نداشته، عرضه می‌کنند. آنگاه به تفصیل به شرح و بیان تاریخ مسیحیت در اروپا و تاریخ کلیسا می‌پردازند و آن را تحت عنوان (قرون وسطی دوران) [3] معرفی و تأکید می‌کنند که این دوره با همهٔ خوب و بدی‌هایش سپری شده است و دیگر بازنخواهد گشت! و در ادامه تاریخ اسلام را به عنوان قدرت مخالف با اروپا ذکر

۱ـ هرگاه مسلمانان با برنامهٔ الهی مخالفت کنند در زندگی آنها نیز ظلم رخ می‌دهد.

۲ـ برای آگاهی بیشتر، نک: (حول التفسیر الاسلامی للتاریخ).

۳ـ بی‌تردید اروپا حق دارد که دوره کلیسا را دوره ظلمت بنامد و در واقع این طور هم بوده است؛ اما نه به دلیل حاکمیت دین؛ آنگونه که دشمنان دین ـ چه مورخ و چه غیر مورخ ـ گمان می‌کنند، بلکه به علت انحرافات کلیسا از دین الهی و ابداع دین جاهلی؛ و سپس مخالفت قبیح کلیسا بوسیله دین جاهلیِ اختراعی خود و ضدیت آن دین با علم و فرهنگ و عمران!

می‌کنند که در مشرق زمین، نشو و نمو پیدا کرده و با اروپا کشمکش‌ها و چالش‌های دراز مدت داشته است و این چالش‌ها، در دوره حاضر با پیروزی اروپا پایان یافته است!

سپس ما هم به عرضه تاریخ خود می‌پردازیم و به حکم ارتباط مستقیم با موضع‌گیری جاهلیت عربی و قریش در برابر دعوت رسول اکرم ﷺ بر آن تأکید و تمرکز می‌کنیم. ما نیز به سهم خود، از نقش واقعی این مسأله در (تاریخ انسان) غافل می‌شویم. این در حالی است که علما و مورخان پیشین ما نیز در خلال پرداختن به مسألهٔ (کفر و ایمان) و تاریخ (کافران) و تاریخ (مؤمنان) از بذل اهتمام شایسته بدان روی‌گردان بوده‌اند. لذا برداشت ما این است که در هنگام انتقال از مطالعهٔ تاریخ در منابع جدید به مطالعهٔ علوم شرعی همچون کتب تفسیر، یا انتقال از علوم شرعی به تاریخ، وضعیت تا حدودی تغییر پیدا می‌کند. البتّه نه تفاوت از نظر تخصص - که امری بدیهی است - بلکه تفاوت (روح علمی) در زمینهٔ پرداختن به این علم یا آن علوم! چنین تفاوتی در کتب دانشمندان قدیمی اسلامی به چشم نمی‌خورد و این امری است که در بازنویسی تاریخ، باید بدان توجه کافی مبذول داشت و نقطه نظرخود را نسبت به آن تصحیح کرد.

بی‌تردید بزرگ‌ترین کشمکش زندگی انسان، نبرد سیاسی و یا نظامی و یا اقتصادی و (فرهنگی) به معنای محدود آن نیست، بدان‌سان که امروزه روش‌های تاریخی غرب، عرضه می‌کنند و ما نیز در محضرشان به دانش‌اندوزی می‌پردازیم. هر چند همهٔ این نبردها در عرصهٔ زندگی جریان دارند. مبارزهٔ بزرگ و اصلی که نتیجه‌اش چهرهٔ جهان را دگرگون می‌سازد، جنگ حق و باطل و میان عبادت خدای یکتا و خدایان دروغین و ساختگی است. جاهلیت بشری همواره این قضیه را به فراموشی می‌سپارد و برای تحلیل امور براساس آن، تمایلی نشان نمی‌دهد، چرا که دوست ندارد به کفر خود اعتراف کند و با همهٔ ادعاها و گمان‌زنی‌های متمدن‌انه جایگاه راستین خود را در بخش جاهلی تاریخ بیابد!

آری! نبرد میان دو قدرت جاهلی، مبارزه‌ای "شخصی" است و هدفش پیروزی یک طرف و شکست کامل یا تسلیم طرف دیگر خواهد بود که زندگی

بشر با پیروزی این یا آن طرف نزاع، چندان تغییری نخواهد کرد. اما با در نظر گرفتن نبرد میان نیروی ایمان و نیروی کفر، سرنوشت بشر به پیامدهای نبرد بستگی پیدا می‌کند. یعنی افکار، احساسات، سلوک، ارزش‌ها، اخلاقِ، علایق و عرصه‌های تلاش او در معرض تغییر قرار می‌گیرد. ظهور اسلام در جهان با همهٔ اشکال آن از آدم تا نوح و تا برپایی قیامت، نمایانگر چنین ارزشی خواهد بود و بارزترین نمودش ظهور (امت اسلامی) یعنی امت حضرت محمد ﷺ با همهٔ خیر و برکت‌هایش برای بشریت و تحولات عمیق به وجود آمده در جهان است.

بدین جهت بر مورخ مسلمان واجب است، مسأله‌ای را که در روش‌ها و خط مشی‌های غیر مسلمانان مورد غفلت قرار گرفته است، در ابعاد حقیقی، به روشنی و آشکارا شرح و بسط دهد.

چرا میان «جاهلیت» و «لا اله إلّا الله» نزاع و کشمکش در می‌گیرد؟ و نتایج بر این نزاع چیست؟

عواملِ انحراف از عبادت خدای یگانه، به عنوان اصل فطرت و روی آوردن به پرستش خدایان دروغین، متعدد و گوناگون‌اند. در این میان می‌توان سقوط انسان از حد اعلای خلقت، به علت دستکاری شدن فطرت و هبوط از جایگاه ایمان به جهان غیب، به پذیرفتن باور جهان مادی و محسوسِ صِرف و تمایل به پرستش خدایان محسوس مادی، به جای خدای نامرئی را نام برد. خداوند درباره بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَامُوسَى اجْعَل لَنَا إِلَٰهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ اعراف/ ۱۳۸

«بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم. به گروهی رسیدند که بت‌هایی داشتند و مشغول پرستش آن‌ها بودند، گفتند: ای موسی! همانگونه که آنان دارای معبودهایی هستند. برای ما معبودی بساز! موسی گفت: شما واقعاً گروه نادانی هستید».

یکی دیگر از علل و عوامل انحراف، عبارتست از: بزرگداشت بیش از اندازهٔ شخصیّت‌های نیکوکار، تا جایی که آن بزرگداشت، به تقدیس و پرستش تبدیل می‌شود چنانکه قوم نوح، ودّ، سواع، یغوث، یعوق و نسر را می‌پرستیدند.[1]

۱ـ ابن عباس می‌گوید: «اسماء رجال صالحین من قوم نوح، فلما هلکوا أوحی الشیطان إلی قومهم أن انصبوا إلی مجالسهم التی کانوا یجلسون أنصاباً و سموها بأسمائهم، فلم تعبد، حتی إذا هلک اولئک و ←

از دیگر علل این است که عده‌ای با زورگویی و ستمگری، اقوام خود را به بردگی کشانده و خود را ارباب می‌شمردند و با بهره‌گیری از قدرت و ترس، مردم را به پرستش خود وادار می‌ساختند. این پرستش یا به صورت انجام شعائر و تشریفات خاص و تقدیم قربانی به حکّامی، نظیر فرعون، کسری و قیصر درمی‌آمد، یا شکل قانونگذاری غیر الهی و تسلیم و فرمان‌برداری بردگان در برابر قوانین ارباب، مانند وضعیت همهٔ جاهلیت‌های تاریخ در قالب نظام‌های برده‌داری، ارباب رعیتی، سرمایه‌داری، کمونیسم و همه نظام‌های غیر خدایی به خود گرفته است.

آن‌گاه که شرک به صورت یکی از انواع سه گانه: شرک اعتقادی، شرک عبادی و یا شرک پیروی از قوانین و اوامر غیر خدایی، یا همهٔ آنها[1] رواج می‌یابد، خداوند فرستادگانی برای هدایت انسان به سوی خودش و ترک همهٔ انواع شرک و اخلاص در بندگی و پرستش خدای یگانه می‌فرستاد که همه به اقوام خویش چنین می‌گفتند:

﴿أعبُدُوا الله ما لَكُم مِن إلَهٍ غَيرُهُ﴾ اعراف/ ۵۹

«خدا را عبادت کنید! زیرا جز او خدای دیگری وجود ندارد».

در اینجا جا موضع‌گیری تکراری در مقابله همهٔ فرستادگان قبل از حضرت محمد ﷺ و خود ایشان رخ می‌دهد که عبارت بود از: عدم قبول دعوت و پافشاری بر گناه و روی‌گردانی از حق!

چرا این امر اتفاق می‌افتد؟!

از آنجا که امر به صورت رفتار تکراری در همهٔ انسان‌ها نمود می‌یابد، نمی‌توان هر بار آن را به علت خاصی نسبت داد. لذا اگر بگوییم: «قریش به سبب احساس نگرانی از دست رفتن قدرت خود، در برابر دعوت رسول خدا ﷺ

نسخ العلم عبدت»: «...اینها نام افراد نیکوکار قوم نوح بودند که پس از مرگ‌آن افراد، شیطان قومشان را وسوسه کرد که مجسمه‌هایی به نام‌شان قرار دهند و این کار را انجام دادند؛ ولی کسی این مجسمه‌ها را مورد پرستش قرار نداد تا اینکه آنان مردند و علم اندک و تباه شده، آنگاه آنان را پرستیدند». به نقل از صحیح بخاری

۱ـ اغلب، همهٔ انواع شرک با هم رخ می‌دهد.

چنین موضعی در پیش گرفتند» تا زمانی که ماهیت این قدرت را برای او روشن نکرده و توضیح نداده‌ایم که این موضع‌گیری، مختص قریش نبوده است، بلکه موضع همهٔ زورگویان و اشراف تاریخ در برابر دعوت (لا اله الاالله) بوده است. در واقع به به دلیلی جانبی و فرعی اشاره کرده‌ایم که پژوهشگر و خواننده را از دلیل اصلی منحرف می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّی أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ* قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ اعراف/۵۹-۶۰

«ما نوح را به سوی قوم خودش فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست. پس تنها او را بپرستید! من می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید. اشراف و بزرگان قوم او گفتند: ما تو را در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم».

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلاَ تَتَّقُونَ* قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاکَ فِی سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ اعراف/۶۵-۶۶

«هود را به سوی قوم عاد، که خودش از آن بود، روانه کردیم. او به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید و جز او معبودی ندارید، آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید؟ رؤسا و اشراف کفر پیشهٔ قوم او گفتند: ما تو را ابله می‌دانیم و از زمرهٔ دروغگویان می‌پنداریم».

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ رَبَّكُمْ هٰذِهِ نَاقَةُ اللّهِ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَآءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِی أَرْضِ اللّهِ لَكُمْ وَلاَ تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِی الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُوراً وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلاَءَ اللّهِ وَلاَ تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ* قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِن رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِی آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ اعراف/۷۳-۷۶

«صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود، فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید، جز او معبودی ندارید. هم اینک معجزهٔ بزرگی از سوی پروردگارتان برای‌تان آمده است و این شتر خداست که به‌عنوان معجزه‌ای برای شما آمده است، پس آن را به حال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد و بدان آزاری نرسانید که به عذاب دردناکی دچارتان می‌گرداند و به یاد داشته باشید که خداوند

شما را جانشینان قوم عاد کرده است و در زمین، استقرار بخشیده است؛ در دشت‌های آن کاخ‌ها برافرازید و در کوه‌های آن خانه بتراشید و بسازید! پس نعمت‌های خدا را به یاد داشته باشید و در زمین، تباهکارانه فساد راه میندازید! اشراف و رؤسای متکبر قومش به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا واقعاً می‌دانید که صالح فرستاده‌ای از جانب پروردگارش است؟ و گفتند: ما بدان‌چه او بدان مأموریت یافته است، ایمان داریم. مستکبران گفتند: ولی ما بدان‌چه شما بدان ایمان دارید، ایمان نداریم».

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَالَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ﴾ اعراف/ ۸۵

«شعیب را نیز به سوی اهل مدین، که خودش از آنان بود، فرستادیم. بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید!»

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَاشُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ اعراف/ ۸۸

«اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی راکه به تو ایمان آورده‌اند، از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم، مگر اینکه به آیین ما در آیید».

یک عکس العمل و موضع‌گیری و پاسخی یکسان و تکراری در مقابل همه‌ی پیامبران!!

آری! این اشراف سلطه گر که انسان‌ها را به زور به بردگی می‌کشند، در واقع قدرتی راکه به آنان تعلّق ندارد و از آنِ پروردگار آفریننده، نعمت دهنده و بخشاینده است، غصب می‌کنند.

خداوند مخلوقات را آفریده و نعمت و روزی به آنان داده است و به فضل خود، هر آنچه خواسته، به آنان بخشیده است؛ او خدایی یکتاست و به تنهایی حق پرستش را دارد. با اعتقاد به شعائر و با پیروی از اوامر، مورد پرستش قرار می‌گیرد:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ اعراف/۵۴

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد!».

اما این گروه از انسان‌های سرکش و مدعی خدایی، با غصب قدرت، خود را خدا می‌خوانند و اقوام‌شان آنان را همتای خدا می‌شمارند و با فرمان‌برداری از آنان، به نافرمانی خداوند می‌پردازند.

در چنین وضعیتی، فرستادهٔ الهی با این کلام بسیار مهم به صحنه می‌آید: (لا اله الا الله)! خدا را عبادت کنید! جز او خدای دیگری ندارید! معنای کلام این است: معبودی جز خدا وجود ندارد. شعائر عبادی، مخصوص خداست و کسی جز او حق ندارد اقدام به حلال و حرام کردن امور بپردازد و تنها او شایستهٔ اطاعت مطلق است.

این گروه از غاصبانِ قدرتِ خداوند که از جانب خود، برای بشریت امور را مباح، ممنوع، حلال یا حرام، اعلام می‌کنند و انسان‌ها را با زور به بردگی درمی‌آورند، بی‌درنگ پی می‌برند که مخاطبِ پیامِ فرستادهٔ خدا قبل از همه، خود آنان هستند ـ همچنانکه سارق در وهلهٔ اول، با دیدن پلیس، واقعیت را در می‌یابد ـ و از همین جا، خودبه‌خود و بی‌درنگ، برای مخالفت با فرستادهٔ حامل پیام (لا اله الا الله) و منادی بازگرداندن قدرت و سلطنت به خداوند، چه در زمینهٔ اعمال و شعایر عبادی و چه در زمینهٔ قانونگذاری، آماده می‌شوند و از همان ابتدا از پذیرش سخنش سرباز می‌زنند؛ زیرا می‌دانند که معنای سخن این است که باید به بندگی کامل خدا بازگردند و مانند دیگران به فرمانش گردن نهند و از قدرتی که توسط آن، مردم را به بردگی می‌کشاندند، دست بردارد.

انگیزهٔ اصلی همهٔ (اشراف) جاهلی، برای نپذیرفتن (لا اله الاالله)، از همان آغاز و نیر در پیش گرفتن عناد و دشمنی با پیامبری که حامل این پیام از جانب خداست، همین است!

در واقع قریش، (اشرافِ) همهٔ ساکنان جُزیرة العرب بودند و بر این اساس و به خاطر خویشاوندی با رسول خدا ﷺ در صف نخستین و سرسخت‌ترین معاندان و مخالفان برنامه‌اش قرار گرفتند.

اما انگیزهٔ دیگری که با انگیزهٔ اول، مرتبط و از مستلزمات و ضرورت‌های آن است، این بود که گروه اشراف، در ناز و نعمت و خوشگذرانی و گناه، غرق بودند و بسیار تلاش می‌کردند این وضعیت را که حاصل و نتیجهٔ غصب حقوق و دسترنج بردگان و استثمار ظالمانهٔ آنان به شمار می‌آمد، حفظ کنند. به همین دلیل علاقه‌ای به آزادی برده‌های تحت ستم خود نداشتند و هیچ تمایلی به شنیدن این

سخنِ رسول اکرم ﷺ از خود نشان نمی‌دادند که: در حقیقت مال و ثروت از آن خداست و باید به مقتضای اوامر وی، در آن دخل و تصرف کرد:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَو أَن نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾ هود/ ۸۷

«گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدران‌مان آن‌ها را پرستیده‌اند و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرف کنیم؟!».

سپس زنجیره‌ای از حوادث رخ می‌دهد که در همهٔ اشکال جاهلیت، شبیه یا همانند یکدیگرند.

میان گروه اشراف و فرستادهٔ خدا بحث و مجادله در می‌گیرد و او را دروغگو می‌نامند و می‌کوشند وی را از ادامهٔ سخنی که موجودیت و قدرت و سلطهٔ ناروای‌شان را به خطر می‌افکند، بازدارند و می‌گویند: تو پیام‌آور خدا نیستی. نشانه‌ای دال بر صحت ادعای خود بیاور که ثابت کند تو پیامبر فرستاده شده از سوی خدا هستی. و چون پیامبر بر موضع خود پافشاری کند ـ همچنانکه همهٔ پیامبران این چنین بوده‌اند ـ دست به زشت‌نمایی و تخریب شخصیّت و شهرت وی در میان مردم می‌زنند تا بتوانند مردم را از او روی‌گردان کنند و مانع ایمان آوردن مردم به سخن پیامبر و در نتیجه، از دست رفتن قدرت و سلطهٔ خویش شوند! زیرا با پذیرش دعوت از سوی مردم و رهایی بردگان از بندگی اشراف و روی آوردنِ آنان به عبودیّتِ خدایِ راستین، دیگر قدرت و سلطه‌ای در دست اشراف باقی نخواهد ماند!

راه‌ها و وسایل زشت نمایی چهره و تخریب شخصیّت پیامبران، متعدد و در همهٔ اشکال جاهلیت مشابه‌اند. گاهی پیامبران را دیوانه یا ساحر می‌نامیدند:

﴿كَذَٰلِكَ مَا أَتَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِن رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ * أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ ذاریات/۵۲ـ۵۳

«بدین ترتیب هیچ پیامبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر اینکه گفته‌اند: او جادوگر یا دیوانه است. مگر همدیگر را سفارش کرده‌اند؟! نه! بلکه آنان مردمانی طغیان‌گرند.».

از جمله ابزارهای دیگر اشراف برای مقابله با دعوت پیامبران متهم ساختن به تغییر دین و فساد در زمین بود:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي ٱلْأَرْضِ ٱلْفَسَادَ﴾ غافر/ ۲۶

«فرعون گفت: بگذارید که من موسی را بکشم و او پروردگارش را به فریاد بخواند، من از این می‌ترسم که آیین شما را تغییر دهد یا اینکه در زمین فساد بگستراند».

چنانچه پیامبر علی‌رغم حملات، زشت‌نمایی‌ها و شبهه افکنی‌های معاندان، بر موضع خود پای بفشارد و مردم شروع به، گرویدن به او کنند، کاسهٔ صبر زورگویان و سلطه‌گران، لبریز و به تهدید به استفاده از زور و یا به‌کارگیری عملی آن، متوسل می‌شوند:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ ابراهیم/۱۳

«کافران به پیامبران خود گفتند: یا به آیین ما باز می‌گردید یا اینکه شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم».

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾ غافر/ ۲۶

«فرعون گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را به فریاد بخواند».

﴿قَالُوا لَئِن لَمْ تَنتَهِ يَانُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمَرْجُومِينَ﴾ شعرا/ ۱۱۶

«گفتند: ای نوح! اگر پایان ندهی، قطعاً جزو سنگ‌سار شدگان خواهی بود».

اشراف سلطه‌جو در همهٔ دوران‌های جاهلی بدین گونه و به همین انگیزه علیه دعوت پیامبران واکنش نشان می‌دهند و موضع‌گیری قریش نسبت به دعوت حضرت محمد ﷺ چیزی جز تکرار آنچه در جاهلیت‌های پیشین رخ داده است نبوده است:

﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ﴾ فصلت/ ۴۳

«چیزی به شما گفته نمی‌شود، مگر همان چیزهایی که قبلاً به پیامبران پیش از تو گفته شده است».

بنابراین، ضمن مطالعه و بررسی موضع‌گیری قریش در برابر دعوت رسول خدا ﷺ نباید این امر را نادیده گرفت. زیرا در این صورت، مسأله در محدوده‌ای ناقص قرار می‌گیرد که آن را از واقعیت و معنا و مفهوم تاریخی خود، دور خواهد کرد. برای درک و فهم کامل این واقعیت و مفهوم تاریخی، خواننده و پژوهشگر مسلمان، در اولویّت است. زیــرا مسألهٔ اصــلی زنــدگی‌اش هــمان (لا اله الاالله) است و جهان‌بینی‌اش نیز لزوماً از زاویهٔ دیدگاه توحیدی شکل خواهد گرفت.

بنابراین واجب است این توضیحات را هم برای جویندگان دانش و هم خواننده عادی، به روش‌ها و برنامه‌های کنونی خود بیفزاییم. هنگامی که به خواننده می‌گوییم: بیم از دست دادن قدرت و حاکمیت، علت مخالفت قریش با رسول خدا ﷺ بود، ضرورتاً باید با دقتی تمام، ماهیت این قدرت و سلطه‌جویی را نیز بکاویم و در غیر این صورت، او را در وادی سردرگمی و سرگردانی رها ساخته‌ایم.

بی‌تردید قدرت سیاسی و نیز اقتصادی، عوامل مخالفت و ضدیت قریش با حضرت محمد ﷺ نبودند. زیرا آنان با توجه به تفکر جاهلی خویش، می‌بایست از ظهور پیامبری از میان قبیلهٔ خود، استقبال می‌کردند. زیرا در این صورت امکان داشت که سلطهٔ سیاسی و در پی آن، سلطهٔ اقتصادی و بازرگانی‌شان بر همهٔ قبایل شبه جزیره تحکیم یابد. جایی که قبایل عرب، با افتخار تمام، شاعران خود را به رخ سایرین می‌کشیدند، حال و وضع قبیله‌ای که پیامبری از آن ظهور کند، باید چگونه می‌بود؟!

در واقع قدرتی که بیم از دست‌رفتن‌اش را داشتند، این نبود. بلکه قدرت و سلطه‌ای بود که آن را از خدا غصب کرده بودند و تمایلی به باز گرداندن آن به صاحب اصلی‌اش و فرمانبرداری از سلطان برتر و بالاتر از خود ـ نظیر دیگر

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ ٱللهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِن فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُم بِبَالِغِيهِ﴾

غافر/۵۶

«کسانی که بدون اینکه دلیلی در دست داشته باشند، دربارهٔ آیات الهی به ستیزه‌گری و کشمکش می‌پردازند، در سینه‌های‌شان جز برتری‌جویی نیست و هرگز هم به برتری نمی‌رسند».

این است حقیقت قضیه‌ای که ضرورتاً باید توضیح دهیم تا خوانندگان از ماهیت و حقیقت سلطهٔ جاهلی یعنی قدرت و سلطه‌ای که اسلام برای درهم شکستن آن نازل شده است آگاهی یابند. و نیز حقیقت نقش و وظیفهٔ (لا اله الاالله) در زندگی بشر را، بشناسند؛ که عبارتست از: جلوگیری از بندگی برای انسان و رهایی‌اش از همهٔ عبودیّت‌های دروغین، ساختگی و خوارکننده، اختصاص دادن بندگی، -که انسان از راه آن کرامت و عزّت دنیا و آخرت را به‌دست خواهد آورد - به خدای یگانهٔ و فرمانروای مالک قدرت و سلطنت.

آن‌گاه که علت مخالفت اشراف و از آن جمله اشراف قریش با دعوت اسلام، در ذهن خواننده استقرار یافت، دیگر افزودن موارد و مطالبی درباره موضع‌گیری بقیهٔ مردم -که توسط گروه اشراف به بردگی کشیده شده بودند - مانعی نخواهد داشت. اینان می‌بایست برای پذیرش دین جدید که به رهایی و رستگاری واقعی آنان از یوغ سلطه‌گران و زورگویان می‌انجامید، با شتاب هر چه بیشتر گام بردارند. اما برخلاف تصور ما، آنان در آغاز، پشت سر اشراف قرار گرفتند و به دین اسلام نگرویدند!

این رویداد عجیب درباره همهٔ پیامبران و همهٔ جاهلیت‌های تاریخ، تکرار شده است. پس به عنوانِ پدیدهٔ انسانيِ مخالفِ با مقتضیات عقل سلیم نیاز به توضیح و تفسیر خواهد داشت؛ هر چند از همان ابتدا باید دانست که در عرف جاهلیت عقل سلیم، جایی ندارد!

این گروه مستضعف، همواره پشت سر اربابان خود قرار می‌گیرند و با دین جدید به مخالفت و ضدیت برمی‌خیزند، به جز عده اندکی که به دعوت پیامبر، پاسخ مثبت می‌دهند و در معرض شکنجه و آزار و سرکوبی و آوارگی قرار می‌گروند و خداوند دیدگان این گروه اندک را بر روی حق می‌گشاید و با پذیرش آن، بندگی خود را در برابر خدای یکتا اعلام و سایر بندگی‌ها را به کلی از خود دور و بدین ترتیب آگاهانه خود را برای اذیّت و آزار و شکنجه آماده می‌کنند. اما بقیه در برابر دعوت و کلام پیامبر رهایی‌بخش‌شان، دقیقاً مانند اشراف به موضع‌گیری می‌پردازند.[۱]

۱ـ در تاریخ نمونه‌های اندکی از اشراف دیده شده‌اند که در کنار مستضعفین، دعوت حق را پذیرفته‌اند. ←

اگر به حالت بندگی حقیقی که فکر و روح‌شان را فراگرفته بود و در همهٔ مسائل، آنان را به دنباله‌روان فرمانبردار اشراف تبدیل کرده بود، به دقت بنگریم، در می‌یابیم این مسأله در عین پیچیدگی ظاهری، چندان هم مایهٔ شگفتی نخواهد بود. چنانکه در روز قیامت دربارهٔ خود چنین می‌گویند:

﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً فَقَالَ ٱلضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ ٱللهِ مِن شَيْءٍ﴾ ابراهیم / ۲۱

«همه در برابر خدا ظاهر و آشکار می‌شوند و ضعیفان به کسانی که خویشتن را بزرگ می‌پنداشتند، می‌گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا می‌توانید چیزی از عذاب خدا را از سر ما بردارید؟!».

﴿ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ ٱلظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ ٱلْقَوْلَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ* قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ ٱلْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ* وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ ٱللَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَاداً وَأَسَرُّوا ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا ٱلْعَذَابَ وَجَعَلْنَا ٱلْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ سبأ/۳۱-۳۳

«و ای کاش می‌توانستی [اکنون] ببینی [حال چنین ستمگرانی را] در آن زمان که ظالمان در پیشگاه پروردگارشان نگاه داشته می‌شوند، همه با یکدیگر درگفتگویند و هر یک گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد. مستضعفان و زیردستان به مستکبران و بالا دستان می‌گویند: اگر شما نبودید، ما ایمان می‌آوردیم. مستکبران نیز به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایتی بازداشته‌ایم که برای‌تان آمده بوده است؟! بلکه خود شما گناهکار بوده‌اید! مستضعفان به مستکبران می‌گویند: بلکه توطئه و تبلیغات مکارانهٔ شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازبمانیم؛ در آن هنگام که به ما دستور می‌دادید که خدا را به یگانگی نشناسیم و شریکان و همتایانی برای او قرار دهیم.

نظیر مؤمن آل فرعون؛ اما دعوت اسلامی که خداوند قدرت فرمانروایی طولانی برای آن رقم زده است، از همان ابتدا با ایمان آوردن شمار نسبتاً زیادی از بزرگان و افراد دارای نفوذ و قدرتمند قریش، نظیر ابوبکر، عثمان و امام علی از دیگر دعوت‌ها متمایز بوده است.

[سرانجام نفس‌های هر دو گروه، از شدّت وحشت در سینه‌ها حبس می‌شود] و بدانگاه که عذاب *را* مشاهده می‌کنند، پشیمانی خود *را* پنهان می‌دارند، و *ما غُل* و زنجیرها *را* به گردن کافران می‌افکنیم. *قطعاً* به آنان فقط، جزای کارهایی که می‌کرده‌اند، داده می‌شود».

پس موضعِ دنباله‌روی و بندگی که افراد زیر دست و ضعیف در آن قرار می‌گیرند، آنها را به پیروی از سران قوم در نپذیرفتن (لااله الاالله)، وادار می‌کند و اگر سران و بزرگان، دعوت را بپذیرند، زیردستان بردگان نیز بی درنگ به آن گردن خواهند نهاد!

افزون بر آنچه گفته شد، دو عامل دیگر باعث دوری گرفتن بیشتر بردگان (به جز شمار اندکی که خداوند چشم‌شان را به روی حق گشوده بود) از دعوت جدید شده بود.

۱- سران و اربابان به وسیلهٔ آزار، اذیت، شکنجهٔ مؤمنان، در حقیقت زیردستان خود را مورد تهدید و ارعاب قرار می‌دادند تا مانند آن عدهٔ اندک مؤمن، حتی فکر رهایی از چنگ قدرت آنان را در سر نپرورانند. هدف این گونه اعمال سرکوبگرانه در هیچ کدام از اشکال جاهلیت، تنها آن شمار اندک مؤمن نیست. زیرا اینان با توجه به کمی تعدادشان خطری جدی برای قدرت سران قوم به شمار نمی‌آمدند. در واقع هدف، جلوگیری از سرایت بیماری (اگر تعبیر درستی باشد)، متوقف ساختن روند انتشار دعوت جدید و تلاش برای محدود کردن جریان دعوت به آن چند تن و در صورت امکان، تلاش برای بازگرداندن هر یک از مؤمنان به آیین پیشین به منظور زهرچشم گرفتن و جلوگیری از پیوستن دیگران به آیین جدید بود:

﴿فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي ٱلْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ* إِنَّ هٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ* وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ* وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ﴾ شعراء/ ۵۳-۵۶

«پس فرعون به شهرها فرستاد *تا [همه‌ی جادوگران را]* گرد هم آورند *[گفت:]* اینان گروه اندک و ناچیزی هستند. *آنان ما را* بر سر خشم می‌آورند، ما گروهی هستیم محتیِط».

لذا ترس از فشار و آزار سران قوم، یکی از عوامل بازدارندهٔ افراد زیردست و تحت ستم از پذیرش ایمان به دین جدید به شمار می‌آمد، اگرچه به طور یقین آن دین را، راه درست می‌دانستند:

﴿وَ قَالُوآ إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا﴾ قصص/۵۷

«و گفتند: اگر همراه تو هدایت را پذیرا شویم، ما را از روی زمین‌مان می‌ربایند».

۲ـ این توده‌های بشری، در دورهٔ جاهلیت اغلب در گرداب شهوت‌ها غرق نبوده‌اند. لذا جاهلیت حاکم به شدّت و به طور همیشگی تمایل دارد که وسایل لذت و بهره‌وری حیوانی را به صورت ناقص و نامرتب، برای توده‌های زیر ستمِ خود فراهم سازد تا این افراد در نگرانی و دغدغهٔ همیشگی به سر برند و از حقیقتِ وضعیت پست و خلاف کرامت انسانی خویش، آگاه نشوند. چه بسا در صورت بیداری و کسب آگاهی، به خاطر استیفای حقوق انسانی غصب شدهٔ خود، دست به شورش بزنند! از این‌رو ترس از آگاهی و بیداری این تودهٔ بشری، سبب می‌شود که غرقِ در آلودگی، سرگرمی، بی‌خیالی و بی‌تفاوتی به حال خود رها شوند.

و هرگاه که دین جدید می‌آمد و مردم به پالایش جسمی و روحی و رفتار مبتنی بر قوانین الهی دعوت می‌کرد، به تودهٔ بشریِ غرقِ در آلودگی، چنین القا می‌شد که دین جدید نه به خاطر زدودن آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها، بلکه به قصد محروم ساختن آنان از لذّات زندگی آمده است! و دقیقاً مانند کرمی که در لجن فرو رفته باشد، اگر برای بیرون آوردن آن بکوشی، به سرعت از دستت می‌گریزد تا هر چه بیشتر در گل و لای و لجن فرو برود!

تا زمانی که این تودهٔ بشری، عملاً شیرینی ایمان را نچشد و روحش از همهٔ بردگی‌ها و از جمله بردگی شهوت‌ها، رهایی نیابد، رسالت دین جدید را برای شستن و زدودن آلودگی‌ها و نه محروم سازی او، تصدیق نخواهد کرد. قبل از احساس شیرینی ایمان، شهوت‌ها و امیال پست و نیز دنباله‌روی از سران قوم و ترس از آزار و اذیّت، به صورت مانع و حائلی میان او و هدایت به راه راست، قرار می‌گیرند.

هرگاه سخن درباره موضع‌گیری جاهلیت نسبت به مسألهٔ (لااله الاالله) را به پایان بردیم، موضع‌گیری مؤمنان در برابر شکنجه، آزار و اذیت نیز به توضیحات بیشتری نیاز پیدا می‌کند. هر چند در کل، مطالب خوب و بسیار جالبی در این زمینه نوشته شده است. زیرا قهرمانی‌های مؤمنان، همواره تحسین‌برانگیز بوده است و بر این اساس ما نیز با اشتیاق و اعجاب از آن سخن خواهیم گفت.

آنچه قصد داریم در اینجا به نوشته‌های موجود بیفزاییم، تنها مقایسه‌ای بین وضعیت این اشخاص در دو دورهٔ قبل و بعد از پذیرش اسلام است تا بتوانیم اثرات اسلام را در نفوس آنان آشکار سازیم.

چه‌بسا اشاره به شخصیّت عمر بن خطاب به عنوان نمونهٔ معروف و برجسته و تفاوت بسیار بارز وضعیت ایشان در دورهٔ جاهلیت و اسلام، در این زمینه کافی باشد. در واقع می‌خواهیم بیان کنیم، که اسلام چگونه ویژگی‌های بارز ذاتی این شخصیّت عربی را به کلی از درون دگرگون ساخت، در حالی که هنوز در همان محیطی به‌سر می‌برد که شخصیّتش پیش‌تر در آن شکل گرفته بود.

علم جامعه‌شناسی جاهلی می‌گوید: محیط زندگی، عامل شکل‌گیری عادات، اخلاق و طرز رفتار و ارزش‌های انسانی است و با ارایهٔ تفسیر مادی از تاریخ و قرار دادن مسأله در محدوده‌ای باریک‌تر، می‌افزاید: وضعیت اقتصادی بسیاری از عادات، افکار، سلوک و سازمان‌های اجتماعی را شکل می‌دهد.

دو نظریهٔ فوق، تا حد بسیار زیادی با تفسیر وضع مردم در جاهلیت‌های تاریخ، همخوانی دارند. نقص آن‌ها در این است که از نقش و اهمیت عقیده و ایمان در شکل‌دهی زندگی انسان، غفلت کرده‌اند. به همین دلیل از تفسیر و تحلیل تاریخ اسلام از زمان آدم و نوح تا حضرت محمد ﷺ و پایان تاریخ، عاجز و ناتوان می‌مانند.

ما نمی‌گوییم که اسلام تأثیرات محیطی را، به‌طور کلی لغو می‌کند. اسلام چنین هدفی را دنبال نمی‌کند. بلکه در واقع با تأکید می‌گوییم: اسلام انحراف و کجروی‌های ناشی از محیط را اصلاح می‌کند و انسان را در هر محیطی که قرار گرفته باشد، به صورت (انسان شایسته) با صفات ویژهٔ ناشی از ایمان به خدا و روز آخرت، بار می‌آورد. محیط زندگی فرد، در دشت یا کوه یا بیابان یا زمین کشاورزی یا روستا یا شهر باشد، در نتیجهٔ پرورش اسلامی، چندان تفاوتی ایجاد نخواهد کرد. این صفات ویژهٔ (ناشی از ایمان) هستهٔ اصلی شخصیّت انسان را تشکیل می‌دهند و نمودهای خارجی دیگر، اهمیت چندانی نخواهند داشت. اما اگر از ایمان به خدا و روز آخرت دست بردارد و این عنصر پاکیزه و نورانی از

درون او خارج گردد، آن‌گاه اسیر محیط پیرامون خواهد شد و این محیط، شخصیت او را به دلخواه خود، با راستی‌ها و ناراستی هایش و بدون قاعده و ضابطه، شکل می‌دهد.

بی‌تردید در محیط اعراب جاهلی، نظیر همه محیط‌های اجتماعی دیگر، فضایلی وجود داشته است، اما تحت تأثیر عوامل محیطی به انحراف کشیده شده بود. مثلاً: جوانمردی و بزرگ‌منشی در اصل یک فضیلت است. ولی در عرف جاهلی به صورت چیزی در آمده بود که در پناه آن، سواران قبیله را می‌ستودند یا به توصیف قرآن شکل ریا و تظاهر به خود گرفته بود. شجاعت نیز در اصل، یک فضیلت است ولی در رسوم جاهلی، معنای خود را به غارت و چپاول اموال دیگران، بدون در نظر گرفتن حق یا ناحق بودن عمل، سپرده بود یا به توصیف قرآن در قالب تعصب و غیرت جاهلی بروز می‌نمود. معنا و مفهوم همیاری و دفاع از یکدیگر نیز این چنین تحریف شده بود: برادرت را یاری ده، چه ظالم باشد چه مظلوم!

در این‌گونه جوامع، با پستی‌ها و رذالت‌های گوناگونی مواجه می‌شویم که شعرای جاهلی، اکثر آن‌ها را توصیف و تشریح کرده‌اند. پاره‌ای از این صفات، ماهیّتاً در همهٔ اشکال جاهلیت دیده شده‌اند و برخی دیگر از ویژگی های جاهلیت عرب به شمار می‌آیند.

یکی از شعرا چنین می‌گوید:

و من لم یدد عن حوضه بسلاحه　　　یهدّم و من لا یظلم الناسَ یظلم!

هر که از مال و ملک خود، با اسلحه دفاع نکند آن را از دست می‌دهد و خودش نابود می‌شود و کسی که ظلم نکند، مورد ظلم واقع می‌شود!

دیگری می‌گوید:

إن أنت لم تنفع فضرّ فإنَما　　　یرجّی الفتی کیما یضرو ینفعا

اگر سودی نمی‌رسانی، زیان برسان در واقع تا زمانی که جوان، سود و زیان می‌رساند باید بدو امید داشت!

شاعری دیگر چنین می‌گوید:

هل أنا إلا من غزیه إغَوَت　　　غویتُ و إن ترشد غزیهٔ أرشد

آیا جز این‌است که من از طایفه‌ای هستم که اگر گمراه شوند، من نیز گمراه و اگر هدایت شوند، من نیز هدایت خواهم شد

شاعری دیگر چنین گوید:

ألا أیها الزاجری أحضر الوغی   و أن أشهد اللذّاتِ هل أنت مخلدی

ای بازدارندهٔ من، که مرا از جنگ می‌ترسانی و از لذت باز می‌داری آیا تو مرا جاویدان خواهی ساخت؟

دیگری می‌گوید:

و مازال تشرابی الخمور و لذّتی   و بذلی و انفاقی طریفی و تالدی

إلی أن تحامتنی العشیرة کلها   و أفردتُ إفرادَ البعیر المعبّد

پیوسته پیشهٔ من شرابخواری، بهره گیری از لذّات و بخشش و خرج کردن موروث و مکتسب بود.

تا آنجا که همهٔ عشیره از من گریخت

و من همچون شترگرِبه قطران آمیخته تنها ماندم

پس از آن اسلام آمد و چیزی از این محیط نیز تغییر نکرد! نه طبیعت مادی و نه اوضاع اقتصادی آن. در واقع نفس و درون افراد دگرگون شد. دگرگونی عظیمی که قریش را از درون به لرزه افکند؛ قبیله‌ای که با همهٔ توان، مؤمنان را تحت شکنجه و آزار و اذیّت قرار می‌داد! در این چنین محیطی بیابانی که قبیله، مورد تقدیس و محور و تکیه گاه همهٔ جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی زندگی به شمار می‌آمد و اخراج از آن مرگ تدریجی و بی‌رحمانه‌ترین مجازات فرد بود، حالا وضعیتی پیش آمده بود که تهدید به اخراج از قبیله، دیگر اهمیت‌ی نداشت و تهدید به شمار نمی‌آمد و فرد، تصمیم سران قبیله مبتنی بر طردش را با تمسخر و بی‌اعتنایی کامل جواب می‌داد که سران و افراد قبیله را به خشم می‌آورد و مانده بودند که با او چکار کنند؟ در حالی که مسأله، از نظر افراد طرد شده بسیار ساده بود: در واقع از خدای دورهٔ جاهلیت دست برداشته و به خدای یکتا و یگانه گرویده بودند.

جوانمردی، بزرگ‌منشی و ستم‌ستیزی از جمله ویژگی های اعراب جاهلی به شمار می‌آمد که هیچگاه در برابر آزار و اذیّت، سکوت نمی‌کردند، بلکه به آسانی، خیلی راحت شمشیر می‌کشید و مرگ برایش اهمیت نداشت و مرگ را بر پذیرش ظلمی که ننگ خود و قبیله‌اش را در پی داشت، ترجیح می‌داد! هم اکنون، این اشخاص در همان محیط، مورد آزار و اذیّت جسمی و روحی قرار می‌گیرند و برای رفع ستم، دست به کاری نمی‌زنند و حمیت و مردانگی‌شان به حرکت درنمی‌آید. زیرا پایبند فرمان خدای خویش‌اند که (دست بردارید!) هر چند دست برداشتن از نظر آنان بسیار دشوار است، اما آن را با طیب خاطر می‌پذیرند. پس از ایمان به (لااله لاالله) دیگر خدایی راکه در دوران جاهلیت، بر اساس عرف و عادت پدرانشان، می‌پرستیدند، سلطه‌ای بر آنان ندارد و تنها احساس ذاتی و فطری در خصوص نفرت از خواری و ذلّت، در این افراد باقی مانده است که برای رضای خدا، این احساس را نیز به کنترل در آورده‌اند.

از سویی دیگر، محیط‌های جاهلی بنا به طبیعت خود، فاقد عناصر لازم برای پروراندن انسان برای تحمل شکنجه و آزار در راه (ارزش) انسانی هستند.

درست است که یکی از عناصر و میراث محیط‌های جاهلی، آماده‌سازی افراد برای مرگ در راه شرافت و کرامت قبیله بود و این امر برای آنان سهل و آسان بوده، اما زندگی همراه با اذیّت و آزار، در راه ارزش‌ها یا عقیده، در چنین محیطی، امری کاملاً جدید و بی‌سابقه به شمار می‌آمد و بنابراین مایهٔ شگفتی و خشم سران را فراهم ساخته بود و سخن از وضعیت این گروه شورشی که نه به تهدیدات پاسخ می‌داد و نه شکنجه، او را از عزم خود بازمی‌داشت، به موضوع بحث غالب جلسات (اشراف) و سران قوم در آمده بود. آری! این از اثرات ایمان به‌صورت (لااله الاالله) در افرادی است که قبل از آن حتی تصور چنین تجربه‌ای مطلقاً به ذهن‌شان نمی‌رسید! پس از آن ارزش تازهٔ دیگری در این محیط پابه عرصهٔ وجود نهاد که نسبت به آن غریب بود و نشأت گرفته از طبیعت و واقعیت آن محیط نبود، بلکه در آن محیط، کاملاً بی‌سابقه بود. زیرا موجبات وحشت و سراسیمگی قریش و دیگر قبایل دوران جاهلیت را فراهم ساخته بود. سپس پابه

پای جامعهٔ اسلامیِ نوخاسته به رشد خود ادامه داد، تا جایی که همهٔ دنیا از آن به وحشت افتاد. این ارزش، (برادری ایمانی) بود.

در واقع پیوند خونی، یگانه پیوند شناخته شده در این محیط بود و هر قبیله را زنجیرهٔ بسته‌ای از حلقه‌های متکامل و به هم پیوسته تشکیل می‌داد که حامی، یاور و پشتیبان یکدیگر بودند، اما نسبت به افراد دیگر قبایل، موضع برتری‌جویی و عداوت در پیش می‌گرفتند، مگر اینکه پیمان دو جانبهٔ مدت‌داری پیرامون یاری و کمک در جنگ میان دو قبیله منعقد شده بود.[1]

اکنون این مؤمنان افرادی هستند که قبیله، عشیره، جنس، نژاد و زبان، آنان را دور هم جمع نکرده است. لذا در میان‌شان بلال حبشی، صُهَیب رومی و سلمان فارسی، همراه با اعراب قریش و غیر قریش دیده می‌شد که به نحوی بی‌سابقه، حامی و ضامن یکدیگر بودند و گرچه این وضعیت برای هر بیننده و شنونده‌ای مایهٔ شگفتی بود، از دید خود آنان بسیار بدیهی می‌نمود. چرا که در واقع یکی از ثمرات و ویژگی‌های (لااله الاالله) و ایمان به آن به شمار می‌رفت:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ حجرات/۱۰

«فقط مؤمنان برادران یکدیگرند».

آری! برادری به خاطرِ خدا! اینان همدیگر را چنان دوست داشتند که گویی افرادی دارای پیوند خونی و نَسَبی، در محیط‌هایی هستند که این پیوند را مقدس می‌شمردند.

حالا اینان به حدی رسول خدا ﷺ را دوست دارند که خشم و دهشت جاهلیت را برمی‌انگیزد و آن را ابوسفیان، این‌گونه اظهار می‌دارد: «هرگز ندیده‌ام مردم کسی را آن گونه که یاران محمد او را دوست دارند، دوست داشته باشند!».

علت آن همه عشق و محبت نسبت به یکدیگر چه بود؟!

۱ـ حِلْفُ الْفُضول، یکی از موارد استثنایی محیط‌های جاهلی است. با این وجود مؤمنان مکه یا افراد بنی‌هاشم را که در کنار حضرت محمد ﷺ قرار داشتند، پوشش نمی‌داد. این مسأله ما را به یاد کمیته‌های (حقوق بشر) سازمان ملل می‌اندازد که هر تجاوزی را بر ضد افراد بشر محکوم می‌کند مگر اینکه افراد مورد تجاوز قرار گرفته، مسلمان باشند!

در واقع مردم دوران جاهلیت، به جز روابط خونی و نسبی، بر پایهٔ منافع و مصالح، یکدیگر را دوست می‌داشتند. اما این دوستی‌ها، هرگز به مرحلهٔ تحمل شکنجه، زیان و ضرر جانی و مالی نمی‌رسید که در این صورت، دشمنی‌های پنهان آشکار می‌شد و دوستی‌ها از هم می‌پاشید!

واقعیت این است که رسول خدا ﷺ در مکه، قدرت یا ثروتی نداشت و مؤمنان از بابت علاقه و دلبستگی به ایشان، جز آزار، شکنجه، سرکوب و آوارگی تحمیلی، از جانب مشرکان، چیزی به دست نمی‌آوردند.

با این وجود به گفتهٔ ابوسفیان، به حدی به او دل‌بسته بودند که در میان مردم سابقه و مانندی نداشت و محبت فرستادهٔ خدا، در نظرشان امری کاملاً ساده و طبیعی تلقی می‌شد، چراکه آنان را به (لااله الاالله) هدایت کرده بود.

دهها نوع احساسات و عواطف عالی، افق گسترده و رفتار بی‌نظیر شایستهٔ آنند که از همین زاویه، مورد توجه و تأمل قرار گیرند: بی‌تردید حوادث تازه‌ای در این سرزمین رخ داده است که از لحاظ اقتصادی و مادی، چیزی در این مدت تغییر نکرده است و تنها عقیده و ایمان، تغییر کرده و قلوب و افکار مردم، بازسازی شده و از این حیث، همه چیز دگرگون شده است.

به دلایل زیر تأکید و تأمل در موارد فوق ضروری است:

۱- شرح و بیان تحولات ژرفی که به دنبال پذیرش صادقانه و مخلصانهٔ دین، در درون انسان به‌وجود می‌آید. بیان این امور در دوره‌ای که انسان تأثیر ایمان را انکار کرد و از شأن آن می‌کاهد. زیرا بدون ایمان زندگی می‌کند و از چشیدن لذت و حلاوت آن محروم است.

۲ـ مقابله با تفسیرهای جاهلی تاریخ که همه چیز را بر مبنای شرایط اجتماعی و وضعیت اقتصادی تفسیر می‌کنند. به وجود آمدن تحوّل عظیم و عمیق در نفوس مردم، بدون وقوع حتی یک مورد دگرگونی اجتماعی یا اقتصادی و تغییرات عقیدتیِ صِرف، روشن‌ترین دلیل نادرستی این نوع تفاسیر است.

۳ـ پاسخ به ادعاهایی که می‌گویند: اسلام، زاده و حاصل شرایط اجتماعی اعراب آن زمان بود و محمد در نقش یک رهبر عرب تنها ارزش‌های موجود در

آن جامعه را یکسان و اعراب را پرچم واحدی گردهم آورد. لذا اعراب تحت شرایط جدید به حرکت درآمدند و شگفتی‌ها آفریدند!

به راستی شبه جزیرهٔ عربستان نه فقط تولد تازهٔ اعراب بود، بلکه تولد دوبارهٔ همهٔ انسانیت را شاهد بود. تولدی که نتیجه شرایط اجتماعی پیرامونی نبود و چنین امکانی وجود نداشت و در واقع، چنین تولدی در هر وضعیت زمانی مکانی و به شرط ایمان به (لااله الاالله) از جانب خدا صورت می‌گیرد. با وجود این، شخصیّت عرب مسلمان، پاره‌ای عناصر ملی گرایی عربی را همچنان در خود نهفته دارد، اما این عناصر قدرت ذاتی چندانی ندارند. آنچه در ساخت این شخصیّت، غالب و جهت دهندهٔ حرکت او است، همان عنصر اسلام است که از اعتقاد به (لااله الاالله) به عنوان جوهر فعالِ درونیِ هر انسانی اعم از عرب و غیر عرب سرچشمه می‌گیرد؛ آن‌گونه که در درون و روح صهیب رومی، بلال حبشی و سلمان فارسی در عالی‌ترین سطح بشری فعال بود. و همچنین در دوره‌های بعدی تاریخ اسلام، در روح صلاح‌الدین کُرد، قُطُز مملوک[1] و سلطان محمد فاتح ترک و دیگر بزرگان اسلام، فعالیت و خلاقیت داشته است.

در مکه و در دوران شکنجه و آزار مؤمنان، خانه ارقم مدرسهٔ پرورش آنان بود و جای بسی تأسف است که از ماجرای تأثیرات این خانه میان رسول اکرم ﷺ و یارانش، اخبار چندانی در دست نیست. با اینکه چنین اخباری می‌توانست روش و برنامهٔ تربیتی اسلام را به‌طور کامل در اختیار ما مسلمانان قرار دهد، به گونه‌ای که دیگر نیازی به اجتهاد در این زمینه، در خود احساس نکنیم.

ما باید روش و برنامهٔ تربیتی را اولاً از قرآن و ثانیاً از سنّت مطهر و سپس از آثار عملی به جای مانده از یاران رسول خدا، استنباط کنیم. زیرا همهٔ ویژگی‌ها و صفات آنان، حاصل و بازماندهٔ تربیتی است که عملاً و بر پایهٔ هدایت قرآن، از پیامبر ﷺ کسب کرده بودند.

۱ـ سیف‌الدین مظفّر قُطُز، از سلاطین ممالیک مصر در سال ۶۵۸ هـ ۱۲۶۰ م سپاهیان مغول را در عَین‌جالوت (فلسطین) به سختی شکست داد. در نتیجهٔ این شکست، پیشروی مغولان در جهان اسلام برای همیشه متوقف شد. (مترجم)

قبل از هر چیز می‌گوییم چنانچه پیامبر ﷺ - آن‌گونه که صاحبان افکار منحرف ادعا می‌کنند - رهبر یک نهضت بشری محض بود، راه‌ها و گزینه‌های دیگری وجود داشت که می‌توانست هم او را به مقام رهبری برساند و هم مقداری خیر و منفعت، عاید امت عربی سازد و هم حرکت او را به جلو براند. می‌توانست به عنوان یک رهبر سیاسی، مردم شبه جزیره را تحت فرماندهی خود، متحد و یکپارچه سازد. ولی در حقیقت، رسیدن به این هدف، امری دور از دسترس و مشکل بود، زیرا اختلافات و درگیری‌های نابودکنندهٔ قبیله‌ایِ ناشی از روحیهٔ انتقام‌گیری، علی‌رغم وجود همهٔ عواملی که به گفتهٔ علمای جامعه‌شناسی جاهلی، از جمله: وحدت جغرافیایی، وحدت زبانی و قومی، وحدت اعتقادی، وحدت میراث‌های فرهنگی، وحدت اهداف و... که می‌توانست تشکیل دهندهٔ یک ملت باشند، مانع آن شده بود که این قبایل به شکل ملّتی واحد و برای مدتی نامعلوم در کنار هم گرد آیند؛ اما شخصیّت حضرت محمد ﷺ از چنان بزرگواری و عظمتی برخوردار بود که دست کم، توانایی برقراری اتحاد میان اگر نگوییم قبایل، حداقل میان برخی از آنها همهٔ، و ایجاد هسته و زمینهٔ وادار ساختن سایر قبایل به قبول اتحاد را دارا بود.[۱]

رهبریِ قومیِ اعراب، برای استرداد سرزمین‌هائی که در اشغال ایران و روم بود، یکی دیگر از گزینه‌هایی بود که در برابر حضرت محمد ﷺ قرار داشت. زیرا پس از آزادی این مناطق و برکناری حکّام دست نشانده، مردم به دعوت ایشان برای ایجاد ملّتی یکپارچه، پاسخ مثبت می‌دادند، این حکام دست نشانده از طریق برقراری رابطه با دولت‌های (امپریالیستی) آن زمان و تأمین منافع دو جانبه، وسایل و امکانات لازم برای تصرف و اشغال بخش‌هایی از شبه جزیره توسط دولت‌های نیرومند ایران و روم را فراهم آورده بودند.

۱ـ اینِ مطلب را فقط از باب بحث و مناقشه مطرح می‌کنیم، وگرنه خدای متعال، قاطعانه می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ، وَلٰكِنَّ اللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ﴾ (انفال/ ۶۳)

«اگر همهٔ آنچه را در زمین است، صرف می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌های‌شان انس و الفت برقرار کنی، ولی خداوند میان‌شان انس و الفت انداخت»

رهبری مبارزهٔ رهایی بخش فقرا از دست ستم ثروتمندانی که آنان را خُرد و نابود کرده و دسترنج‌شان را می‌بلعیدند و در حالی‌که فقرا قادر نبودند از زیر فشار فقر و تنگدستی، کمر راست کنند. ثروتمندان، غرق در ناز و نعمت و گناه شده بودند، گزینه دیگری بود که حضرت محمد۶ می‌توانست برگزیند و پس از پیروزی (انقلاب) از میان فقرای آزاد شده، ارتشی تشکیل دهد و آن را برای یکپارچه‌سازی شبه جزیره و برقراری نوعی حکومت عادلانه و در عین حال پیشرو، به‌کار گیرد!

ظهور در نقش رهبری اخلاقی و دعوت مردم برای زدودن ناپاکی‌ها و آلودگی‌های درونی و روحی، یکی دیگر از گزینه‌های حضرت محمد ﷺ بود؛ این آلودگی‌ها عبارت بودند از: شرابخواری، قماربازی، فحشا، لهو و لعب و اتلاف وقت در کارهای بیهوده که انسان را به فقر، نابودی، بی‌هویّتی و بی‌ارزشی تنزل می‌دهد. پس از آن می‌توانست از نیروهای سازندهٔ کسانی که دعوت ایشان را پذیرفته بودند، در جهت اعتلای (میهن عربی) تا جایگاهی که مورد احترام دولت‌های ایران و روم قرار می‌گرفت، استفاده کند؛ همسایگانی که به دیدهٔ خواری و تحقیر به آنان می‌نگریستند و از برقراری روابط متقابل و مبتنی بر حقوق برابر با آنان، اجتناب می‌ورزیدند. چه بسا راه‌ها و گزینه‌های دیگری نیز وجود داشته است!

اما حضرت محمدﷺ هیچ کدام از آن‌ها را در پیش نگرفت و با رهنمود خداوند حکیم و خبیر، خطاب به مردم چنین فرمود: (لااله الاالله) خدا را بپرستید! که جز او معبودی نیست، تا رستگار شوید.

خداوند حکیم و خبیر می‌دانست که تنها از این نقطهٔ حرکت، بهترین امت در صحنهٔ جهان، ظاهر و نمایان خواهد شد و نیز می‌دانست که تنها از این خاستگاه، همهٔ اهداف دیگری که جنبش‌های مختلف بشری در پی آنند، در سطحی عالی و انسانی به تحقق خواهند پیوست.

علم خدا حق است و بشر ضرورتاً باید در زمینهٔ علم خویش، فرمانبردار کامل او باشد:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ ملک/۱۴

«مگر کسی که می‌آفریند، نمی‌داند و حال اینکه او دقیق و باریک‌بینِ بس آگاهی است؟».

بی‌تردید، (لااله الاالله) تولد دوباره انسان است. یقیناً تولد تازه، نظم و استقرار ذرات وجودی انسان را دگرگون می‌سازد مانند (مغناطیسی) که آرایش ذرات آهن را تغییر می‌دهد و در نتیجه شیئی تازه، با جاذبه، ظرفیت و قدرت تحرک جدید و خواصی دیگر، به‌وجود می‌آورد.

آری! هر دعوتی که یکی از جوانب وجود و زندگی انسان را در بر گیرد و از جوانب دیگر، غفلت کند، تغییراتی در ذات انسان و واقعیّت‌های اجتماعی به‌وجود می‌آورد، اما اضطراب و آشفتگی‌های روانی، همچنان پابرجا خواهند ماند؛ چراکه تغییرات و اصلاحات جزیی و ناقص، فساد و انحرافات کلی و اصلی را برطرف نخواهد ساخت. فساد اصلی از آنجا ناشی می‌شود که انسان، خدایان دیگری به جای خدای یکتا بپرستد و از ارزش‌ها و برنامه‌های غیر الهی پیروی کند. اصلاح فساد، تنها از طریق عبادت خدای یکتا و پیروی از تنها برنامهٔ او یعنی (لااله الاالله) امکان‌پذیر خواهد بود.

برای اینکه (لا اله الا الله) وظیفهٔ خود را در مورد طبیعت و روان انسان و جامعهٔ بشری انجام دهد، ضرورتاً بایستی تا ژرفا و سویدای قلب و درون انسان پیش رود و آن‌ها را تصفیه و همهٔ آلودگی‌ها، ناپاکی‌ها و ناخالصی‌های‌شان را به‌طور کامل بزداید. و این همان روشی بود که پیامبر ﷺ در خانه ارقم، برای تربیت افراد به‌کار برد و حاصل آن، تربیت نسلی بی‌همتا و بی‌نظیر بود که مانندش در تاریخ، تکرار نخواهد شد.

به راستی چنین وظیفه‌ای، سخت و سنگین و در عین حال زمان‌بر است، چرا که ذات انسان یک شبه از امیال و خواست‌ها و انگیزه‌های درونی، رهایی نمی‌یابد و از سویی دیگر، سرکوبی این خواست‌ها نیز در هر حال امری نامطلوب و غیر قابل قبول و خارج از چارچوب روش‌های تربیتی اسلام است. افزون بر آن، سرکوبی، راهی به سوی اعتلای روح و رهایی آن در جهت سازندگی به شمار نخواهد آمد. در واقع پایبندی به مقرارت و ضوابط ربّانی و

بسیج همهٔ نیروها در مسیر حرکت به سوی خداست که مشاعر و افکار و اعمال را برای خدا خالص خواهد ساخت و آنگاه انسان به فرمودهٔ خداوند، به درجهٔ بندگی کامل خدا نایل خواهد آمد.

رسیدن به این مرحله، مستلزم تلاشی است سخت و توان‌فرسا و مربی آن، نیازمند عظمت روح، سعهٔ صدر، صبر مداوم، عشق و فداکاری کامل است و همهٔ این‌ها را رسول خداﷺ در عالی‌ترین سطحی که تاریخ به یاد دارد، خالصانه تقدیم کرد.

از آنجا که بحث ما در اینجا به تاریخ اسلام و نه تربیت اسلامی (با وجود تداخل آن‌ها در یکدیگر) اختصاص دارد، قادر به تفصیل بیشتری در زمینهٔ روشی ـ که بر پایهٔ آن پیامبرﷺ یاران‌اش را تربیت کرد ـ نخواهیم بود، بلکه تنها به آن اشاره گذرایی خواهیم کرد[1] کتب سیره به ما می‌گویند که هریک از یاران پیامبر گمان می‌کرد که بیش از سایرین، نزد رسول خداﷺ محبوب است و این نقطهٔ اوج موفقیتی به شمار می‌آید که هر مربی، حتی با تلاش فراوان در کار خود، بدان دست نمی‌یابد. اما چنین موفقیتی نتیجهٔ فیض و فداکاری بیش از حدی بود که پیامبر، سخاوتمندانه نثار یاران و شاگردان خود می‌کرد و اعطای عنوان "اصحاب" از سوی پیامبر ﷺ به اینان، نشانگر یک حرکت تربیتی پرشتاب و ایجاد حس اعتماد به نفس و علاقهٔ درونی برای احراز شایستگی چنین نام و عنوان ارزشمندی به شمار می‌آید. زیرا صاحب، یعنی همتا و همانند و همراه؛ و خوشا به حال آنانی که به درجه و مقام (صاحب) و (رفیق) ارتقا می‌یابند!

از قرآن و کتب سیره درمی‌یابیم که چگونه این اشخاص، روبه سوی خدا دارند و شب و روز به یاد او هستند:

﴿فَسُبْحَانَ ٱللهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ ٱلْحَمْدُ فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ﴾ روم/۱۷ـ۱۸

«پس سحرگاهان و شامگاهان به تنزیه خدا بپردازید! در آسمان‌ها و زمین، دوره‌گاهان و زمانی که به دم ظهر رسیده‌اید، خدای را حمد و ستایش کنید!».

۱ـ در صورت تمایل برای اطلاع از جزئیات، نک: (منهج التربیة الاسلامیه).

پیامبر ﷺ دعاهای ویژهٔ زمان‌های مختلف را به آنان می‌آموخت: صبحگاه، شبانگاه، طلوع آفتاب، تاریکی شب، خوابیدن، بیدار شدن، رؤیت هلال، رؤیت گیاه تازه روییده، دیدن پرندگان و مشاهدهٔ ابر، زمان نزول باران و آبیاری زمین، نوشیدن جرعه آب، خوردن لقمهٔ غذا، زمان افزایش و کاهش روزی و... و در نتیجه آنان را به مقامی می‌رساند که در قرآن چنین وصف شده‌اند:

﴿يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ آل‌عمران/ ۱۹۱

«ایستاده، نشسته و بر پهلوهای‌شان افتاده خدا را یاد می‌کنند».

آنان به یاری خدا و در جوار رسول خدا ﷺ به درجهٔ اخوت ایمانی ویژه‌ای که از ویژگی‌های دین اسلام است دست یافتند. آن حضرت این قضیّه را از خود شروع و سپس عنوان برادری را به هرکدام از اصحاب، اعطا می‌فرمود و به آنان یاد می‌داد که هر یک، برادر ایمانی خود را آن چنان دوست داشته باشد که ایشان تک تک آنان را دوست می‌دارد.

در هنگام گرفتاری و تزکیهٔ نفس، می‌آموختند که چگونه و تا چه اندازه لذّات مادی را در اندازه و حجم واقعی، مورد توجه قرار دهند، نه اندازه‌ای که آشکارا با علت تعلق خاطر انسان به علایق و امیال دنیوی و مادی شود. رهبر و جلودار امر دعوت، شخصاً در نقش الگو، اسوه و مقتدای مؤمنان ظاهر می‌شد و به آنان یاد می‌داد که چگونه در برابر گرسنگی و آزار و رنج و درد و ستم و موانع، صبر و بردباری پیشه کنند و صبورانه رو به سوی خدا داشته باشند و ملتمسانه از وی بخواهند که آنان را از همه بلایا و محنت‌ها نجات دهد.

باید توجه داشت که شخص پیامبر ﷺ در تمامی دورهٔ مکی تربیت، حتی یک بار وعدهٔ دیدن پیروزی و استقرار امر دعوت و دین را در زمان زندگی خود، دریافت نکرد. در واقع خداوند، تنها وعدهٔ پیروزی بر کفار و استقرار دین اسلام را داده بود. اما در ارتباط[1] با شخص رسول اکرم ﷺ، نظیر آیات زیر بر وی نازل می‌شد:

﴿وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ﴾ رعد/ ۴۰

«چه برخی از چیزهایی را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو بنماییم یا اینکه تو را بمیرانیم، وظیفه تو تنها ابلاغ دین است».

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾ غافر/۷۷

«صبر پیشه کن که وعدهٔ خدا، حق است، یا قسمتی از عذابی را که به ایشان وعده داده‌ایم به تو می‌نمایانیم، یا اینکه تو را می‌میرانیم و به سوی ما برگردانده می‌شوند».

﴿فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُنتَقِمُونَ * أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُقْتَدِرُونَ﴾

زخرف/۴۱-۴۲

«هرگاه تو را بمیرانیم و از میان برداریم، قطعاً از آنان انتقام خواهیم گرفت، یا آنچه را از عذاب بدیشان وعده داده‌ایم، به تو نشان خواهیم داد. زیرا ما بر آنان مسلط و توانا ییم».

لذا پیامبر ﷺ قلب و درون خود را خالصانه در اختیار خداوند قرار داد و بر این اساس، یارانش را چنان تربیت کرد که درون‌شان از همهٔ دلبستگی‌ها، خواسته‌ها و امیال شخصی تهی شد، تا اینکه دین اسلام به دست آنان استقرار و قدرت یافت و همه امور خود را به خدا واگذار کردند و چون خداوند از پاک شدن قلوب مؤمنان و سپردن زمام امور خویش به وی آگاه شد و پس از تشکیل کانون و هستهٔ (بهترین امت)، امکان هجرت‌شان را به مدینه فراهم آورد.

در جریان این کار تحقیقاتی و مطالعاتی، نباید فرصت تأکید و تأمل، بر این فرمان الهی را در خصوص لزوم خویشتن‌داری مؤمنان مکّه در برابر تجاوزگری‌های قریش، از دست بدهیم.

آری! علل و حکمت‌هایی در پس این فرمان نهفته است که فقط از راه اجتهاد و استنباط می‌توان آن‌ها را دریافت. زیرا نه در آیات قرآن و نه در احادیث پیامبر ﷺ به صراحت ذکری از آن‌ها به میان نیامده است:

۱ـ مسلمانان مکّه از لحاظ تعداد، نسبت به قریش، اقلیّت بسیار کوچکی بودند و ورود به جنگی نابرابر و به دور از هر نوع احتمال پیروزی، شکست و نابودی حتمی مؤمنان را در پی داشت این کار به دور از حکمت و تدبیر بود.

۲ـ تزکیه و پاکسازی درونی گروه مؤمنان از تفکر (ستم‌ستیزیِ) غالب بر روح عرب جاهلی، به معنای جنگ به خاطر دفاع از کرامت و ارزش‌های فردی و قبیله‌ای صِرف و نه چیزی دیگر. چنین تفکری هر چند با شرایط اجتماعی دوران

جاهلیت، مطابقت و مناسبت داشته باشد، با کار دعوت و تربیت اسلامی که مستلزم قطع همهٔ وابستگی‌های فردی، خانوادگی و قومی و جهت دادن تمامی احساسات، توان و تحرک جنگی خویش در راه خداست، هیچ سازگاری و سنخیتی نداشته است.

غیر از موارد فوق علل و حکمت‌های فراوان دیگری، وجود داشته است. افزون بر آن در بین آیاتی که درباره لزوم پرهیز از جنگ و یا پرداختن به جنگ نازل شده‌اند[1] آیهٔ زیر نظرمان را جلب می‌کند.

﴿وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ﴾ انعام/ ۵۵

«*این چنین آیات را توضیح می‌دهیم تا راه گناهکاران، پیدا و نمودار شود*».

دقت در آیه ما را متوجه حکمت مشخصی در خصوص لزوم پرهیز از جنگ در آن دوره می‌کند که عبارتست از: توضیح و بیان راه و روش مجرمان و گناهکاران، قبل از پرداختن به جنگ با دشمنان (**لااله الاالله**).

فرض کنیم قبل از روشن شدن ماهیت جنگ، یعنی جنگ (**لااله الاالله**) با طاغوت برای نابودی همهٔ خدایان دروغین و پرستش خدای راستین و رهایی مردم از پرستش غیر خدا، مؤمنان مکّه با قریش به جنگ می‌پرداختند، در این صورت برداشت مردم نسبت به این جنگ چه می‌توانست باشد؟

برداشت مردم این بود که جنگ داخلی میان کسانی است که بر ضد نظام، قانون، خانواده و حکمرانان خود دست به شورش زده‌اند و حکومت قانونی، به منظور تأدیب و تنبیه شورشیان و آشوبگران و باز گرداندن نظم و آرامش و حکومت قانون به دفاع برخاسته است و چنانچه ادامه یابد، به نبرد ضارب و مضروب و غالب و مغلوب درخواهد آمد و مردم در مورد آن به زبان انتقاد و سرزنش یا طرفداری و بی‌تفاوتی سخن خواهند گفت.

در این صورت آیا دعوت اسلامی از چنین جنگی بهره‌ای خواهد برد؟

۱ـ خداوند می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ (حج/ ۱۳۹): «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل می‌شود، اجازه دفاع از خود داده می‌شود. چراکه بدیشان ستم شده است و خداوند، توانا است بر اینکه ایشان را پیروز کند».

پس از آن که مسأله از طریق (بیان جزئیات آیات قرآن) و در فضایی به دور از تیرگی‌های نبرد، روشن گردید و راه گناهکاران شناخته شد، مؤمنان تنها به عنوان نشانه‌ها و الگوهای واقعی اعتقادی و برنامهٔ صحیح، در این نبرد شرکت می‌کنند و آنگاه نتایج جنگ در ارتباط با امر دعوت و تحقق سنن ربّانی، کاملاً دگرگون خواهد شد و دیدیم که شکیبایی شگفت‌آور مؤمنان در برابر آزار، شکنجه، محاصرهٔ اقتصادی و گرسنگی، بدون نشان دادن هیچ گونه واکنشی، تأثیر فراوانی در زمینهٔ جلب کمک و یاری تازه برای کار دعوت و تقویت و توسعهٔ پایه‌های ایمانی برجای نهاد و انصار مدینه که از پرتوهای ایمانی مؤمنان مکّه متأثر شده بودند، به این شهر آمدند و در نتیجه مقدمات هجرت از مکّه به مدینه فراهم شد.

بدین ترتیب قدرت و توان لازم برای رویارویی با دشمن به دست آمد. پایداری مؤمنان مکّه و صبر توأم با خویشتن داری، گروه انصار را قانع ساخت که بردباری و شکیبایی این جمع با ایمان، مسأله‌ای فردی و شخصی نیست، چرا که انسان هرگز تا این اندازه در خصوص مسائل شخصی، صبر و بردباری از خود نشان نمی‌دهد. بی‌تردید این مسأله، به حقیقت ارتباط دارد و مردم این همه صبر را در برابر باطل از خود بروز نخواهند داد و به راستی مسأله در جایی برتر و با ارزش‌تر از خود افراد قرار دارد که اینان به آسانی جان را در راه عقیده فدا می‌کنند.

انصار، جمعیتی هوادارِ صِرف قضیه به شمار نمی‌آمدند، بلکه در عین ایمان و اعتقاد درونی، از هر حیث خود را برای خدمت به آن، بسیج و آماده کرده بودند. روشن است که میان هواداری مبتنی بر احساسات و آمادگی کامل برای پذیرش یک عقیده، از تمامی جهات، تفاوت زیادی وجود دارد آن یکی، بدون زحمت و از راه دور، آرزوی پیروزی می‌کند و این یکی، جان خود را با اخلاص در راه جهاد تقدیم می‌دارد. اینان در پاسخ این سؤال رسول خدا ﷺ که چه چیزی را حاضرند به دین جدید تقدیم کنند؟ چنین گفتند: جان خود را! اگر به آب دریا بزنی، ما نیز دنبال شما خواهیم بود و اگر از صحرا عبور کنی، ما نیز پشت سر شما هستیم! و گروه انصار در این گفتار خود کاملاً صادق بودند که امر دعوت به‌وسیله آنان به عزّت و قدرت دست یافت. در صورتی که هواداری مبتنی بر احساسات از یک جریان، این‌گونه نیست. یعنی گاهی ظاهر می‌شود و در زمان ترس یا یأس، از بین می‌رود.

زمانی که راه گناهکاران شناخته شود، کشمکش در می‌گیرد و هر دو گروه، موضع خویش را از لحاظ دیدگاه، هدف و جهت‌گیری، به دور از ابهام مشخص می‌کند:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ انفال/۴۲

«و بدین‌وسیله آنان که گمراه می‌شوند، با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند، با آگاهی و دلیل آشکار باشد».

بدین ترتیب یکی از سنت‌های الهی تحقق می‌پذیرد: یعنی گروه اندک مؤمن، بر گروه کافر چند برابر پیروز می‌شود و بیشتر تماشاگران موجود در صحنه به صف مؤمنان می‌پیوندند!

پس از فراغت از مطالعه و بررسی فعالیت مسلمانان مکّی، به مرحلهٔ مدنی بعثت رسول اکرم ﷺ، یعنی مرحلهٔ تشکیل جامعه و دولت اسلامی می‌پردازیم.

اسناد و نوشته‌های موجود در ارتباط با این مرحله، در مجموع کافی‌اند، و مانعی نیز در راه افزودن پاره‌ای توضیحات و مطالب تازه وجود ندارد.

لازم است که رشد و نمو جامعهٔ اسلامی مدینه را بر این اساس مورد مطالعه قرار دهیم که به‌طور مستقیم از اسلام و تربیت اسلامی سرچشمه گرفته است؛ یعنی از راه قانون گذاری، تنظیمات و توجیهات الهی از یک سو و در سایهٔ توضیحات، پند و اندرزها و امر ونهی‌های رسول اکرم ﷺ از دیگر سو و نیز عبرت‌آموزی از یک سلسله رویدادهای مختلف شکل گرفته است. این رویدادها عبارتند از: پیروزی بزرگ مؤمنان در جنگ بدر، شکست آنان در غزوهٔ اُحُد، شکست در اوایل نبرد حُنَیْن، سختی‌های غزوهٔ احزاب، مشکلات و گرفتاری‌های داستان اِفْک و ناسازگاری‌ها و مخالفت‌های برخی از مؤمنان مانند: عقب ماندن سه نفر از اصحاب در جنگ تبوک و توطئه‌های مستمر یهودیان مدینه قبل از اخراج‌شان از این شهر.

همهٔ حوادث مذکور به مثابهٔ دروس تربیتی، در عین حال بخش‌هایی از تاریخ را نیز تشکیل می‌دهند و وظیفهٔ ما نویسندگان این است که آن‌ها را هم به عنوان جزئی از تاریخ و هم به قصد عبرت و پندآموزی، به ثبت برسانیم. زیرا چنانکه

پیش‌تر گفته شد، هدف تاریخ تربیت و آموزش است و اگر حوادث مزبور را به صورت مجزا و مستقل و تحت عنوان رویدادهای دوران بعثت پیامبر ﷺ مورد مطالعه قرار دهیم ـ که همان شیوهٔ حاکم بر نگارش کتب درسی است ـ درس و تجربهٔ مورد نظر به‌دست نخواهد آمد. در واقع چنین درس و تجربه‌ای، آنگاه به دست خواهد آمد که حوادث فوق را در چارچوب سنت الهی قابل تکرار در شرایط مناسب، مورد مطالعه قرار دهیم.

خداوند دربارهٔ غزوهٔ بدر می‌فرماید:

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ آل‌عمران/۱۳

«در دو دسته‌ای که با هم روبرو شدند، نشانه‌ای برای شماست. دسته‌ای در راه خدا می‌جنگید و دسته‌ای دیگر کافر بود. مؤمنان را با چشم خویش، دو برابر خود می‌دیدند و خداوند هرکس را بخواهد، با یاری خود تأیید می‌کند. بی‌گمان در این امر عبرتی برای صاحب نظران است».

چنانچه جنگ بدر، حادثه‌ای مستقل و غیر قابل تکرار می‌بود، پند و درسی از آن به دست نمی‌آمد. در واقع پند و عبرت مذکور در آیه، عبارت از این است که: خداوند، کسانی نظیر مسلمانان بدر را که خالصانه در راه او می‌جنگند، یاری می‌دهد. لذا گروه اندک مؤمنان را بر گروه چند برابرِ کفار پیروز می‌گرداند و اگر برابر معیارهای الهی، سربازانی شایسته وجود داشته باشند، حق را قدرت و استقرار می‌بخشند:

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ﴾ حج /۴۱

«کسانی هستند که اگر در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

پس، پیروزی مؤمنان در جنگ بدر، نه یک رویداد واحد، بلکه یک سنّت بوده است؛ سنتی قابل تکرار و اگرچه ممکن است کمی متفاوت باشد. این دقیقاً همان درسی است که باید از واقعهٔ تاریخی آموخت. اما تلقی آن به عنوان یک حادثهٔ

منفرد، هر اندازه که در ابراز و بیان قهرمانی‌ها و از خودگذشتگی‌های بی‌نظیر و به تصویر کشیدن هیبت و عظمتِ بیش از حد این نبرد بکوشیم، از اهمیت و تأثیرگذاری آن می‌کاهد و به اصطلاح، چاشنی‌اش را خنثی می‌کند. زیرا آن حادثه را از شکل سنتی قابل تکرار، به حادثه‌ای بی‌نظیر و تکرارنشدنی تغییر می‌دهد و اندوخته‌ای را که مسلمانان در مراحل آیندهٔ تاریخ خود و نیز نیروی محرکه‌ای را که نسل‌های آیندهٔ این ملّت از این بابت می‌توانند کسب کنند، تباه خواهد کرد.

شرح و بیان سنّت الهی در جریان شکست در غزوه‌های اُحُدْ و حُنَین، اهمیت‌ی کم‌تر از اظهار این سنّت در مورد پیروزی‌های بدر، احزاب و دیگرنبردها نخواهد داشت. لذا مهم‌ترین دروس ایمانی برگرفته از شکست‌ها و نیز دروس برگرفته از پیروزی‌ها بر اساس اینکه تا چه حد انسان مسلمان را با سنن الهی، آشنا و تا چه میزان قلب‌اش را به خدا پیوند دهند، دروس تربیتی به شمار می‌آیند و آن‌گاه که امت مسلمان، نسبت به عوامل پیروزی و علل شکست، شناخت پیدا کند، گام‌های لازم را برداشته است.

همچنین ضروری است که هنگام مطالعهٔ آن دوره، به جز کتب تاریخی، به قرآن و کتاب‌های سیره نیز رجوع کنیم. زمانی که خواننده و پژوهشگر همراه با قرآن و سیرهٔ نبوی و راه و روش اصحاب حرکت کند، دیگر تاریخ آن دوره، به صورت مجموعه‌ای از حوادث منفرد، مثلاً در فلان سال، فلان حادثه اتفاق افتاد، به ذهن او متبادر نخواهد شد و در واقع به صورت موجودی زنده و پویا در می‌آید که همراه با آن عواطف و آگاهی‌های ایمانی و آشنایی با سنت‌های الهی و نقش آن‌ها در واقعیت انسان و بیداری و آگاهی وی نسبت به فعالیت‌ها و اقدامات مؤمنانی که تاریخ را آفریدند، افزایش می‌یابد ؛ چگونه ایمان در قلوب این گروه مؤمن رسوخ یافت؟ و در این صورت، ارزش واقعی ایمان، چه میزان خواهد بود؟

همچنین لازم است که به عنوان یکی از ویژگی‌های آن جامعه، به برقراری پیوند اخوّت عمیقی بپردازیم که در راه خدا و پس از سال‌ها جنگ طولانی و بدون وقفه، میان دو قبیلهٔ اَوس و خَزرَج، برقرار شد خداوند بر فرستاده‌اش ﷺ منّت نهاد و این امر را تحقق بخشید که:

﴿هُوَ ٱلَّذِي أَيَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ* وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعاً مَاأَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلٰكِنَّ ٱللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ انفال/۶۲ـ۶۳

«او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان، تقویت و پشتیبانی کرد. و در میان‌شان الفت ایجاد کرد، اگر همهٔ آنچه در زمین است، خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌های‌شان انس و الفت، برقرار کنی؛ ولی خداوند میان‌شان انس و الفت انداخت، چراکه او عزیز و حکیم است».

میان گروه‌های مهاجر و انصار، پیوند تاریخی بی‌سابقه و پایدار برقرار می‌سازد که به موجب آن، گروه انصار تمامی دارایی خود را با مهاجرین تقسیم می‌کنند و نقطهٔ اوج این امر راکتاب خدا، این‌گونه توصیف می‌کند:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُوْا ٱلدَّارَ وَٱلْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾ حشر/ ۹

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران، خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را، کسانی را دوست می‌دارند که نزد ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، احساس رغبت و نیاز نمی‌کنند و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، اگرچه خود سخت نیازمند باشند».

پایبندی شگفت‌آور مؤمنان به فرمان الهی این چنین است تا جایی که بدون دستور خدا یا اجازهٔ پیامبر ﷺ دست به کاری نمی‌زدند. آن چنانکه آیاتی که با "یسألونک" (از تو می‌پرسند) و "یستفتونک" (از تو فتوا می‌خواهند) شروع می‌شوند و سپس شتاب مؤمنان در زمینهٔ انجام بی‌درنگ و فوری اوامر خدا و رسول ﷺ بیانگر صحت این قضیه است. برای نمونه پس از نزول آیهٔ تحریم شراب چنین وضعی پیش آمد، زمانی که منادی رسول اکرم ﷺ در گذرگاه‌های مدینه اعلام کرد: ای مردم! بدانید که شراب حرام شده است! آنانی که شراب در منزل داشتند و یا در حال نوشیدن‌اش بودند، بی‌درنگ آن را دور ریختند، تا جایی که خیابان‌ها و کوچه‌های مدینه چندین روز شاهد جریان دور ریختن شراب بودند! جای آن است که این ماجرا را با تلاش‌های مستمر جوامع (پیشرفتهٔ) کنونی در زمینه

مبارزه با میگساری و افزایش روز افزون آمار شرابخواران، مقایسه کرد. برخورد زنان مسلمان با آیهٔ حجاب نیز چنین بود. ام‌المؤمنین عایشه شتاب آنان را در اجرای امر خدا، این‌گونه توصیف می‌کند: به خدا سوگند! هیچکس را در امر تصدیق و ایمان به قرآن، و تنزیل، برتر از زنان انصار ندیده‌ام. با نزول آیهٔ سورهٔ نور.[۱]

و پس از آنکه مردان‌شان آیه را برای همسران خود تلاوت کردند، همگی به سوی چادرهای‌شان شتافتند و با وضعیتی پوشیده و با وقار تمام، نماز صبح را به جای آوردند.[۲]

شکی نیست که جامعهٔ مدینه، صورت نمونه و الگوی جامعهٔ مسلمان و اجرای عملی اسلام است و لذا ضرورت دارد که در اثنای مطالعهٔ آن، همزمان به دو امر، اقدام کنیم که هر یک در خدمت دیگری قرار می‌گیرند: جامعهٔ مدینه را از خلال اصول و مبادی اسلام و اسلام را از راه اجرای عملی در آن جامعه، مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

البته نباید در زمینهٔ الگوپذیری از جامعهٔ مدینه تا آنجا جلو برویم که به غلط آن را جامعه‌ای ما فوق بشری تصور کنیم. زیرا این کار، افزون بر نادیده گرفتن یک واقعیت تاریخی، امری زیان آور است و حداقل زیان آن، قبل از هر چیز، دست برداشتن از تلاش لازم برای رسیدن به جامعه‌ای مانند یا شبیه آن خواهد بود. بر این اساس که جامعهٔ مزبور، مافوق جوامع انسانی است ولی ما انسان هستیم! و با این کار با دست خویش، اهداف خود را نابود ساخته‌ایم؛ در حالی که به گمان خود، داریم به آن‌ها خدمت می‌کنیم!

آری! جامعه‌ای بی‌نظیر و بی‌مانند است! اما جامعه‌ای انسانی است که در آن همه ویژگی‌ها، کاستی‌ها، خطاها و لغزش‌های دیگر جوامع بشری به چشم می‌خورد به همین دلیل رسول خدا می‌فرماید:

«كُلُّ بنِي آدَمْ خَطَّاءٌ، وَ خَيْرُ الخَطَّائِينَ التَّوابُونَ»[۳]

«هر آدمی گناهکار است و بهترین گناهکاران، توبه کنندگان‌اند».

۱ـ ﴿وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ «و باید با روسری‌های خود گریبان‌های‌شان را بپوشانند»

۲ـ آن را حافظ از ابی حاتم روایت کرده است.

۳ـ روایت از: احمد، ابوداود، ابن‌ماجه و ترمذی.

بی‌تردید آنچه در جامعهٔ اول اسلام اتفاق افتاد، خروج از صورت بشری و تبدیل آن به جامعهٔ فرشته گونه نبوده است! هرگز! و اسلام نیز چنان کار دشواری را به عهدهٔ آن نمی‌گذارد و بر این اساس به پیامبر، وحی شده است که خطاب به عنادگران قریش بگوید:

﴿سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلاَّ بَشَراً رَّسُولاً﴾ اسرا/ ۹۳

«پروردگار من پاک و بی عیب است، مگر من جز انسانِ فرستاده شده‌ای از سوی خدا هستم؟!».

در واقع آن جامعه به چنان نقطهٔ اوجی رسیده بود که مسلمانان، نوافل و مستحبات اسلام را تکلیف واجب تلقی می‌کردند و به خاطر نزدیکی به خدا و محبّت پیامبرش، این اعمال غیر واجب را داوطلبانه انجام می‌دادند و روز آخرت همیشه اذهان‌شان را به خود مشغول داشته بود و یاد آن روز در افکار و تپش قلب و حرکات بدنی‌شان نمود داشت و چنان مدارج طاعت و فرمانبرداری را پیمودند که خداوند این گونه توصیف‌شان می‌کند:

﴿یَذْکُرُونَ اَللّهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَیٰ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِیْ خَلْقِ اَلسَّمَاوَاتِ وَاَلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ اَلنَّارِ﴾ آل‌عمران/ ۱۹۱

«کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای‌شان افتاده، یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند. [و می‌گویند:] پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای، تو منزه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار!».

﴿إِنَّ اَلَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اَللهُ ثُمَّ اَسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ اَلْمَلاَئِکَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ اَلَّتِي کُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ فصلت/ ۳۰

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خداست و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند، فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند [و به آنها می‌گویند:] که نترسید و غمگین نباشید و شما را مژده باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد».

ولی به هر حال آنان انسان‌اند: گاهی دچار ضعف می‌شوند زمانی علایق مادی آنها را به خود مشغول می‌کند، گاهی خواسته‌های انسانی، آنان را به سوی خود می‌کشاند و بلکه بعضی را به ارتکاب گناه وادار می‌نماید. اما به سرعت پشیمان می‌شوند و این است که آنان را از دیگران متمایز می‌گردند:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ* أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَغْفِرَةٌ مِن رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ آل‌عمران/۱۳۵-۱۳۶

«و کسانی که چون دچار گناه شدند *یا* بر خویش ستم کردند، به *یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهان‌شان را* خواستار می‌شوند. و به جز *خدا* کیست که *گناهان را* بیامرزد؟ *و با علم و آگاهی* بر چیزی که *انجام داده‌اند*، پافشاری *نمی‌کنند. آن* چنان پرهیزگارانی، *پاداش‌شان آمرزش خدای‌شان و باغ‌هایی* است که در *زیرشان جویبارها روان* است و جاودانه *در آنجاها ماندگارند و این چه پاداش نیکی است که بهرهٔ کسانی می‌گردد که اهل عمل‌اند!*».

بی‌تردید از لحاظ تربیتی کاملاً مناسب است که از همان ابتدا، تصویری از نقاط درخشان و برجستهٔ آن جامعه را در اختیار دانش‌آموز سطوح پایین قرار دهیم. زیرا فطرتاً در مرحله‌ای قرار دارد که نمونه‌ها و الگوهای ممتاز و منحصر به فرد و شجاعت‌ها او را به شگفتی و تحسین وامی‌دارد. از این‌رو آشنایی با نمونه‌های بی‌نظیر و برجسته، فعال‌ترین نقش را در روند پرورش فضایل مطلوب در نوجوانان ایفا خواهد کرد. اما خواننده بزرگسال و با تجربه، به‌رغم ظهور و بروز همهٔ کارها و تحرکات بی‌نظیر و قهرمانانه در جامعهٔ مزبور، ضرورتاً باید نسبت به ماهیت و طبیعت بشری آن جامعه، شناخت کامل داشته باشد.

پس از مطالعه و شناخت جامعهٔ مسلمان مدینه به این شیوه که نشانگر تطابق کامل بین اصول و مفاهیم تئوریک اسلام و صورت عملی و تطبیقی آن است، ضمن تأکید همزمان بر واقعیت بشری جامعهٔ مزبور و وقوع اشتباهات طبیعی انسانی در آن و توضیحات و راهنمایی‌های مکرر قرآن و سنت در راستای تصحیح این خطاها، به یکی دیگر از موضوعات و مسائل آن دوره، یعنی کشمکش میان جامعهٔ مسلمان و جاهلیت حاکم بر دیگر نواحی شبه جزیرهٔ عربستان، می‌پردازیم که معمولاً تحت عنوان کلی (*غزوات*) مورد مطالعه قرار می‌گیرد. نوشته‌های فراوان و خوبی در این زمینه در دست داریم و دلیل اصلی صحت و سلامت این نوشته‌ها آن است که از کتب سیره و منابع اصیل اسلامی -و نه از آثار خاورشناسان- گرفته شده است و تنها یک مبحث را بدان‌ها می‌افزاییم که راهنمای ما در خصوص این کارِ مطالعاتیِ هدفمند، خواهد بود.

پیش‌تر گفتیم که موضع‌گیری جاهلیت در برابر دعوت به (لااله الاالله) مسأله‌ای شخصی و فردی نبوده است بلکه موضع‌گیری خصمانهٔ جاهلیت در برابر دعوت مزبور، به مثابهٔ پدیده‌ای تاریخی، در همه جا و همه دوران‌ها، تکرارپذیر خواهد بود.

براین اساس نبرد میان دولت مسلمان مدینه از یک سو و قریش و سایر قبایل عرب از دیگر سو، در واقع تحقق این پدیده به شمار می‌آید و به مثابهٔ یکی از سنن حتمی و قطعیِ الهیِ حاکم بر جنگ بین حق و باطل، امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. مادامی که جاهلیت، توان سرکوبی و نابودی دعوت الهی را داشته باشد، اجازهٔ استقرار و گسترش‌اش را در دنیا نخواهد داد. و در طول تاریخ چنین امری اتفاق نیفتاده و اگر خداوند اراده نکند هرگز روی نخواهد داد:

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْيِ فِي ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾ یونس / ۹۸

«هیچ قوم و ملّتی ایمان نیاورده‌اند تا ایمان‌شان برای‌شان سودمند باشد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان به‌دور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی [از نعمت‌ها] برخوردار کردیم».

حتی در اینجا هم سنت نزاع جاهلیت با دعوت (لااله الاالله) تغییر نیافته است، بلکه مشیت الهی بر قبول دعوت توسط قوم یونس، جاری شده است و دیگر جاهل به شمار نمی‌آمدند!

اما جاهلیت با اصرار بر کفر، در جنگ مستمر و بدون وقفه به سر می‌برد:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ ابراهیم/۱۳

«کافران به پیامبران خود گفتند: یا به آیین ما بازمی‌گردید یا اینکه شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم».

آنها حتی از پذیرش پیشنهاد صلح و ترک مخاصمه از جانب دعوت، خودداری می‌کنند!

﴿وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ ٱللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَاكِمِينَ * قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَٱلَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ اعراف/ ۸۷-۸۸

«و اگر گروهی از شما بدان‌چه مأمور بدان هستم ایمان بیاورند و دسته‌ای ایمان نیاورند، منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری کند. اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم، مگر اینکه به آیین ما بازگردید».

در واقع اینان یقیناً می‌دانند که دعوت، بر حق و آنان بر باطل‌اند؛ هرچند در ظاهر و از روی خود بزرگ بینی، حقیقت را انکار کنند:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَٱسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً﴾ نحل/۱۴

«ستمگرانه و مستکبرانه، معجزات را انکار کردند، اگرچه که در دل بدان‌ها یقین و اطمینان داشتند».

افزون بر آن می‌دانند که حق، هر زمان در قلب گروهی مؤمن رسوخ و استقرار یابد، راه خود را به سوی قلب‌های بیشتری ادامه می‌دهد و در حالی که خوشان در مسیر زیانکاری هر چه بیشتر گام بر می‌دارند و بر این اساس هرگز امکان ندارد که در برابر دعوت اسلام، از خود آشتی‌پذیری نشان دهند هرچند یک کلمه با آنان به مخالفت نپردازد و مانند شعیب درخواست صلح و آشتی کند!

سپس در پناه ثبات و پایداری گروه مؤمن، در برابر نیرنگ‌های مستمر و تلاش‌های فتنه‌جویانه و اصرار بر آزار، اذیّت، شکنجه و به‌کارگیری همهٔ ابزارهای فشار، ارعاب و ترور سنّت الهی به مرحلهٔ تکامل و پایانی خود می‌رسد و با تغییر وضعیّت، امر دعوت استقرار می‌یابد:

﴿وَعَدَ ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ نور/ ۵۵

«خداوند به افرادی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، چنانکه پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد کرد و خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش تبدیل می‌نماید. زیرا آنان مرا می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک برای من قرار نمی‌دهند».

تقدیر الهی بر این است که دین اسلام، توسط رسول خاتم ﷺ بر همهٔ ادیان پیروز گردد:

﴿هُوَ ٱلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ﴾ فتح/۲۸

«خداست که پیامبر خود را با رهنمون و آیین راستین، روانه کرده است، تا آن را بر همهٔ آیین‌ها پیروز گرداند».

تقدیر الهی این بود که دین اسلام در دوران زندگی رسول اکرم ﷺ هم از جنبهٔ وحی آسمانی و هم از لحاظ اجرای عملی در جهان، به مرحلهٔ کمال برسد. موسی ﷺ به این علت در زمان زندگی خود، شاهد برپایی حکومت توحیدی در سرزمین مقدس نبود که بنی‌اسرائیل از ورود به جنگ، خودداری کردند و خطاب به پیامبر خود گفتند:

﴿فَٱذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلاَ إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾ مائده/ ۲۴

«پس تو وَ پروردگارت بروید و بجنگید، ما در اینجا نشسته‌ایم!».

اما امت محمد ﷺ از جنگ با کفار قریش، هیچ ابایی نداشتند و تردیدی به خود راه نمی‌دادند و خطاب به پیامبر چنین می‌گفتند: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما هم در کنار شما خواهیم جنگید!». و بدین‌گونه دولت اسلامی در زمان زندگی رسول اکرم ﷺ بر پا شد و تمامی شبه جزیره، آن را از طریق صلح یا جنگ پذیرفت و به خاستگاه و پایگاه انتشار دعوت در نقاط مختلف جهان تبدیل شد و اگر عیسی ﷺ در زمان زندگی‌اش به تأسیس و ادارهٔ دولت، توفیق نیافت، علت‌ش را باید در تقدیر الهی جستجو کرد.

در واقع تقدیر الهی بر این جاری شد که خاتم پیامبران شخصاً دولت خود را تأسیس و اداره کند. سپس بر اساس تقدیر الهی، حکومت بر پایهٔ دستورات خدا در زمان زندگی رسول اکرم ﷺ به مثابهٔ نمونه‌ای بی‌سابقه، شکل عملی و عینی به خود گرفت! و اگر داود و سلیمان در دولت‌های‌شان برای مدتی بر مبنای شریعت الهی حکومت کرده‌اند، این دولت‌ها و قوانین‌شان مختص قوم بنی‌اسرائیل بوده است و صرف‌نظر از تحریفات به وجود آمده در آن‌ها حکومت‌های داود و سلیمان، الگوی تعلیم روند اجرای شریعت الهی در جامعهٔ

بشری و وضعیت جهان تحت حکومت برنامهٔ الهی، به شمار نمی‌آیند. اما زمانی که مسیحیان در قرن چهارم میلادی، دولت خود را بنا نهادند، دین خود را تحریف کردند و آن را از شریعت و عرصهٔ جامعه، کنار زدند و از حکومت بر اساس اوامر خدا دست برداشتند. در واقع این پاپ‌ها بودند که به میل خود و بدون توجه به قوانین الهی، به وضع مقررات حلال و حرام پرداختند:

﴿ٱتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِن دُونِ ٱللهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً وَاحِداً لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ توبه / ۳۱

«یهودیان و مسیحیان به جز خداوند، علمای دینی و پارسایان خود را نیز به خدایی پذیرفته‌اند و مسیح، پسر مریم، را نیز خدا می‌شمارند. بدیشان فقط دستور داده شده است که تنها خدای یگانه را بپرستند. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزه از شرک‌ورزی و چیزهایی است که ایشان آن‌ها را شریک او قرار می‌دهند».

اما در تقدیر الهی، وضعیت دین خاتم چیز دیگری بوده است. قبل از هر چیز با رسالت و مأموریّت حضرت محمد ﷺ دین به مرحلهٔ کمال رسیده است:

﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَامَ دِيناً﴾ مائده/۳

«امروز دین شما را برای‌تان کامل و نعمت خود را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

پس از آن، این دین برای همهٔ بشریت و در همهٔ زمان‌های آینده نازل شده است و دروازه دعوت آن بر روی همهٔ مردم برای پذیرش اسلام گشوده خواهد بود.

تقدیر خداوند نعمت دهنده، بخشاینده و پاک بر این جاری شده است که برنامهٔ الهی در زمان خود حضرت محمّد ﷺ و تحت نظارت و اشراف ایشان، به شیوه‌ای کامل به مرحلهٔ اجرا در آید و یارانش چنان آموزش ببینند که پس از وی بتوانند حکومتی کاملاً اسلامی در راستای حکومت ایشان بر پا کنند و همچنین مقرر می‌دارد که دین اسلام، تا روز قیامت به عنوان تجربهٔ واقعی و کامل، به صورت اندوخته و ذخیره برای حکومت اسلامی، باقی بماند و مسلمانان نیز هر زمان که اراده کنند با مراجعه به آن، حکومت خداوند را در زمین بر پا دارند.

ویژگی‌های این دعوت و این امت به طور خلاصه در این فرموده خداوند آمده است:

﴿کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ آل‌عمران/ ۱۱۰

«شما بهترین امت‌ی هستید که برای [هدایت] انسان‌ها آفریده شده‌اید».

خواننده‌ای که تاریخ این دوره را به قصد آمادگی برای روی آوردن به تاریخ امت‌ی بی‌نظیر، مطالعه می‌کند، باید ویژگی‌های امت‌ی را که برنامهٔ الهی را برای طولانی‌ترین دورهٔ زمانی تاریخ، به مرحلهٔ اجرا در آورده است، بشناسد.

دوران صدر اسلام، استمرار عملی دوران بعثت نبوی و ادامهٔ تطبیق اسلام به‌عنوان یک الگوی واقعی در جامعهٔ بشری است. همچنین مدل حقیقی اسلام و واقعیت عملی آن در دوره پیشرفت و شکوفایی، ویژگی‌های این دین و امت‌ی به شمار می‌آید که آن را به مرحلهٔ اجرا در آورده است.

ویلفرد کنت ول اسمیت [1]، خاورشناس کانادایی، در کتاب (الاسلام فی التاریخ الحدیث) [2]، هنگام مقایسهٔ میان اسلام و مسیحیّت، به شرح این ویژگی پرداخته است و می‌گوید: «مسیحیّت به اعتبار اینکه تحقّق حکومت الهی در این جهان ناممکن است، آن را به جهان دیگر موکول کرده است، چرا که خطاکاری و کوتاهی در انجام وظیفه و کجروی، ریشه در سرشت انسان دارند. بنابراین موجودی اصلاح‌ناپذیر است. اما اسلام بر این مسأله تأکید کرده است که تحقق حکومت الهی در این دنیا ـ و نه دنیای دیگر ـ وظیفهٔ انسان است. از این رو مسلمانان برای برپایی چنان حکومتی و نیز هدایت حرکت تاریخ و تصحیح مسیرهای انحرافی آن ـ هرچند به قیمت جان خود ـ پیوسته در تلاش‌اند. لذا فداکاری در راه اسلام [3] به مثابهٔ یک واقعیّت، دستاوردی مثبت در پی دارد و آن تلاشی است تا انحرافات به وجود آمده را تصحیح و اصلاح کند. در حالی که فداکاری در فرهنگ مسیحیّت، معنایی سلبی دارد و از انسان مسیحی می‌خواهد به جای اصلاح مسیر انحرافی چرخ تاریخ، در برابر آن بایستند تا لگدکوب و نابودش سازد! پس انسان مسیحی بر پایهٔ آموزه‌های دینی، مرگ و نابودی خویش

۱ـ Wilfred Cantwell Smith

۲ـ Isiam in Modern Histery

۳ـ منظورش جهاد است، اگرچه نامی از آن نبرده است!

را در زیر چرخ‌های تاریخ بر سعی و کوشش در راه اصلاح مسیر منحرف شده و بازگرداندن آن به راه راست، ترجیح می‌دهد»[۱]

صرف‌نظر از خباثت این خاورشناس، چنین اظهار نظری، دقیق و جای تأمل است.[۲]

آری! اسلام و همهٔ نظام‌ها و الگوهای آن، در مجموع نظامی است که در زندگی انسان از قابلیّت اجرایی برخوردار است و خداوند حکیم و آگاه به تشریح و توضیح آن پرداخته است تا انسان، واقعیت زندگی خود را با آن همگام و هماهنگ و اسلام را از حالت نظری محض، خارج نماید.

امت اسلامی، به ویژه در قرن‌های درخشان اولیه، به اجرای عملی دین خود در جهان واقعیت پرداخته و با وجود انسان ـ و نه فرشته ـ بودن خود را به مدارج بالاتر ارتقا داده است و در همان حال، ماهیت و قابلیت اجرای عملی احکام اسلام در جهان واقع را به اثبات رسانده است. ارزش و اهمیت حقیقی این دوره از تاریخ اسلام، در همین است.

بی‌تردید نسل‌های نخستین ـ و به ویژه نسل منحصر به فرد اول اسلام ـ بار دیگر در صحنهٔ وجود، پدیدار نخواهد شد.[۳] با این وصف، عملکردش به عنوان اندوختهٔ واقعی و ارزشمند، برای همهٔ نسل‌های امت اسلامی بر جای می‌ماند و آنان را برای بازگشت به دوران اجرای عملی اسلام، تشویق و ترغیب می‌کند و این تلاش، ذاتاً کاری مثبت و مثمرثمر است، هر چند به تمامی نتایج موردنظر نیز دست نیابد.

شخصی را در نظر بگیرید که در دامنهٔ کوهی نشسته و می‌داند که فردی تا قلهٔ کوه بالا رفته است و او نیز برای صعود دست به‌کار می‌شود و تا نصف و ($\frac{3}{4}$) راه بالا می‌رود وگاهی پس از طی مسافتی، به علت خستگی شدید، دست از تلاش برمی‌دارد.

۱ـ نک: فصل مقدماتی کتاب خاورشناس کانادایی به زبان انگلیسی، چاپ اکسفورد، ص ۹.

۲ـ نامبرده یکی از خبیث‌ترین خاورشناسان معاصر و شاگرد مکتب [هامیلتون] گیپ (یکی از برجسته‌ترین استادان خباثت) است. یکی از نشانه‌های خباثت وی این است که به پاره‌ای از عظمت‌ها و امتیازات اسلام، اعتراف می‌کند تا جایی که خواننده مسلمان را فریب می‌دهد که از او ستایش کند! با اینکه افکارش به‌وسیله سموم فکری خاورشناس مزبور، مسموم شده است! (نک: المستشرقون و الاسلام).

۳ـ می‌گوییم تکرار نخواهد شد، اما نه به‌طور یقین، زیرا فقط خدا از عالم غیب خبر دارد!

شخص دیگری را در نظر بگیرید که در دامنهٔ کوه ایستاده و به قله نگاه می‌کند و با خود چنین می‌گوید: صعود به قلهٔ کوه، امری محال است! حتی بالا رفتن از چنین کوه بلندی ناممکن است. بنابراین از بالا رفتن به کوه دست برمی‌دارم و در پایین کوه می‌مانم.

کدام یک از این دو شخص برای انسانیت مفیدند و کدام یک ذاتاً برتر هستند؟

پس کسی که نخستین بار تا قلهٔ کوه بالا رفته است، چه وظیفه‌ای در زندگی همهٔ آنانی به عهده دارد که پس از وی می‌آیند و می‌کوشند تا مانند او به قله صعود کنند هر چند تا نیمه یا سه چهارم مسیر را بالا روند و یا پس از طی مسافت کوتاه دیگری، تلاش‌شان با ناکامی مواجه شود؟ در واقع آنان نقش بزرگی را عهده‌دار بوده‌اند و بسیار قابل تقدیرند.

بنابراین برای آن نسل بی‌همتا و نیز ممتاز و افتخارآفرین، ارزش و احترام بسیاری قائل هستیم. زیرا به عنوان نیرویی فعال همهٔ نسل‌ها را به جای توقف در نقاط پایین و نشستن در پای کوه، به کوشش برای صعود به نقطهٔ اوج تشویق می‌کند. چه بسا همین مسائل سبب شده است تا خاورشناسان، بسیار تلاش کنند هر چه بیشتر به تحریف و زشت‌نمایی آن دوره از تاریخ بپردازند، به این امید که درخشندگی‌اش را خاموش کنند و روشنایی‌اش را از دید نسل‌های بعدی پوشیده نگه دارند، تا حتی تصور صعود و پیشروی دوباره را نیز به ذهن خود راه ندهند:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ ٱللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَٱللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ﴾ صف/۸

«می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های‌شان خاموش کنند، ولی خداوند نورش را کامل خواهد کرد، اگرچه کافران دوست نداشته باشند».

اما احترام و افتخار نسبت به دورهٔ تاریخی مزبور و عنایت به ابراز و اظهار شکوه و عظمت آن، به خاطر مطلبی است که اندکی پیش بدان اشاره شد؛ یعنی دستمایه و اندوخته‌ای فعال و زنده برای همهٔ انسان‌هایی که برای صعود و نه سقوط، از آن بهره می‌گیرند. در عین حال باید از اشتباهی که اکثراً مرتکب می‌شویم، برحذر باشیم و نباید آن دوره را دوران فرشتگان و انسان‌های آن را فرشتگانی پاک و معصوم تصور کنیم که هیچ نوع خطا و انحرافی در کارشان راه ندارد؛ فرشتگانی که خداوند در توصیف آنها می‌فرماید:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ تحریم/۶

«در آنچه بدیشان دستور داده است، از خدا نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند».

چنانچه از روی حسن نیّت، در برشمردن امتیازات و محاسن جامعهٔ اسلامی آن دوره مبالغه کنیم، ناآگاهانه فرصت واکنش‌های مضّر را برای بهره‌برداری حیله‌گرانه در اختیار دشمنان دین قرار می‌دهیم تا مردم را از بازگشت جّدی به اسلام بازدارند. دشمنان از یک سو این تصور را به ذهن مردم القا می‌کنند که هر اندازه بکوشند، نخواهند توانست اسلام راستین را به مرحلهٔ اجرا درآورند. زیرا این امر، مستلزم وجود انسان‌های نمونه‌ای است که پس از سپری شدن دوره شکوه و عظمت، دیگر وجود خارجی ندارند. از سوی دیگر، به مردم تلقین می‌کنند که اسلام، حداکثر ۳۰ سال و حتی کم‌تر، در عرصهٔ زندگی بشر تحقق یافته و سپس کارش به پایان رسیده است! مسلمانان به انسان‌هایی عادی تبدیل شده‌اند که گویی پیامبری از عالم وحی بر آنان نازل نشده است و به گمان آنان از آنجا که اسلام، دیگر در عالم واقعیت قابل اجرا نیست، هر گونه تلاش در راستای احیای دوباره آن، بی‌معنا و بیهوده خواهد بود.

در فصول آتی کتاب، با تفصیل بیشتری به این تلقینات مسموم کننده خواهیم پرداخت. اما مانعی ندارد که در اینجا به پاره‌ای از حقایق، اشاره کنیم:

۱- امور غیر قابل انکار مربوط به دوره شکوفایی و عظمت اسلام،[۱] عبارتست از: انجام داوطلبانهٔ مستحبّات [عبادات غیر واجب] و تلقی آن‌ها به عنوان عبادات واجب، به خاطر نزدیکی به خدا و دوستی رسول اکرم ﷺ توسط مسلمانان. اما دست کم، عباداتی که خداوند در این دین، آنها را واجب اعلام کرده، تکلیف همیشگی همهٔ مسلمانان و همهٔ نسل‌هاست و خودداری از انجام آن‌ها بازخواست دنیوی و اخروی یا هر دو را (بر اساس مشیّت الهی) در پی خواهد داشت و چنین تکالیفی، مافوق توان و طاقت انسان نیستند:

۱ـ در پاورقی‌های قبل، به این معنا اشاره شده است.

﴿لاَ يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا ٱكْتَسَبَتْ﴾ بقره/ ۲۸۶

«خداوند به هیچکس جز به اندازهٔ توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. هر کاری انجام دهد، برای خود انجام داده است و هر کار [بدی که] بکند، به زیان خود کرده است».

به عبارت دیگر، انجام تکالیف دینی، از ویژگی‌های دوران عظمت و شکوفایی اسلام نیست. زیرا این امر به خودی خود، نه امتیاز، بلکه وظیفه‌ای است که کوتاهی در انجام آن، موجب بازخواست خواهد شد. در واقع صورت منحصر به فرد انجام داوطلبانهٔ این تکالیف و حتی مافوق واجبات شمردن آن‌ها است که امتیاز به شمار می‌آید که نه حالت تکلیف دارد و نه شرط قیام و برپایی اسلام در جهان است. در واقع اسلام در حالت عادی از راه انجام حداقل تکالیف، که در حد توان و طاقت همه انسان‌ها و همهٔ نسل‌هاست، بر پا می‌شود و با تحقق اسلام، منافع و دستاوردهای فراوانی برای همه بشریت به دست می‌آید که هیچ نظام دیگری قادر به تحققشان نخواهد بود.

۲- واقعیت آن است که صورت عادی اسلام، که از طریق اجرای آن، منافع بسیاری عاید جامعهٔ انسانی می‌شود و نظام‌های دیگر قادر به تأمین آن‌ها نیستند، به مدت چند قرن - با وجود وقوع انحرافات و کجروی‌های مسلمانان - در جهان تحقق عملی یافته است.

۳- عبادت‌های کم‌نظیری که با طیب خاطر و فراتر از حدّ تکلیف و فرایض، انجام می‌گرفتند، پس از قرن‌های ممتاز اولیه، به هیچ‌وجه از میان نرفته، بلکه شمارشان کاهش یافته است و از حالت جمعی، به انفرادی تقلیل پیدا کرده‌اند. این نمونه‌ها در حقیقت نقطه‌های درخشانی هستند که در همهٔ دوره های تاریخ اسلام، به چشم می‌خورند و دانشمندان، رهبران سیاسی، فرماندهان نظامی، دعوتگران و مربیان را در بر می‌گیرند.

با ژرف‌نگری در این حقایق، جا دارد به طور گذرا و مختصر به توضیح دورهٔ صدر اسلام بازگردیم:

در آغاز این دوره، با شورش مرتدان روبرو می‌شویم. از همان لحظات نخست باید برای خوانندگان و پژوهشگران روشن شود که اینان، به راستی اسلام را

نپذیرفته و بلکه در برابر قدرت غالب اسلام، به ظاهر تسلیم شده بودند. لذا برگشتن‌شان از دین جای شگفتی نیست. زیرا تصورشان این بود که با وفات رسول اکرم ﷺ طومار دولت اسلامی در هم پیچیده می‌شود. زیرا اینانی که همچنان به باورهای جاهلی یا بقایای آن در درون خود دل‌بسته بودند، چشم از دیدن حقایق دینیِ گرفته شده از کتاب و سنّت، فرو بسته و از درک این مسأله ناتوان بودند که خداوند اسلام را به این منظور نازل فرموده که باقی بماند و در جهان استقرار یابد و بر همهٔ ادیان، غالب شود و به یقین، این امر ارتباطی با زندگی شخصی پیامبر ﷺ نخواهد داشت. خطاب قرآن در این زمینه چنین است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾ زمر/ ۳۰

«تو هم می‌میری و همهٔ آنان نیز می‌میرند».

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ﴾ انبیا/ ۳۴

«ما برای هیچ انسانی پیش از تو، زندگی جاودان قرار ندادیم».

در جای دیگر چنین آمده است:

﴿هُوَ ٱلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ﴾ صف/ ۹

«خداست که پیامبر خود را همراه با هدایت، رهنمود و آیین راستین، فرستاده است تا این آیین را بر همهٔ آیین‌های دیگر چیره گرداند، هر چند مشرکان دوست نداشته باشند».

همچنین چشمان بی‌بصیرت آنان، قادر به دیدن این نکتهٔ بسیار مهم نبوده است که امکان ندارد خداوند امور دینی را که از حمایت مؤمنانی با چنان ایمان عالی و راسخی برخوردار است، به افراد اندکی بسپارد که با سست شدن ایمان‌شان و با خروج از دین، بنیان‌های آن دچار تزلزل شود!

با این وجود، مسألهٔ ارتداد در جای خود، یک بحران به شمار می‌آمد و ابوبکر به خوبی از پس آن برآمد! هر چند دوران زندگی او برای حل این بحران، مهم و در مقایسه با عظمت شخصیتش بسیار کوتاه بود، به ویژه وقتی که از گروهی از مردم می‌خواهد او را با عمر مقایسه کنند و عمر را بر وی ترجیح دهند![1]

۱ـ این امر را به روشنی در کتاب: "عبقرية عمر" اثر عباس محمود عقاد ملاحظه می‌کنیم.

پس از پیامبر ﷺ ابوبکر به راستی از نظر روحی برترین شخصیت به شمار می‌آید و موضع‌گیری‌های مشهورش درباره سه مسأله به تنهایی برای اثبات این امر کفایت می‌کند:

۱ـ موضع‌گیری ایمانی او که به خاطر آن لقب (صدیق) گرفت.

۲ـ موضع‌گیری وی هنگام وفات پیامبر ﷺ که عمر از شدت اندوه به شدّت برآشفت تا جایی که شمشیر خود را به قصد کشتن کسی که «تصور کند» پیامبر ﷺ وفات کرده است، از غلاف بیرون کشید. اما زمانی که ابوبکر خطاب به مردم گفت: «ای مردم! هرکس که محمد را می‌پرستید، باید بداند که او از دنیا رفته است! و هر کس که خدا را می‌پرستید، بداند یقیناً خدا زنده است و هرگز نخواهد مرد!» و این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ آل‌عمران/۱۴۴

«*محمد فقط یک پیامبر است و پیش از او پیامبرانی بوده و [از دنیا] رفته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، دور می‌زنید و به عقب برمی‌گردید؟!*»

این بود که عمر به ایمان خود بازگشت و خداوند آرامش قلبی به او بخشید.

۳ـ موضع‌گیری او در برابر مرتدان که اصحاب بزرگ رسول خدا ﷺ را به شدّت مضطرب و نگران ساخت و از او خواستند که جنگ با از دین برگشتگان را تا زمان بازگشت سپاهی که در اجرای اوامر رسول اکرم ﷺ به جنگ با رومیان فرستاده بود، به تعویق اندازد. اما قاطعیّت ابوبکر به این گفت‌وگوها و مناقشات پایان داد. خلیفه دوم عنوان یکی از سرسخت‌ترین مخالفان جنگ با مرتدین در آن مقطع، در این باره می‌گوید: «به خدا سوگند! وقتی دیدم که خداوند ابوبکر را [که صلح طلب‌ترین فرد اصحاب بود] تا این اندازه به جنگ علاقه‌مند ساخته است، اطمینان یافتم که حق با او است!».

موضع‌گیری‌های سه گانهٔ فوق، در کنار دیگر اقدامات و کارهای ابوبکر در زمان کوتاه خلافت، تکیه گاه اسلام به شمار می‌آیند و خداوند از طریق آن‌ها دین خود را عزّت و قدرت و استقرار بخشید و به راستی، این تصمیم‌گیری‌ها شایستهٔ قدردانی و ستایش هستند.

همچنین خواننده باید از این قضیه آگاهی یابد: شمار زیادی از مرتدانی که به علت عدم استقرار کامل ایمان در دل‌های‌شان از دین برگشته بودند، با جدیّت و علاقهٔ وافر به اسلام بازگشتند و در بسیاری از جنگ‌هایِ بزرگِ اسلامیِ خارج از شبه جزیره عربستان، مشارکت کردند و شربت شهادت نوشیدند.

پس از آن، نوبت به خلافت عمر فرا می‌رسد که ۱۰ سال طول کشید و یکی از باشکوه‌ترین دوران تاریخ اسلام و تاریخ بشر به شمار می‌آید و لازم است که در این مورد به چند نکته توجه کنیم.

بی‌تردید خلیفه دوم یکی از چهره‌های بی‌نظیر تاریخ بشر است. فرمانروایی که در مدت ۱۰ سال، حکومتش در درون خود احساس سستی و ضعف نکرد و دوران خلافت‌اش یکی از حساس‌ترین و دشوارترین دوره‌های تاریخ به شمار می‌آید. زیرا باید همزمان با تشکیل حکومت، با دشمنانی می‌جنگد که سرسختانه در پی فرصت بودند تا پیش از آن که دولت او به صورت قدرتی بی‌رقیب و خطرآفرین درآید، آن را از میان بردارند و تشکیل حکومت‌های نیرومند در طول تاریخ، برای همهٔ ملّت‌ها، دوران سختی‌ها و مشکلات بوده است تا جایی که فرمانروایان جاهلیت، برای تثبیت حکومت‌شان در برابر موانع و خطرات موجود، به زور متوسل می‌شده‌اند. چنین دورانی با دشواری‌ها و مشکلات فراوانی توأم بوده است و خواهد بود. از آنجا که خلیفه دوم، دوران فرمانروایی را بدون تغییر در عدالت، تواضع، بی‌میلی نسبت به لذایذ دنیوی و استقامت بر حق و راستی، سپری کرد، بی‌تردید در این زمینه، یگانهٔ تاریخ به شمار می‌آید. اما از این نکته نمی‌توان غافل شد که عمر با شخصیّت بی‌مانندش، یکی از افراد پرورش یافته در مکتب اسلام است و با شناختی که از او در زمان جاهلیت داریم، این امکان وجود داشت که در قالب یکی از جبّاران و سلطه‌گران تاریخ ظاهر شود و ظهور وی در سیمای دادگرترین فرمانروایان تاریخ، بی‌تردید نتیجه و حاصل تربیت اسلامی است. از این‌رو معرفی سیره و راه و روش ایشان به عنوان الگو و پیشوای همیشگی و تاریخی حاکم مسلمان ـ اگرچه غیر قابل تکرار است ـ مانعی نخواهد داشت.

باید دانست که بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی‌های رفتار، رویه و شخصیت عمر پایبندی و التزام کامل او به اوامر الهی بود و لذا رفتار و سیرهٔ او نمونه و مدل عملی و اجرایی احکام خداوند در جهان است و بر مسلمانان واجب است که همواره برای گام زدن در مسیر وی، بسیار جدّی بکوشند.

سخت‌گیری شناخته شدهٔ عمر که در حقیقت، سخت‌گیری در زمینهٔ اجرای حکم خداوند بود، در درجهٔ نخست در مورد شخص خود و سپس در مورد همهٔ افراد جامعهٔ اسلامی، در هر مقام و موقعیّت، به‌کار رفته است و گرنه شدت و خشونت ذاتی – که درباره حق و باطل به صورت یک‌سان به‌کار رفته باشد – فرسنگ‌ها از منش عمرِ مسلمان و اسلام فاصله دارد.

عمر کسی است که خداوند چنین عظمت و ابهتی را به او ارزانی داشته است و چه بسا به هیچ فرمانروای دیگری نداده باشد، در مسجد برمی‌خیزد و می‌گوید: «ای مردم! حرفم را بشنوید و از من فرمانبرداری کنید!» سلمان فارسی در پاسخ می‌گوید: «نه شنیدنی در کار است و نه اطاعتی و عمر نه خشمگین می‌شود و نه برآشفته و نه دستور می‌دهد که او را بازداشت کنند و نه او را مورد تهدید قرار می‌دهد و به این بهانه که جنگ، همزمان در دو جبهه و با دو ابر قدرت آن روز، در جریان است، با سلمان برخورد نماید. چنانکه یکی از حکام ستمگر تاریخ معاصر، به قصد بستن دهان مردم کشورش و جلوگیری از هر نوع انتقادی فریاد می‌زند: «هیچ صدایی بالاتر از صدای معرکه نیست!» در واقع عمر به عنوان فرمانروای پایبند به اسلام تنها از سلمان می‌پرسد: «چرا؟» و از سلمان درباره علت خودداری از سمع و طاعتی که بر او واجب است، توضیح می‌خواهد و سلمان نیز با اعتماد به نفس یک مسلمان، در پاسخ می‌گوید: تو قد بلندی داری و میزان پارچه‌ای که به هر کدام از ما رسیده است، برای دوختن لباس برای تو کافی نیست. بگو بقیه‌اش را از کجا آورده‌ای؟! عمر پاسخ می‌دهد: فرزندم عبدالله قوارهٔ خود را به من داده است. سلمان با شنیدن این پاسخ می‌گوید: «حالا امر کن! که می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم!».

این پند بسیار بزرگی است، نه فقط در ارتباط با شخص عمر و سلمان اگرچه هر دوی آنان در این زمینه در جایگاه والای انسانی قرار داشتند، بلکه یکی از آموزش‌های بزرگ اسلامی به شمار می‌آید و این چنین است اجرای عملی اسلام در عرصهٔ سیاست!

پس سختگیری عمر در زمینهٔ اجرای شریعت الهی در جامعه، در عین حال با پایبندی جدی او به احکام خدا همراه بود. و هر اندازه حاکم در خصوص اجرای قوانین الهی در جامعه، شدت عمل نشان دهد، متقابلاً مردم نیز برای ملزم ساختن وی به اجرای کامل شریعت خداوند، شدت عمل نشان خواهند داد و این همان اسلامی است که باید مسلمانان در همه جا و هر دورانی در عملی کردن آن بکوشند.

درست است که در جامعهٔ اسلامی آن دوره، مراکز و نهادهای لازم برای ملزم ساختن مردم به پایبندی به چنان خط مشی و سیاستی، وجود نداشت و بدین جهت، مردم این‌گونه سیاست‌گذاری‌ها را اقدامات و تدابیر شخصیِ برخی افرادِ شاخصِ امت می‌پندارند که قابلیت الگوپذیری ندارد و بر این اساس برای بعضی از خوانندگان و پژوهشگران متأثر از جریانات فکری جدید، این تصور ایجاد شده است که اسلام، از نظام حکومتی مشخص و تعریف شده‌ای برخوردار نیست! و این از هر حیث، پندار باطلی بیش نیست. زیرا اصول تعریف شدهٔ حکومتی براساس آنچه در «قوانین اساسی» کشورها و در قالب اصطلاحات سیاسی معاصر آمده است، در کتاب و سنّت موجود است [1] و اجرای عملیِ روشن و کامل آن نیز در حکومت خلفای راشدین و گفتار و کردار آنان، به زبان آن دوره وجود دارد و در هنگام اجرا از آنها به عنوان سوابق قانونی استفاده می‌شود و اهل شورا یا اهل حل و عقد، نهادی است که به نمایندگی از مردم، نظارت بر اعمال حاکمان را بر عهده دارد و گفته‌های‌شان برای حاکم، قابل قبول است و چنین نظامی از هر لحاظ کامل و بی‌نقص به نظر می‌رسد. اما مسأله این است که همهٔ این موارد در قالب بندهای قانونی، نوشته و تدوین نشده‌اند. زیرا قلب‌های

۱ـ در دوران خلیفه اول اجتهاد در امور مهم از طریق استنباط از احکام شرعیهٔ ثابت، به منابع فوق افزوده شد و استمرار یافت.

مسلمانان از نور اسلام انباشته شده بود و این دین را چنان در درون خویش و در جامعه، به شکلی زنده و پویا تحقق بخشیده بودند، که با در دست داشتن کتاب و سنّتِ پیامبر ﷺ، دیگر نیازی به تدوین قوانین در قالب اصطلاحات معین و تعریف شده در خود احساس نمی‌کردند.

زمانی که آشوب‌ها و فتنه‌ها یکی پس از دیگری ـ از جمله کشته شدن خلیفه سوم و سپس مصیبت اختلاف امام علی و معاویه و... ـ بروز کرد و نظام سیاسی را به لرزه افکند، چنانکه طرفدارانِ کنونیِ دموکراسی گمان می‌کنند، این لرزه از فقدان قوانین مدوّن و مؤسسات حامی آن ناشی نشده بود، که اگر قانون و مؤسسات قانونی، وجود داشت، جلوی آنچه را اتفاق افتاد، می‌گرفت!

واقعیت آن است که لرزش ویرانگرِ رخ داده، اساساً معلول و پیامد وضعیت خاص و منحصر به فرد و بی‌نظیر تاریخ اسلام در آن مقطع زمانی بوده است. این وضعیت عبارت بوده است از: انتشار سریع دعوت اسلامی و پیوستن ملل گوناگون به جمع مسلمانان در مدتی بسیار کوتاه و نبود فرصت کافی برای این نومسلمانان، در کسب آموزش‌های دینی لازم همچون مهاجرین و انصار مکّه و مدینه و اساساً رساندن نو مسلمانان به سطح آموزشی و تربیتی لازم برای پیوستن به جامعهٔ اسلامی در آن سال‌های اندک، از توان همهٔ مربیان اسلامی خارج بوده است. اگر توطئه‌هایِ داخلی و خارجیِ صورت گرفته از جانب یهودیان، زرتشتیان و... برضد اسلام و نفوذ آنان به درون برخی "توده‌های" نومسلمانِ فاقد تربیت و شناخت کافی اسلامی را به مسألهٔ فوق بیفزاییم، آنگاه درک و فهم چگونگی و نوع لرزه‌های سیاسی آن مقطع تاریخی، امری بسیار ساده خواهد بود.

حال باید پرسید آیا وجود (قانون) مدون و نهادهای مربوطه، به تنهایی می‌توانست از وقوع لرزهای ویرانگر رخ داده، جلوگیری کند؟!

از سوی دیگر آیا قانون اساسی تدوین شده و مؤسسات و نهادهای مستقر در کشورهای دموکراتیک، حامی نظام دموکراسی‌اند یا آموزش و آگاهی مردم برای حفظ حقوق خود و مقاومت و ایستادگی در برابر هر نوع تجاوز و پایمال شدن این حقوق، مانع از به وجود آمدن آشوب می‌شود؟!

با وجود قانون اساسی و مؤسسات و نهادهای حامی آن در برابر راه‌ها و نقشه‌های پیچیدهٔ نفوذ شبکه‌های گستردهٔ یهود و کشتن رئیس جمهور یک کشور[۱] و خریدن آرای نمایندگان پارلمان با تطمیع، تهدید و ارعاب به منظور افزایش هر چه بیشتر منافع و مصالح در هم تنیده شدهٔ یهودیان[۲]، مردم این کشورها دست به چه کاری می‌توانند بزنند؟

این بدان معنا نیست که بر تخطی‌ها و کج‌رویهای پیش آمده پس از حکومت شیخین مهر تأیید بزنیم یا برای ایجاد (مؤسسات) و نهادهایی که به مفاهیم سیاسیِ اسلامی، صورت اجرای عملی ببخشند، دست از کوشش برداریم. بلکه می‌خواهیم خاطر نشان سازیم که از دیدگاه ما، (تربیت) نسبت به برپایی مؤسسات، به مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار است. چرا که در غیاب تلاش مستمر برای پاسداری از اجرای درست اسلام، نهادهای قانونی به راحتی می‌توانند از روح و محتوای حقیقی تهی گردند و به ابزار دست حاکمان سرکش و مستبد تبدیل شوند!

به همین مناسبت می‌گوییم: حکومت خلیفه دوم در عرصهٔ اجرای واقعی اسلام، در این حد اعلا قرار داشت. چرا که جامعهٔ اسلامی و نه تنها شخص عمر، به مدارج والای تربیت لازم برای اجرای عملی اسلام دست یافته بود. زیرا برخلاف تصور بیشتر مردم، این کار به تنهایی وظیفهٔ شخص حاکم، نیست. بلکه مسؤولیت حاکم و مردم در این زمینه، یکسان است و اجرای تطبیق واقعی آن، همواره نتیجهٔ همکاری و تعامل همزمان زمامدار و مردم خواهد بود.

فردی خطاب به علی بن ابیطالب ﷺ گفت: عمر در کارها قاطعیّت نشان می‌داد ولی شما قاطعیت ندارید! امام علی ﷺ فرمود: ما سربازان عمر، بودیم ولی سربازانِ من شما هستید!

صرف‌نظر از فتنهٔ مرتدان که از جانب گروهی رخ داد که اسلام هنوز در دل‌های‌شان مستقر نشده و به موقع و بدون برجای نهادن شکافی در میان امت

۱ـ مانند کشته شدن ان اف کندی، رئیس جمهور آمریکا، در سال ۱۹۶۳.

۲ـ نظیر آنچه که در همهٔ پارلمان‌های اروپایی و آمریکایی اتفاق می‌افتد.

اسلامی، سرکوب گردید و آنان نیز اسلام را پذیرفتند و بر آن پایبند ماندند، در دوران خلافت عثمان با نخستین فتنهٔ حقیقی تاریخ اسلام روبرو می‌شویم. آری! در زمان خلافت او لغزش‌ها و اشتباهاتی در ادارهٔ امور جامعه پدید آمد، اما لازم است که درون و ضمیر عثمان، فراتر از شبهات قرار داده شود. زیرا هیچ نوع کم توجهی یا بی‌اعتنایی نسبت به منافع مسلمین و یا کوتاهی در زمینهٔ امور ضروری اسلام یا علاقه‌ای به منافع شخصی، در درون وی راه نداشت و روزی که کشته شد، چیزی که علاقهٔ دنیاپرستان و منحرفان را جلب کند، نزدش یافت نشد.

در واقع مسأله عبارت بود: از بلندنظری و گذشت و اعتماد بیش از حد عثمان به پاره‌ای از خویشاوندانی که از اعتمادش سوء استفاده کردند و از راه مستقیمی که ابوبکر و عمر، خود و والیان منصوب شده‌شان را، قاطعانه به آن ملزم و پایبند ساخته بودند، منحرف شدند.

در اینجا ضرورتاً باید به روشنی به افشای نقش یهودیان در ایجاد اختلاف و آشوب و بلوا در بین مسلمانان، از طریق فریب، نیرنگ، دروغ، بدگویی و در نهایت برافروختن آتش جنگ داخلی، پرداخت. کسی که بزرگ‌ترین سهم را در افروزش آتش فتنه بر عهده داشت، عبدالله بن سبأ، یهودیِ در ظاهر مسلمان بود تا بتواند در درون جامعه به حیله گری و فتنه‌انگیزی بپردازد. چرا که یهودیان به‌رغم همهٔ تلاش‌های شیطنت‌آمیزشان، از در هم شکستنِ اسلامِ نوپا در مدینه نومید شدند و بنا به دستور خداوند، ابتدا از شهر مدینه و بعد از همهٔ شبه جزیره اخراج شدند و لذا به چنین شیوهٔ پلیدی متوسل گشتند و شماری از آنان به اسلام تظاهر کردند تا بتوانند از درون، توطئه‌های‌شان را اجرا کنند، از این رو عبدالله بن سبأ، به شهرهای مختلف، مسافرت کرد و نسبت به عثمان به بدگویی پرداخت و به حدّی افکار عمومی را بر ضد خلیفه شوراند که آتش فتنهٔ طراحی شده‌اش را برافروخت. زشت‌ترین کار او و پیروانش، جعل نامه‌ای با مهر خلیفه مبنی بر دستور قتل محمد بن ابی‌بکر از سوی عثمان بود. این نامه مهم‌ترین عاملی بود که وجدان مسلمانان را به شدت به هیجان در آورد.

سرانجام آن حوادث اسف‌بار به کشته شدن عثمان و برپایی جنگ میان علی و معاویه منجر شد که پیامد آن، ایجاد شکاف‌ها و زخم‌هایی در پیکر امت اسلامی بود که هنوز هم التیام نیافته است؛ هر چند حیلهٔ شیطان و یاران‌اش خنثی شد و برخلاف میل آنان، اسلام با این فتنه‌ها به پایان راه خود نرسید و به خواست خدا به زندگی خویش ادامه داد و در راستای گسترش در نقاط مختلف جهان، گام‌های لازم را برداشت.

در ارتباط با دوران خلافت عثمان نکاتی چند را مورد تأمل و توجه قرار می‌دهیم:

۱ـ لغزش‌ها و خطاهایی که با همهٔ حسن نیّت در عهد خلافت عثمان اتفاق افتاد، از نظر ما بسیار مهم‌اند. زیرا در دوره تحقق عینی و عملی اسلام. یعنی پایان خلافت شیخین روی داده‌اند، وگرنه چند برابر این‌گونه لغزش‌ها را مسلمانان در دوره‌های بعدی مرتکب شده‌اند و با این وجود، خود ما از کسانی هستیم که حوادث زمان عثمان را بسیار با اهمیت می‌شماریم و به آسانی از کنار لغزش‌های بعدی می‌گذریم و چندان تحت تأثیرشان قرار نمی‌گیریم!

۲ـ بی‌تردید تصحیح این خطاها و تلاش برای بازگرداندن امور به حالت طبیعی، وظیفهٔ امت مسلمان بود. شکی نیست که امام علی و دیگر اصحاب رسول خدا ﷺ در این راه کوشیدند و اگر کوتاه می‌آمدند، این امر، کوتاهی نسبت به یکی از حقوق خدا و حقوق امت محسوب می‌شد.[۱] اما خشونتی که روی داد و به کشته شدن خلیفهٔ بیگناه، پاک دل و خوش نیت انجامید انحراف و تندروی شدیدی بود که شرایط و اوضاع و احوال، اقتضای آن را نداشت و اسلام هرگز آن را نخواهد پذیرفت.

۳ـ ضرورت اظهار نقش حقیقی عبدالله بن سبأ در ایجاد فتنه.

۴ـ بیان این امر که بالندگی و پیشروی اسلام در اثر این عارضهٔ ناگوار دچار وقفه و درماندگی نشد. زیرا پویایی و بالندگی این دین، قوی‌تر از آن بود که هر نوع مانعی بتواند آن را به کلی متوقف سازد.

۱ـ یکی از غرب گرایان، به من گفت: اگر مسلمانان در آن روز دارای نهادهای قانونی بودند، آیا عثمان را برکنار نمی‌کردند؟ به او گفتم: نهاد «اهل حل و عقد» موجود بود و اگر لازم می‌دید، قطعاً این کار را انجام می‌داد و از چنین حقی هم برخوردار بود، اما اتخاذ چنین تصمیم شدیدی را ضروری نمی‌دانست.

اما درباره نزاع میان امام علی و معاویه، کتاب‌های فراوانی به قلم مورخان قدیم، چه هواداران حضرت علی و چه هواداران معاویه نوشته شده است و در آن‌ها هر گروه، به تفصیل در عرصه دفاع از شخصیت مورد علاقهٔ خود و محکومیت طرف مقابل، به قلم‌فرسایی پرداخته‌اند. همچنین مورخان بی‌طرف نیز کوشیده‌اند در آثار خود از لابه‌لای تودهٔ عظیم روایات «متناقض» به نتیجهٔ مورد اطمینان دست یابند.

به گمان من، بهترین راه رسیدن به نتیجهٔ مورد اعتماد و اطمینان در خصوص این نزاع، عبارتست از: پیروی از روش و خط مشی محدثین در امر جرح و تعدیل راویان و در پیش گرفتن راه و رسم آنان در کار بررسی متون موجود بر اساس مقتضیات فن روایت و درایت.

باید خاطر نشان ساخت که در این زمینه با شماری از صاحب‌نظران و کارشناسان تاریخ اسلام به بحث و گفتگو پرداخته‌ام و به نظر آنان: چنانچه در مطالعات تاریخی از این روش پیروی کنیم، دیگر چیز قابل توجهی برای‌مان باقی نمی‌ماند! چنین نظری، شتابزده ـ و با احتیاط می‌گویم ـ مأیوس کننده و راحت‌طلبانه است که سختی کار را بهانه قرار می‌دهد تا از کوشش و تلاش بکاهد و از همان آغاز، آن را بی‌فایده قلمداد کند. با این وجود واقعیت آن است که تحقیقات دانشگاهی از خط مشی و روش مهم فوق را، آشکارا تأیید می‌کند که به موجب آن، برای استخراج نتایجِ معقول در خصوص برخی حوادث تاریخی، تا قلب و بطن روایات متناقض و متضاد، نفوذ می‌کنند که در جای، خود مژده‌ای خوب و مسرت بخش و مشوق تلاش‌های بیشتر است.[۱]

به نظر ما آنچه اهمیت دارد، این است که در حد امکان به تصور درستی از حوادث و وقایع آن نزاع دست یابیم. هدف ما بدگویی و اسائهٔ ادب نسبت به هیچ کدام از یاران پیامبر نیست. زیرا از این امر منع شده‌ایم. به علاوه در صدد جانبداری از گروه مشخص یا منحرف ساختن مسیر حوادث در جهتی هماهنگ و همسو با خواست درونی خود یا برافروختن آتش منازعات جدیدی که اسلام، طَرْفی از آن نخواهد بست، نیستیم.

۱ـ به‌عنوان مثال، نک: (مرویات أبی مخنف فی التاریخ الطبری) رسالهٔ فوق لیسانس یحیی بن ابراهیم الیحیی، دانشگاه اسلامی مدینه منوره.

در واقع، قصد آن داریم وقایع را همانگونه که اتفاق افتاده‌اند، بشناسیم تا به شناخت پیامدهای بعدی آن‌ها دست یابیم. نزاع مزبور به راستی و بر اساس همهٔ معیارها، زلزلهٔ شدیدی بود که جامعهٔ اسلامی را به لرزه در آورد و آثار و خرابه‌های آن نیز تا به امروز باقی است و فجایع و مصیبت‌هایی در آن رخ داد که نباید اتفاق می‌افتاد. ولی از سوی دیگر، مصلحت این نیست که مدتی طولانی در کنار زلزله بایستیم و بر وقایع آن حسرت بخوریم.

آری! به هرحال این‌ها رویدادهای انسانی هستند که وقوع‌شان در جامعهٔ بشری، دور از احتمال نیست؛ به ویژه هنگامی که شیاطین، آنان را وسوسه کنند. زیرا شیاطین برای برافروختن آتش فتنه همواره آماده‌اند و با تمام توان دست به کار می‌شوند و عبدالله بن سبأ در رأس شیاطین، به توطئه‌چینی، برنامه‌ریزی و جمع‌آوری نیرو مشغول بوده است.

اما آنچه لازم است در کنار این زلزله مورد توجه قرار گیرد، این نکتهٔ مهم است که زلزله، پایان یافت و پیشروی خیره کنندهٔ اسلام به گونه‌ای سرزمین‌های مختلف را درنوردید که گویی اتفاقی نیفتاده است و گرداب، همهٔ حوادث و اشخاص را در خود بلعید و سپس طوفان آرام گرفت و جریان حوادث به مسیر عادی خود بازگشت. طبعاً تغییراتی رخ داد و مسیر حوادث، دچار پیچ و خم گردید. اما آنچه دیدگان را به خود جلب می‌کند این است که چنین حوادثی اگر در جای دیگر و در نظام دیگری رخ می‌داد، چه بسا آن را به کلی نابود می‌کرد یا بستر حرکت آن را کاملاً از بین می‌برد یا مسیر حرکتش را اساساً تغییر می‌داد و به شکل دیگری در می‌آورد؛ اما ضمن بررسی دقیق درمی‌یابیم که ویژگی‌هایی که در جامعهٔ اسلامی، تغییر یافتند، در مقایسه با مواردی که ثابت و پابرجا ماندند، بسیار اندک‌اند.

پس از آن شاهد حرکت و پیشروی عظیم و خیره کنندهٔ اسلام در سرزمین‌های مختلف، از شرق به غرب، از هند تا اقیانوس اطلس و از آنجا با عبور از دریای مدیترانه در جهت شمال و تسخیر اندلس [اسپانیا] و استقرار و حاکمیت اسلام در این سرزمین به مدت هشت قرن، خواهیم بود.

در فصل بعدی در مورد پیشروی‌های اسلام سخن خواهیم گفت. اما در اینجا به واقعیتی بی‌نظیر، یعنی پویایی و نیروی محرکهٔ عظیمی که اسلام در افراد امت به وجود آورد و آنان را بدان حد رساند که نه زلزله، نه طوفان و نه گرداب‌های ویرانگر نتوانستند آنان را از حرکت بازدارند و مسیر خود را به گونه‌ای طی کردند که گویی به جای حرکت بر روی زمین، در هوا به پرواز درمی‌آیند اشاره خواهیم کرد:

آری! حال و جایگاه ایمان و عقیده و حرکت نشأت گرفته از عقیده این چنین است. و آن‌گاه که اعتقاد به لااله الاالله باشد و در دل‌های باورمندانش رسوخ یابد، توان و تحرک نشأت گرفته از آن، عظیم و مافوق تصور و فراتر از معیارهای بشری، خواهد بود.

آری! صدمات و مصیبت‌های وارده بر جامعهٔ اسلامی در پی جنگ میان امام علی و معاویه و پیش از آن، کشته شدن عثمان، شماری از مردم را مرعوب کرده و گمان می‌کنند که اسلام، در این نقطه متوقف گشته یا پایان یافته است. اما واقعیت فراتر از حدس و گمان است.

آری! مسلمانان دچار بلا و مصیبت شدند و پیشروی‌های درخشان اسلام پس از بلایا و مصیبت‌های وارده نیز یک حقیقت است. بنابراین چه دلیلی دارد درکنار مصیبت‌ها درنگ کنیم و به پیشروی‌های به‌دست آمده بی‌توجه بمانیم؟ در واقع معجزهٔ اسلام این است که دچار صدمات مهلک می‌شود و پس از آن سالم و تندرست برمی‌خیزد و تلاش و فعالیت خود را دوباره از سر می‌گیرد، گویی هیچ چیزی اتفاق نیفتاده است! چنین وضعیتی درباره کسانی که قدرت و توان محدودی داشته باشند، به وجود نمی‌آید. در واقع این حالت در شرایطی رخ می‌دهد که انرژی‌های پنهان در همهٔ ذرات یک موجود با تمام ظرفیت آزاد شوند، در این صورت، چنانچه بعضی از ذرات [اتم‌ها] به عللی انرژی خود را از دست بدهند، بی‌درنگ انرژی ذخیره شده در دیگر ذرات آن را جبران می‌کند و گویی چیزی از دست نرفته است! این همان مسأله‌ای است که هر پژوهشگری باید در مطالعه و بررسی این مقطع از تاریخ اسلام، به دقت به آن توجه کند و بداند که این‌ها همه، نشانه‌های قدرت ایمان در دل‌های مردم است.

اما آنانی که مرعوب بلایا و مصیت‌های وارده شده‌اند، می‌پرسند: پس اثرات ایمان کجاست؟! و چرا از وقوع حوادث جلوگیری نمی‌کند؟!

پیش‌تر گفته شد و اکنون نیز می‌گوییم: ایمان، طبیعت و سرشت انسانی افراد را تغییر نمی‌دهد و این دو همواره در معرض انحراف و سقوط هستند:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾ طه/۱۱۵

«در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم، اما او دچار فراموشی شد [و ترک فرمان کرد] و از او تصمیم درست و ارادهٔ استواری مشاهده نکردیم».

﴿وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً﴾ نساء/ ۲۸

«و انسان، ضعیف آفریده شده است».

«كُلُ بنی آدم خطاءٌ...»

«هر انسانی مرتکب اشتباه می‌شود...».[1]

اما مؤمنان از خواب غفلت و خواری بیدار می‌شوند و از لغزش‌های‌شان دست می‌کشند و به راه راست بازمی‌گردند. تفاوت میان مؤمن و غیر مؤمن، همین است و پیشروی بزرگ و چشمگیر اسلام در پایان زلزله و فاجعهٔ رخ داده، این چنین تفسیر و تبیین می‌گردد.

پیش از به پایان بردن مطالعهٔ دوران صدر اسلام، به بارزترین جنبه‌هایی که هنگام آموختن این مرحله از تاریخ، ضرورتاً بر آن‌ها تأکید می‌کنیم، به اختصار اشاره خواهیم کرد.

در واقع به علل گوناگون، در ارتباط با بررسی و شناخت شخصیت ابوبکر، عمر و عثمان یا بررسی و شناخت کلیت جامعهٔ اسلامی، گاهی با هم تشابه و گاهی تفاوت نظر داریم. شماری از ما اینان را به عنوان نمونه و نشانهٔ کامل جامعه می‌شناسیم و به مطالعهٔ احوال‌شان بسنده می‌کنیم و عده‌ای به حکم ماهیت طولانی امر تحقیق و مطالعه، تنها تاریخ سیاسی اسلام، یعنی تاریخ فرمانروایان را مورد توجه قرار می‌دهند و بعضی هم به جای گروه‌های ناشناختهٔ تشکیل دهندهٔ

۱ـ پیش‌تر سند و ترجمه این حدیث بیان شد.

جامعه، به افراد شاخص و ممتاز اهمیت می‌دهند. در نظر شماری دیگر علل دیگری غیر از موارد فوق، دارای اهمیت‌اند.

اما علت‌ها هر چه باشند، لازم است که برای خواننده روشن شود که اجرای احکام اسلامی، تنها وظیفهٔ فرمانروایان نیست، بلکه وظیفهٔ همهٔ مسلمانان است و هر فرد، موظّف و مکلّف است که اسلام را در درون خود بر پا دارد و دیگران را نیز به این امر دعوت کند.

نظام‌های حکومتی در مقام تئوری، همه این چنین‌اند؛ اما در مقام اجرا، وضعیت این گونه نیست و اسلام به عنوان عقیده و نظام مبتنی بر عقیده، برتری ویژهٔ خود را دارند و بر این اساس، در عرصهٔ اجرا و تطبیق جنبه‌های شخصی و فردی، در مقایسه با نظام‌های دیگر، از اهمیت بیشتری برخوردارند. اما به لحاظ انگیزه میان فردی که در برابر انجام وظیفه، به خیر، منفعت و رضایت دست می‌یابد و در صورت ترک وظیفه، سرزنش و بازخواست نمی‌شود و فردی که تکالیف دینی خود را انجام می‌دهد و در صورت ترک وظیفه، در روز آخرت و در پیشگاه خداوند مورد بازخواست و حسابرسی قرار خواهد گرفت، تفاوت بسیاری وجود دارد.

هر فرد مسلمانی مکلف به برپایی اسلام در درون خودش است. یعنی باید با مراجعه به شریعت خداوند، حلال و حرام را بشناسد و از آن پیروی کند، وگرنه از دین خارج می‌شود.[1] همچنین وظیفه دارد که برای تغییر منکرات، در حد توان و پایگاه اجتماعی خود، مطابق درجات سه گانه معروف، اقدام کند وگرنه از دین خارج می‌شود.[2] لذا هیچ کدام از نظام‌های دنیوی غیر عقیدتی و غیر دینی،

۱ـ مطابق آیهٔ: ﴿وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ﴾ (مائده/ ۴۴): «و هرکس براساس بر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است، او و امثال او بی‌گمان کافرند». و این برخلاف معصیت است که ارتباطی به تشریع ندارد و در واقع، مربوط به مخالفت در اجرای چیزی در عین اقرار به اصل رجوع به شریعت خداست و چنین رفتاری، انسان را از دین خارج نمی‌سازد.

۲ـ بنابه فرموده پیامبر ﷺ: **«فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن و من جاهدهم بلسانه فهو مؤمن، و من جاهدهم بقلبه فهو مؤمن، و لیس وراء ذلک من الإیمان حبة خردل»** (روایت مسلم): «کسی که با دست و قدرت با منکرات برخورد کند، مؤمن است و آن که با زبان برخورد کند، مؤمن است و آنگاه در قلب←

این‌گونه نیستند و حقیقت اسلام همین است یعنی اجرای عملی اسلام، وظیفهٔ انحصاری فرمانروایان نیست، بلکه همهٔ افراد مسلمان در این زمینه، موظّف و مکلّف‌اند و براساس تقدیر الهی و با وجود فساد روز افزون فرمانروایان، راز و رمز بقا و پایداری اسلام، در قرن‌های متمادی، در این قضیّه نهفته است که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت؛ از این رو لازم است که تاریخ اسلام را همیشه در جامعهٔ اسلامی و همزمان با حکومت اسلامی و با تأکید و تمرکز بیشتر بر جامعه نسبت به حکومت، مورد مطالعه قرار دهیم. زیرا ممکن است که حکومت، فاسد شود و جامعه سالم بماند. اما با فساد جامعه، دیگر اسلامی باقی نخواهد ماند.

بدین جهت نباید توجه به شخصیت‌های برجسته و بی‌نظیری به ویژه ابوبکر و عمر ـ و به‌ویژه عمر ـ ما را از اهتمام به بررسی اجرای عملی اسلام در جامعهٔ اسلامی، منحرف سازد و همین است که معرف چهرهٔ این جامعه است و حکومت اسلامی، تنها جزیی از جوانب صورت و سیمای اسلام است، نه همهٔ آن.

هنگام مطالعه و شناخت جامعهٔ اسلامیِ صدر اسلام، مجموعه‌ای از صفات و ویژگی‌ها برای ما آشکار می‌گردد:

۱ـ جامعهٔ اسلامی در مجموع و به تمام معنا، جامعه‌ای است با خصلت‌های اسلامی، با ایمان عمیق به خدا و روز آخرت و مجری آموزه‌های دینی با جدّیّت و التزام کامل و با کم‌ترین میزان معصیت و نافرمانی در مقایسه با سایر جوامع بشری. در این جامعه، دین همهٔ زندگی افراد را تشکیل می‌داد و امری حاشیه‌ای نبود که مردم گاه و بی‌گاه بدان روی آورده باشند. در واقع دین، حیات و روح مردم را تشکیل می‌داده است، نه مجموعه‌ای از اعمال عبادی که مردم نسبت به ادای درست آن‌ها رغبت نشان داده باشند و دین در حقیقت در اخلاق، افکار، اندیشه‌ها، رفتار، ارزش‌ها، روابط خانوادگی، اجتماعی، همسایگی، تعامل، مسافرت، تلاش برای تأمین معاش، رعایت امانت، کفالت ناتوانان و بینوایان، امر

واکنش نشان دهد مؤمن است و جز این به اندازهٔ دانه خردل، ایمان وجود ندارد»

به معروف و نهی از منکر و نظارت بر اعمال حکام و فرمانروایان، نمود و تجلی یافته است.

طبیعتاً این بدان معنا نیست که افراد جامعهٔ مزبور، همگی چنین صفاتی را داشته‌اند. زیرا این امر در زندگی دنیوی و در هیچ جامعه‌ای تحقق نخواهد یافت. می‌دانیم که به گفتهٔ قرآن، در جامعهٔ نبوی منافقانی بودند که به اسلام تظاهر می‌کردند، ولی در باطن، دشمن این دین بودند. افزون بر این، افرادی سست ایمان، وامانده، تنبل و خائن هم وجود داشته‌اند. اما همهٔ این گروه‌ها روی هم چندان وزنه‌ای به شمار نمی‌آمد و نمی‌توانستند مسیر عادی جامعه را تغییر دهند. زیرا موج قوی و غالب را مؤمنان راستین و مجاهدانِ با مال و جان در راه خدا و پایبندان به آموزه‌های دینی، تشکیل می‌داده است.

۲ـ در جامعهٔ اسلامی مزبور، مفهوم حقیقی (امت) در بالاترین سطح، تحقق یافته بود. باید گفت که امت به تنهایی از مجموعه‌ای افراد با وحدت زبان، سرزمین و منافع مشترکِ، تشکیل نمی‌دشود. زیرا این‌ها، همه پیوندهای دوران جاهلیت‌اند و چنین جامعه‌ای، در هر جا تشکیل شده باشد، جاهلی به‌شمار می‌آید.

اما امت ـ به معنای ربانی‌اش ـ امت‌ی است که قطع نظر از زبان، نژاد، رنگ، ملیت و منافع کوتاه مدت دنیوی، افرادش را پیوندهای عقیدتی و ایمانی گردهم آورده باشد و چنین تشکلی به جز امت اسلامی، در تاریخ سابقه ندارد.

اما امت یهود بر مبنای نژاد تشکیل یافته است، هر چند پیوند دینی و عقیدتی هم به عنوان عامل وحدت در آن به چشم می‌خورد، که به رنگ تعصبات و جانبداری‌های نژادپرستانه درآمده است و تعالیم ربانی را در راستای تأمین انحصارگرانه و تنگ‌نظرانهٔ منافع نژادی، مورد سوء استفاده قرار می‌دهد. در نص تورات می‌خوانیم: «با برادرت معاملهٔ ربوی انجام مده!» که یهودیان معنایش را به تعامل درونی یهودیان با یکدیگر، منحصر و محدود ساخته‌اند و این در حالی است که به فرمودهٔ قرآن مکیدن خون غیر یهود را از راه معاملات ربوی، امری مباح و مجاز شمرده می‌شود:

﴿ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي ٱلْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ﴾ آل‌عمران/ ۷۵

«این بدان خاطر است که ایشان می‌گویند: ما در برابر امی‌ها [غیر یهود] مسؤول نبوده و بازخواستی نداریم».

همچنین در تلمود آنان می‌خوانیم: غیر یهود [امی‌ها]، الاغ‌هایی هستند که خداوند برای سواری دادن به قوم برگزیده خویش [یهود!] آفریده است. همچنین درباره منع فساد در زمین، اوامر بسیاری در آن دیده می‌شود. اما به فرمودهٔ خداوند: این قوم در راستای تأمین معاش و وسیلهٔ زندگی، اقدام به گسترش فساد در زمین می‌کنند:

﴿وَيَسْعَوْنَ فِي ٱلْأَرْضِ فَسَاداً وَٱللَّهُ لاَ يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ﴾ مائده/ ۶۴

«آنان با هدف ایجاد فساد در زمین می‌کوشند. در حالی که خداوند مفسدان و تباهکاران را دوست نمی‌دارد».

اینان عمل خویش را در زمینهٔ به فساد کشاندن کسانی که «امّی» می‌خوانند، به این دستور تلمود که «ما در برابر امی‌ها مسوول نیستیم» مستند می‌کنند و به استناد آن، امت نژادپرست خود را قوم برگزیدهٔ خداوند می‌انگارند.

لیکن امت مسیحی را پیوندهای عقیدتی، برای مدتی کوتاه در کنار هم قرار داد. اما به فرمودهٔ خداوند اختلافات مذهبی، آنان را به‌صورت گروههای مخالف و متخاصم، از هم جدا ساخت:

﴿وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَاوَةَ وَٱلْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ﴾ مائده/ ۱۴

«و از کسانی که خود را مسیحی می‌نامند، پیمان گرفتیم، اما آنان بخش قابل ملاحظه‌ای از آنچه را بدانان تذکر داده شده بود به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن تا قیامت میان ایشان کینه و دشمنی افکندیم».

زمانی که «کنستانتین» امپراتور روم، به دین مسیح گروید، ظاهراً توانست دست کم پیروان مذهب خویش را برای مدتی در چارچوب پیوندهای عقیدتی، گرد هم آوَرَد، اما ساختار سیاسی امپراتوری روم، معنای امت ربانی را تحقق نبخشید. زیرا در این سیستم، دولت مرکزی وجود داشت و سایر دولت‌ها به

عنوان مستعمره در خدمت دولت قدرتمند مرکزی بودند و چنین حکومتی نخواهد توانست «برادری» را بر پایهٔ پیوند اعتقادی و ایمانی، محقق گرداند. پس از آن، امپراتوری خود به صورت قومیت‌های مختلف، تجزیه شد و همه‌ی پیوندهای امت مسیحی، به جز پیوند مبتنی بر خصومت صلیبی‌ها با اسلام، از هم گسیخت و تنها و تنها در این زمینه، اتحاد، اتفاق، همکاری، تفاهم و تعامل کامل میان آنان وجود دارد. و لا غیر!

تنها مسلمانان توانسته‌اند امت را ـ و آن هم برای طولانی‌ترین زمان در تاریخ ـ معنای واقعیت و عینیت بخشند؛ امت‌ی که نه بر مبنای وابستگی میهنی، نژادی، زبانی، قومی و مصالح دنیوی، بلکه بر پایهٔ پیوندهای ایمانی و عقیدتی، عرب، حبشی، رومی و ایرانی را با هم متحد ساخت و میان مردم کشورهای فتح شده و قوم فاتح، براساس برادری کامل دینی، اتحاد برقرار کرد؛ و اگر معنای امت برای درازترین مدت در طول تاریخ تحقق یافته باشد، به راستی دوره درخشان و افتخارآفرین صدر اسلام، دورانی است که این دین، با همه‌ی معانی خود، از جمله معنای امت، به شکلی بی‌سابقه، صورت واقعیت و عینیت یافته است.

۳ـ آری! این جامعهٔ اخلاقی، بر پایهٔ قاعدهٔ اخلاقیِ روشن و برگرفته از آموزه‌ها و راهنمایی‌های دینی، تشکیل شده است. چنین قاعده‌ای تنها روابط زن و مرد را دربرنمی‌گیرد؛ اگرچه یکی از صفات بارز این جامعه به شمار می‌آید که در آن جایی برای خودآرایی زن برای مرد بیگانه، و نیز جایی برای اختلاط زن و مرد نامحرم و مجالی برای هر سخن یا کرداری به گونه‌ای که حیا را خدشه‌دار سازد، وجود ندارد. در این جامعه فقط موارد بسیار اندکی فحشا وجود دارد که جامعه نمی‌تواند مطلقاً از آن خالی باشد.

اما قواعد اخلاقی، به مراتب از روابط زن و مرد فراترند و مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و شیوه تفکر و اظهارنظر و بیان افکار و آرا را در بر می‌گیرد و در واقع، حکومت بر اخلاقیات اسلام، استوار است و مناسبات اقتصادی، از جمله: خرید و فروش، استفاده از ثروت و نیز روابط بین افراد، بر پایهٔ صداقت، امانت، اخلاص، تعاون و دوستی شکل می‌گیرد و بدگویی، عیب‌جویی، سخن‌چینی و تهمت ناموسی در جامعه رواج ندارد.

۴ـ جامعهٔ اسلامی، جامعه‌ای کوشا و جدی است که با قاطعیت، به امور مهم و ارزشمند، همت می‌گمارد و برای امور بی‌ارزش، اهمیت چندانی قائل نمی‌شود. معنای جدیّت، ضرورتاً داشتن چهرهٔ عبوس و خشن نیست. بلکه برانگیختن روح تلاش و تشویق و ترغیب نسبت به کار و حرکت در انسان است. همچنین در این جامعه علایق مردم، معطوف به مسائل برتر و فراتر از لذّات جسمیِ زودرس است و نشانی از گروه‌های بیکار و ولگردانی که از فرط بیکاری در خانه‌ها و گذرگاه‌ها و اماکن، به‌دنبال وقت‌گذرانی هستند، به چشم نمی‌خورد.

۵ـ جامعهٔ اسلامی، آمادهٔ هر نوع فعالیت در تمامی عرصه‌ها و زمینه‌هاست و روحیهٔ آمادگی برای خدمت بسان یک سرباز، در تمام زمینه‌ها و نه فقط در زمینهٔ جنگ در راه خدا، آشکارا در آن به چشم می‌خورد؛ اگر چه جهاد در راه خداوند بخش عظیمی از زندگی این جامعه را تشکیل می‌دهد، اما نه در همهٔ زمینه‌ها؛ بر این اساس همهٔ افراد برای انجام وظیفه در زمان نیاز، در آمادگی به‌سر می‌برند. لذا نیازی به اعلام آماده‌باش نظامی و غیرنظامی، وجود ندارد و هر کس به انگیزهٔ دینی و متأثر از ظرفیت و پتانسیل اعتقادی‌اش، به صورت خودجوش، آمادهٔ بذل کوشش در همهٔ زمینه‌ها و عرصه‌ها خواهد بود.

۶ـ جامعهٔ اسلامی، در حقیقت، جامعه‌ای است خداپرست که روح عبادت، آشکارا در همهٔ امور و اعمال آن احساس می‌شود، نه فقط در زمینه ادای واجبات و به جای آوردن داوطلبانهٔ مستحبات، در راه کسب رضای خدا، بلکه در همهٔ اعمال و افعال افراد این جامعه چنین امری مشهود است. از این رو در چنین جامعه‌ای، کار، عبادت به شمار می‌آید و حاکم، امور مردم را به عنوان روح عبادت اداره می‌کند، سرباز با روح عبادت، در راه خدا می‌جنگد، معلم وظیفهٔ آموزشی خود را با روح عبادت انجام می‌دهد؛ بازرگان نیز امور داد و ستد را بر پایهٔ روح عبادت به انجام می‌رساند و زن و شوهر به مدیریّت و مسؤولیت خانواده را به عنوان یک عبادت می‌نگرند. همچنانکه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است:

«کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته»[1]

«همهٔ شما مسؤول هستید و دربارهٔ مسؤولیتتان [و کاری که انجام آن به عهده تان واگذار شده]، بازخواست می‌شوید.»

ویژگی‌های برجستهٔ جامعهٔ مزبور را نمی‌توان به موارد ذکر شده منحصر کرد و همین ویژگی‌ها، آن را به نهایت اسلامی بودن رسانده و دورهٔ صدر اسلام را به عنوان الگوی تاریخ اسلام، شناسانده است و افزون بر این موجب شده است که این دین با چنان سرعت شگفت‌انگیزی منتشر شود و بر این اساس، فتوحات اسلامی، یکی از پرشتاب‌ترین فتوحات سراسر تاریخ به شمار می‌آیند که در مدت کم‌تر از ۵۰ سال، از هند در شرق تا اقیانوس [اطلس] در غرب را درنوردیدند و همین پدیده و همچنین پیوستن آزادانهٔ مردم سرزمین‌های فتح شده به جرگهٔ مسلمانان بدون وجود هر نوع قهر و اعمال زوری، شایستهٔ آن است که به شیوه‌ای روشن و آشکار، در تاریخ ثبت و ضبط گردد.

همین ویژگی‌ها بود که در مقام اجرای زیبا و شگفت‌انگیز آن، به عنوان سرمایه و اندوختهٔ حقیقی جامعهٔ اسلامی، مردم را به اسلام علاقه‌مند کرد و سبب شد که با آغوش باز بدان بِگرَوَند.

همچنین لازم است که نظر خواننده را به موضع‌گیری اهل کتاب از همان ابتدا، درباره اسلام جلب کنیم:

قوم یهود، انواع و اقسام تلاش‌ها و ترفندها را برای خفه کردن کودک نوپای اسلام از همان دوران کودکی در مدینه، به کار گرفت که شرح و بیان آن‌ها صفحات بسیاری از کتب سیره و تاریخ را به خود اختصاص داده است.

مسیحیان نیز از آغاز ظهور اسلام و پیش از آن که این دین به خارج از شبه جزیره عربستان گسترش یابد، تجاوزات خود را آغاز کردند و فرستادهٔ پیامبر ﷺ را به قتل رساندند. از این رو پیامبر ﷺ سپاهی به فرماندهی اُسامة بن زید ـ فرزند همان سفیری که رومیان او را کشته بودند ـ تجهیز کرد، اما قبل از آن

۱ـ متفق علیه.

که سپاه، مدینه را ترک گوید، پیامبر از دنیا رفت و اجرای فرمان آن حضرت و اعزام سپاه به عهدهٔ ابوبکر قرار گرفت.

چنانچه نیرنگ یهود و نقش آنان در فتنهٔ منجر به کشته شدن عثمان و جنگ امام علی و معاویه و نیز نیرنگ مسیحیان و تعرض و تجاوزگری آنان برضد مسلمانان ـ حتی پیش از آن که از جانب مسلمانان تحرکی بر ضد آنان صورت گیرد ـ برای خواننده گرامی روشن شود، ریشه‌های اصلی و قدیمی طرح‌ها و توطئه‌های مشترک صلیبی ـ صهیونی در به راه انداختن جنگ‌های طولانی قرن‌های اخیر برای شکست و نابودی اسلام، به وضوح بر وی آشکار خواهد شد و با پی بردن به موقع به جزئیات امر، اجرای این نقشه‌ها و توطئه‌ها، برایش غیر منتظره نخواهد بود!

در پایان خاطر نشان می‌سازیم که مطالعه و بررسی این دوره از تاریخ، باید این تصور فراموش نشدنی را در ذهن خواننده بر جای گذارد که اسلام، با همهٔ نمودها و جنبه‌ها و جوانب خود، از قابلیت تطبیق عملی در عالم واقعیت و نه در عالم اوهام، آمال و آرزوها ـ برخوردار است و چنانچه مردم، تلاش و کوشش و جدیت لازم را به کار گیرند، می‌توان به سمبل‌ها و الگوهای اجرای عملی اسلام، دست یافت.

در ادامه باید این اندیشه در اذهان جای گیرد که آنچه یک بار اتفاق افتاده است، می‌تواند یکبار دیگر نیز اتفاق بیفتد؛ چرا که انسان امروزی، همان انسان دیروزی است. انسان دیروزی توانست به چنان قله‌های رفیع و کرانه‌های وسیع دست یابد، پس انسان امروزی باید که دوباره و پیوسته در این زمینه بکوشد و بی‌تردید، در پناه عزم و اراده، پله‌های ترقی را خواهد پیمود و به پیروزی، قدرت و تمکّن خواهد رسید:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ نور/ ۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً در زمین جایگزین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین اقوام قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد،

حتماً پابرجا و برقرار خواهد نمود؛ و خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش تبدیل خواهد کرد. به گونه‌ای که روزی فرا می‌رسد که خدا را می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک برای او قرار نمی‌دهند.»

دوران پیشروی و شکوفایی اسلام

این دوره از تاریخ اسلام، که از لحاظ زمان از قرن اول تا دهم هجری، تقریباً ده قرن به درازا کشیده است و از لحاظ جغرافیایی، بخش‌های وسیعی از آفریقا، آسیا و نواحی گسترده‌ای از اروپا را در برمی‌گیرد، بیشتر از دورهٔ قبل، نیازمند تجدید نظر، نقد، بررسی و پاکسازی است. بدان سبب که مورخانی که در زمینه این دوره قلم زده‌اند، بیش از پیشینیان خود به آثار خاورشناسان اعتماد کرده‌اند.

با وجود اینکه استناد بیشتر مورخان دورهٔ قبل، به منابع اصیل اسلامی بوده و باز هم کتاب‌های نوشته شده درباره آن دوره، خالی از لغزش نبوده و نیازمند اضافات و تجدیدنظر می‌باشند. جستجو درباره نوشته‌های مربوط به این مقطع، برای یافتن لغزش‌های گسترده ضروری‌تر به نظر می‌رسد و نیاز به تجدید نظر همه جانبه‌ای در آن‌ها احساس می‌شود.

در فصل گذشته به مواردی اشاره کردیم که از روی حسنِ نیت یا سوء نیّت، به خواننده القا می‌کنند که با سپری شدن دوران صدر اسلام، کار اسلام به پایان راه رسیده است و دیگر موجودیتی فعال و سازنده در جهان ندارد و بعد از خلفای راشدین، حکومت بر اساس شریعت الهی، برپا نخواهد شد.

افراد بسیاری را به ویژه از میان تحصیل کرده‌گان می‌یابیم که از روی حسن نیت یا اگر تهاجم فکری قلب و روح‌شان را فاسد کرده باشد، از روی تأسف یا تمسخر با تکان دادن سر، می‌گویند: چه اسلامی؟! اسلام کجاست؟! بعد از عهد خلفای راشدین کار این دین در واقع پایان یافته است!

اما آنانی که با حسن نیّت سخن می‌گویند، سراسر وجودشان را ستایش و تحسین دوره طلایی اسلام در بر می‌گیرد؛ یعنی دوره اجرای صحیح همهٔ مفاهیم آن که تمام افراد جامعه در مسیر درست قرار گرفته و زیباترین و باشکوه‌ترین

سطور تاریخ را قلم می‌زنند و فرمانروایان، ملتزم به احکام الهی هستند و همراه با مردم عادی در راستای نوشتن صفحات زیبا و غرورآفرین این بخش از تاریخ بشری، به همکاری و همیاری می‌پردازند. ستایش و تمجید این دوره آنان را فرامی‌گیرد و به خاطر انحرافاتی که بعدها رخ داد، دچار صدمه و لطمهٔ روحی می‌شوند و با حسنِ نیتِ همراه با تأسف شدید به‌خاطر تباه شدن چهرهٔ نورانی و درخشانی که آرزوی استمرارش را برای قرن‌های متمادی در سر می‌پروراندند، سخن می‌گویند.

اما آنانی که از روی سوء نیت سخن می‌گویند، از انحرافاتی که به ویژه در عرصهٔ زمامداری و سیاست رخ داده است، برای نشان دادن کینه و خصومت خویش نسبت به اسلام و بازداشتن داعیان از امر دعوت، بهره‌برداری نموده و به داشتن تفکر علمی و پرهیز از انگیزه‌های هیجانی و سطحی‌نگری نسبت به امور، تظاهر می‌کنند.

این افراد به تأمّل و ژرف‌اندیشی صحیح علمیِ توأم با آرامش و تجدیدنظر در مورد دستاوردهای تاریخ اسلام، نیازمندند.

همانطور که گفتیم، این دوره، تقریباً ۱۰ قرن به طول انجامید و بخش‌های وسیعی از جهان را دربرگرفت که اسلام تا به امروز در بخش‌هایی از آن‌ها باقی مانده و از بخش‌های دیگر، به ویژه اروپا، عقب‌نشینی کرده است و از لحاظ سیاسی، سراسر تاریخ خلافت اموی و عباسی و بخشی از خلافت عثمانی را، که شکست و عقب‌نشینی اسلام در این دوره آغاز شد، دربرمی‌گیرد و با وجود تکان‌ها، فراز و فرودها، انحرافات و کجروی‌های روزافزون که سرانجام به فروپاشی حکومت اسلامی انجامید، این دوره، گسترده‌ترین و پرماجراترین تاریخ همهٔ ملت‌های روی زمین را تشکیل می‌دهد.

نامها، حوادث و شخصیت‌های متعلق به این دوره طولانی، فراوان‌تر از آن‌اند که به شمارش درآیند. و این امر همراه با تقسیم‌بندی‌های سیاسی و جغرافیایی، تعدد و تداخل عقاید و افکار، قرائت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون در سراسر این دوران، مباحثی را تشکیل می‌دهند که مطالعه و شناخت جزئیات‌شان به دشواری، صورت می‌گیرد. قبل از ورود به مبحث تصحیح و تجدیدنظر، درباره روش و برنامهٔ بررسی و مطالعهٔ این دوره می‌گوییم:

امکان دارد که دشواری‌های این کار، هرچند تا حدودی از راه به کارگیری نقشهٔ تقسیمات تاریخی به دوره‌های کوتاه، مثلاً دوره‌های ۵۰ ساله و کم‌تر یا بیشتر، کاهش یابد؛ در این صورت جمعاً قریب به ۳۰ نقشه درباره تقسیمات تاریخ اسلام در دست خواهیم داشت که در هر یک از این نقشه‌ها، حدود و دامنهٔ پیشروی اسلام و وسعت و گستردگی دولت‌های حاکم در هر بخش از سرزمین اسلامی و تاریخ تأسیس و انقراض دولت‌های حاکم در این بخش‌ها، به‌علاوه نقشه اختصاصی قلمرو هر یک از خلفای راشدین، به‌وضوح مشخص خواهد شد. با ذکر چند مثال نحوهٔ کار در مورد این نقشه‌ها را توضیح می‌دهیم:

نقشهٔ اول مربوط به دوران خلافت ابوبکر است و عنوان آن چنین باشد: خلیفهٔ اول از سال ۱۱ـ۱۳ هجری. در این نقشه، قلمرو اسلام در آن زمان و سرزمین‌های مجاور پیش از رسیدن اسلام به آن جا، ترسیم و مناطق اسلامی با رنگ سبز و بقیهٔ مناطق، بی رنگ، مشخص شود، به نحوی که هر بیننده با نگاه اول، حدود جغرافیایی جهان اسلام در عهد ابوبکر را تشخیص دهد.

نقشه‌های شمارهٔ ۲، ۳ و ۴، به همین ترتیب هر کدام به یکی از خلفای راشدین بعد از ابوبکر، با ذکر تاریخ خلافت آنان اختصاص یابد. افزون بر آن در اطلس مربوط به خلافت امام علی علیه السلام رنگی افزوده شود که منطقهٔ نزاع میان او و معاویه را مشخص کند.

در نقشهٔ پنجم مربوط به ۵۰ سال اول تقریباً از ابتدای خلافت امویان، مثل گذشته دنیای اسلام با رنگ خاصی مشخص شده و سرزمین‌های همسایه که هنوز اسلام به آن‌ها نرسیده است، بی‌رنگ ترسیم شود تا از قلمرو اسلام متمایز گردند. عنوان نقشه این باشد: خلافت اموی: ۴۱ـ۱۳۲ هجری (یعنی کل دوران خلافت آنان صرف‌نظر از دورهٔ زمانی‌ای که نقشه بیانگر آن است) پس از آن دوره زمانی مربوط به نقشه چنین معین می‌گردد: جهان اسلام از سال ۴۱ هجری تا سال....

و ششمین نقشه بر همان شیوه و با این عنوان ترسیم می‌شود: خلافت اموی از سال ۴۱ـ۱۳۲ هجری و زمان مربوط به نقشه تعیین می‌شود: جهان اسلام از سال... تا ۱۳۲ هجری.

اشکالی ندارد که در اکثر اطلس‌های تخصصی‌تر، برای نزدیک کردن فاصله‌های زمانی بین نقشه‌ها و مشخص کردن مرزهای جهان اسلام، در زمان هر یک از حاکمان به طور جداگانه، همراه با تعیین مدت فرمانروایی آنان در حاشیه مواردی اضافه گردد.

اما هفتمین نقشه و نقشه‌های بعدی به‌گونه‌ای دیگرند. زیرا همزمان در قلمرو اسلام، دو حکومت وجود دارد: خلافت عباسی در شرق و خلافت اموی در شمال آفریقا و اندلس. و در این نقشه باید دو رنگ متمایز به‌کار برود و سپس رنگ‌های بیشتری برای تعیین قلمرو هر حکومت، مورد استفاده قرار می‌گیرد. بعضی از نقشه‌های بعدی پیچیده‌ترند. زیرا در قلمرو هر یک از دو حکومت عباسی و اموی، دولت‌های مستقل یا نیمه مستقل، نظیر اخشیدیان و طولونیان در مصر، دولت سلجوقی در سوریه، عراق و آسیای صغیر و دولت ممالیک در مصر و شام و... دیده می‌شوند که هر یک نیازمند رنگ خاصی هستند.

به باور من چنین اطلسی با حدود ۳۰ نقشه، کار مطالعه و بررسی را برای متخصصان آسان می‌کند و آنان را در زمینهٔ ترسیم اوضاع و احوال سیاسی و جغرافیایی هر کدام از دوره‌های تاریخ اسلام یاری می‌دهد. این کار نیاز به کوشش بسیار دارد، اما فواید آن برای نسل‌های آینده پیوسته باقی خواهد ماند.[۱]

اما در زمینهٔ مباحث و موضوعات، نیازمند روشنگری و توضیحات بسیاری در خصوص بیشتر نشانه‌های تاریخی خواهیم بود. زیرا چنانکه گفتیم خاورشناسان به علل گوناگون درصدد تحریف و زشت‌نمایی ویژگی‌ها و اشارات و دلالات تاریخ اسلام هستند.

آنها در درجهٔ نخست نسبت به افتخار مسلمانان به دین اسلام یا آنچه می‌توان آن را برتری ایمانی نامید، خشم و کینهٔ عمیقی در دل دارند. آرنولد توین بی در سخنرانی خود با عنوان (اسلام و جهان غرب) چنین می‌گوید:

۱ـ دکتر حسین مونس اطلس تاریخی خوب و مفیدی در اختیار متخصصان تاریخ اسلام قرار داده است، با این وصف ما خواستار تهیهٔ اطلس‌های مفصل‌تری برای استفادهٔ خوانندگان مبتدی و معمولی کتاب‌های تاریخی هستیم.

«به یقین ترکها مسلمانِ سنتی را که با نگاه‌های تحقیرآمیزشان خشم و کینه ما غربی‌ها را برمی‌انگیختند، دوست نداشتیم و به خاطر آن که نژاد ترک، از قدیم خود را دارای سرشت و طینت خاصی می‌شناسد کوشیده‌ایم با ترسیم چهره‌ای مبغوض و منفور از این سرشت، او غرور و خودبزرگ بینی آن را بکاهیم».[۱]

از این رو طبیعی است که خاورشناسان به مثابهٔ جناح فرهنگی طرح‌ها و نقشه‌های صلیبی ـ صهیونی، برای محو و نابودی چنان افتخاراتی در درون مسلمانان مجدانه بکوشند.

از آنجاکه تاریخ اسلام با شکوه و عظمت دیر پای خویش، عامل و مایهٔ اصلی سربلندی مسلمانان به شمار می‌آید، پناه بردن به اقدامات زشت‌نمایانه و تحریف آن از نظر خاورشناسان امری کاملاً طبیعی است، به این امید که بتوانند درخشندگی‌اش را خاموش سازند و برتری و زیبایی و ارزشمندی تاریخ اسلام را از بین ببرند، به گونه‌ای که دیگر نه تنها مایهٔ افتخار و مباهات نباشد، بلکه در حد امکان، به عامل و مایهٔ تنفر و شرمساری و بیزاری مسلمانان تبدیل شود.

حال که گسترهٔ کوشش‌ها و اقداماتی همچون زشت‌نمایی چهرهٔ تاریخ اسلام، به دوره طلایی با همهٔ قله‌های رفیع و افق‌های گسترده‌اش نیز امتداد یافته و حتی ساحت شخصیّت رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یعنی بزرگ‌ترین و برترین انسان تاریخ را به نوعی مورد اسائهٔ ادب قرار می‌دهند، دیگر نباید اقدامات‌شان در جهت تحریف و تخریب سیمای تاریخ اسلام بعد از دوران طلایی اسلام تعجب کرد زیرا می‌توانند با استناد به اشتباهات و انحرافات صورت گرفته و بزرگ‌نمایی هر چه بیشتر آن‌ها در راستای زشت‌نمایی و تحریف حقایق، به آمال و آرزوهای پلید خود دست یابند.

هدف دیگر خاورشناسان از زشت‌نمایی ویژگی‌ها و محتویات تاریخ اسلام، افزون بر کشتن روحیهٔ «برتری‌جویی» دینی مسلمانان، که غیرت و حمیت‌شان را برمی‌انگیزد و مبارزه با شخصیّت و هویّت و تضعیف آن را دشوار می‌سازد،

۱ـ ترجمهٔ عربی سخنرانی فوق با عنوان «الاسلام و الغرب و المستقبل» چاپ بیروت، توسط دکتر نبیل صبحی.

عبارتست از: سعی و کوشش برای نابودی و شکست جنبش عظیم بیداری اسلامی‌ای که منادی بازگشت دوبارهٔ اسلام به عرصهٔ وجود و قدرت است. به نوشتهٔ ویلفرد کنت ول اسمیت در (الاسلام فی التاریخ الحدیث) و نشروب در السیف المقدس و چند خاورشناس دیگر،[1] جنبش بیداری اسلامی، مهم‌ترین عاملی است که اتحاد صلیبی - صهیونی را به شدت به هراس افکنده است.

از آنجا که شکوه و عظمت تاریخ اسلام، نیرومندترین ابزاری است که دعوتگران مسلمان از طریق یادآوری گذشتهٔ پر افتخار، وجدان‌های مردم را بیدار و آنان را به سعی و کوشش برای احیای افتخارات از دست رفته، تشویق و ترغیب می‌کنند برای پیروان طرح صلیبی - صهیونی و به‌ویژه بازوی فرهنگی آن، سعی در زشت‌نمایی سیمای این تاریخ، امری طبیعی و عادی به شمار می‌آید؛ به این امید که بتوانند به اصطلاح، «چاشنی امر دعوت» را خنثی سازند!

آنها چنانچه عملیات تخریبی خود را با دقت بیشتری دنبال کنند، دیگر تاریخ، منبع حرکت و جنبش نخواهد بود و با ایجاد یأس و بدبینی نسبت به نهضت جدید به مسلمانان می‌گویند: این همان تاریخی است که مرتب از آن دم می‌زنید و ما را به احیا و تجدید آن دعوت می‌کنید؟! در واقع اسلام بعد از خلفای راشدین به انتهای راه رسیده است. دست از تلاش بردارید و بگذارید در قرن بیستم با ابزارها و امکانات این قرن زندگی کنیم و تمدن غرب را با خوبی‌ها و بدی‌هایش فرا گیریم! کار اسلام از ۱۴ قرن پیش، تمام شده است و دیگر امیدی به خیزش دوبارهٔ آن نیست!

آری! اهداف و ابزارهای خاورشناسان، این‌ها هستند!

سپس «تاریخ نگاران عرب» می‌آیند و بدون دقت و ملاحظه، سموم فکری خاورشناسان را سر می‌کشند و از اینکه به گنجینه‌هایی دست یافته‌اند و با کنار زدن پرده‌ها، چشمان خود را به روی حقایقِ پنهان تاریخ اسلام گشوده‌اند، سر از پا نمی‌شناسند!

۱ـ نک: (المستشرقون و الاسلام)

مکتب جدید خاورشناسان به ریاست و سرپرستی افراد سرشناسی، نظیر [هامیلتون] گیپ، ولفرد کنت، ول اسمیت و گرونبام با توسل به نیرنگ آمیختن سم با عسل و فریب مورخان خودی، این گمان را در آنان می‌پرورانند که خاورشناسان، افرادی مخلص حق و حقیقت‌اند و از نزاهت علمی برخوردارند و لذا بدون ملاحظه و تأمّل، به نقل مطالب و نوشته‌های آنان می‌پردازند و می‌گویند: آنان نویسندگان منصفی‌اند و به محض مشاهدهٔ عمل قابل تحسینی در تاریخ اسلام، آن را ستایش می‌کنند و اگر منابع مورد استفاده‌اشان حقیقی نبود، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کردند و در حقیقت، تاکنون به سبب احساسات و عواطف اسلامی، بسیاری از حقایق بر ما پوشیده بوده است و لذا «روح علمی»، ایجاب می‌کند که به خاطر منافع و ضرورت‌های تحقیقات علمی، از احساسات و عواطف خود دست برداریم.[1]

آیا این همان چیزی نیست که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:

﴿وَقَالَت طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ آمِنُوا بِٱلَّذِى أُنْزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ آل‌عمران / ۷۲

«جمعی از اهل کتاب گفتند: بدان‌چه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید، شاید برگردند».

بعد از این گفتارِ هدایتگرِ ربّانی، آیا وظیفه نداریم که از گرفتن حقایق دینی خود از دشمنان اسلام دست برداریم؟!

تردیدی نیست که با مراجعه به این بخش طولانی از تاریخ اسلام، به انحرافاتی که به تدریج در حقیقت اسلام رخ داده است، پی می‌بریم. اما حجم این انحرافات، عمداً بزرگ‌تر و همزمان، نمادها و نشانه‌ها و مفاهیم واقعی و اصیل باقی ماندهٔ اسلامی، کوچک‌تر از آنچه هست، نشان داده و یا کلاً از انظار پنهان می‌شود، تا در نهایت، این پندار مسموم و تکراری، به اذهان تزریق شود که: اسلام در پایان دوره خلفای راشدین [یا حتی پیش از آن] به پایان راه رسیده است و کوشش برای احیای مجدد آن، سودی در بر نخواهد داشت!

۱ـ در کتاب المستشرقون و الاسلام، ویژگی‌های مکتب فوق، شرح داده شده است.

هنگامی که به قصد تصحیح روش و شیوهٔ نوشتن، کتاب‌های تاریخی این دوره را مورد تجدیدنظر قرار می‌دهیم، هدف، انکار وجود جریان انحرافی نیست. زیرا این کار بر خلاف سنت و روش خداوند است:

﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ﴾ انعام/۱۵۲

«و هنگامی که سخن گفتید، دادگری کنید، هر چند [به زیان] از خویشاوندان باشد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾ نساء/۱۳۵

«ای مؤمنان! دادگری پیشه کنید و در اقامهٔ عدل و داد، بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید، اگرچه که شهادت‌تان به زیان خودتان باشد!».

پس، هرگز به جعل واقعیات تاریخی روی نمی‌آوریم، بلکه نیازمند آن هستیم که خطوط انحرافی را با امانت و دقت و دوراندیشی کامل، مورد مطالعه و شناخت قرار دهیم. آن انحرافات، خطاهایی هستند که مسلمانان هنگام عبور از دروازهٔ اسلام مرتکب آن‌ها شده و چنان فزونی گرفته‌اند که راه را مسدود کرده و سرانجام امت را در آستانهٔ محو و نابودی کامل قرار داده‌اند. ما ضمن کوشش دوباره برای از سرگیری حرکت، به شرح و شناخت این اشتباهات و پندآموزی تمام و کمال از این خطاها، در خود نیاز شدید و مبرم احساس می‌کنیم، تا در تلاش دوباره، از افتادن در ورطهٔ آن‌ها مصون باشیم و همچون گذشته به لغزش دچار نشویم و با شناخت عوامل نابودکنندهٔ پیشین، خویشتن را از هلاکت و نابودی، نجات دهیم.

پس برای مطالعه و شناخت خط انحراف، نیازمند «پرورش و تربیت» هستیم، اما میان دو نوع مطالعه، تفاوت روشنی وجود دارد. یکی مطالعه به قصد پندآموزی و دیگری به هدف القای این پندار که احکام اسلام تنها در مدت زمانی کوتاه، عملاً اجرا شده و سپس به صورت مجموعه‌ای از نظریات زیبا و غیر قابل اجرا و تطبیق درآمده است!

در اینجا با دو مسأله روبرو هستیم: یکی بیان حقیقت با انگیزه صادقانه و حقیقی؛ و دیگری بیان حقیقت با هدف فتنه انگیزی با ترویج باطل. افزون بر آن، ممکن است که روش و شیوهٔ بیان سخن حق، با تهدید و بزرگ‌نمایی و تحریف نیز همراه گردد.

با شروع مطالعهٔ دوره خلافت بنی‌امیه، از همان آغاز، با انحراف مهمی در زمینهٔ نظام سیاسی، در مقایسه با الگوی دوره خلفای راشدین مواجه می‌شویم که بارزترین نشانه آن، تبدیل نظامِ سیاسیِ خلافت به سلطنت است که پیامبر ﷺ قبلاً پیشگویی کرده بود:

«الخلافة بعدی ثلاثون عاماً ثم یأتی الملك العضوض»[۱]

«پس از من خلافت سی سال دوام می‌یابد، سپس سلطنت ستم پیشه جای آن را می‌گیرد».

درست است که نظام حکومتی اسلام در هیچ نصی، مشخص نشده است، اما دو امرِ بسیار مهم یعنی شورا و حکومت، بر مبنای شریعت خدا در نص قرآن آمده است:

﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ شوری / ۳۸.

«و کارشان [به شیوهٔ رایزنی و بر پایهٔ] مشورت با یکدیگر است».

﴿وَ شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ﴾ آل‌عمران / ۱۵۹

«و درکارها با آنان مشورت و رایزنی کن!».

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُوْلَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ مائده/ ۴۴.

«و هرکس برابر چیزی که خداوند نازل کرده است، حکم نکند او و امثال او بی‌گمان کافرند».

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ مائده / ۴۹

«و در میان آنان براساس چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است و از امیال و خواسته‌هاشان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش! مبادا تو را از برخی چیزهایی که خداوند بر تو نازل کرده است، به دور و منحرف نکنند».

اما شکل حکومت به صورت خلافت یا سلطنتِ مادام‌العمر یا برای مدت معین، در نص بیان نشده است. به علاوه، جزئیات اجراییِ زمانِ تطبیق نیز به اجتهاد مسلمین واگذار شده است. ولی آنچه در نص حدیث پیامبر اکرم ﷺ

۱ـ روایت احمد و از ترمذی.

آمده است و در زمان حکومت بنی‌امیه اتفاق افتاد، تبدیل خلافت به سلطنت ظالمانه بود که موجب وقوع ظلم بر مردم شد.

وظیفهٔ ما این است که به شناخت عواملی بپردازیم که اولاً به چنین تحولی انجامید و ثانیاً این وضعیت جدید را در زندگی مسلمانان نسل‌های بعد استقرار بخشید. اما این پندار که اسلام به سبب این تغییرات و انحرافات به پایان راه رسیده، تصوری خلاف حقیقت و واقعیت است و آگاهانه یا ناآگاهانه، بسیار مبالغه‌آمیز می‌باشد.

پس باید در نخستین گام، علل و عوامل وقوع و سپس حجم و میزان این انحراف را با دقت مورد توجه و بررسی قرار دهیم. روشن است فتنه‌ای که عبدالله بن سبأ یهودی به وجود آورد و به کشته شدن عثمان و جنگ بین امام علی و معاویه و پیدایش خوارج منجر شد که کج‌اندیشی، آنان را به کوشش برای حذف طرف‌های درگیر ـ گویی این کار راه‌حل مشکل است، غافل از اینکه بر پیچیدگی‌اش خواهد افزود! ـ واداشت. همه اینها عللِ قوام و استقرار نظامی هستند که پیامبر اکرم ﷺ پادشاهی ظالمانه‌اش خوانده بود.

آری! فتنه و آشوب، چنان وجدان مسلمانان را تکان داده بود که پایان جنگ و مناقشه و بازگشت آرامش و استقرار به جامعه را، هرچند با حذف پاره‌ای از الگوها و چهره‌های والای اسلامی و تحت هر شرایطی، جداً آرزو می‌کردند و این امر سبب شده بود که گروهی از بزرگان صحابه از ورود به عرصهٔ کشمکش به نفع امام علی یا معاویه خودداری کنند، از ترس اینکه مبادا دخالت‌شان به جای پایان دادن به درگیری و نبرد، بر شدت آن بیفزاید!

از سوی دیگر، در پیِ فتوحات سریع و بی‌سابقهٔ اسلامی، اقوام و گروه‌هایِ بشری فراوانی به اسلام گرویده بودند، بدون آنکه آگاهی‌های کافی برای شناخت این دین به آنان داده شود یا تربیت اسلامیِ همه جانبه‌ای دریافت کرده باشند که آنان را نسبت به الگوها و ارزش‌های والای اسلامی راستین و بدون کم و کاست، علاقه‌مند سازد. این دو عامل، یعنی هراس از گسترش فتنه و بلوا و رغبت شدید به خاموش ساختن آن به هر شیوهٔ ممکن، از یک سو و پیوستن جمعیّت بسیاری

از مردم به اسلام از دیگر سو، موجبات استقرار و افزایشِ قدرتِ حکومتِ ظالمانهٔ اموی را فراهم آورده بودند و گرنه پس از آرام شدن طوفان ناشی از فتنه‌ای که اصحاب را موقتاً به فداکردن پاره‌ای از چهره‌های بلند مرتبهٔ اسلامی در راه بازگشت آرامش و امنیت به جامعه راضی ساخته بود، لازم می‌آمد که مسلمانان شیوه و سبک زندگی والا و ارزشمندِ اسلامیِ دوران خلفای راشدین را از سر بگیرند.

عمر بن عبدالعزیز پنجمین خلیفه راشد به اصلاح امور پرداخت و آن را به همان شیوهٔ دوران خلفای راشدین بازگرداند. یعنی از حکومتِ موروثی‌اش کناره گرفت و آن را به مردم سپرد تا از طریق بیعت آزادانه و به دور از اکراه و اجبار، حکمران خویش را برگزینند. مردم نیز با مشاهدهٔ نشانه‌ها و امتیازات خلفای راشدین در شخص وی، او را به اتفاق آرا به عنوان خلیفه برگزیدند. اما بنی‌امیه این عمل خلیفه و رد مظالم به صاحبان آن‌ها و از دست دادن قدرت زورمدارانهٔ خویش را برنتابیدند و به یکدیگر گفتند: بفرمایید! این است نتیجهٔ ازدواج با آل خطاب! زیرا نسبت عمر بن عبدالعزیز از طریق خویشاونديِ سببی به خاندان عمر بن خطاب می‌رسید!

بدین ترتیب، «سلطنت ظالمانه» به مانع‌تراشی‌های خود در راه اصلاح امور و جلوگیری از برخورد شدید و خشونت بار با مخالفان و معترضان، استمرار بخشید و موجب شد که تودهٔ مردم، به اصطلاح به لاک خویش فرو روند و از سیاست کناره‌گیری کنند و به امور دیگری بپردازند.

تا اینجا از نظر سیاسی، دو نوع انحراف در حکومت بنی‌امیه رخ داده بود. این انحرافات، صرف‌نظر از عللی که در توجیه آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت، عبارت بودند از:

۱ـ تغییر شیوه و الگوی والای نظام حکومتيِ نشانگرِ روحِ کامل اسلام، یعنی خلافت و تبدیل آن به پادشاهی ظالمانه

۲ـ کوشش در جهت ساکت کردن مردم و بازداشتن آنان از امر نظارت بر اعمال حکومت و جلوگیری از ادای تکلیف دینی امر به معروف و نهی از منکر، با

استفاده از زور و خشونت و ممانعت از توجه به این مسأله به‌عنوان آموزهٔ [دینی] زمان خلفای راشدین که براساس آن حکومت، مسؤولیت مشترک میان فرمانروایان و مردم است و حکام حق ندارند آن را یک جانبه در دست خود قبضه کنند.[1]

عظمت و اهمیت آثار ناشی از دو مورد انحراف مزبور، زمانی آشکار می‌شود که در دوره‌های بعدی، این کجروی‌ها به‌عنوان اصول مقرر و مورد قبول، به حیات سیاسی اسلام، راه یافته و از آن‌ها برای استقرار نوعی نظام استبدادی و خود کامه، سوء استفاده می‌شود؛ البتّه به جز دوره‌هایی که بنا به میل و ارادهٔ شخصِ حاکم ـ و نه به خواست مردم ـ عدالت مسیر عادی خود را پیموده و وضعیت مردم صرفاً به لطف، مرحمت و بزرگواری حاکم و نه اینکه با کوتاه کردن دست ستمگران یا بنا به فرموده پیامبر ﷺ با سوق دادن آنان به جانب حق، بهبود یافته باشد.[2]

یقیناً این امر، اثرات بسیار مهمی ـ هر چند پنهان و نامحسوس ـ در دورهٔ اموی، بلکه در عهد عباسی و سپس در دورهٔ عثمانی به روشنی بیشتر در زندگی امت اسلامی نشان داده است که در این خصوص، به موقع در این کتاب سخن خواهیم گفت.[3]

سپس در دوره حکومت بنی‌امیه انحراف سومی به وقوع پیوست و دامنه‌اش در دوره‌های بعدی رو به فزونی نهاد که عبارت بود از دست‌درازی به بیت‌المال.

خلیفه اول حتی به فکر و خیالش نمی‌رسید که از بیت‌المال مسلمین درهمی برای خود بردارد تا اینکه مسلمانان حقوق اندکی برای ایشان مقرر کردند. زیرا در ابتدای به‌عهده گرفتن خلافت، او را می‌دیدند که به بازار می‌رفت، پرسیدند: کجا می‌روی؟

۱ـاین امر مستلزم مطالعهٔ کارشناسانه در زمینهٔ تبیین حقیقت «نظریهٔ سیاسی اسلام» است. زیرا نظام حکومتی بوجود آمده پس از زمان خلفای راشدین باعث پنهان ماندن بخش‌های فراوانی از آن شده است. لذا اصول نظری، باید از کتاب خدا و سنّت پیامبر ﷺ اخذ و جنبه‌های صحیح اجرایی نیز از دورهٔ خلفای راشدین، گرفته شود.

۲ـپیامبر ﷺ می‌فرماید: «**و الذی نفسی بیده لتأطرنهم علی الحق أطراً و لتقصرنهم علیه قصراً**» روایت از ابوداود و ترمذی: «سوگند به کسی که زندگی‌ام در دست اوست! آن‌ها را به راه حق بازمی‌گردانید و دست‌شان را از ستمگری کوتاه می‌کنید».

۳ـدر مورد پاره‌ای از این آثار در کتاب «واقعنا المعاصر» سخن گفته‌ام. سخن گفتن در این باره در این کتاب نیز لازم و ضروری است.

گفت: می‌روم برای تأمین معیشت خود کار کنم! گفتند: این کار مناسب مسؤولیت خلافت نیست و خلیفه با صداقت تمام گفت: پس چگونه هزینهٔ زندگی خود را فراهم کنم؟ بنابراین مسلمانان با مشورت یکدیگر، مستمریِ اندکی برایش مقرر ساختند.

عمر از این بابت بر خود و خانواده‌اش بسیار سخت می‌گرفت. یک بار خطاب به همسرش، که در پایان هفته از مازاد قُوتِ روزانهٔ خانواده، نانی پخته بود، گفت: این جیره‌ای که پس‌انداز کرده‌ای افزون بر نیاز ماست، آن را به بیت‌المال برگردان!

اما بنی‌امیه، بذل و بخشش از بیت‌المال را با هدف یارگیری و به دست آوردن هواداران و تثبیت پایه‌های حکومت، برای خود امری مباح می‌شمردند و عمل خویش را از به عنوان (تألیف قلوب) توجیه می‌کردند! در صورتی که خداوند دادن زکات را برای (تألیف قلوب) اختصاص داده است، نه به قصد تثبیت پایه‌های قدرت خاندان حاکم!

موارد فوق خلاصه‌ای است از انحرافات و کج‌روی‌های رخ داده در دوران بنی‌امیه.

اما هنگام بازنویسی این دوره از تاریخ اسلام، لازم است نسبت به پاره‌ای از ملاحظات و هشدارها آگاهی داشته باشیم:

۱ـ برای پرهیز از روایات جعلی راویان مغرض، باید روش راویان حدیث در کار نقد و پاکسازی روایات مبهم، ضعیف و پیچیده برای رسیدن به حقایقِ بی‌غل و غش، تا اینکه در دسترس مورخ مسلمانِ پایبند به رعایت اصل بی‌طرفی علمی قرار داده شود که خود یکی از اصول دین به شمار می‌آید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا﴾

اسرا/ ۳۶

«از چیزی که از آن ناآگاهی دنباله روی مکن! بی‌گمان چشم، گوش و دل، همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد».

۲ـ مسأله دوم برعکس عبارتست از: کوشش در جهت دفاع یک جانبه از عملکرد بنی‌امیه از راه نفی و انکار همهٔ تهمت‌های منسوب به آنان؛ بر این اساس که این تهمت‌ها از سوی دشمنان و مخالفان سیاسی این قوم مطرح شده و از همان

ابتدا باطل و فاقد اعتبارند و از این رو، باید برای ابطال این ادعاها و اثبات موارد عکس آن‌ها کوشید.

علل اجتناب از حرکت در مسیر فوق، عبارتند از:

اولاً، تضاد این کار با برنامهٔ الهی که پیش‌تر گفته شد:

﴿يَاأَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَالِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ﴾ نساء/ ۱۳۵

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامهٔ عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید، اگرچه که شهادت‌تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان بوده باشد!».

ثانیاً این امر ما را با اشتباه مهم دیگری مواجه می‌کند که عبارتست از: اتهام و افترای تکراری در این خصوص که الگوی رفیع اسلام، در عالم واقعیت غیر قابل اجراست.

حقیقت ایجاب می‌کند از دفاع یک جانبه دست برداریم و فرمانروایان ستمگر نیز به آسانی، این ادعای بی‌پایه را مستند زورگویی‌ها و تجاوزگری‌های خود نسبت به مردم و برخورد بی‌رحمانه و سرکوبگرانه با آنانی که در برابر استبداد و ستم‌شان به مقابله برخیزند، قرار خواهند داد. به راستی که پیروی از حقیقت بر هر چیز اولویت دارد.

هر شرح و تفسیری شایستگی توجیه هر آنچه را در عمل روی داده است، نخواهد داشت. وظیفهٔ شرح و تفسیر این است که نحوه و چگونگی وقوع حوادث و علل و عوامل دخیل در جهت دادن به این حوادث را، اعم از قدرت قهریه یا آرزوهای نفسانی، روشن سازد، اما هر نوع توجیه، تنها زمانی صحیح خواهد بود که تأویلات فاسد و خواهش‌های نفسانی را از ارزش و اعتبار ساقط گرداند.

برای بیان تفاوت میان تفسیر و توجیه، مثال ساده‌ای می‌زنیم:

وقتی می‌گوییم: فلانی کس از فلان شخص دیگر متنفر است، زیرا در راه رسیدن به هدفی معیّن با او به رقابت برخاسته یا مانع رسیدن به هدفش شده است و چون قدرت را در دست گرفته، رقیب خود را مورد ستم و آزار قرار داده است. در اینجا به تفسیر حادثه پرداخته و عوامل مؤثر در جهت دادن به آن را

تبیین کرده‌ایم. اما از دیدگاه تفسیر اسلامی تاریخ، چنین تفسیری را برای توجیه سختگیری و خشونت اعمال شده، به‌کار نمی‌بریم. چرا که با این توجیه، با یکی از ارزش‌های اسلامی مورد نظر آیهٔ قرآنی زیر به مخالفت برخاسته‌ایم:

﴿وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ مائده/ ۸

«و دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید! دادگری کنید که این کار به پرهیزگاری نزدیکتر است!».

و در حدیث قدسی آمده است:

«يَا عِبَادِيَ إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفسی و جَعلته مُحرَّماً بَيْنَكُم فَلا تَظْلِموا»[1]

«ای بندگان من! من ستم‌گری را بر خود حرام و آن را در میان شما نیز حرام کرده‌ام، پس به یکدیگر ستم نکنید».

همچنین یکی دیگر از ارزش‌های اسلامی را نادیده می‌گیریم که همان تمایزی است که خداوند با دادن قدرت کنترل خواسته‌های نفسانی به انسان، وی را از سایر حیوانات متمایز کرده است و قرآن از چنین قدرت کنترلی به «حدود» تعبیر می‌کند: ﴿تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا﴾ بقره/ ۲۲۹

«این‌ها حدود و مرزهای الهی است. پس از آن‌ها تجاوز نکنید!».

﴿تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلاَ تَقْرَبُوهَا﴾ بقره/ ۱۸۷

«این حدود و مرزهای الهی است. پس بدان‌ها نزدیک نشوید!».

خداوند میزان پایبندی انسان به این ضوابط و نیز تزکیهٔ نفس را معیار انسانیت وی قرار داده است:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا* قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا* وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾ شمس/۷ـ۱۰

«و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را آفریده و نتناسب کرده است! سپس به او گناه و پرهیزگاری را الهام کرده است. کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد. و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن را پنهان بدارد و بپوشاند».

۱ـ روایت از مسلم.

پاداش اخروی را به تزکیه یا پنهان‌سازی (خواسته‌های نفسانی) و التزام یا عدم التزام به احکام الهی، مرتبط کرده است:

﴿فَأَمَّا مَن طَغَىٰ* وَآثَرَ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا* فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ* وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ* فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ﴾ نازعات/ ۳۷-۴۱

«اما کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد و زندگی دنیا را ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاهش است. اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوی و هوس بازداشته باشد، قطعاً بهشت جایگاهش است».

اگر شرح و تفسیر وقایع را برای توجیه آن‌ها مورد بهره‌برداری قرار دهیم، همهٔ معیارهای اسلامی فوق را نادیده گرفته‌ایم و این کاری است که تفسیر مادی و نیز تفسیر لیبرالیِ جهان غرب از تاریخ، بدان مبادرت می‌ورزند و هر دو تفسیر، ارزش‌های معنوی و اخلاقی را از حوزه عمل خود خارج می‌نمایند. وظیفهٔ ما ایجاب می‌کند که در ارائه و شرح و تفسیر اسلامی تاریخ، چه در خصوص تاریخ اسلام و چه در مورد تاریخ به‌صورت عام، جداً از این کار بپرهیزیم.[1]

از دیگر سو در مقایسه با آنچه از ماهیت و حقیقت اسلام که در عالم واقع به جای مانده است، ضرورتاً باید به میزان و حجم حقیقی انحرافات و کج‌روی‌هایی که در دوره حاکمیت بنی‌امیه اتفاق افتاده است اشاره کرد. چنانکه بازها گفته‌ایم: این گمان وجود دارد و از روی عمد یا غیر عمد نیز به آن دامن زده می‌شود که انحرافات و کج‌روی‌های دوران بنی‌امیه به تنهایی و صرف‌نظر از دوره‌های بعدی، اسلام را نابود کرده است! این در حالی است که واقعیت، خلاف این گمان را تأیید می‌کند و به سادگی و روشنی می‌گوید: اسلام به رغم انحرافات دوره اموی، تقریباً از ۱۴ قرن پیش تا به امروز، به دلیل جنبش بیداری اسلامی، همچنان باقی و پابرجا مانده است و واقعیت‌های تاریخی برای گواهی دادن در این باره به تنهایی، کافی هستند.

اما قصد ما این است که با معیار قرار دادن سیمای سالم تحریف نشده این بکوشیم حجم و حدود انحرافات مزبور را مشخص کنیم.

۱ـ در نگا: (حول التفسیر الاسلامی للتاریخ).از همین مؤلف

تردیدی نیست که در دوره اموی اسلام از نقطهٔ اوج خود در زمان زندگی رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین، دچار تنزل شد و همین امر سبب شده است که این گمانه زنی‌ها در اذهان شماری ایجاد و تقویت گردد که کار اسلام از آن زمان به بعد تمام شده است!

قبل از هر چیز باید اعتراف کنیم که فرض بر این نبوده است که اسلام پس از پیامبر ﷺ مدت زیادی شکوه و عظمت خود را در حد اعلای آن روز حفظ کند زیرا حضور شخص رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین پس از ایشان، دو عامل اساسی و حیاتی برای دوام و بقای اسلام در اوج شکوهمندی به شمار می‌آمدند که طبیعتاً هیچ یک نه قابل دوام‌اند و نه تکرار شدنی.[۱]

همچنین باید اعتراف کنیم که رسیدن نسل آن زمان به آن نقطه از اوج و عظمت، کاری آزادانه و داوطلبانه ـ و نه از باب تکلیف و تکلف ـ به شمار می‌آمده است. زیرا خداوند، فتح چنان قله‌های رفیعی را بر افراد بشر، واجب نکرده است، هر چند آنان را برای رسیدن به این امر علاقه‌مند کرده باشد.

در واقع موفقیت آن نسل بی‌همتا در رسیدن به نقطهٔ اوج دینداری و پیشرفت، بدان سبب صورت گرفته است که اعمال غیر واجب و مستحب دینی را به منزلهٔ واجبات می‌شناختند و خود را داوطلبانه، مکلف به انجام آن‌ها می‌دانستند. برای توضیح بیشتر به ذکر چند مثال می‌پردازیم:

خداوند پیوند برادری را میان مؤمنان مقرر کرده است و چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ حجرات/۱۰

«فقط مومنان برادر یکدیگرند».

همچنین انفاق و کمک به نیازمندان توسط ثروتمندان، از طریق پرداخت زکات را واجب گردانده و کمک مالی بیشتر را به سخاوت و بخشندگی داوطلبانهٔ افراد، منوط ساخته است. اما افرادی هم بودند که خداوند دربارهٔ ایشان می‌فرماید:

۱ـ در صورت تمایل نگا: (فصل «نظرة الی جیل الفرید» از کتاب: «واقعنا المعاصر) از همین مؤلف.

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ حشر/ ۹

«و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند».

این چنین سخاوتمندیِ داوطلبانه، فراتر از توان مالی‌شان بود و از روی بی‌نیازی و توانگری صورت نمی‌گرفت بلکه با وجود نیازمندی شدید، دیگران را بر خود ترجیح می‌دادند: این مقام و مرتبه‌ای است که همهٔ مردم بدان دست نخواهند یافت و خداوند نیز آن را بر هیچ کس واجب نکرده است.

پیامبر ﷺ فرموده است:

«الحلال بيّن و الحرام بيّن، و بينهما متشابهات، فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه، و من حام حول الحمى أوشك أن يقع فيه»[1]

«حلال، معلوم و حرام نیز معلوم است و در بین آن‌ها مشابهاتی وجود دارد: کسی از شبهات بپرهیزد، از گناه بیزاری جسته است و آن کس که در اطراف پرچین پرسه زند، نزدیک است که به درون آن بیفتد».

لذا مسلمانان را به اجتناب از شبهات فراخوانده است. اما کسانی که در مورد خود گفته‌اند: «از ۹۰ درصد چیزهای حلال به سبب ترس از حرام بودن، صرف‌نظر می‌کردیم» داوطلبانه به انجام اموری که خداوند و پیامبرش، واجب نشمرده بودند، می‌پرداختند و این کار را به قصد تقرّب به خدا و کسب مغفرت و رضای او انجام می‌دادند.

چنین رفتارهایی بود که ویّگی‌های بی نظیر و منحصر به فرد مسلمانان آن دوره را تشکیل می‌داد. اما ما احدی را براساس چنان فرمان‌برداری بزرگ‌منشانه‌ای بازخواست نمی‌کنیم و نیز حکام اموی، عباسی، عثمانی و دیگران را با معیار رسیدن به آن قله‌های رفیعی که افراد جامعهٔ اسلامی و در رأس آنان خلفای راشدین، در دوران اوج عظمت و پیشرفت اسلام، بدان‌ها دست یافته‌اند، مورد محاسبه قرار نخواهیم داد. بلکه آنان را براساس میزان انجام واجبات الهی، مورد بازخواست قرار می‌دهیم و به سبب گناهان مرتکب شده، در

۱ـ روایت از بخاری و مسلم.

روز رستاخیز در پیشگاه خداوند نیز مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت و خداوند به ارادهٔ خویش، از گناهان شماری چشم‌پوشی و گروه دیگری را مجازات می‌کند.

یعنی ما بنی‌امیه و دیگر فرمانروایان را با ترازوی عدالت خلیفه دوم مورد محاسبه قرار نمی‌دهیم. اما به خاطر ستم‌هایی که در دوره «سلطنت ظالمانه»، به‌رغم خواست الهی بر مردم رفته است، آنها را بازخواست می‌کنیم. آنان را با معیار پارسایی و پاکدامنی خلیفهٔ راشدین پنج‌گانه،[1] در تعامل با بیت‌المال مسلمانان بازخواست نمی‌کنیم. اما به خاطر تأویل نادرست‌شان درباره مصرف بیت‌المال، برای جلب و جذب مردم به هواداری از حکومت خویش، آنها را مورد بازخواست قرار می‌دهیم، در حالی که خداوند صرف بخشی از زکات را برای ایجاد الفت در قلوب مردم نسبت به اسلام، اختصاص داده است. آنان را به خاطر برخورد خشن و ظالمانه با همهٔ مخالفان، بازخواست می‌کنیم، به این علت که این مخالفت‌ها جنبهٔ اعتراض داشته و به قصد سرنگونی حکومت بنی‌امیه، انجام نگرفته بوده است و چارهٔ درست کار، به جای سرکوبی، خودداری از خطاهایی بود که مستمسک اعتراض معارضان قرار می‌گرفت.

جان کلام اینکه: هبوط و سقوط اسلام از اوج و حد اعلای اولیه، به تنهایی، انحراف به شمار نمی‌آید، زیرا بعد از وفات رسول اکرم ﷺ و کم رنگ شدن اثرات تربیتی جدید در دل‌ها و جان‌های مردم، وقوع چنین امری طبیعی بود و این امر به پایان کار اسلام هم نمی‌انجامد و در صورت پایبندی مردم نسبت به مقررات اسلام و انجام واجبات دینی ـ و نه بیشتر ـ خداوند، رستگاری و سعادت همهٔ انسان‌ها را در این جهان و نیز بهترین و ارزنده‌ترین پاداشِ اخروی، یعنی بهشت را، برای مؤمنان مقرر می‌نماید که هیچ کدام از نظام‌هایِ جاهلیِ حاکم، قادر به تحقق آن نخواهند بود.

۱ـ عمر بن عبدالعزیز، پنجمین خلیفهٔ راشد، نسبت به بیت‌المال حسّاسیّت جدی نشان می‌داد. معمولاً شب‌ها برای انجام امور مسلمانان بیدار می‌ماند و از نور شمع بیت‌المال استفاده می‌کرد. یک بار پسرش آمد و دربارهٔ موضوعی شخصی با او شروع به گفتگو کرد و چون خلیفه متوجه این امر شد، بلافاصله شمع را خاموش کرد!

در واقع چنانکه گفتیم حکام اموی و سایرین، به سبب انحراف از این میزان و کوتاهی در انجام حد عادی و معمولی تکالیف، مورد بازخواست قرار می‌گیرند و تردیدی نیست که چنین کج‌روی‌ها و انحرافاتی عملاً رخ داده‌اند. اما حجم و اندازهٔ این کج‌روی‌ها چقدر بوده است؟ و چه آثار و پیامدهایی در خصوص اجرای واقعی اسلام در دوره اموی، بر جای گذاشته است؟

به منظور ابطال هر نوع پندار در خصوص به پایان رسیدن راه اسلام بعد از خلفای راشدین، تنها کافی است به پیشروی و گسترش جغرافیایی اسلام در دوره بنی‌امیه، اشاره کنیم. شکی نیست که فتوحات اسلامی، توسعه‌طلبی و کشورگشایی صِرف نیستند و نباید به این اعتبار بدان‌ها نگریسته شود. در حقیقت این فتوحات، بزرگ‌ترین جنبش تاریخی است که انسان را از تاریکی به روشنایی هدایت کرده است.

در مرحله نخست، در ذهن روشنفکران میان سخن فوق و ادعای همهٔ قدرت‌های بزرگ تاریخ، مبنی بر اینکه به وجود آورندگان تمدن‌های بزرگ: تمدن ساز بوده‌اند و اقدامات فزون خواهانه‌اشان به خاطر انتشار آن تمدن خاص، صورت گرفته است. فقط یک نوع تشابه به وجود می‌آید.

بیائید نگاهی به امپراتوری‌های قدیم و جدید بیندازیم که در تاریخ از خود نام و نشانی برجای گذاشته‌اند؛ امپراتوری‌های: فرعون، آشور، فینیقیه، روم، ایران، هند، چین، بریتانیا، فرانسه، آمریکا، روسیه و....

حال ببینیم این امپراتوری‌های جاهلی، اولاً چگونه بر پا شده و ثانیاً چه چیزی را در جهان انتشار داده‌اند؟

درباره چگونگی شکل‌گیری این امپراتوری‌ها، می‌توان بدون هیچ تردیدی چنین گفت: همهٔ امپراتوری‌های مزبور، بر پایهٔ زور، تجاوزگری و قوهٔ قهریه، بر پا شده و کشورها و ملّت‌های دیگر، به اجبار به اطاعت و تسلیم در برابر دولت مرکزی، وادار شده‌اند و به شیوه‌های گوناگون نظیر: تأمین نیروی نظامی و دیگر نیازمندی‌ها، به صورت ابزاری در خدمت دولت قوی مرکزی درآمده‌اند. این دولت‌ها از طریق انباشت ثروت و قدرت و برخورداری ستمگرانه از همهٔ امکانات

مادی، در ازای گرسنگی و محرومیت و ذلت انسان‌های ضعیف، موجبات افزایش هر چه بیشتر قدرت و سلطهٔ غاصبانه خویش را فراهم ساخته‌اند.

اما در مورد دوم، تردیدی نیست که این امپراتوری‌ها، در عین داشتن فساد و شر فراوان، مقداری خیر و خوبی را نیز برای جهان به بار آورده‌اند، زیرا زندگی و موجودیت ذاتی‌شان، بر مبنای هدایت الهی شکل نگرفته است و می‌تواند تنها مشتمل بر خیر اندک و فساد بسیار باشد. چرا که «از کوزه همان تراود که در او است». آن کس که چیزی را ندارد، نمی‌تواند آن را ببخشد!

ظاهراً تمدن معاصر غرب نسبت به حالت کلی فوق، وضعیت جداگانه‌ای دارد. لذا می‌خواهیم به فریفتگان و شیفتگان آن، زشتی‌ها و پلیدی‌های استعمار را که همراه با تمدن مزبور و بهره‌گیری از دستاوردهای آن، سرزمین‌های ملت‌های جهان را با قوهٔ قهریه اشغال می‌کنند و به چپاول ثروت‌ها و سرکوبی و آزار و اذیّت ساکنان این سرزمین‌ها می‌پردازند، خاطر نشان کنیم و به آنان یاد آور شویم که آخرین ثمرهٔ تمدن غرب، هدیه‌ای است موسوم به «نظم نوین جهانی» که در واقع شکل جدید تعدی و تجاوزگری دولت‌های قوی علیه کشورهای کوچک به شمار می‌آید و از بارزترین محاسن نظم نوین، دخالت مستقیم و غیر مستقیم دولت‌های زور گوی غربی در امور داخلی کشورهای تولید کنندهٔ نفت است، تا منافع نامشروع خود را از طریق تولید و استخراج هر چه بیشتر و عرضهٔ ارزان‌تر این مادهٔ حیاتی در بازارهای جهانی تأمین کنند. این کار به پایان بردن ذخایر نفتی در کوتاه‌ترین زمان، افزایش ثروت کشورهای ثروتمند و فقر، ذلت و نابودی ملل فقیر را زیر نام «نظم نوین جهانی» در پی دارد. یکی دیگر از اثرات شوم نظم نوین جهانی، عبارتست از: تأمین و تهیهٔ همه وسایل و ابزارهای مورد نیاز اسرائیل، برای ادامهٔ تجاوزگری و محروم ساختن کشورهای عربی از هر نوع امکانات و ابزارهای دفع تجاوز.[1]

۱ـ وسایل و ابزارهای لازم برای دفع تجاوز، پیشکش خودشان؛ ملّت فلسطین به‌عنوان قربانی اصلی تجاوز، حتی از طبیعی‌ترین حق، یعنی حق حیات محروم است و فلسطینی‌ها روزانه در خانه‌ها، خیمه‌ها، مزارع خود و حین مسافرت با اتومبیل، به اتهام تروریسم و به نام مبارزه با آن توسط بمب‌ها ←

اما پیروان ادیان آسمانی پیشین از جمله: یهودیان و مسیحیان چه چیزی را در دنیا گسترش داده‌اند؟

یهودیان دین خود را به تعصبی کورکورانه، نسبت به قوم بنی‌اسرائیل تبدیل کرده و مایل به نشر و گسترش آن در میان مردم جهان نیستند تا کسی را در پرستش معبود، با خود شریک نسازند! اما مسیحیان از زمان بولس (سنت پول) برای گسترش مسیحیت در سطحی وسیع در تلاش‌اند. اما چگونه؟ و چه چیزی را توسعه داده‌اند؟ آری! از همان آغاز به جای دین الهی که عیسی بن مریم حامل آن بود، به انتشار گونه‌ای بت‌پرستی مبادرت ورزیده‌اند که به موجب آن عیسی و جبرئیل روح القدس، همراه با خدا پرستش می‌شوند:

﴿لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوا إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ﴾ مائده/ ۷۲

«*بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: خدا همان مسیح پسر مریم، است*».

﴿لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوا إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ مائده/ ۷۳

«*بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند، یکی از سه خداست*».

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلْكِتَابَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ ٱلْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ* وَلَا يَأْمُرَكُم أَنْ تَتَّخِذُواْ ٱلْمَلَائِكَةَ وَٱلنَّبِيِّينَ أَرْبَاباً أَيَأْمُرُكُمْ بِٱلْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُم مُسْلِمُونَ﴾ آل‌عمران/ ۷۹-۸۰

«*هیچ کسی را نسزد که خدا به او کتاب، حکمت و نبوت بخشد، آن‌گاه به مردمان بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید. بلکه [باید به آنها بگوید: براساس] کتابی که آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی که خوانده‌اید، مردمانی خدایی باشید و به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به عنوان خدای خود قرار دهید. آیا ممکن است او شما را به کفر فرمان دهد، بعد از آن‌که مسلمان شده‌اید؟*».

آری مسیحیان دینی را گسترش دادند که انسان را به رهبانیت، ترک زندگی دنیوی و بی‌اعتنایی به نیازهای جسمانی فرا می‌خواند که از یک سو موجب رکود

و موشک‌های دشمن غاصب، شکار می‌شوند و منادیان و مدافعان حقوق بشر و دموکراسی و ایضاً نظم نوین [یا همان ظلم نوین] جهانی! بزرگوارانه(!) دم برنمی‌آورند و باوقاحت هرچه بیشتر این تجاوزگری‌ها را، دفاع از خود می‌نامند! (مترجم)

در زندگی، سستی و سهل‌انگاری در عرصه عمران و آبادانی و از سوی دیگر به واکنشی به مراتب زشت‌تر، یعنی گرایش افراطی به لذت‌ها محض مادی و جسمی، خواهد انجامید:

﴿وَرَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ٱبْتِغَاءَ رِضْوَانِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ حدید/ ۲۷.

«و رهبانیت سختی پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم و خودشان آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند، اما آنان چنانکه باید آن را مراعات نکردند. ما به کسانی از ایشان که ایمان آوردند، پاداش در خورشان را دادیم، ولی بیشتر آنان از حدود الهی خارج شدند».

به همراه چنین دینی، نظام روحانیِ عریض و طویلی در قالب کلیسا و افراد وابسته، به ریاست پاپ برپا شد که بر ضد همهٔ جنبه‌های زندگی، دست به انواع تجاوزگری‌های زشت و قبیح می‌زد و همزمان با مخالفت با تفکر و تعقّل، دانشمندان را مورد آزار و اذیّت قرار می‌داد و آنان را از هر نوع بحث و تحقیق در زمینهٔ علوم تجربی یا نظری باز می‌داشت. در نتیجه جامعه از هر حیث به رکود و عقب ماندگی دچار شد. سپس واکنش بدتری رخ داد که به شکل الحاد و تنظیم برنامهٔ زندگی بر مبنای جدایی کامل از دین و بلکه دشمنی با دین ظهور و نمود یافته است! بدین ترتیب، رسالت آسمانی توسط کلیسا به شکلی کاملاً وارونه درآمد و چه در دوران حاکمیت کلیسا بر مردم و چه در دوران پس از شورش برضد این حاکمیت و عدم پیروی از دستورات دین، به جای اصلاح امور به انتشار فساد پرداخت.

گسترش اسلام در جهان، برخلاف مسیحیّت، رویدادی بی‌نظیر در تاریخ است. زیرا مانند امپراتوری‌های جاهلیِ قدیم و جدید و یا مانند مسیحیّت تحریف شده، دست به توسعه طلبی و تجاوزگری همراه با انتشار فساد، نزده است. در آن حرکت تاریخی بی‌نظیر، مسلمانان هدایت را به جای گمراهی و نور را به جای تاریکی، گسترش می‌دادند و بندگی واقعی خداوند را به جای پرستش جعلی و دروغینِ حاکمان، کاهنان و بت‌های رنگارنگ انتشار می‌دادند و

انسان‌های به بردگی کشیده شده را آزاد و با بازگرداندن حقوق انسانی پایمال شده، آنان را به جایگاه والای «انسانی» خود بازمی‌گرداندند.

همچنین به گونه‌ای ارزش‌های عدالت، برادری، تسامح و همکاری متقابل را انتشار می‌دادند که در تاریخ بی‌سابقه بوده و در هیچ نظام دیگری به جز اسلام، مشاهده نشده است.

مسلمانان در راستای انتشار تمدن راستین و همه جانبه و بلندپایهٔ اسلام، دستاوردهای آن را به خود منحصر نمی‌کنند، بلکه دروازه‌های آن را بر روی همهٔ مسلمانان جهان می‌گشایند و مسیحیان اندلس و اروپای شرقی و یهودیان ساکن ممالک اسلامی و گاوپرستان هندی و همه آنانی را که هدف علم‌آموزی یا زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند، در زیر سایهٔ تمدن اسلام قرار می‌دهند.[1]

مسلمانان ثروت‌های کشورهای فتح شده را غارت نمی‌کردند و مردم را به ذلت نمی‌کشیدند و سرزمین‌های فتح شده را عقب‌مانده نگه نمی‌داشتند تا بتوانند ادامهٔ «سلطه‌گری» و برتری‌جویی خود بر آنان را توجیه کنند. بلکه از همان ابتدا مردم را به نیکی، یعنی اسلام دعوت می‌کردند و در صورت پذیرش، برادر دینی آنان به شمار می‌آمدند و در صورت عدم پذیرش، از آنان می‌خواستند نوعی مالیات موسوم به (جزیه) بپردازند که نشانگر عدم مقاومت آنان در برابر رسیدن پیام حق و خیر و سعادت نازل شده از آسمان به گوش و ذهن مردم بود و در صورت رد هر دو پیشنهاد، آن گاه جنگ روی می‌داد. البته نه به خاطر اجبار کسی به پذیرش اسلام، بلکه برای نابودی «مراکز قدرتی» که از رسیدن پیام حق به گوش و ذهن مردم، ممانعت به عمل می‌آورند.[2] پس از حذف کانون‌های

۱ـ در صورت تمایل نک: (روية اسلاميه لاحوال العالم المعاصر، فصل: «امه التوحيد بين الماضی و الحاضر»).

۲ـ الف ـ هدف اصلی و اساسی جهاد در اسلام در واقع همین است و دشمنان اسلام به درستی به اهمیت آن پی برده‌اند و تصادفی نیست که سردمداران دولت آمریکا گاه و بی‌گاه، با اشاره یا کنایه بر لزوم اصلاح و حذف برخی آیات قرآن (به ویژه آیات جهاد) از برنامهٔ آموزش و پرورش کشورهای اسلامی و به‌ویژه کشورهای عربی، تأکید و اصرار می‌ورزند.

ب ـ فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ» ادعا کرده است که بالاترین دستاوردی که انسان معاصر کسب کرده، ←

ستم‌گری و محو آثار تبلیغاتی آن‌ها از اذهان، آنگاه مردم در سایهٔ اسلام برای پذیرش آنچه بخواهند، آزاد خواهند بود.[۱]

قطعاً انگیزه‌ها، ویژگی‌ها و اثرات واقعی فتوحات اسلامی، یکی از فصول اساسی تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهد و مطالعه و بررسی عمیق آن، برای ابطال ادعاهای خاورشناسان و شاگردان‌شان ،از جمله «مورخان ملی‌گرای عرب»، امری ضروری است.[۲] در اینجا از دیدگاه معینی به مسألهٔ فتوحات می‌پردازیم که عبارتست از: دلالت بر نفوذ عمیق اسلام در دل‌ها و جان‌های امت‌ی که به حرکت درآمد؛ و اگر درون افراد این امت، از اسلام خالی بود ـ یا بهتر بگوییم آکنده از روح اسلام نبود ـ هیچگاه فتوحاتی با چنین گستردگی، سرعت و اثرگذاری عمیق، صورت نمی‌گرفت. نخستین ادعای مغرضانهٔ مطرح شده در این خصوص که به

اندیشهٔ «لیبرال دموکراسی» است و این اندیشه باید جهانی شود و تأکید کرده است که اگر لازم شود با موشک کروز (cruise) این اندیشه در جهان حاکم شود، من از آن حمایت می‌کنم! در این دهکدهٔ جهانی، فرهنگ باید لیبرال دموکراسی آمریکایی باشد و.. (برگرفته از: روزنامهٔ رسالت، ۸۳/۲/۲۸)

ج ـ در دوره تسلط کامل ابزارهای اطلاع‌رسانی و تبدیل شدن کرهٔ زمین به دهکدهٔ جهانی، دولت آمریکا بنا به توصیهٔ ایدئولوگ معروف لیبرال دموکراسی، برای رساندن پیام و استقرارِ حاکمیت این اندیشه، بدون هیچ نوع مجوز بین المللی، اجازهٔ لشکرکشی و اشغال کشورها و خرابی و نابودی و کشتار مردم و تغییر رژیم‌های حاکم از جمله در افغانستان و عراق را، آن هم در فاصلهٔ هزاران کیلومتری مرزهای آمریکا، به خود می‌دهد.

د ـ باید حضرت عیسی بیاید و مسلمانان چهارده قرن پیش و پس از آن را زنده کند و به آمریکا تحویل دهد تا آنان را به همراه مسلمانان امروزی، به جرم جهانگشایی، تجاوزگری و نیز تروریسم (و صد البتّه بدون هیچ گونه محاکمه‌ای حتی در دادگاه‌های خود آمریکا) به جهنم «گوانتانامو» و سایر زندانهای آشکار و نهان، درکشورهای متحد آمریکا (به نوشته روزنامهٔ واشینگتن پست و به نقل،از رادیو BBC ۸۴/۸/۱۲) روانه کند و به هیچ یک از سازمان‌ها و نهادهای رنگارنگ و حتی خودساخته مدافع حقوق بشر، اجازهٔ کوچک‌ترین رسیدگی به وضعیت این انسان‌های پرت شده ازگردونهٔ انسانیت را، آن هم در دوره حاکمیت اومانیسم (humanism) ندهد. این در حالی است که مسلمانان چهارده قرن پیش، برای ابلاغ پیام اسلام از یک روستا به منطقه یا روستای مجاور، وسایل چندانی در اختیار نداشتند! (مترجم)

۱ـ به «رؤیه إسلامیه لأحوال العالم المعاصر» صفحات ۱۶۳ـ۱۵۳ از فصل «أمه التوحید بین الماضی و المعاصر» رجوع کنید.

۲ـ جای تأسف است که مورخان مسلمان از دشمنان اسلام کسب دانش می‌کنند و با تعصب از آنان مطالب را نقل می‌کنند، غافل از اینکه آثارشان به سم آغشته است!

سبب بی‌پایگی، اعتبار خود را از دست می‌دهد، این است که انگیزه‌های اقتصادی، پشت سر فتوحات اسلامی قرار داشته است! به یقین کسی که با اهداف اقتصادی حرکت کند، در نخستین برخورد، مردم را به اسلام دعوت نمی‌کند که در صورت پذیرشِ دعوت، مانند برادر، آنان را در آغوش بگیرد و به قصد شریک ساختن در منافعی که خداوند از طریق هدایت به وی اعطا کرده است، تحت تعالیم اسلام قرار دهد! وای بر آنانی که این همه دروغ و تهمت را به تاریخ اسلام نسبت می‌دهند!

بدین ترتیب سایر ادعاهای مربوط به فتوحات اسلامی، از اعتبار ساقط می‌گردند و حقیقتی مهم باقی می‌ماند که چنین حرکتی امکان‌پذیر نیست، مگر اینکه از جانب افرادی صورت گیرد که تا اعماق وجود، انباشته از ایمان و علاقه‌مند و خواهان دین و مایل به انتشار آن در اطراف و اکناف جهان بوده باشند و ما در چندین کتاب به این مسأله پرداخته‌ایم که قدرت مادی به تنهایی نخواهد توانست شگفتی‌های فتوحات اسلامی را تبیین و تفسیر نماید.

حکومت‌های طاغوتیِ فراوانی قدرت خود را برای کشورگشایی به‌کار گرفته‌اند و نتوانسته‌اند، به اندازهٔ حرکت‌های اسلامی به موفقیت دست یابند! چنانکه بارها گفته‌ام بی‌تردید، با توسل به زور می‌توان سرزمین‌ها را فتح کرد، اما دل‌ها را نمی‌توان گشود! و آنچه در هنگام فتوحات اسلامی به وقوع پیوست، در حقیقت نه فزون‌خواهی ارضی بلکه تنها تلاش در جهت تسخیر دل‌ها برای پذیرش اسلام بود و در بیشتر سرزمین‌های فتح شده، مردم حتی آنانی که بدون اکراه و اجبار، دین قبلی خود را حفظ کرده بودند افزون بر پذیرش آزادانهٔ اسلام، زبان مشترک پیروان آن، یعنی عربی را به عنوان زبان ملی پذیرفتند و زبانی را که پیش‌تر به‌کار می‌برند، کنار گذاشتند!

اگر فاتحان این سرزمین‌ها، به معنای واقعی مسلمان نبودند و نیروی عقیده، سلوک، رفتار و حرکت خود را از اسلام کسب نکرده و در عالم واقع، آن را به اجرا درنیاورده بودند، فتوحات اسلامی نمی‌توانست این همه شگفتی بیافرینند. مسألهٔ دیگر مربوط به قدرت محض، این است که در بیشتر موارد، مسلمانان از نظر نظامی، از فراوانی نیروها و تجهیزات نظامی، آلات جنگی، ابزار، خبرگی و

شناخت بسیار کمتری نسبت به دشمنان برخوردار بوده و از این لحاظ برتری با طرف مقابل -که شکست می‌خورد- بوده است و چنانچه عنصرِ غیر مادیِ دیگری به یاری فاتحان نمی‌آمد، نمی‌توانستند بر دشمنانی که از لحاظ فنون جنگی و تعداد نفرات و تجهیزات نظامی برتر از آنان بودند، پیروز شوند. این عنصر همان عقیده زنده و بالنده‌ای است که دل‌های مؤمنان سرشار از آن بود.

این‌ها همه نشانه‌ها و دلایلی است در پاسخ به ادعاهایی که می‌گویند: انحرافات و کج‌روی‌های بنی‌امیه، اسلام را در گهواره نابود کرده است. و این نکته‌ای است که لزوماً باید زمان درازی را به تثبیت و دوام آن در جان و دل‌های خوانندگان و پژوهشگران، اختصاص دهیم.

لازم است این تلقین پلید را که اسلام، بعد از خلفای راشدین به پایان راه رسیده است و دیگر وجود خارجی ندارد، از اذهان خوانندگان بزداییم و این مهم از طریق ارائهٔ سیمای واقعی اسلام با رعایت کامل امانت، دقت و بیان همزمان با ذکر انحرافات و کج‌روی‌ها، التزام به راه صحیح و استواری‌های آن، امکان‌پذیر خواهد بود و با مقایسه مجموع انحرافات آن با استقامت‌ها و پایداری‌ها، معلوم می‌شود آنچه از اسلام به رغم همهٔ کج‌روی‌ها، باقی می‌ماند، بخش بزرگی است و به دنبال این اقدام، فرصت مناسبی برای اندازه‌گیری و سنجش عظمت، اصالت و عمق ریشه‌های دین اسلام دست خواهد داد و به جز آنچه توسط دولت اموی نابود شد، جوانب و عناصر مهمی باقی مانده بود که مسلمانان در زمان خودِ بنی‌امیه با بهره‌گیری از قدرت و سرزندگی آن‌ها با شتاب، اصرار و دلاوری هر چه بیشتر، برای انتشار اسلام به تلاش و تکاپو افتاده بودند. چه در اثنای خلافت بنی‌امیه در شرق جهان اسلام و چه پس از سقوط این حکومت در شرق و استمرار آن در شمال آفریقا و پیشروی در بخش بزرگی از جنوب اروپا.

در عین حال، پس از تأکید بر این معنا و طرد آن اسطوره خبیث از اذهان، نباید انحرافات به‌وجود آمده توسط بنی‌امیه را بی‌اهمیت یا کم اهمیت نشماریم. شکی نیست انحرافاتی رخ داده است و بایستی به عنوان انحراف در اذهان باقی بماند. هر نوع سهل‌انگاری در این زمینه، سهل‌انگاری و بی‌اعتنایی به ذات ارزش‌های

اسلامی و تردید در ضرورت بقای آن‌ها به شمار می‌آید؛ ارزش‌هایی که در عرصهٔ اجرای عملی، گواه سیمای واقعی و خالص و نورانی اسلام‌اند و از نظر ما این درسِ تربیتی مهمی در راستای مطالعات هدف‌مند خود، به شمار می‌رود که در عین حال مبتنی بر حقیقت علمی کامل و خالص نیز هست.

با صرف‌نظر از انحرافات دوران بنی‌امیه در عرصهٔ اجرا، نگاهی به جامعهٔ اسلامی می‌اندازیم تا معلوم شود این تغییرات تا چه حد بوده است؟

به نشانه‌ها و صفات ویژهٔ جامعهٔ اسلامی عهد خلفای راشدین -که در فصل گذشته به آن پرداختیم - بازمی‌گردیم تا حدود و میزان نزدیکی یا دوری این جامعه با مردم و بی‌نظیر آن دوره، برایمان روشن گردد.

گفتیم آن جامعه، عموماً پایبند به اسلام بود، با ایمان عمیق به خدا و روز آخرت، منطبق بر تعالیم روشن اسلام و پایبندی جدی بدان و در مقایسه با همهٔ جوامع انسانی، در کم‌ترین سطح معاصی و نافرمانی. در این جامعه، مفهوم حقیقی امت، یعنی امت ایمانی در حدّ اعلای خود تحقق یافته بود. این جامعه بر پایهٔ قواعد و آموزه‌های اخلاقیِ روشن و برگرفته از اوامر و ارشادات دینی استقرار یافته بود و به راستی جامعه‌ای پر از خیر و خوبی بود و مردم به کارهای بزرگ و مهم، مشغول و از امور پست و بی‌ارزش، دست برداشته بودند و جامعه‌ای آماده و مهیا برای انجام کار و وظیفه در تمامی عرصه‌ها و بی‌تردید جامعه‌ای خداپرست بوده است.[۱]

حال باید دید کدام یک از نشانه‌ها و صفات فوق، در جامعهٔ اسلامی دوره بنی‌امیه تغییر یافته است؟ در این تردیدی نیست که برخی افراد جامعه یا بهتر بگوییم بیشتر آنان، به درجات متفاوت، از نقطهٔ اوج، رو به سراشیبی سقوط نهادند، اما پیش‌تر توضیح دادیم که این وضع در ذات خود، انحراف محسوب نمی‌شود، بلکه پس از غیاب شخصیت پیامبر ﷺ از جامعه و محو آثار تربیتی نسل جدید، چنین امری نباید دور از انتظار باشد. در واقع ما در دوره‌ی نیستیم که

۱ـ رک: صفحات پایانی فصل پیشین.

ناظر و شاهد تحول عظیم و عمیق از جاهلیت به اسلام باشیم، بلکه در دوره بعد از آن به سر می‌بریم، پس باید نقش تزکیهٔ پیامبر ﷺ بر روی آن نسل را به خوبی به یاد بیاوریم:

«خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»[۱]

«بهترین‌های شما معاصران من‌اند، سپس نسل بعد و نسل بعد و نسل بعد».

بنابراین ما همچنان در قرن‌های ممتاز به سر می‌بریم و گواهی هیچ انسانی برتر از گواهی پیامبر ﷺ نخواهد بود.

درست است که در حال حاضر، ما مسلمانان در سطح (معمولیِ) اسلام قرار داریم، ولی توضیح دادیم که همین وضع در ذات خود، سطح بالایی به شمار می‌آید و از نقطهٔ اوجی که نسل بی‌همتای مزبور به آن دست یافته بود، پایین آمده است و اگر مردم به اسلام پایبند باشند، خیر و سعادتی عایدشان می‌شود که هیچ نظام دیگری قادر به تحقق آن نخواهد بود و آنچه در دوره اوج عظمت اسلام، مردم بدان دست یافتند، تنها خیر نبود، بلکه خیر و نیکی آرمانی به درجه‌ای رسیده بود که در تاریخ بشر سابقه‌ای نداشته است و به راستی که در جامعهٔ بنی‌امیه افرادی در همان سطح اعلا باقی مانده بودند. بلکه می‌توان مدعی شد که هیچ کدام از نسل‌های مختلف اسلامی، حتی در دوره انحطاط، اگرچه به صورت پراکنده، اما به طور کلی از نمونه‌ها و اسوه‌های والا، خالی نبوده‌اند. در واقع نکتهٔ قابل ملاحظه این است که فراوانی چنین چهره‌هایی در جامعهٔ سطح بالای دوران شکوه و عظمت، حالتی منحصر به فرد و غیر عادی داشته است که به تدریج و با گذشت زمان، همچنان رو به کاهش خواهد بود.

اما از باب رعایت امانت و حق، باید بگوییم: به هر حال، از یک سو به سبب فتنهٔ به وجود آمده و از دیگر سو در نتیجهٔ خشونت اِعمال شده توسط امویان برای سرکوبی مخالفان و معترضان، در آن جامعه اتفاقی رخ داده است، بدین معنا که: از یک سو از میزان نظارت و مراقبت مردم بر اعمال حاکمان، پند و اندرز دادن

۱- روایت از شیخین.

و انتقاد از آنان در هنگام مبادرت به خطا و خلاف، برابر امر پیامبر ﷺ به‌تدریج کاسته شده است و از سوی دیگر، مردم روز به روز، چه در زمینهٔ امور عبادی و چه مسافرت به گوشه و کنار مملکت در جستجوی رزق و روزی، به مسائل خصوصی و شخصی، روی می‌آوردند. چنین وضعی نشانگر آغاز لغزش مهمی به شمار می‌رود که آشکارا آثارش را در دوره‌های بعدی مشاهده خواهیم کرد.[1]

آری؛ اهمیت انحرافات سیاسی شکل گرفته در دوره بنی‌امیه که به تدریج در جامعهٔ اسلامی آن دوران بازتاب می‌یافت، به میزان و عمق این کج‌روی‌ها بستگی ندارد. زیرا اهمیت انحرافات سیاسی در مقایسه با حوادث آن زمان، کم‌تر بوده و به نظر بسیاری از مردم، در مقایسه با آن حوادث، قابل‌تحمل‌تر و توجیه پذیرتر به شمار می‌آمده و یا دست کم برای توجیه آن دلایلی وجود داشته است. ولی اهمیت مسأله در این است که به عنوان اصول تخطّی‌ناپذیر، در سیاست ریشه دوانده و هرکس که حکومت را در دست می‌گرفت ـ به جز کسانی که مشمول رحم خداوند واقع می‌شدند ـ در مسیر پیشینیان خویش حرکت می‌کرد و آن را در راستای توجیه عملکرد خود، به کار می‌گرفت و بر این اساس هیچ مانعی وجود نداشت که او نیز مانند آنان رفتار کند یا حتی چیزی هم بدان‌ها بیفزاید! از این رو پیامبر خدا ﷺ فرموده است:

«... وَ مَنْ سَنَّ فِي ٱلْإِسلاَمِ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعُمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كُتِبَ عَلَيْهِ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَلاَ يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيءٌ»[2]

«هرکس راه و شیوه زشتی را در اسلام بنیان نهد و بعد از وی به آن عمل شود [و دیگری در آن راه گام بردارد] گناه آن عمل نیز در پرونده‌ی وی ثبت می‌گردد، بدون اینکه از گناه آنان چیزی کاسته شود».

تقدیر الهی چنین بود که از همان ابتدا، فتنه و آشوب، دامنگیر جامعهٔ اسلامی گردد و الگوهای برجسته و والای اسلام، در قالب «سوابق» و تجارب ارزندهٔ

۱ـ جهت امانت‌داری تاریخی اعتراف می‌کنیم که پرداختن به امر جهاد، همچنان بر اذهان حکمفرما و حکومت بنی‌امیه، پیوسته در حال احیا و تقویت آن بوده است.

۲ـ روایت از مسلم.

سیاسی، مجال استقرار نیابند تا به عنوان «الگوهای عملی» مورد رعایت همهٔ فرمانروایان قرار گیرند و از این رو اعمال این الگوها به مثابه عملکردهای شخصی و مرتبط با بزرگواری و فضیلت انجام دهندگانشان یعنی خلفای راشدین شناخته می‌شدند. این در حالی است که در حقیقت، در قرآن و سنت، به عنوان اصول مسلم اسلامی، به آن‌ها اشاره شده است و اگر خلفای راشدین، توجه ویژه‌ای به اجرای این اصول داشته‌اند ـ چنانکه گفتیم ـ به این علت بود که این چهره‌های شاخص، سنت‌ها و مستحبّات را جزو واجبات قرار داده و نهایت کوشش خود را در زمینهٔ پایبندی و دست‌یابی بدان‌ها مبذول داشته‌اند. با این وجود نباید انکار کرد که آنها اصول اسلام هستند و انجام بسیاری از امور دیگری که برپایه این اصول بنا شده‌اند برای حاکم مسلمان واجب و ضروری است نه امری مستحب و داوطلبانه.

فتنه‌ها و مشکلات گوناگون، مسلمانان را مجبور کرد به احکام «ضرورت» پناه ببرند که در اسلام نیز نظیر همهٔ نظام‌های حکومتی، در وضعیت اضطراری و بنا به ضرورت، به اجرا درمی‌آیند. اما ضرورت، حالتی استثنایی است و با رفع اسباب و علل، از میان می‌رود و مردم به وضعیت عادی بازمی‌گردند. گناه بنی‌امیه این نبوده است که به حسب نیاز، احکام فقه ضرورت را به اجرا گذاشته‌اند، بلکه جرم‌شان ـ البته، به جز عمر بن عبدالعزیز ـ این بود که پس از استقرار نِسبیِ نظم و آرامش در جامعه، قانون ضرورت را استمرار بخشیدند و وضعیت استثنا را به صورت اصل کلی بر جامعه تحمیل کردند و در نتیجه مردم اصول سیاسی حکومت اسلامی را فراموش کردند، یا آن‌ها را بخشی از نجابت و بزرگواریِ شخصیِ خلفای راشدین به شمار می‌آوردند. به هر حال عباسیان به‌طریقی که می‌توان آن را کودتای بنی‌عباس نامید، قدرت را تصاحب کردند و نه تنها سوابق و راه و روش سیاسی بنی‌امیه را به عنوان اصول اجرایی به‌کار گرفتند، بلکه از خود موارد تازه‌ای نیز بدان‌ها افزودند!

تردیدی نیست که خط انحراف، در آغاز از خط مستقیم چندان فاصله‌ای ندارد، زیرا مردم تندروی را چه در عرصهٔ فساد و چه در زمینهٔ اصلاح

نمی‌پذیرند! در واقع زاویهٔ بین خط انحرافی و خط اصلی، به تدریج و با مرور زمان بازتر می‌شود. به همین جهت خداوند، برتری و فضیلت افراد این امت را به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان پایهٔ ایمان به خداوند، وابسته دانسته است:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ آل‌عمران/۱۱۰

«شما بهترین امتی هستید که برای [هدایت] انسان‌ها آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

زیرا اصل امر به معروف و نهی از منکر، ابزار عملی حفظ جامعه از انحراف و اصلاح امور و بازگرداندن آن‌ها به حالت صحیح، در صورت وقوع انحراف، به‌شمار می‌آید.

همچنین بدین جهت است که خداوند، نفرین خویش را به خاطرِ نپرداختنِ به امر به معروف و نهی از منکر، نثار امت نفرین شده کرده است:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ مائده/۷۸-۷۹

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی، پسر مریم، لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته نافرمانی و تجاوز می‌کردند و از حد می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند، دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشت‌کاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند!».

در صفحات پیشین گفتیم که جامعهٔ دوره اموی تحت تأثیر دو عامل فتنه و آشوب و به دنبال آن، خشونت و بی‌رحمی بنی‌امیه در سرکوبی مخالفان، به تدریج خود را از مراقبت و بازداشتن دست حکام از ارتکاب خطا، کنار کشید. لذا اگر مشاهده می‌کنیم در دوره عباسیان به دامنهٔ کجروی‌ها افزوده شود و مردم باز هم بیش از گذشته از مطالبهٔ اصلاح امور، دست بردارند جای شگفتی نخواهد بود!

نه تنها انحرافات سه گانهٔ دوران بنی‌امیه یعنی سلطنت ظالمانه به جای خلافت عادلانه، دست درازی به بیت‌المال و توسل به خشونت در سرکوبی معارضان و مخالفان، ادامه یافت و بر شدّت آن‌ها نیز افزوده شد بلکه انحرافات تازه‌ای هم پا به عرصه نهادند که در دوران امویان سابقه نداشتند. بارزترین آن‌ها

خوشگذرانی‌هایی بود که نخست کاخ‌های خلفا و سپس امیران، وزرا، تجار، ثروتمندان و سرانجام افراد عادی شهرنشین را نیز در برگرفت.

امویان، به رغم تبدیل خلافت به سلطنت، همچنان به انتخاب شایسته‌ترین فرد برای تصدی امر حکومت پایبند بودند، در حالی که عباسیان این امر را به شکل موروثی و نوبتی درآورده بودند و حتی اگر نوبت به طفلی می‌رسید، خلافت را به وی واگذار می‌کردند.

اما در رابطه با خشونت و بیان حدود و ماهیت آن، شاید اطلاق لقب «سفاح»[1] به خاطر کثرت خون‌ریزیِ بنیان گذار این سلسله، برایش زیبنده باشد.

اما در خصوص دست‌درازی به بیت المال، موارد و نمونه‌ها، بسیار فراوان و غیر قابل شمارش است. بارها و بارها شعرای چاپلوس و مداحی که پیامبر اسلام ﷺ مردم را به «پاشیدن خاک بر صورتشان» امر فرموده است، با چند بیت شعر به مداحی خلیفه آمده و ۱۰۰ هزار دینار، انعام گرفته‌اند.

آری ۱۰۰ هزار دینار از بیت‌المال مسلمانان که محل هزینهٔ آن، برابر نص قرآن، مشخص شده است. همچنین بارها و بارها زنان خوش‌آواز، با آهنگ و آواز زیبای خویش،[2] خلیفهٔ مست یا هوشیار را چنان به وجد می‌انداختند که دستور می‌داد ۱۰۰ هزار دینار، کمی بیشتر یا کم‌تر، به او انعام بدهند! سپس بدعت تازه‌ای، یعنی ایجاد «بیت المال ویژه» به موارد فوق افزوده شد که در آن، اموال فراوان خلیفه را که از تسلط بر اموال عمومی، به دست آورده بود و خلیفه می‌توانست از این حساب هنگفت، پاداش و انعام مداحان و خوانندگان خوش‌صدایی که وی را به طرب و وجد می‌آوردند، بپردازد. اما خلیفه هزینهٔ این‌گونه معاصی را نیز از محل بیت‌المال می‌پرداخت و «بیت‌المال ویژه» سال به سال حجیم‌تر و انبوه‌تر می‌شد!

موارد فوق، انحرافاتی هستند که امویان بنیان نهاده‌اند که در زمان خود، به سبب کوچک بودن و شرایطی که اعتراضات مردم در ورای آن‌ها مستور می‌ماند،

۱ـبسیار خون ریز.

۲ـ در مورد کنیزان خوش‌صدا از صفحات بعد توضیح می‌دهیم.

چندان مایهٔ خطر به شمار نمی آمدند.اما هنگامی که به علت عدم نظارت مردم، از طریق امر به معروف و نهی از منکر - که خداوند بر آن تأکید کرده و برگزیده و برتر بودن امت را به انجام این تکلیف منوط کرده است - اقدامی برای اصلاح انحرافات صورت نپذیرفت، بر حجم و دامنهٔ آن‌ها افزوده شد تا اینکه در دوره عباسیان به اوج خود رسید.

قطعاً چنانچه انحرافات ناگهانی و بی‌سابقه و در رأس آن‌ها رفاه زدگی‌ها و خوش‌گذرانی‌های ویران کننده‌ای که اندکی قبل بدان‌ها اشاره شد، دامنگیر هرملتی شود، دیگر نخواهد توانست به وحدت، جدیت و پایبندی خود ادامه دهد و بر همین اساس دین اسلام، خوشگذرانی و رفاه زدگی را عملی ناپسند می‌شمارد و با شدیدترین وجه، انسان را از آن بر حذر می‌دارد:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا ٱلْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً﴾ اسراء/ ۱۶

«هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، افراد ثروتمند، خوشگذران و شهوتران آنجا را حاکم و چیره می‌گردانیم و آنان در آن شهر و دیار، به فسق و فجور می‌پردازند. پس حکم خدا بر آنجا واجب و قطعی می‌گردد و آن‌گاه آن مکان را سخت در هم می‌کوبیم».

آری! رفاه زدگی مانند اسیدی است که در اجسام نفوذ می‌کند و آن‌ها را از درون، پوک و سست می‌گرداند و مقاومت‌شان را در برابر هر ضربه‌ای از بین می‌برد!

آری! فراوانی ثروت و نعمت نزد مردم، به طور طبیعی باب خوشگذرانی را در دوره عباسیان گشود. اما همانطور که پیش‌تر گفتیم، ثروت می‌تواند خوشگذرانی را تبیین کند، ولی نمی‌تواند عاملی برای توجیه آن باشد.

در زمان عمر اموال و ثروت‌های نسبتاً فراوانی در اختیار حکومت و مردم قرار گرفت. اما تصرف در آن به گونه‌ای بود که توانست مانع رواج فساد شود، لذا به اصحاب اجازه نداد که به قصد تجارت از مدینه خارج شوند، مبادا طبقه‌ای ثروتمند و صاحب نفوذ تشکیل شود و نوعی برتری و فساد طبقاتی در جامعه به‌وجود آید. افزون بر آن احتمال می‌رفت اینان که در عین حال اعضای تیم مشورتی خلیفه را تشکیل می‌دادند، به فساد مالی و خوشگذرانی دچار شوند که

در چنین صورتی صلاحیّت و شایستگی خویش را در امر مهم مشاوره از دست می‌دادند. در چنین شرایطی و قبل از آن، خلیفه هوشیارانه و با دوراندیشی، بر خود و خانواده‌اش سخت گرفت، مبادا به عنوان اُسوه و الگوی بد، مردم را به فساد بکشانند.

اما اگر مال و ثروت، بدون تصرف و دخالت ولی امر، رها شود و راهکارهایی به منظور تأمین منفعت و پیش‌گیری از ضرر، اندیشیده و به‌کار گرفته نشود، ناگزیر و براساس سنت الهی، به نتایج معینی منجر می‌گردد. نه بدان سبب که ثروت ذاتاً این چنین باشد، بلکه چون از جانب افراد، تلاشی برای اصلاح آفت، صورت نمی‌گیرد، آفت به تنهایی به عرصهٔ قدرت وارد می‌شود و آفت ثروت، خوشگذرانی و راحت‌طلبی است و راه چاره آن نیز در اختیار ولی امر است که با تصرف و دخالت خود، ثروت بیش از اندازه را از دست ثروتمندان خارج سازد و منافع آن را به فقرا و کل جامعه بازگرداند و با الگو و اُسوه قرار دادن خویش، روح سعی و تلاش را در میان مردم بگستراند. اما اگر ثروت، بدون قاعده و ضابطه و با وجود گروهی که در راستای فساد اخلاق و روحِ جامعه می‌کوشند، در دست مردم رها شود، نتیجه همان خواهد شد که سنت الهی مقرر ساخته و در قرآن آمده است:

﴿ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ ٱلَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ روم/ ۴۱

«تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی که مردمان انجام می‌داده‌اند، به وجود آمده است.بدین وسیله خداوند سزای برخی از کارهایی را که انسان‌ها انجام می‌دهند، بدیشان می‌چشاند تا اینکه آنان برگردند».

فساد مالی، همانند تمامی آفت‌های اجتماعی، مُسری است و چنانچه درمان و جلوگیری نشود، ناگزیر در جامعه انتشار می‌یابد و آنگاه که از قصر خلافت آغاز شده باشد، وضعیت بدتر خواهد بود. زیرا فرمانروایان همواره اُسوهٔ مردم به‌شمار می‌آیند.

به راستی امویان به رغم وجود و شیوع فساد مالی در میان‌شان، در مقایسه با عباسیان کم‌تر به چنین آفتی دچار شده بودند. زیرا از یک سو سخت مشغول تثبیت نظام خویش بودند و از دیگر سو جهاد در راه خدا، آنان را به خود مشغول ساخته بود.

اما عباسیان، پس از استقرار حکومت، به ویژه به کوشش عمدی گروهی از اطرافیان ایرانی آنان، فساد و خوشگذرانی در میان‌شان به سرعت رواج یافت و از کاخ خلفا به کاخ‌های اُمَرا، وزرا و سپس کاخ‌های تُجّاری که درآمدهای آنان سر به میلیون‌ها دینار می‌زد، سرایت کرد و کم کم فساد، بغداد، پایتخت خلافت و نیز دیگر پایتخت‌های اسلامی، نظیر دمشق، قاهره و... را بدان سان که داستان‌های هزار و یک شب ـ و البته با نادیده گرفتن گزافه‌گویی‌ها و بزرگ‌نمایی‌های ناشی از تخیل هنرمندان و نویسندگان ـ توصیف کرده‌اند، در خود فرو برد. بی‌تردید در ارتباط با حوادث روی داده در کاخ‌های خلفای عباسی، به نحو گسترده‌ای، مبالغه صورت گرفته است و این امر به ویژه در مورد شخصیّت هارون الرشید، نیاز مبرم به تنقیح و پاکسازی خواهد داشت؛ فردی که به عمد، هم در کتب تاریخی شیعه و هم در کتاب‌های خاورشناسان، عمداً و قصداً نسبت به زشت‌نمایی چهره‌اش اهتمام زیادی به کار رفته است؛ خلیفه‌ای که بنا به روایات، یک سال به سفر حج می‌رفته و سال بعد به جنگ کفار، کی و کجا می‌توانسته است فرصت و مجال پرداختن به آن همه لهو و لعب و خوشگذرانی را داشته باشد؟! قدرت تخیل نویسندگان، هنرمندانه این مطالب را سر هم‌بندی کرده و سپس تحت عنوان وقایع تاریخی ـ و نه مجموعه داستانی ساخته و پرداخته و آن هم برای ایجاد آرامش و سرگرمی مردم ـ در صفحات تاریخ به ثبت رسیده است. با این وجود شکی نیست که فساد و خوشگذرانی هم به عنوان حقیقتی تاریخی و انکارناپذیر، رواج داشته است و سرایت آن از کاخ‌های خلفا و امرا و وزرا به کاخ‌های تاجران و ثروتمندان نیز تردیدناپذیر است و گسترش و افزایش مجالس طرب و شرابخواری در کاخ‌های مزبور نیز حقیقتی تاریخی به شمار می‌آید.

این تنها یکی از مهم‌ترین انحرافاتی محسوب می‌شود که بدون سابقهٔ پیشین، در جامعهٔ دوره عباسی پدید آمده بود، اما در عین حال منحصر به خود نبوده است.

آری! فتوحات گستردهٔ اسلامی، اسرای بسیاری را به همراه آورد که در میان آنان زنان مو طلایی، زیبا و افسونگر از ایتالیا، جزیره سیسیل و دیگر مناطق امپراتوری روم دیده می‌شد. شمار بسیاری از این زیبارویانِ یهودی و مسیحی، بدون اینکه دین اسلام را بپذیرند، به کاخ‌های خلفا و امرا راه یافتند و از حضور در کاخ‌های خلفا و امرا در جهت به کارگیری نیرنگ و مکر درونی خود نسبت به اسلام، نهایت بهره‌برداری را به عمل آوردند. ساده‌ترین حیلهٔ زنان مزبور،سرگرم ساختن خلفا و امرا به خود و بازداشتن آنان از پرداختن به امور مهم حکومت بود، که در نتیجه این امور در اختیار کسانی قرار گرفت که غالباً نه «امین» بودند و نه «مأمون» و مهم‌ترین حیله و نیرنگ آنان برافروختن آتش اختلافات، ایجاد تفرقه و خصومت در میان خاندان خلافت و طرح خواست‌ها و مطالباتی بود که سرانجام به جنگ داخلی میان امرا و به‌کارگیری سپاهیان اسلام در این منازعات انحرافی، به جای به کارگیری برای جهاد در راه خدا منتهی گردید.

سپس نوبت به فتنهٔ کنیزان می‌رسد؛ کنیزان خوش‌آوازی که به ابزار شادی و سرور مجالس کاخ‌نشینان خوشگذران تبدیل شده بودند. تعلیم خوانندگی و نوازندگی آنان، در جامعهٔ دوره عباسی به شغلی سودآور تبدیل شده بود که هزاران و بلکه صدها هزار دینار را به جیب صاحبان این مشاغل سرازیر می‌کرد و چنانچه عشق یکی از خوانندگان در قلب یکی از بزرگان غرق در ناز و نعمت و سرمست و غافل از همه جا و همه چیز، جای می‌گرفت، این گونه ولخرجی‌ها سر به میلیون‌ها دینار می‌کشید.

شماری از شاعران، اُدبا و زنادقهٔ ایرانی، که در عهد بنی‌امیه چندان مجالی برای فعالیت نداشتند، فضای سراسر فسادآلود، ناپاک و بحران زده دوره عباسی را برای تلاش‌های مفسدانهٔ خویش، کاملاً مناسب یافتند.

ایرانیان از لحاظ علمی، فرهنگی و سیاسی، خود را برتر و شریف‌تر از اعراب می‌شمردند و بخش‌هایی از شبه جزیرهٔ عربستان، تحت نفوذ نظامی و سیاسی آنان قرار داشت. با ظهور اسلام و به دنبال فتوحات اسلامی، امپراتوری عظیم ساسانی که مایهٔ افتخار و مباهات آنها بود، به سادگی فرو پاشید و کشور، به زیر

سلطهٔ اعراب مسلمان درآمد و این وضع، برای آنان - البته به جز افرادی که صادقانه و مخلصانه اسلام را پذیرفته بودند ـ بسیار گران آمده بود.[۱]

پس از آن، فتنهٔ ناشی از تهاجم فکری ـ فرهنگی یونانی از راه می‌رسد که به صورت منطق و فلسفه و پیامدهای آن یعنی پیدایش فرقه‌های دینی و علم کلام، در جامعهٔ اسلامی نمود و بروز می‌یابد. اگر این تعبیر درست باشد می‌توان این وضعیت را نوعی فساد و رفاه‌زدگی عقلی، به‌شمار آورد. زیرا زمانی که مردم از امور اصلی و مهم، فارغ شدند و در خود نیرو و وقت اضافی احساس کردند، آن را در مورد مسائل کم اهمیت‌تر به هدر دادند تا اینکه سرانجام، کار به اتلاف و نابودی این انرژی انجامید.

بیماری از آنجا سرایت کرد که مسلمانان برای آشنایی با علوم رایج در امپراتوری بیزانس [روم شرقی][۲] به آموختن زبان‌های یونانی و لاتین پرداختند و در این راه، به فلسفه و منطق یونانی دست یافتند و تصورشان این بود که این دو علم برای خدمت به اسلام ابزارهای سودمندی هستند و براین اساس، آموختن منطق و فلسفه، به سرعت به صورت «مد» روز درآمد و هیچکس بدون آگاهی از فلسفه و منطق و سخن گفتن به زبان آن‌ها در مجالس، «روشنفکر» و تحصیلکرده، به شمار نمی‌آمد! وضعیت آن‌گاه بدتر شد که خلفا با بدعت‌گذاری ساده‌لوحانه، از دانشمندان یهودی و مسیحی دعوت می‌کردند که در مجالس و محافل مباحثه، حضور یابند و به دفاع و ستایش از دین خود و تهاجم به اسلام بپردازند و سپس از علمای مسلمان می‌خواستند که به ادعاهای‌شان پاسخ دهند و آنان را مجاب و ساکت کنند!

۱ـ نویسنده در اینجا به مطالب دیگری در کتاب اشاره کرده است که چون در مجموع، با واقعیّات تاریخی مرتبط با ایرانیان، همخوانی و هماهنگی کامل ندارد و حذف آن‌ها چندان لطمه‌ای نیز به روح مبحث وارد نمی‌آورد، از ترجمهٔ آن‌ها خودداری به عمل آمد. هیچکس نمی‌تواند توطئه‌ها و مشکل‌آفرینی‌های بازماندگان امپراتوری ساسانی را به‌عنوان یکی از دو ابرقدرت دنیای باستان که در برابر فاتحان عرب مسلمان به یک باره از هم پاشید، انکار کند. اما حساب این گروه با موضع‌گیری توده مردم ایران که خالصانه به آغوش گرم اسلام پیوستند و خود را از دست نظام مستبد ساسانی رهانیدند، متفاوت بوده است. این نیز واقعیت دارد که خدمات عظیم و همه جانبهٔ ایرانیان در تمامی عرصه‌ها و به ویژه عرصهٔ فرهنگی به اسلام، بر صفحات تاریخ می‌درخشد و چشم بیننده را خیره می‌سازد.

۲ـکمی بعد راجع به جنبش علمی سخن خواهیم گفت.

از آنجا که منطق و فلسفه، ابزارهایی در خدمت علم عقاید (کلام) یهودی و مسیحی محسوب می‌شدند، علمای مسلمان، به ناچار می‌بایستی آن‌ها را به خوبی بیاموزند تا بتوانند با استفاده از ابزارهای مخالفان، به ابطال دعاوی آنان در خصوص اعتقادات‌شان بپردازند.

اما متفکران مسلمان با اثرپذیری از اندیشه‌های رقبا، «الهیات اسلامی» را پی ریختند که از طریق آن عقاید اسلامی را در قالب علم کلام عرضه می‌کردند! و این، لغزشگاه مهمی بود که عرصه را برای پیدایش فرقه‌های کج‌اندیش اسلامی هموار ساخت.

ما وظیفه داریم که هنگام مطالعه و شناخت انحرافات آن دوره، بر این مهم تأکید کنیم که با وجود بیان واضح، صریح و خالص قرآنی، نیازی در خود احساس نمی‌کنیم که برای توضیح و عرضهٔ عقیدهٔ خود، به فلسفهٔ یونانی یا غیر یونانی متوسل شویم. زیرا با توسل به این فلسفه‌ها، عقاید روشن و واضح اسلامی را در چارچوب اصطلاحات و عبارات پیچیده و فلسفی، گرفتار و برای خود مشکلات غیر واقعی، خیالی و ذهنی ایجاد و سپس خویشتن را به حل مشکلات خود ساخته، مشغول می‌کنیم.

وضعیت فوق در حقیقت از پیامدهای تهاجم فکری یونانی به حساب می‌آید که ناخواسته و در جریان مباحثات و تحقیقات علمی، صورت گرفته است.

انحراف بعدی، به وجود آمدن تصوف بوده است که آخرین انحراف نبوده و نخواهد بود. در واقع تصوف، واکنشی همزمان در برابر چندین نوع انحراف بود؛ در ابتدا واکنشی در برابر فساد و خوشگذرانی حاکم بر جامعه بود. زیرا کسانی که می‌خواستند خود را از آلودگی‌های فساد و بی‌بندوباری جامعه نجات دهند، گوشه‌نشینی اختیار کردند و برای ارضای عواطف و احساسات دینی خویش و دوری گرفتن از زشتی‌ها و آلودگی‌ها، به «ذکر» روی آوردند. همچنین واکنشی بود که در برابر جزم‌اندیشی‌های فقهی از یک سو و انعطاف‌ناپذیری و مبهم‌گویی‌های ذهنی علمای کلام از دیگر سو، ظاهر شد. زیرا «تخصص‌های علمی»، دین را به شاخه‌های تخصصی مختلفی تقسیم می‌کرد که تقریباً به‌کلی از هم جدا شده

بودند. به عنوان نمونه فقه که ماهیتاً دانشی عقلانی است، به صورت رشته‌ای خودکفا و بی‌اعتنا به جوانب اخلاقیِ نشانگر کمال و جامعیت دین درآمده بود؛ یا کسانی که عقاید اسلامی را به روش علم کلام مطالعه می‌کردند و برای رد انحرافات کلامی، به ادبیّات و منطقِ خودِ مخالفان، یعنی مباحثات عقلی و فلسفی متوسل می‌شدند، در تحقیقات خود، شفافیت و طراوت عقیدهٔ اسلامی و جنبهٔ دلربا و روح‌پرور آن را نمی‌یافتند و در نتیجه عطش روحی همچنان باقی می‌ماند و جویندگان را به سوی منبعی برای تأمین آن سوق می‌داد و هواداران تصوف پناهگاه مورد نظر را به آنان می‌نمایاندند و آنان هم شیفتهٔ تصوف شده و بدان پناه می‌بردند.

به ویژه عامهٔ مردم، زمانی که نزد فقها و علمای دینی پیرو عقلانیت به نمی‌توانستند وجدان دینی خود را سیراب کنند، به آسانی به تصوف گرایش پیدا می‌کردند و به خیال خود به گریزگاهی گرم دست می‌یافتند تا آنان را از فضای بی روح مطالعاتِ خشکِ عقلانی و سردیِ کسانی که آموزش‌های عقیدتی را از لابه‌لای قضایای علم کلام و مبهم‌گویی‌ها و مفروضات آن به عهده می‌گیرند، برهاند.

علل رواج و گسترش تصوف هر چه بوده باشد، خود این پدیده یکی از مهم‌ترین کج‌اندیشی‌هایی است که در جهان اسلام پدید آمده است. خواه از نظر ترویج افکار الحادی، مانند نظریهٔ حلول و وحدت وجود، که از هند و ایران، بدان راه یافته است، خواه از ناحیهٔ گسترش انفعال، منفی‌بافی، بی‌تفاوتی، برداشت اشتباه از مفهوم توکل و دست کشیدن فرد از فعالیت در عرصهٔ زندگی.

زمانی که انحرافات فوق، همزمان با هم روی داد و در مدت ۴ یا ۵ قرن به اوج خود رسید، مهاجمان صلیبی و سپس مغولان آمدند! در اینجا باز هم گمان می‌رفت که اسلام به پایان راه رسیده و دیگر از بین رفته است؛ اما حقیقت این چنین نبود.

از یک سو در طی این چند قرن، در کنار انحرافات مزبور، جنبش زنده و پویایی در تمام جهات شکل گرفته بود، که به طور جداگانه و با عنوان نهضت‌های علمی و فرهنگی اسلامی به ذکر آن‌ها می‌پردازیم که در تاریخ، بی‌نظیر بوده‌اند.

از سوی دیگر شکست‌های پی در پی که در شرق و غرب بر مسلمانان وارد آمد و به سقوط حکومت اسلامی اندلس و فروپاشی خلافت عباسی در بغداد

انجامید، پایان کار اسلام در جهان نبود، بلکه مجموعه‌ای از لغزش‌های میان راه بود که حرکت و جنبش تازه‌ای در پی داشت و در قالب دولت نیرومند عثمانی، بروز و نمود یافت و اقدامات و تلاش‌های عظیمی را در راه پیشروی‌های اسلام در سرزمین‌های مختلف و به ویژه در اروپا به عمل آورد.

این یکی از ویژگی‌ها و شگفتی‌های اسلام است و در ادیان دیگر به چشم نمی‌خورد. تردیدی نیست که لغزش‌ها، ضربات و لطمات وارد شده بر حکومت اسلامی، به راحتی می‌توانست هر حکومت دیگری را به کلی نابود کند؛ چنانکه همهٔ امپراتوری‌های قدیم و نیز امپراتوری‌های جدید بریتانیا، فرانسه و روسیهٔ تحت تأثیر عوامل مشابهی با شدت کم‌تر، از بین رفته‌اند.

در واقع راز قضیه در این است که اسلام، نظام سیاسی مبتنی بر قدرت مادی صرف نیست. بلکه نظامی است که قبل از هر چیز، از ایمان و عقیدهٔ تک‌تک افراد نشات گرفته است و این تفاوتی بنیادی است که ناگزیر باید در دو زمینه مورد توجه و مطالعه قرار گیرد:

۱ـ موضع‌گیری جاهلیت معاصر در برابر دین و اصرار بر ادارهٔ امور جامعه بدون دخالت دین و به ویژه جدایی دین از سیاست، به این گمان که چنین نظامی خیر و مصلحت انسان را بهتر و بیشتر تأمین می‌کند.

۲ـ فتنهٔ ایجاد شده به وسیلهٔ مسلمانانِ فریفتهٔ نظام‌های سکولار جدید و این ادعا که: این‌گونه نظام‌ها با منفعت و مصلحتِ جامعه، بیشتر از اسلام، سنخیت خواهند داشت!

هرگز! شکی نیست نظام‌هایی که مبنی بر دین نیستند و به ویژه نظام‌های ضد دین، با وجود استحکام ظاهری، لرزان و در معرض فروپاشی سریع قرار دارند. و به محض شیوع بیماری‌های اجتماعی و به ویژه فساد مالی، از هم خواهند پاشید. زیرا از نظر افکار، اعتقادات، فعالیت‌ها و در مقام اجرای عملی، کاملاً ساخته و پرداخته دست بشرند و فاقد ارزش‌های ثابتی هستند که انسان بتواند هنگام گرفتاری در گرداب و سرگردانی و از دست دادن عقل و آگاهی بدان‌ها پناه ببرد.

اما افراد مؤمن، چنین نیستند؛ زیرا آنان هنگام گرفتار شدن در گرداب و سرگردانی، همواره تکیه‌گاه محکمی دارند و مادامی که به این ریسمان محکم را به چنگ بزنند، از ساحل نجات دور نمی‌شوند و امواج طوفان، آنان را در خود نخواهد بلعید. افزون بر این، ایمان امری است که همهٔ افراد، شخصاً و بدون ارتباط با دولت و حکومت، بدان ملتزم و پایبندند، چراکه پیمانی است میان فرد و پروردگارش. لذا امکان دارد قدرت حاکم برای مدت طولانی به فساد دچار گردد، بدون اینکه مردم فاسد شوند و افراد جامعه به قراردادی که براساس اعتقادات دینی با خدای خود بسته‌اند، وفادار می‌مانند، هر چند حکومت قدرت کنترل خود را بر مردم از دست داده باشد.

شکی نیست که با مرور زمان، جامعه نیز ناگزیر تحت تأثیر فساد حکومت قرار می‌گیرد، زیرا شانه خالی کردن از زیر تکالیف، یک سرشت انسانی است. خلیفه سوم در این باره گفته است: «خداوند با استفاده از قدرت، موانعی از سر راه برمی‌دارد که با قرآن نمی‌توان آن‌ها را برداشت» و هرگاه قدرت دولت، برای مدتی طولانی دچار ضعف یا اختلال شود، افراد ضعیف‌النفسی که تنها تحت تسلط حکومت‌اند، کنترل‌شان را از دست می‌دهند و به انحراف کشیده می‌شوند و با گسترده شدن دامنهٔ انحرافات و در غیاب اصلاحات لازم، سنت الهی در میان مردم به اجرا در خواهد آمد.

اما در تاریخ اسلام، ایا امر مستلزم دقت و توجه است، که با وجود انحرافات حکومت عباسی، جامعهٔ اسلامی، مدت زمانی طولانی همچنان به پایبندی خود به اسلام ادامه داد و زمانی که حکومت پس از چند قرن غوطه ورشدن در انحرافات، سرانجام دچار فروپاشی شد، «امت اسلامی» نابود نشد و در واقع ذخایر و سرمایه‌های ارزنده‌ای در میان مردم بر جای ماند که توانست بر ویرانه‌های نظام از هم پاشیده شده، حکومت تازه‌ای بنا نهد که همچنان رسالت اسلام را برای چندین قرن به عهده گیرد.[1] از این‌رو دوران خلافت عباسی، به‌رغم

۱ـ منظور مؤلف حکومت عثمانی است. (مترجم)

همهٔ انحرافات و کج‌روی‌های صورت گرفته، در ردیف دوران شکوه و پیشروی اسلام قرار داده می‌شود، نه دوران عقب‌نشینی، درماندگی و انحطاط!

گفتیم که دوره عباسی، دوره جنبش سریع و همه جانبه بوده است و بارزترین آن‌ها را نهضت علمی و فرهنگی تشکیل می‌داده است.

به یقین کتاب‌های فراوانی، چه به قلم نویسندگان عرب و چه خاورشناسان، در ارتباط با این دو نهضت دوره عباسی، به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند. اما تصور ما این است که به یکی از نکات بسیار مهمِ مربوط به نهضت‌های فوق، دقت و توجه لازم، مبذول نشده است. زیرا به ویژه کتاب‌های خاورشناسان، به این مسأله اشاره ننموده‌اند و در نتیجه مورخان «عرب» که مطالب را از آنان نقل کرده‌اند، از آن نکته غفلت ورزیده‌اند.

خاورشناسان در بیشتر کتاب‌های خود، به تفصیل به این دو نهضت پرداخته‌اند و تأکید کرده‌اند که این‌ها صفحات پر فروغ، غنی و پرمحتوا و همه جانبهٔ تاریخ هستند. اما به هر حال مانند بخش‌های دیگر تاریخ، دستاوردهای عظیم و درخشان آن‌ها محصول تلاش‌های برجسته و همه سویهٔ افرادی بوده است که در دوره خود، درخشیده و بعد خاموش شده‌اند و مانند دیگر ارکان و اجزای تاریخ، به موزهٔ تاریخ پیوسته‌اند.

آنچه به ویژه در اینجا می‌خواهیم آشکارا بیان کنیم، فراتر از میزان سودمندی این نهضت‌ها، ارتباط آن‌ها با اسلام است و چنین مشخصه بارزی، نهضت‌های مزبور را، چه در دوران شکوه و درخشش و چه پس از پیوستن به بایگانی تاریخ، در نوع خود منحصر به فرد می‌نماید.

هنگام سخن گفتن از نهضت علمی مسلمان، باید اشاره کنیم که مسلمانان در آغاز، علم یونانیان و دیگر ملت‌ها را که یونانی‌ها آن را به ارث برده بودند. سپس فراگرفتند به سرعت روح علمی لازم را به عنوان اساس کار، کسب کردند و به تصحیح اشتباهات علمی یونانیان و به دنبال آن به افزودن مباحث کاملاً جدید و ناشناخته پرداختند که بزرگ‌ترین و بارزترین دستاوردهای این روند، ابداع روش تجربی بوده که پیشرفت‌های علمی جدید در همهٔ رشته‌ها و شاخه‌ها، بر این

روش بنا نهاده شده است. با این وجود، حق مطلب را دربارهٔ این نهضت علمی بی‌نظیر، به طور کامل ادا نکرده و چیزی از مشخصه بارز آن از دیگر جنبش‌های علمی تاریخ انسان را بیان نکرده‌ایم. در واقع آنچه نهضت مزبور را متمایز و منحصر به فرد می‌نماید، این است که این جنبش علمی گسترده از ایمان، نشأت گرفته و در سایهٔ عقیده پرورش یافته و هیچگاه تضاد و ستیزی میان آن و عقیده و ایمان رخ نداده است. در حالی که ما جایگاه این ویژگی را هنوز نشناخته‌ایم و بر این اساس، ضرورت ابراز و بیان آن را در هنگام بازنویسی تاریخ به روشنی احساس می‌کنیم.

برای شناخت ارزش این ویژگی خاص، یا بهتر بگوییم نعمتی که نهضت علمی اسلامی را از نهضت‌های دیگر، متمایز می‌سازد، با هم نگاهی به جنبش علمی معاصر دنیای غرب می‌افکنیم:

تردیدی نیست که نهضت علمی مزبور، از ابتدا بر پایهٔ خصومت با کلیسا و دین بنا شده است. منابع اروپایی ریشهٔ این خصومت‌ها را به ترس کلیسا از گسترش علم و عقب‌نشینی خرافات نسبت می‌دهند. زیرا پایه و اساس قدرت هولناک کلیسا برای تسلط بر افکار و اذهان مردم خرافات بود. منابع فوق همچنین ریشهٔ این عداوت را با ضدیت علم با آموزه‌های تورات درباره تاریخ جهان و مسطح بودن زمین به جای کرویّت آن اعتقاد به مرکزیت زمین به جای خورشید، در جهان مرتبط می‌دانند و متولیان کلیسا، در راستای همین طرز تفکر، مخالفان کتاب «مقدس» را که در رأس آنان کپرنیک، جوردانو برونو و گالیله قرار داشتند، به شکنجه و قتل و سوزاندن تهدید کردند و از آن هنگام، جنگ و نزاع میان علم و دین آغاز شد.

آنچه منابع اروپایی در این باره می‌گویند، صحیح است. اما این منابع عمداً و به دلایلی کاملاً روشن، از همان آغاز، علت اصلی شورش کلیسا بر ضد نهضت علمی را نادیده گرفته‌اند عبارتست از اینکه جنبش‌های علمی اروپا در حقیقت از مدارس اسلامی اندلس، شمال آفریقا و شرق جهان اسلام و از کتاب‌های علمی مسلمانان که به زبان لاتین، یعنی زبان علمی اروپای آن روز، ترجمه می‌شدند،

اقتباس و نقل شده بود و نسبت به اسلام و مسلمانان، روح تحسین و ستایش بسیاری با خود به همراه داشت و در پی آن، کلیسا که از گسترش نفوذ اسلام، همراه با نهضت علمی به هراس افتاده بود، به شدت برآشفت و برای جلوگیری از چنین نفوذی به اعمال وحشیانه و بی‌رحمانه مبادرت ورزید.[۱]

علل و عوامل هر چه بوده، رابطهٔ میان «علم و دین» در اروپا عملاً به دشمنی کشیده شد و هر یک راه خود را رفت و در این میان موجودیت و وحدت جامعه از هم گسست و در نتیجه، علم خود را ملزم به ترک دین و دین نیز خود را مجبور به کنار گذاشتن علم دانست؛ این در حالی است که علم و دین، هر دو خطوط مستقیم فطرت بشر هستند. یعنی علاقه و رغبت نسبت به عبادت خالق، خواست فطری انسان و علاقه به شناخت و معرفت هم جزء جدایی‌ناپذیر سرشت اوست. این‌ها هر دو کشش‌هایی هستند که خالقِ علیم و خبیر در سرشت انسان نهاده است تا وظیفهٔ خلافت در زمین را به انجام رساند:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ اعراف/۱۷۲

«[ای پیامبر! برای مردم بیان کن] هنگامی را که پروردگارت پس از فرزندان آدم نسل‌های بعدی شان را آفرید و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری! گواهی می‌دهیم».

﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ روم/۳۰

«این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است و نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است آیین محکم و استوار».

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ نحل/ ۷۸

«خداوند شما را از شکم‌های مادران‌تان بیرون آورد، در حالی‌که چیزی نمی‌دانستند. و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

۱ـ وظیفهٔ ما مسلمانان این است که ضمن بازنویسی تاریخ، این حقیقت را به همان اندازه که منابع اروپایی پنهان ساخته‌اند، به روشنی بیان کنیم؛ زیرا در واقع بخشی از تاریخ اسلام را تشکیل می‌دهد.

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ ٱلْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ بقره/۳۱

«سپس به آدم همه نام‌ها را آموخت».

زمانی که انسان، فطرت و سرشت خدادادی،طبیعی و زیبای خویش را سالم نگه‌دارد، انگیزه‌های فطری دین و دانش، در کنار هم و پابه پای هم نقشِ خود را ایفا می‌کنند و انسان از یک سو کاملاً به عالم غیب معتقد می‌شود و از دیگر سو، در عالم مشهود و زندگی مادی، به‌دور از هرگونه تعارض و تناقض و انفصال، به سعی و تلاش می‌پردازد:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِها وَكُلُوا مِن رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ﴾ ملک/ ۱۵

«خداوند کسی است که زمین را برای شما رام کرده است. پس در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید! زنده شدن دوباره در دست اوست».

﴿ٱللهُ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْبَحْرَ لِتَجْرِيَ ٱلْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ* وَسَخَّرَ لَكُم مَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ جاثیه/۱۲-۱۳

«خداوند همان کسی است که دریا را برای شما رام کرده است تا کشتی‌ها برابر فرمان و اجازهٔ او در دریا روان شوند و شما انسان‌ها بتوانید از فضل خدا بهره گیرید تا شاید سپاسگزار شوید. و آنچه در آسمان‌ها و آنچه که در زمین است، همه را از سوی خود، کاملاً در اختیار شما قرار داده است. قطعاً در این، نشانه‌های مهمی است، برای کسانی که می‌اندیشند!».

اما نادانی کلیسای اروپا، میان دو انگیزهٔ فطری بذر نزاع و جدایی پاشید و با این اقدام، بخش عمده‌ای از هویت و موجودیت انسان را به فساد و تباهی کشاند. اروپاییان در ادامه، دست به نادانی دیگری زدند و با آغاز نهضت بیداری، ریشه‌های فرهنگ جاهلی یونان باستان را احیا کردند که در افسانه‌های آن، منازعهٔ شدیدی میان خدا (یا خدایان) و انسان در می‌گرفت و رابطهٔ میان این دو به شدت خصمانه بود. خدایان قصد داشتند انسان را به سختی مجازات کنند. زیرا چشم به مشارکت در قدرت آنان دوخته بود! و انسان هم به سهم خود، به منظور اثبات ذات خویش، با خدایان به ستیز می‌پرداخت و براساس میزان نافرمانی

نسبت به خدایان، موجودیت خود را به اثبات می‌رسانید، همچنین بر پایهٔ مفاد اساطیرِ جاهلیِ مزبور، انسان توانسته بود، با وجود نارضایتی خدا، «علم» را از او به غنیمت بگیرد، چرا که خداوند، علاقه‌ای به این نداشت که انسان را در «معرفت» و علم با خود شریک کند و می‌خواست آن را در انحصار خود نگهدارد.[۱]

ژولین هکسلی در کتاب **«انسان در جهان معاصر»** در این باره می‌نویسد:[۲]

«در نتیجهٔ بیداری این احساس در روح، اروپای معاصر همچون پیشینیان خود در یونان قدیم، به این احساس رسیدند که ناتوانی و نادانی، تنها عوامل تسلیم انسان در برابر خداوند درگذشته بودند و حال که در سایهٔ علم، بر جهان پیرامون خویش تسلط یافته، وقت آن رسیده است که مسؤولیت همهٔ آنچه را پیش‌تر در دوره ناتوانی و نادانی، به خدا واگذار می‌کرد، شخصاً به عهده گیرد و خود به مقام الوهیّت ارتقا یابد».[۳]

در نتیجهٔ نادانی‌های مزبور، در جهان غرب میان علم و دین، دشمنی آشتی‌ناپذیری درگرفت و نهضتِ علمیِ عظیم و مهارناپذیری، در عین ضدیّت با دین و تنفر از خدا و ارتقای طبیعت، به مقام الوهیت،[۴] به راه افتاد که به شدت از ذکر نام دین در عرصهٔ علم، بیزار بود و این دو، آشتی‌ناپذیر و غیرقابل جمع شناخته می‌شدند:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ زمر/ ۴۵

«هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌های‌شان می‌گیرد و بیزار می‌گردند. اما هنگامی که از معبودهایی جز خدا سخن به میان می‌آید، به‌ناگهان شاد و خوشحال می‌شوند».

از آنجا که علم از لحاظ تئوری و کاربرد و به خاطر تسهیلات و وسایلی که برای ایجاد رفاه و آسایش در خدمت انسان قرار می‌دهد، از قدرت و توان بسیار بالایی

۱ـ رک: (اسطورهٔ پرومته، (Prometeus) سارق آتش مقدس، در اساطیر یونان).

۲ـ Man in the modern world.

۳ـ نک:(ژولین هکسلی، انسان در جهان معاصر، انتشارات وزارت علوم‌مصر، قاهره، ۱۹۵۷.

۴ـ داروین می‌گوید: «طبیعت، خالق همه چیز است و در این زمینه هیچ محدودیتی نمی‌شناسد»!

برای نفوذ در جان و دل مردم برخوردار است، ناگزیر کار به جایی رسید که بشر، دین را از صحنهٔ زندگی کنار نهاد و علم را به‌جای آن نشاند و بر این اساس همهٔ ارزش‌های معنوی و اخلاقی مرتبط به دین یک‌جا به دور افکنده شد و آن‌گاه بود که علم ذاتاً به عنوان وسیلهٔ گسترش فساد و الحاد، مورد بهره برداری قرار گرفت.

جنبش علمی و همه جانبه‌ای - نمی‌گوییم به دور از دشمنی با دین، بلکه - در سایهٔ دین و با کمک گرفتن از آن صورت گیرد، چه نعمتی به شمار می‌آید؟ و چه احساس آرامش و اطمینان خاطری به انسان دست می‌دهد، اگر جنبش و پیشرفت علمی مزبور، نیازهای فطری‌اش را در عرصهٔ شناخت و همزمان با کشش‌های فطری، وی را در زمینهٔ خداپرستی، سیراب کند؟

احساس وحدت، هماهنگی عقلی و روحی فراوانی، وجود انسان را در برمی‌گیرد، چنانچه فرد دانشمند، عابد، و فرد عابد، دانشمند باشد؟ چنین انسانی زیرا هنگام ورود به مسجد در حالی که ذهنش مملو از علم و هنگام ورود به کارخانه یا آزمایشگاه، قلبش انباشته از یاد و ذکر خدا باشد هرگز احساس پریشانی و سرگردانی نخواهد کرد. آری! کسی قدر و منزلت نعمت مزبور را می‌شناسد که وضع و حال آنانی را که در سایهٔ جاهلیت معاصر به از هم گسیختگی شخصیت و بی‌هویتی دچار شده‌اند، مورد تأمل و بررسی قرار دهد. و حق با عمر بن خطاب بود که با ذهن نافذ و اندیشهٔ روشن می‌گفت: «هر کس جاهلیت را نشناسد، اسلام را نیز نخواهد شناخت»!

شکی نیست که برپایی جنبش و پیشرفت علمی اسلامی که در پناه ایمان و برگرفته از اعتقادات دینی و براساس اصل «فریضهٔ» دانش‌اندوزی، انسان را به خدا نزدیک می‌سازد، موجب شده بود که از این پیشرفت‌های علمی در راستای به فساد کشاندن اعتقاد و اخلاق جامعه ـ چنانکه از پیشرفت‌های علمیِ امروزیِ جهان غرب، مورد استفاده قرار می‌گیرد ـ بهره‌برداری به عمل نیاید. پیشرفت‌های علمی جهان غرب به شیوه‌های گوناگون، دین و اخلاق بشر را به فساد و تباهی می‌کشانند؛ چه از طریق ارائهٔ نظریات به اصطلاح «علمی» که به موجب آن‌ها صفت خالق بودن از خدا سلب می‌شود، و چه از راه پخش اخبار و ادعاهای

«علمی» در خصوص تولید سلول زنده توسط انسان، یا عرضهٔ فلسفه‌هایی «علمی» که دین و اخلاق و «ثابت بودن» ارزش‌ها را به‌طور مطلق، به ریشخند می‌گیرند.

همچنین فضایی که در آن انسان از راه عبادت به خداوند تقرب می‌جوید، مانع از آن شده بود که مسلمانان پیشرفت‌های علمی به‌دست آمده را برای تباهی و نابودی، به کار گیرند. چنانکه امروزه دانش هسته‌ایِ اعطاییِ خداوند، در راستای تخریب و نابودی و تهدید و ارعاب و کشتار جمعی، به‌کار گرفته می‌شود.[1] و همچنین قرص‌های ضد بارداری با هدف اشاعهٔ فحشا و فساد اخلاقی، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

دریغ که در همهٔ آثار خاورشناسان و غرب‌زدگان دربارهٔ نهضت علمی اسلامی، نعمت مذکور، مورد ارزیابی و قدرشناسی لازم قرار نگرفته است!

وظیفهٔ ما این است که در بازنویسی تاریخ اسلام، حقایقی چند را مورد تأکید و توجه کافی قرار دهیم:

۱ـ بی‌تردید، این مسلمانان بودند، که براساس رهنمودهای اسلام، روش تجربی را وارد عرضهٔ تحقیقات علمی کردند.

نه اعراب قبل از اسلام با مباحثهٔ علمی برای استخراج نتایج عملی سروکار داشتند و نه علم یونانیان که مسلمانان در پی رهنمودهای اسلام به جستجوی آن پرداخته و بدان دست یافته بودند، هیچ یک مبتنی بر مشاهده، استنباط و انجام تجارب آزمایشگاهی نبودند. یونانیان به جای پرداختن به آزمایش‌های عملی و عینی، فرضیه‌های کلی را از مباحث فلسفی و نظری، استنباط می‌کردند.

اما اسلام، از همان ابتدا مسلمانان را به کسب دانش تشویق کرد و بعد آنان را به جستجوی نظریات عملی و عینی برای استخراج حقایق، واداشت.

---

۱. الف ـ در فضای غوغا سالارانهٔ کنونی، پیرامون فعالیت‌های هسته‌ای ایران، به حق باید پرسید: چرا هزاران بمب هسته‌ای انبار شده در زرادخانه‌های آمریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه، چین و نیز رژیم صهیونیستی اسرائیل، به نام بمب هسته‌ای مسیحی یا مارکسی یا یهودی شناخته نمی‌شوند، در حالی که به تعدادی اندک از این بمب‌ها که پاکستان در اختیار دارد، موذیانه و مغرضانه نام وحشت‌انگیز بمب هسته‌ای اسلامی داده می‌شود؟(مترجم)

رهنمودها و رویکردهای مکرر قرآنی به سوی جهان مشهود و محسوس و مسائل درون آن، از جمله: توالی روز و شب، ستارگان، ابر، رعد و برق، گیاهان، حیوانات و خروج موجودات زنده از مرده و بیرون آمدن مرده از زنده، با هدف معطوف ساختن توجه انسان به عظمت و قدرت خدا و نشأ گرفتن همه چیز از جانب او و اطاعت محض آن‌ها از اراده و عظمت خداوند، صورت گرفته است؛ و اینکه پروردگار، به تنهایی خالق و صاحب همهٔ امور است و لا غیر:

﴿أَلاَ لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلْأَمْرُ﴾ اعراف/ ۵۴

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد».

بنابراین اله و معبودی حق، جز او وجود ندارد.

همچنین هدف از رویکردهای فوق عبارتست از: ترغیب و تشویق انسان به شناخت هستی و بهره‌برداری از همهٔ آنچه خداوند برای آبادسازی و تزیین جهان، در اختیار وی قرار داده است:

﴿وَجَعَلْنَا ٱللَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ ٱللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ ٱلنَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِن رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً﴾ اسراء/۱۲

«ما شب و روز را دو نشانه قرار داده‌ایم. نشانه شب را محو گردانده‌ایم و نشانه روز را تابان کرده‌ایم تا از فضل پروردگارتان بهره‌مند گردید. شمارهٔ سال‌ها و حساب را بدانید! و ما هر چیزی را دقیقاً مشخص ساخته‌ایم».

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلْحَجِّ﴾ بقره/ ۱۸۹

«دربارهٔ هلال‌های ماه از تو می‌پرسند، بگو: آن‌ها نشانه‌های زمانی برای مردم و حج هستند».

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ يُغْشِي ٱللَّيْلَ ٱلنَّهَارَ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَفِي ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي ٱلْأُكُلِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ رعد/ ۳ـ۴

«و او آن کسی است که زمین را گسترانده و در آن کوه‌ها و جویبارها قرار داده است و از هر گونه ثمر و میوه‌ای، جفت نر و ماده‌ای در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند. بی‌گمان در این، نشانه‌هایی است برای آنان که می‌اندیشند. در روی زمین

قطعه زمین‌هایی در کنار هم قرار دارد و تاکستان‌ها، کشتزارها و نخلستان‌های یک پایه و دو پایه در آن موجود است که اگرچه با یک نوع آب سیراب می‌شوند، اما برخی را از لحاظ طعم بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این نشانه‌هایی برای کسانی است که عقل خویش را به کار می‌گیرند».

﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَناً وَجَعَلَ لَكُم مِن جُلُودِ ٱلْأَنْعَامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثاً وَمَتَاعاً إِلَىٰ حِينٍ * وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِمَّا خَلَقَ ظِلَالاً وَجَعَلَ لَكُم مِنَ ٱلْجِبَالِ أَكْنَاناً وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ ٱلْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ﴾ نحل/۸۰ـ۸۱

«خداست که خانه‌های‌تان را محل آرامش و آسایش‌تان تبدیل کرده است و از پوست‌های چهارپایان، چادرهایی برای‌تان ساخته است که در سفر و حضر خود، آن‌ها را سبک می‌یابید و از پشم، کرک و موی چهارپایان، وسایل منزل و موجبات رفاه و آسایش شما را فراهم کرده است که تا مدتی از آن‌ها استفاده می‌کنید. خداوند از چیزهایی که آفریده، سایه‌ها و از کوه‌ها پناهگاه‌ها برای‌تان پدید آورده و جامه‌هایی برای‌تان تدارک دیده است که شما را از گرما و جنگ، حفظ می‌کند. بدین گونه خدا نعمت‌های خود را بر شما اتمام می‌بخشد تا مطیع و مخلص او شوید».

﴿أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ * أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَاراً وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَاراً وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً أَءِلَٰهٌ مَعَ ٱللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ نمل/۶۰ـ۶۱

«آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و برای شما از آسمان، آبی بارانده است که با آن باغ‌های زیبا و فرح افزا رویانده‌ایم؛ باغ‌هایی که شما نمی‌توانستید درختان‌شان را برویانید. آیا معبودی با خداست؟! اصلاً ایشان قومی هستند که نافرمانی و سرپیچی می‌کنند! یا کسی که زمین را به عنوان قرارگاه قرار داده است و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است و برای زمین، کوه‌های پا برجا و استوار آفریده است و میان دو دریا، مانعی پدیدار کرده است؛ آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادان‌اند!».

افزون بر آن ده‌ها نمونهٔ دیگر از این گونه اشارات در قرآن کریم یافت می‌شود که انسان را به اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها و زمین و شناخت هستی و از طریق آن پی بردن به قدرت خدا و روی آوردن به تسخیر آنچه انسان از رازهای این جهان کشف می‌کند، در جهت عمران و آبادانی، ترغیب می‌کنند:

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ هود/۶۱

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار کرده است».

این رویکردها، رهنمودها و امثال آن‌ها بود که مسلمانان را نخست در پی کسب علم فرستاد و آنها را وادار کرد که تنها به علوم نظری و فلسفی یونان بسنده نکنند و به عرصه‌های عملی و اجرایی روی آورند و روش تجربی را به حوزهٔ تحقیقات علمی وارد نمایند و با گام زدن در این راه، به پیشرفت‌های عظیمی در طب، فیزیولوژی، فیزیک، شیمی، نجوم و ریاضیات دست یابند که تاریخ بر آن گواهی می‌دهد.

۲ـ تردیدی نیست که پیشرفت‌های علمی جدید اروپا، همهٔ بنیان‌های خود را از نهضت علمی اسلامی برگرفته است.

البته نمی‌توان منکر این حقیقت شد که اروپا در سایهٔ تلاش فوق‌العادهٔ خود، دامنهٔ پیشرفت‌های علمی را به جایی رسانده است که انسان، پیش‌تر حتی تصورش هم را نمی‌کرد و الحق اروپا در سایه صلابت، پشتکار، مراقبت، خلاقیت و استعداد فطری خویش، کرانه‌های پیشرفت‌های حیرت‌انگیز را بدین حد رسانده است. اما آنچه باید بر آن انگشت نهاد، این است که مسلمانان در نتیجه چنین کوشش هایی، دامنهٔ نهضت علمی را به جایی رساندند که در دوره خود، پیروزی بزرگی محسوب می‌شد، با این تفاوت که اروپا نهضت علمی خود را بر مجموعهٔ عظیمی از ذخایر و اندوخته هایی پایه‌گذاری کرد که هم از حیث روش تحقیق و هم خود علوم در اختیار داشت. در حالی که مسلمانانِ زمان شروع نهضت، چنین اندوخته‌ای از لحاظ روش تحقیق علمی در اختیار نداشتند و در واقع با بهره‌گیری از رهنمودهای دینی خود، به آن دست یافتند. علاوه بر این علوم کاملاً جدیدی نظیر: جبر، نقشه‌کشی و جغرافیا را نیز ابداع کردند (به همهٔ

این‌ها علوم دینی مختص اسلام مانند علوم قرآنی، حدیث، فقه، اصول و... را نیز باید افزود که طبیعتاً نزد ملل دیگر یافت نمی‌شد.)

۳ـ پیش‌تر اشاره کرده‌ایم که نهضت علمی اسلام، در پناه عقیده و ایمان و به دور از هرگونه ضدیت با آن، نشأت گرفت و مسلمانان امت‌یاز منحصر به فرد آن، یعنی برنامهٔ درست علمی را از منهج ربّانی برگرفتند و به واسطهٔ آن سعادت بشریت را برای مدتی طولانی فراهم آوردند و به راستی که انسان معاصر، با از دست دادن این برنامهٔ صحیح، به بدبختی، پریشانی و آشفتگی روانی، اضطراب عصبی و استرس و به مصداق این ضرب‌المثل قرآنی تبدیل شده است:

﴿رجُلاً فِيهِ شُرَكَاءَ مُتَشَاكِسُون﴾ زمر/ ۲۹

«انسانی با شریکان و همدستان بداخلاق».

دچار شده است. دستاوردها و موفقیت‌های نهضت بزرگ اسلامی، همچون فراگیر بودن، تعادل، توازن و به هم پیوستگی، پدیده‌ای نیست که با سپری شدن نسل مسلمانان فعال و خلاق آن زمان، به تاریخ پیوسته باشد و در واقع، راه و رویهٔ همهٔ انسان‌ها و همهٔ زمان‌ها به شمار می‌آید و چنانکه مسلمانان آن دوره در امور فوق و دیگر امور پیشرو بودند ناگزیر حرکت بیداری اسلامی معاصر باید از طریق برنامه‌های اجرایی و عملی، قضیهٔ فوق را در مقابل جاهلیت معاصری –که همهٔ موازین و معیارها را مختل و بشریت را به سوی گمراهی و بدبختی سوق داده است – به خوبی روشن سازد. این حرکت همچنین موظف است که از راه نشان دادن نمونه‌های عینی و عملی، بشریت را در امر فوق و دیگر امور، به راه راست بازگرداند و یقین داشته باشد که این امر، بخشی از رسالت و مسؤولیتی است که در روز آخرت و در پیشگاه خداوند باید پاسخگوی آن باشد:

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ بقره/۱۴۳

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

بنابر آنچه گذشت، نهضت علمی اسلامی را به عنوان بخشی از تاریخ که سپری شده است و امروز دیگر وجود خارجی ندارد، تلقی نمی‌کنیم. بلکه به عنوان برنامه‌ای همیشگی بدان می‌نگریم که در آن دوره آن را به‌کار بردیم و امروز هم می‌کوشیم به آن بازگردیم و تمامی بشریت را نیز به سوی آن فرا می‌خوانیم. در این صورت، نهضت مزبور از «موزهٔ تاریخ»، خارج و به صحنهٔ زندگی امروز بازخواهد گشت و دیگر خاطره‌ای به شمار نمی‌آید که با گذشت زمان، از یادها برود. بلکه به رسالت و پیامی ارزنده تبدیل خواهد شد که سعادت و پیشرفت حال و آیندهٔ جامعه بشری را در پی خواهد داشت.

آنچه درباره نهضت علمی اسلامی گفتیم، عیناً برای توصیف نهضت فرهنگی و تمدن اسلامی نیز مناسب است. بیشتر خاورشناسان در زمینهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی دوره عباسی در شرق، اندلس، سیسیل و دیگر ممالک اروپایی که به تصرف مسلمانان درآمده و مدت‌ها بر آن‌ها حکمفرما بوده اند، به تفصیل سخن گفته‌اند.

اما موضوع بحث آنان چیست؟ در ادامه جهت وضوح بیشتر مسأله پاره‌ای از نوشته‌های آنان را نقل می‌کنیم.

بی‌تردید ارزش و اهمیت هر تمدنی، تنها به تعداد شهرهایی که صاحبان‌شان ساخته‌اند، یا راه‌هایی که احداث کرده‌اند، و یا کارخانجات عظیم صنعتی‌ای که بنا نهاده‌اند، بستگی ندارد. هر چند همهٔ این‌ها طبیعتاً در بطن مفهوم تمدن جای می‌گیرند و از این نظر میان ملل گوناگون، تفاوت به چشم می‌خورد.

در حقیقت تمدن به ارزش‌ها وابسته است و بر آن‌ها متکی است و در سایهٔ آن‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد و با از دست رفتن ارزش‌ها، تمدن نیز به سراشیبی سقوط و زوال خواهد افتاد؛ اما جهان غرب هنگام بحث از تمدن[1] بیشتر بر جوانب مادی و محسوس تأکید می‌کند و بحث از ارزش‌ها را به مقولهٔ فرهنگ [2] و اختلاف آرای گستردهٔ مورخان و نویسندگان درباره حدود و میزان روابط و تداخل این دو مفهوم، وامی‌گذارد. ولی ضروری است که ما مسلمانان معیارهای ذاتی خود را با استمداد از مفاهیم دینی کسب کنیم.

۱ـ civilization.

۲ـ culture.

آری! عمران، آبادانی و پیشرفت صنعتی، امری مطلوب و بخش مهمی از وظایف مربوط به خلافت انسان در جهان به شمار می‌رود و در قرآن به صراحت بدان اشاره شده است و اگر فرد با داشتن توان لازم در این مورد کوتاهی کند، در حقیقت در زمینهٔ ادای تکلیف خویش، مقصر قلمداد خواهد شد.

اما مسأله به امور عمرانی و صنعتی صِرف محدود نمی‌شود، زیرا از این نظر کافر و مؤمن با هم برابرند و چه بسا کافر به علت توجه بیشتر به زندگی و زینت‌ها و زیبایی‌های دنیوی، بر مؤمن برتری داشته باشد.

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ هود/ ۱۵

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به طور کامل می‌دهیم».

در واقع، مسأله به خود انسان مربوط می‌شود که آیا هدف از هستی خویش را محقق کرده است؟ و هدف از وجود او چیست؟

آری! در اینجاست که «ارزش‌ها» متفاوت و در نتیجه، تمدن‌ها نیز متفاوت خواهند بود.

با معیار قرار دادن این مسأله، تفاوت آرای پژوهشگران پیرامون سبک معماری، نحوهٔ احداث شهرها، نوع لباس و وسایل زندگی، زیور آلات ثانویه و دیگر جلوه‌های جنبی تمدن با این پرسش بنیادین، آشکار می‌شود که:

آیا انسان هدف از خلقت خویش را تحقق بخشیده است؟ و هدف از آفرینش او چیست؟ قصد ما هرگز این نیست که در مطالعات و بررسی‌های خویش، نسبت به جوانب فوق، سهل‌انگاری به خرج دهیم یا آن‌ها را به حساب نیاوریم. اما تردیدی نیست که برخلاف رویهٔ معمولِ پژوهشگران دنباله‌رو روش و برنامهٔ کنونی دنیای غرب، تمامی توجه و اهتمام خود را نیز به آن امور معطوف نمی‌سازیم!

بی‌تردید هدف از خلقت انسان در اذهان غربی‌ها با هدفی که خداوند و فرستاده‌اش در اسلام تعیین کرده‌اند، اختلاف بنیادی دارد. بنابر درک و فهم مردم مغرب زمین، خلقت انسان با دو هدف اصلی و عمده صورت گرفته است: حفظ زندگی خود در روند «تنازع بقا» و برخورداری هر چه بیشتر از لذت‌های مادی زندگی.

گاهی اوقات اروپا به گمان نادرست، تمدن خویش را به دین گره می‌زند و با محک قرار دادن مسیح، تمدن اروپا را «تمدن مسیحی»[1] می‌نامد، که در حقیقت دروغی به این بزرگی وجود ندارد! زیرا مسیح ﷷ برای رهایی روح، مردم را به ترک لذات دنیوی فرا می‌خواند و می‌گوید:

«اگر کسی به گونه راستت سیلی زد، گونه چپ را نیز در اختیارش بگذار و اگر خواست پیراهنت را به زور ببرد، ردایت را نیز به وی بده!»

اما واقعیّت اروپا فاصلهٔ زیادی با دعوت مسیح ﷷ دارد. زیرا اروپایی، نه تنها گونهٔ چپ خود را در اختیار کسی که به گونهٔ راست‌اش سیلی بزند قرار نمی‌دهد، بلکه این خود او است که می‌زند، غارت می‌کند و به انگیزه تجاوزگری محض و بدون آنکه کسی به او صدمه‌ای برساند، به تعدی و تجاوز، دست می‌زند!

آری! این‌ها میراث دعوت مسیح نیست، بلکه میراث جاهلیت رومی است که با استفاده از زور و قوهٔ قهرآمیز می‌کوشد به خاطر منافع خود، ملت‌های دیگر را به ذلت، قهقرا، عقب‌ماندگی و بردگی بکشاند و هر چه بیشتر، خود را از لذّات زندگی دنیویِ پر از زینت، زرق و برق بهره‌مند سازد. لذا آنانی که بنیان‌های تمدن معاصر غرب را به تمدن‌های یونانی، رومی[2] مرتبط می‌سازند، بسیار صریح‌تر و صادق‌تر از کسانی‌اند که به گمان خود تمدن مزبور را به نوعی با حضرت مسیح ﷷ پیوند می‌دهند.

بنیان‌های یونانی ـ رومی تمدن غرب، زمینه را برای پذیرش نظریهٔ [چارلز] داروین در مورد تعبیر حیوانی از رفتار انسان فراهم ساخت. او در نظریهٔ خود، اصل تنازع بقای حاکم بر رفتار حیوانات را به رفتار انسان نیز تعمیم داد و بدین گونه، تعبیر و تفسیر حیوانی از رفتار انسان در خصوص برخورداری از لذات جسمی، به شکل بی‌بند و باری جنسی ـ که ابزارهای اطلاع‌رسانی امروزی، عملاً به پخش و نشر آن مشغول‌اند ـ نمود می‌یابد. آری! داروین می‌گوید: انسان، حیوانی تکامل یافته است و این تکامل بر دو مورد متمرکز است:

۱ـ Chrishiun civilizution

۲ـ Greeco-Roman

۱ـ افزایش حجم مغز.

پس او مدعی است از آن‌که انسان توانست به طور مستقیم روی دو پا بایستد و سرش را به جای معلّق بودن در فضا، به تنه بچسباند، مغزش بزرگ‌تر شد و قدرت سخن گفتن پیدا کرد و هوشش افزایش یافت.

۲ـ تکامل انگشت شست دست، به نحوی که به او امکان داد، ابزار و ادوات را با آن در دست بگیرد و بدین وسیله هوش و ذکاوت خود را در کارهای عملی، نشان دهد.

اگر انسان غربی این چنین و اهدافش آن چنان باشد، تفسیر دنیای غرب از تاریخ و تمدن بر دو امر اساسی متمرکز می‌گردد:

۱ـ ادوات و ابزارهای جنگی.

۲ـ وسایل لذت بردن.

حیوان، تنها با نیروی بدنی می‌جنگد. اما حیوان تکامل یافته و انسان شده، افزون بر قدرت بدنی، از عقل خود نیز کمک می‌گیرد و بر این اساس ادوات جنگی را به شکل سیاست، جنگ، علم و تکنولوژی درمی‌آورد. حیوان، تنها از لذت‌های جسمی بهره می‌برد. اما حیوان تکامل یافته و انسان شده، در کنار لذّت‌های بدنیِ صِرف، «هنر» را نیز به خدمت می‌گیرد.

بدین ترتیب دنیای غرب، در امر مطالعه و شناخت «تمدن» بر قدرت سیاسی، نیروی نظامی، پیشرفت‌های علوم و تکنولوژی، آبادانی، طرز لباس، رفاه، آرامش، زیور آلات، وسایل تزیین و... تأکید می‌کند.

اما دین اسلام درباره همهٔ این قضایا نظر دیگری دارد. پیرامون هدف از آفرینش انسان، خداوند در قرآن کریم، به روشنی سخن گفته است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ذاریات/ ۵۶

«من پریان و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

خداوند در قرآن ابعاد و جوانب عبادت را به تفصیل توضیح می‌دهد و آن را نه مجموعه‌ای از اعمال عبادی صِرف، بلکه امری دربرگیرندهٔ همه جوانب زندگی به شمار می‌آورد:

﴿قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لاَشَرِيكَ لَهُ﴾ انعام/۱۶۲-۱۶۳

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است؛ خدا را هیچ شریکی نیست».

خداوند امور بسیاری را در زیر مجموعهٔ عبادات جای می‌دهد:

۱ـ اعتقاد به اینکه معبودی جز خدا وجود ندارد و محمد ﷺ فرستاده اوست.

۲ـ منحصر ساختن اعمال عبادی به خدای یکتا و بلد شریک.

۳ـ اجرای شریعت خداوندی و کنار نهادن سایر قوانین.

۴ـ در پیش گرفتن اخلاق برگرفته از (لااله الا الله).

۵ـ آبادسازی زمین فقط براساس برنامهٔ الهی و چشم پوشیدن از هر راه و روش دیگر.

بدین گونه، عبادت، تمامی کارهای انسان و همهٔ امور زندگی را در بر می‌گیرد.

خداوند همچنین برخورداری از لذت‌های زندگی را به مثابهٔ جزیی از هدف موجودیت انسان، مورد اشاره قرار می‌دهد:

﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ﴾ بقره/ ۳۶

«و برای شما مدتی در زمین، مکان، قرارگاه، فرایند و بهره‌مندی است».

ولی برای برخورداری و بهره‌مندی، مرزهایی تعیین کرده است که آن را از سطح حیوانی پست، به مقام شایستهٔ انسان و «انسانیّت» بالا می‌برد.

به همین دلیل همسر را مایهٔ آرامش و دوستی و مهربانی قرار داده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ روم/ ۲۱

«و یکی از نشانه‌های خداوند این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفریده است تا در کنار آنان بیارامید و در میان شما و ایشان، مهر و محبت انداخت».

مال و ثروت را برای مصرف و انفاق در راه خیر، اختصاص داده است نه خوشگذرانی و اسراف و تکبر:

﴿قُلْ مَا أَنفَقْتُم مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ بقره/ ۲۱۵

«بگو: آنچه از [مال] پسندیده، صدقه و انفاق می‌کنید، از آن پدر و مادر و خویشاوندان، یتیمان، بیچارگان و در راه ماندگان است و هر کار نیکی که می‌کنید، خداوند از آن آگاه است».

قدرت و نیرو به انسان داده است تا آن را برای جهاد در راه پیروزی دین خدا به‌کار گیرد، نه اینکه به ستمگری، زورگویی و سرکشی بپردازد:

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِيْ سَبِيلِ ٱللّٰهِ ٱلَّذِينَ يَشْرُونَ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا بِٱلآخِرَةِ وَمَن يُقَاتِلْ فِيْ سَبِيلِ ٱللّٰهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً﴾ نساء/ ۷۴

«کسانی که زندگی دنیا را در مقابل دست یافتن به پاداش آخرت می‌فروشند باید در راه خدا جنگ کنند و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته شود، یا اینکه پیروز گردد، پاداش بزرگی بدو می‌دهیم».

این چنین است که عبادت، همهٔ جنبه‌ها و عرصه‌های زندگی را در بر می‌گیرد. از همین رو با تأکید بر تفسیر اسلامی تاریخ و تمدن و توجه به مقام عظیم انسانی این پرسش مطرح می‌شود که آیاانسان هدف از خلقت خود را تحقق بخشیده است؟ و از چه وسایلی در این زمینه استفاده کرده است؟

در این صورت، سیاست، جنگ، علم، فناوری و هنر، صرفاً ابزارهای تحقق هدف مزبور به‌شمار می‌آیند، نه خود هدف. این ابزارها تحت قواعد و ضوابط ربانی قرار دارند و صحت یا بطلان هر عملی، توسط آن‌ها سنجیده می‌شود و خود، ذاتاً هدف و معیار، به شمار نمی‌آیند.

با مقایسهٔ دو تمدن با هم و برتری یکی از آن دو، از همان ابتدا نمی‌پرسیم که هر یک چند شهر ساخته‌اند؟ چه میزان راه احداث کرده‌اند؟ چه سلاح‌هایی تولید کرده‌اند؟ چند بار در جنگ پیروز شده‌اند؟ سبک معماری‌شان چه بوده است؟ از چه نوع زینت‌ها و زیورآلاتی استفاده کرده‌اند؟ و مجالس و محافل سرگرمی و خوشگذرانی‌شان چگونه برگزار می‌شده است؟

در حقیقت، این‌ها پرسش‌هایی هستند که بعد از پرسش اصلی و اولیه ـ در صورت تمایل ـ مطرح می‌سازیم:

آیا انسان‌های متمدن، چنانکه باید حق عبادت خدا را به جا آورده‌اند یا به بیراهه رفته و غیر خدا را پرستیده‌اند؟

این سؤال، پرسش‌های دیگری نیز به دنبال می‌آورد:

آیا احکام آنان مطابق شریعت خداوند بوده است، یا از قوانین دیگری پیروی کرده‌اند؟ آیا قواعد و ضوابط الهی بر برنامهٔ فکری و شیوهٔ سلوک و رفتارشان حاکم بوده است یا این ضوابط را رها کرده و به قوانین غیر الهی پناه برده‌اند؟ اخلاق الهی داشته‌اند یا خُلق و خوی شیطانی؟

سپس نوبت به طرح پرسش در ارتباط با ادوات جنگی فرا می‌رسد. اما برخلاف نظر مورخان غربی، این پرسش نه یک بخش، بلکه همزمان دارای دو جنبه است. از یک سو درباره خودِ ابزارها، ماهیت، میزان دقت، پیشرفت، برتری و... آن‌ها می‌پرسیم و از دیگر سو پرسش به عرصه و زمینه و موارد به کارگیری آن‌ها مربوط می‌شود: آیا در راه پیروزی دین خدا و خدمت به آن به کار رفته است یا در زمینهٔ نافرمانی خداوند و ناسپاسی نعمت‌های او؟

پس از درک مطلب فوق، به مفهوم روشنی از اصطلاح «تمدن» به معنای اسلامی آن دست می‌یابیم و در چارچوب این اصطلاح، پیرامون نهضت «تمدن اسلامی» سخن می‌گوییم. بی‌تردید بارزترین ویژگی این تمدن، «اسلامی» بودن آن است؛ این تمدن از ایمان نشأت گرفت و در سایهٔ آن رشد پیدا کرد و همچنان بیانگر و نمایانگر راستین اسلام بود تا اینکه از راه مستقیم اسلام، منحرف و به فساد و تباهی دچار شد.

آری! در عرصه‌های صنعتی و تشکیلات و سازمان‌های اجتماعی، از جمله بنای شهرها، احداث راه‌ها و کاخ‌های زیبا، پیشرفت‌های صنعتی، توزیع امتیازات و نظام‌مندی و هماهنگی در زمینهٔ اداره منافع عمومی، به دستاوردهای بزرگی دست یافت. اما چنانکه گفتیم، این‌ها در میان میان بیشتر تمدن‌ها یا به عبارت دقیق‌تر، در میان همهٔ تمدن‌ها[1] مشترک هستند، هرچند از لحاظ درجه و میزان پیشرفت و برتری، با یکدیگر متفاوت باشند.

۱ـ منظور ما در اینجا از «تمدن» به معنای لغوی محض آن، یعنی عملکرد شهرنشینان در مقایسه با بادیه‌نشینان است، نه مفهوم اصطلاحی و ارزشی آن.

اما پیش از آن‌که به بحث دربارهٔ آن دستاوردهای شگفت‌انگیز، روی آوریم ـ و این کاری است که اکنون تحت تأثیر برنامهٔ دنیای غرب انجام می‌دهیم ـ لازم است به بحث دربارهٔ آنچه تمدن اسلامی را از دیگر تمدن‌ها متمایز می‌کند، بپردازیم.

برای درک این مسأله، همانگونه که در ارتباط با نهضت علميِ اسلامی، عمل کردیم. نخست نگاهی به تمدن معاصر غرب، یا بهتر بگوییم «جاهلیت معاصر غرب» می‌اندازیم.[1]

تردیدی نیست که جاهلیت معاصر غرب از نظر عمران و آبادانیِ همه جانبهٔ زمین، به جایی رسیده که در تاریخ، بی‌سابقه است و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی، امکان رسیدن به موفقیت‌هایی را فراهم ساخته است که انسان قبلاً حتی نمی‌توانست تصورش را بکند.

اما جایگاه انسان در این جاهلیت، در کجا قرار دارد؟

آری! انسان موجودیت خود را به اثبات رساند، و از لذات دنیوی اشباع شد. اما با کدامین معیار، این موجودیت را محقق ساخت و تا چه اندازه از لذت‌های دنیوی بهره جست؟

براساس معیارهای اسطوره‌ای یونان، بشر توانسته است ؛ یعنی از طریق نافرمانی خدا و ضدیّت با اوامر اجتناب هدفمند از هدایت‌های الهی و خروج هر چه بیشتر از دایرهٔ دین و ارزش‌ها و اخلاقیّات آن موجودیت خود را محقق سازد!

همچنین با توجه به معیارهای حیوان تکامل یافتهٔ داروین نیز، انسان از راه فرو رفتن در لذت‌های دنیوی و به‌کارگیری همهٔ کوشش، وقت و زندگی خویش در این راه زندگی نهایت بهره و لذت جسمی و مادی برد.

اما براساس مقیاس و معیاری که خداوند برای بزرگداشت انسان مقرر کرده، وضع به گونهٔ دیگری است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾ اسراء/ ۷۰

۱ـ منظور ما در جاهلیت مفهوم قرآنی آن است در صورت تمایل نک: («تمهید فی معنی الجاهلیه» از کتاب: روية اسلاميه احوال العالم المعاصر).

«ما انسان‌ها را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزی بخشیده و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری داده‌ایم».

از دلایل محترم شمردن انسان، این است که خداوند از روح خود در انسان دمید و نفخهٔ آسمانیِ لطیف و شفافِ روحانی به وی بخشید تا تیرگی گِلی را که انسان از آن ساخته شده بود روشن سازد:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلآئِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِّنْ طِينٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ ص / ۷۱-۷۲

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی از گِل می‌آفرینم، هنگامی که آن را سرو سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلق به خود، در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید».

لذا انسان از لحظهٔ آفرینش به صورت موجودی مادی و در عین حال روحانی درآمد که نفخهٔ روحش از مشتی خاک جدا نمی‌شود و خدای خود را آگاهانه می‌شناسد و با بصیرت به عالم غیب اعتقاد پیدا می‌کند و با جسم خود روی زمین راه می‌رود، و روحش وابسته به آسمان است.

آری! انسان زیبای خوش قدّ و قامت، همین است.

پس این کجا و انسانِ اسطوره‌ای یونانیِ نافرمانِ خداوند و نیز حیوان تکامل یافتهٔ داروینیسم کجا؟[1]

اکنون به انسان معمولی و عادی، در تمدن اسلامی نگاهی می‌اندازیم:

انسانی را می‌بینیم که در عالم مشهود و محسوس با قدرت تمام کار می‌کند، شهرها را آباد می‌کند، راه می‌سازد، به دنبال کشف مجهولات به سرزمین‌های دور دست می‌رود، زمین را شخم می‌زند، مواد خام را به محصولات صنعتی تبدیل می‌کند، در پی تأمین منافع عمومی است، به اندازهٔ زمان و فرصت موجود به یادگیری می‌پردازد و برای گشودن دروازه‌های تازه به روی علم، می‌کوشد و...، در همهٔ حالات و شرایط، به خدا و روز آخرت، ایمان و اعتقاد کامل دارد و در

۱- Darwinism

تلاش‌های گستردهٔ خود به دستورات خدا پایبند است و به رضایت او چشم طمع و امید می‌دوزد. واقعاً چه نعمت بزرگی است که شخصیّت انسان را یکپارچه و منسجم می‌سازد و مانع پراکندگی و سرگشتگی و تباهی‌اش می‌شود.

خداوند چنین موجودی را آفریده و توان تحرک، تلاش و نشاط را فطرتاً به او بخشیده و با هدف آبادسازی جهان او را «جانشین» خود، کرده است:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَاتِ مِنَ ٱلنِّسَاءِ وَٱلْبَنِينَ وَٱلْقَنَاطِيرِ ٱلْمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلْفِضَّةِ وَٱلْخَيْلِ ٱلْمُسَوَّمَةِ وَٱلْأَنْعَامِ وَٱلْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا﴾ آل‌عمران / ۱۴

«برای انسان، محبت شهوات جلوه داده شده است؛ از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت، مقادیر فراوان طلا و نقره، اسب‌های نشان‌دار و چهارپایان، کشت و زرع، این‌ها کالای دنیای پست فعلی است».

همچنین توجه به آفریدگار و عبادت برای او، فطری انسان است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ اعراف / ۱۷۲

«هنگامی را [به یاد آور] که پروردگارت فرزندان آدم را از نسل آدمیزادگان پدیدار کرد و ایشان را بر خود گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری! گواهی می‌دهیم!».

﴿فِطْرَتَ ٱللهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللهِ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ روم / ۳۰

«این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد! این است دین و آیین محکم و استوار. اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

چنین موجودی، در سایه استعدادهای ذاتی و فطری‌اش، از توازن، تعادل و همبستگی درونی برخوردار است؛ یعنی نه کاملاً به جنبهٔ جسمی صرف، (قبضهٔ گِل) متمایل می‌گردد و نه به جوانب روحی (نفخهٔ روح). با جسم خود (البته نه گلی سخت، سفت و تیره) حرکت می‌کند و راه می‌رود و روشنایی و درخشندگی روح را نیز با خود دارد و در سایهٔ چنین حرکت و جنبش درست و متوازنی، تمدن بی‌نظیر اسلامی را پی افکند و آن را از دیگر تمدن‌های بشری متمایز ساخت.

براین اساس، لازم است که سخن خود را بر این جنبهٔ تمدن اسلامی متمرکز سازیم و روش‌ها و برنامه‌های دنیای غرب، ما را فریفته و مجذوب نقش و نگار و زیبایی ظاهری، سبک معماری، مدل لباس، مسکوکات، زیور آلات و... نسازد. این به معنای نادیده انگاشتن دستاوردهای مذکور نیست، بلکه هشدار از تأکید و پافشاریِ بیش از اندازه بر آن‌هاست. چرا که در حقیقت مهم‌ترین و ارزشمندترین جلوه‌های تمدن به شمار نمی‌آیند.

به یقین ایجاد ارتباط بین زندگی دنیوی و زندگی اخروی، زندگی برای دنیا و زندگی برای آخرت و ایجاد ارتباط میان جسم و روح و مادیات و معنویّات و بین فعّالیّت عملی و فضایل اخلاقی و... والاترین چیزی است که آدمی در دنیا به آن دست می‌یابد و فقط در این صورت است که به معنای واقعی کلمه «متمدن» شناخته خواهد شد!

از این رو موارد فوق، شایستهٔ آن‌اند که مورد توجه و تأکید کامل قرار گیرند و پرداختن به جنبه‌های دیگر، به منزلهٔ تکمیل نقاشی چهره و افزودن جزئیات پیکر موجود زنده به شمار می‌آیند.

نخستین مکانی که در مرکز «شهرهای اسلامی» از ابنیه، سبک معماری، خیابان‌ها، حجم، وسعت و نظم اماکن عمومی، نظر هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند، «مسجد جامع» آن شهرهاست. حال به شهرهای امروزی نگاه کنید تا تفاوت موجود را ببینید! مرکز شهر امروزی را بازار یا تفریحگاه تشکیل می‌دهد و این روشن‌ترین گواه شیوهٔ توجه و علایق مردم یا جهت‌دهی به اهتمامات و نظرات آنان است.

در این میان، ساکنان شهرهای اسلامی، روز خود را با روی آوردن به خدا آغاز می‌کنند و سپس همراه با یاد و ذکر خدا، در پی منافع و نیازهای خود می‌روند. اینان شبانه‌روز پنج بار به نماز می‌ایستند و در فاصلهٔ میان نمازها، نیز خدا را فراموش نمی‌نمایند.

حال به خانهٔ یک مسلمان نگاه کنید: آنچه در نگاه اول و قبل از شیوهٔ معماری و مصالحِ به کار رفته در آن از قبیل سنگ، ملاط، تزیینات، دکوراسیون و انواع

لوازم منزل، جلب توجه می‌کند، شیوهٔ معماری و نقشهٔ داخلی آن است که به گونه‌ای طراحی شده است که به زنان خانواده امکان می‌دهد آزادانه و به دور از نگاه نامحرمی که شرعاً نباید بر «حریم داخلی» منزل چشم بیاندازد، امور منزل را اداره کنند؛ این آموزه‌ای دینی ـ اخلاقی است که خانه‌های امروزی به کلی فاقد آن‌اند و آن‌ها اتاق خواب و نیز زنان منزل، بیش از آنچه باید و لازم است، در معرض دید همگان قرار دارند!

پس از آن به «مؤسسات» و نهادهای تمدن اسلامی و مفاهیم و نشانه‌های آن‌ها بنگرید: «دیوان قضا» دستاورد اسلامی اصیلی است که مهم‌ترین ویژگی آن را استقلال قاضی و مصونیت کامل وی در برابر خطر برکناری به خاطر صدور احکام خلاف طبع قدرتمندان، تشکیل می‌دهد!

«دیوان حسبه یا احتساب» نیز دستاورد اسلامی اصیلی است که وظیفه‌اش اجرای فرمان الهی امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان معیار شناسایی بهترین امت و حصول اطمینان نسبت به پایبندی مردم به حلال و حرام بوده است:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾
آل‌عمران/۱۱۰

«شما بهترین امتی هستید که برای [هدایت] انسان‌ها آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

همچنین، «دیوان اوقاف» نیز گواه علاقهٔ درونی مردم به انجام کارهای نیک و انفاق در راه خدا بوده است. تحصیلات رایگان، مسابقه‌ای بود که مسلمانان، از این نظر بسیاری از ملل روی زمین را پشت سر نهادند و همچنین معالجهٔ رایگان بیماران در بیمارستان‌های دولتی، از مظاهر و جلوه‌های بارز تمدنی است که از روح اسلام نشأت گرفته بود.

پاک بودن جامعهٔ اسلامی از جرم، نه به معنای عدم وقوع آن، –که چنین چیزی در طول تاریخ در هیچ یک از جوامع انسانی، مشاهده نشده است – بلکه به معنای کاهش شدید جرم –که موجب می‌شود، مردم نسبت به جان و مال و ناموس خود، احساس اطمینان و آرامش کنند – از دیگر ویژگی‌های چنین جامعه‌ای بود.[1]

۱ـ و این چیزی است که جاهلیت معاصر به شدت از فقدان آن رنج می‌برد.

پاکیزگی جامعه از انحرافاتی مانند شراب‌خواری و فحشا [1] نیز چنان وضعیتی را داشته است.

علاوه بر این روحِ دوستی و مهربانی تا بدان حد بوده است که ساکنان یک محله در یک شهر، از نظر مشارکت در شادی و غم یکدیگر، خود را اعضای یک خانواده، به‌شمار می‌آوردند.

آنچه گفته شد، لب و روح تمدن اسلامی را تشکیل می‌دهد که آن را از تمدن‌های دیگر متمایز می‌کند و وظیفهٔ خواننده و پژوهشگر این است که بر آن تأکید و اصرار کند، نه بدان سبب که تنها بخشی از تاریخ این ملت است، بلکه به خاطر رسالت و مسؤولیتی که این تمدن روزگاری انجام داده است و اجرا و عملی شدن دوبارهٔ آن را وظیفهٔ خود می‌داند و به منظور بالا بردن مقام «انسان»، همهٔ افراد بشر را از طریق ارائهٔ الگوی عملی و اجرایی، به انجام آن فرا می‌خواند.

هیچ کس در این تردید ندارد که آرمان‌گرایی این تمدن به واسطهٔ استبداد سیاسی فرمانروایان عباسی ـ البته به جز شماری که فطرتاً عادل و با ستمگری مخالف بودند به شدت ـ به لرزه افتاد، اما باید به حقیقتی که پیش‌تر بیان گردید، بازگشت و آن این است که: در طول تاریخ اسلام، فساد حکمرانان، همواره همان نتایجی را در پی نداشته است که نظام‌های بشری بی ارتباط با اعتقادات دینی و بی‌اعتقاد به خدا، در صورت فساد حکام‌شان بدان‌ها دچار شده‌اند، زیرا در نظام دینی، پایبندی‌های مردم به انگیزهٔ تقرب به خداوند صورت می‌گیرد، نه خوف از حاکم. آری! امت اسلامی، فعالیت‌های تمدن‌ساز خود را به معنای کامِل اسلامی آغاز کرد که روح، ماده، دنیا، آخرت، عمل و اخلاق را با هم و در کنار هم دربرمی‌گیرد و بنا به انگیزهٔ درونی و نه فراخوان حکّام و نه تحت تأثیر بیگانگان، بلکه در راستای اجرای عملی مفاهیم دینی و در حقیقت به عنوان روش و برنامهٔ کامل و دربرگیرندهٔ جوانب زندگی به تلاش می‌پردازد.

اگر بالندگی تمدنی مسلمانان، نسبت به زمان خود، مدتی به تأخیر افتاد، امری کاملاً طبیعی بود؛ زیرا در سال‌های نخستین ظهور اسلام، مسلمانان سخت

۱ـ پاک بودن – در اینجا نیز چنانکه در مورد جرم گفتیم ـ به معنای کامل نیست، چون چنین چیزی در عالم بشری غیر ممکن است، بلکه بدان معناست که این امور، شایع و کثیرالوقوع نبوده‌اند.

مشغول تحکیم پایه‌ها و بنیان‌های عقیدتی در درون و در زندگی واقعی خود، بودند و پس از کسب آمادگی درونی، حرکت سازندگی را آغاز کردند. اما آنچه می‌خواهیم بیان کنیم، این است که اقدامات و فعالیت‌های تمدن‌ساز، از ابتدا در هستهٔ اولیهٔ اسلام نهفته بود، همانگونه که جوانهٔ درخت، در شاخه‌اش نهفته است و به محض حصول شرایط مناسب، رشد و نمو خود را شروع می‌کند. همچنین باید اضافه کنیم که جنبه‌های «ارزشی» مرتبط به تمدن اسلامی، از همان ابتدا همراه با اعتقادِ به (لااله الاالله) و(محمد رسول الله) پابه عرصه وجود نهاده‌اند. به آیات نخستین سوره قرآن کریم نگاه کنید. در این آیات از پاره‌ای از عادات و اخلاق جاهلی به شدت انتقاد و تلویحاً به ترک و جایگزینی آن‌ها با آراسته شدن به اخلاق جدید. یعنی اخلاقیات الهی و توحیدی سفارش می‌شود:

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلْأِنسَانَ لَيَطْغَىٰٓ ۞ أَن رَّآهُ ٱسْتَغْنَىٰٓ ۞ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجْعَىٰٓ﴾ علق/ ۶-۸

«قطعاً انسان‌ها اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند. سرکشی و تمرد می‌کنند بی‌تردید بازگشت به سوی پروردگار تو خواهد بود».

طغیان و نافرمانی، از احساس توهم بی‌نیازی ناشی می‌شود و از ویژگی های تمدن‌های جاهلی است و به اشکال مختلف، نمود و ظهور می‌یابد؛ از جمله به صورت طغیان و ستمگری‌های نظام سرمایه‌داری که فقرا را بی‌رحمانه می‌بلعد؛ یا به صورت نظام کمونیستی که به سبب ستمگری‌ها و زورگویی‌های خود، به سرنوشت محتوم فروپاشی دچار شد و سرانجام به شکل زورگویی «دولت‌های بزرگ» [1] که با استفاده از نهادی موسوم به «شورای امنیّت!» حق و اجازهٔ قانونی

۱ـ دولت‌های دارای حق ناعادلانهٔ وتو لازم به توضیح است که بعد از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ م و پایان جنگ سرد و تک قطبی شدن جهان و به ویژه پس از حادثهٔ مشکوک انفجار برج‌های دو قلوی سازمان تجارت جهانی نیویورک در یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ م. اصطلاح قدرت‌های بزرگ، دیگر محلی از اعراب ندارد! درست است که پنج عضو دائم شورای موسوم به امنیّت، ظاهراً از حق وتو برخوردارند،ولی این تنها دولت آمریکا است که با یکه تازی، منافع فزون خواهانه و ستمگرانهٔ خود را با استفاده از قدرت نظامی و مصوبات شورای امنیّت و دیگر مجامع بین المللی، بر جهانیان تحمیل می‌کند و هر دولتی راکه با خواست‌های نامشروع و قلدری‌های او و نیز تجاوزگری‌های اسرائیل مخالفت کند با وارد کردن اتهام کلیشه‌ای، «هواداری از تروریسم» مرعوب و وادار به سکوت می‌کند. (مترجم)

هر نوع تجاوزگری را از طریق تصویب قطعنامه‌های پیشنهادی، تنها به وسیلهٔ بالا بردن دست به معنای تصویب در جلسات شورای مزبور، به خود اختصاص می‌دهند و سایرین را در برابر متوقف ساختن روند اجرای عدالت توسط خود وادار به سکوت اجباری می‌سازند.

آری! مخالفت با هر نوع طغیان و ستمگری از یک سو و یاد و نام خدا و روز آخرت از سوی دیگر، خشت اول بنای تمدن غیر جاهلی، یعنی تمدن اسلامی است که در آن، مردم به عبادت خدای یکتا می‌پردازند و در پناه اعتقاد به روز آخرت و حساب و جزا، آرزوهای نفسانی خود را مهار می‌کنند و جایگاه و منزلت انسان را ارتقا می‌دهند.

با بهره‌گیری از پیام اسلام و الهام از اوامر و نواهی و در سایهٔ توجیهات، رهنمودها و هشدارهای آن بود که چنان تمدن عظیم و باشکوهی، به صورت کاملاً مستقل پا به عرصه وجود نهاد و اگر از ابزارها و عناصر برگرفته از تمدن‌های ایران و روم شرقی [بیزانس] بهره گرفت، به خاطر نیازی بود که به سبب فقدان این عناصر و ادوات در تاریخ اعراب قبل از اسلام، در خود احساس می‌کرد. باید خاطر نشان ساخت که میان بوجود آمدن خود به خودی یک پدیده و ایجاد آن از طریق استفاده از ادوات و وسایل دیگران، تفاوت بارزی وجود دارد. به وضوح مشاهده می‌شود که «نهضت علمی اروپا» خود به خود و بدون وجود زمینه پیشین یا بدون بهره‌گیری از تجارب ملل دیگر، به‌وجود نیامده است. بلکه در نتیجهٔ تماس صلح‌آمیز با مسلمانان در اندلس و تماس و برخورد با آنان در جنگ‌های صلیبی و... بود که اروپا از تاریکی قرون وسطا بیرون آمد و سپس با استمداد از «عزم زندگی» موجود نزد مسلمانان، نهضت را آغاز و در پی آن، هم مولود جدید و هم اسباب و عوامل رشد و نمو آن را از مسلمانان گرفت.[1]

۱ـ مسألهٔ فوق جداً شایان توجه و تفصیل است. غربی‌ها بارها در نوشته‌های خود کوشیده‌اند این تفکر را به مسلمانان القا کنند که: مسلمانان تمدن خود را در اثر تماس با تمدن سرزمین‌های مفتوحه به دست آورده‌اند و این مغالطه از خلط میان ارادهٔ تمدن‌جویی. و ابزارهای به کار رفته در روند تمدن‌آفرینی، ناشی می‌شود؛ مورد اول، تمدن‌آفرین است، ولی دومی نه!

اما تمدن اسلامی با آن عظمت و شکوه، پس از چند قرن، به علت رواج و افزایش انواع انحرافات در میان دولتمردان و نیز دیگر افراد جامعه، از اوج عظمت و برتری، روی در سراشیبی سقوط نهاد و سنت خدا بر آن جاری شد:

﴿ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ ٱلَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ روم / ۴۱

«تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی به وجود آمده است که مردمان انجام می‌داده‌اند. بدین‌وسیله خدا سزای برخی از کارهایی راکه انسان‌ها انجام می‌دهند، بدیشان می‌چشاند تا اینکه آنان برگردند».

بی‌تردید، فسادی که دامنگیر دولتمردان و افراد جامعه شده بود، علاوه بر بدعت‌ها، معصیت‌ها، صوفی‌گری، بی‌تفاوتی و کنار گذاشتن جدیت در امور، مهم‌ترین عوامل فروپاشی به شمار می‌آیند. مایهٔ شگفتی است که خاورشناسان و شاگردان و پیروان‌شان در میان تاریخ‌نگاران عرب، به هنگام بحث و بررسی و تحقیق پیرامون «تمدن اسلامی» از دوره‌هایی که این تمدن به انحراف کشیده شد؛ یعنی دوره‌های شیوع فساد و خوشگذرانی و انصراف از امور جدی و باارزش، به نیکی یاد می‌کنند! گویی به نظر آنان، تمدن یعنی همین فساد و خوشگذرانی‌های مهلک و سقوط ارزش‌های والای انسانی!

آن انحرافات، به عنوان میراث جاهلیت یونان و روم، عبارت بود از: مادی گری و آراستن زندگی دنیوی با هدف کسب لذت و بهره‌مندی هر چه بیشتر از لذت‌های مادی، در جهان غرب کاملاً مفهوم و مقبول شناخته می‌شود.[۱] اما چه شده است که ما مسلمانان، در زمینهٔ انحرافات مزبور، در پی آنان افتاده‌ایم، حال آن‌که دربارهٔ تمدن، تعریف خاص خود را داریم که از روح، مفاهیم، اوامر و نواهی دین اسلام برگرفته شده است.

به یقین لازم است که در مطالعه و تحقیق پیرامون تمدن اسلامی، مفاهیم و ذهنیات خود را به گونه‌ای تعدیل کنیم که با باورهای اسلامی، هماهنگ و همساز باشند.

۱ـ در صورت تمایل، نک: («الجاهلیة المعاصره» در: رویه اسلامیه لاحوال العالم المعاصر).

کوتاهی امت در انجام وظایف دینی و غفلت از امر مراقبت، مواظبت و هوشیاری همیشگی در برابر دشمنان و همچنین کوتاهی در زمینه تهیهٔ وسایل لازم برای اعلای کلمهٔ توحید و ترک امر به معروف و نهی از منکر و کوتاهی در مورد ایمان به خدا، سبب شدند که کیفر و عِقاب الهی، به صورت تهاجم نیروهای صلیبی و حملهٔ وحشیانهٔ مغول نازل شود. لازم است خواننده بیاد بیاورد که مهاجمان صلیبی، تجاوزات خود را خیلی زودتر و در زمان پیامبر ﷺ آغاز کردند. دولت روم به محض آگاهی از شکل‌گیری نیروی جدیدی در شبه جزیرهٔ عربستان، به طور جدی خود را برای سرکوبی آن آماده کرد. هِرقل[1] از پذیرش دعوت صلح‌جویانهٔ پیامبرﷺ سرباز زد و به دنبال آن تحرکات صلیبی به منظور نابودی اسلام، سرانجام به جنگ‌های خونینی انجامید که مسلمانان، پیروزمندانه به شام، آسیای صغیر و سپس مصر و نوبه (سودان) و شمال آفریقا گام نهادند و رومیان را از این مناطق بیرون راندند. کینه‌ها و تلخی‌های این شکست مفتضحانه در دل‌های صلیبیون انباشته شد و پیوسته در پی فرصت مناسبی برای حمله به مسلمانان و بیرون راندن اسلام از مناطق فتح شده و از دل‌های مردم این مناطق بودند. اما در دوران قدرت امویان و شکوه و اقتدار عباسیان، جرأت چنین کاری را به خود نمی‌دادند.

با رواج فساد، سستی، راحت‌طلبی و دست کشیدن مردم از ریسمان محکمی که به امر خداوند بدان چنگ زده بودند، تبدیل شدنِ اختلافات و جنگ‌های تجزیه‌طلبانه و استقلال‌خواهانهٔ حکام ایالات در دستگاه خلافت به هدف اصلی آنان، به راه انداختن نبردهای داخلی بر سر گسترش قلمرو تحت امر خود و به خدمت گرفتن سپاهیان اسلام در این راه به جای جهاد در راه خدا، سنت محتوم الهی در مورد مسلمانان به اجرا در آمد:

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ انفال / ۴۶

«کشمکش مکنید که درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت‌تان از بین می‌رود!».

فرصت‌طلبانی که کینه‌های سیاه به مدت بیش از ۴ قرن در دل‌های‌شان انباشته شده بود، به رهبری کلیسا و فرماندهی پاپ، مردم را به جنگ با مسلمانان فرا خواندند.

۱ـ هراکلیتوس امپراتور روم شرقی (بیزانس) (مترجم).

خوانندگان و پژوهشگران برای مقابله با ادعاهای دروغینی که قصد دارند ماهیت حقیقی جنگ‌های صلیبی را تحریف و آن‌ها را جنگ‌های اقتصادی زیر لوای دین بشناسانند، ناگزیر باید این را به خوبی درک کنند که جنگ‌های مزبور صد در صد ماهیت صلیبی داشتند. مصلحت صلیبی‌ها معاصر ایجاب می‌کند که دروغ‌های مزبور را هر چه بیشتر رواج دهند تا بتوانند بر اهداف تهاجم جدید صلیبی که از زمان استیلا بر اندلس آغاز شده است و با هم پیمانی کامل همهٔ دشمنان اسلام، از جمله صهیونیست‌ها، بت‌پرستان و گروه‌های گمراهِ مدعیِ اسلام، تا به امروز ادامه دارد، پرده بپوشانند.

ساده لوحانه و ابلهانه خواهد بود، اگر ما آن ادعاهای دروغین را باور کنیم، چه رسد به اینکه در نوشتار، گفتار، سخنرانی، و جلسات درس و بحث خود به ترویج‌شان بپردازیم و با دست خویش جام زهری را که سر راهمان نهاده‌اند، سرکشیم و به دیگران هم بنوشانیم!

در جواب این مدعیان که سؤال می‌کنند: آیا استیلا و تسلط بر گنج‌ها، منابع و ثروت‌های مشرق زمین، هدف صلیبیون نبوده و آیا ممالک غیر اسلامی را نیز به قصد بهره‌کشی اقتصادی مورد تجاوز قرار نداده‌اند می‌گوییم: آری! اما عامل اقتصادی، تنها انگیزهٔ اصلی جنگ بر ضد اسلام و نیز سفرهای «اکتشافی» اروپاییان، پیش از تهاجم مسلحانه به سرزمین‌های اسلامی نبوده است.

واسکودوگاما [دریانورد پرتغالی] و کاشف دماغهٔ امید نیک،[1]،[2] در پایان مسافرت و رسیدن به جزایر «هند شرقی»[3] و البته به فرماندهی ابن‌ماجد[4] دریانورد مسلمان عرب، به جای آنکه بگوید: اکنون به ثروتی که در مشرق زمین به دنبال آن بودیم، دست یافتیم، با عبارتی که آشکارا نشان از تفکر صلیبی

۱ـ مسلمانان قرن‌های پیش، این مسیر را می‌شناختند؛ از زمانی که روابط بازرگانی آنان میان چنین در شرق و بریتانیا در غرب از این راه صورت می‌گرفت؛ مسلمانان نقشه‌های دریایی دقیقی برای هدایت کشتی‌ها در آن سواحل دور دست، در اختیار داشتند.

۲ـ این دماغه در منتهی‌الیه جنوبی قارهٔ آفریقا است. (مترجم)

۳ـ اندونزی فعلی.

۴ـ نمی‌دانیم ابن ماجد چگونه به خدمت این صلیبی مکار در آمده بود؟!

داشت، چنین گفت: «اکنون طناب را به گردن اسلام افکنده‌ایم، تنها مانده است که با کشیدن‌اش، آن را خفه کنیم!»!

ماژلان پرتغالی نیز در مسافرت «اکتشافی‌اش» و رسیدن به فیلیپین ـ که سرزمینی اسلامی به‌شمار می‌رفت ـ چهار بار از پاپ تقاضا کرد که به او اجازه دهد تا با حملهٔ نظامی، این کشور را به قلمرو «ممالک صلیبی» ضمیمه کند، ولی پاپ چون به قدرت او برای انجام این کار اعتماد نداشت، سه بار درخواستش را نپذیرفت، اما پس از احراز شایستگی وی برای انجام این مهم با تقاضایش موافقت کرد! اما هنگام نصب صلیب بر فراز یکی از جزایر اسلامی، به دست مسلمانان به قتل رسید.

با تمامی این اوصاف، ما مسلمانان با آب و تاب فراوان به فرزندان خود درس می‌دهیم که مردم وحشی جزیرهٔ مزبور، چون قدر سفرهای اکتشافی‌اش را نمی‌شناختند، او را به قتل رساندند!

آری! استعمار، سرزمین‌های اسلامی و غیر اسلامی دور دستی را در آسیا و آفریقا به اشغال خود درآورد و بهره کشی کامل منابع اقتصادی این سرزمین‌ها را آغاز کرد. اما به جز در ممالک اسلامی یا دارای ساکنان کم و بیش مسلمان، جنگ‌های مذهبی را به راه نینداخت!

آری! این جنگ‌ها، صد در صد صلیبی بودند و این مسأله با چشم دوختن آنان به تاراج ثروت‌ها و منابع کشورهای شرقی، به مثابهٔ انگیزهٔ دوم و نه اصلی، هیچ تعارضی ندارد. چرا که با تحقق هدف اصلی صلیبی‌ها یعنی تسلط بر سرزمین‌های اسلامی و کوشش برای نابودی اسلام، اهداف اقتصادی نیز خود به خود، به تحقّق خواهد پیوست.

بر این اساس، ضروری است که نکتهٔ فوق برای خوانندگان و پژوهشگران کاملاً روشن شود تا بتوانند به درک درستی از جریان طرح‌ها و برنامه‌های صلیبی ـ صهیونی، در تاریخ معاصر عموماً و قرن‌های نوزدهم و بیستم [1] دست یابند.

۱ـ و آغاز قرن بیست و یکم. (مترجم)

جنگ‌های صلیبی، زمانی اتفاق افتاد که مسلمانان به علت اختلاف، نزاع، سستی و سرگرمی به لذت‌های دنیوی، و به واسطهٔ به فراموشی سپردن فریضهٔ الهیِ امر به معروف و نهی از منکر، شکست‌شان امری کاملاً طبیعی بود. یا بی‌اعتنائی سلبی، در غفلت کامل باقی می‌گذاشت به گونه‌ای که نه تنها به اصلاح انحرافات نمی‌انجامد، بلکه آنها را تشدید و تقویت هم می‌کند.

اما درس و پندی که باید از این مقطع به‌طور کامل گرفته شود، این است که با وجود وقوع همهٔ انحرافات، کار اسلام به پایان نرسید! درست است که مسلمانان به خواب سنگینی فرو رفته بودند، ولی ذخایر و اندوخته‌های زنده، همچنان در جان و دل آنان باقی بود و می‌توانست منشأ عمل و زندگی دوباره واقع شود؛ لذا به محض کنار رفتن پرده‌ها و احساس نزدیکی خطر، مسلمانان به جنبش در آمدند و روحیهٔ سلحشوری و جهادی را که خداوند از قرن‌های گذشته بدانان بخشیده بود، دوباره به دست آوردند و جنگ‌های دلیرانه‌ای را آغاز کردند و سپس پیروزی به دست فرماندهی که حقیقت کامل را دریافته و به اطلاع مردم نیز رسانده بود به اوج خود رسید. بی‌تردید مسلمانان به علت دوری از راه و روش الهی شکست خورده‌اند به همین دلیل، راه پیروزی پایبندی به اوامر خداوند و بازگشت به همان راهی است که از آن منحرف شده‌اند.

از این رو صلاح‌الدین ایوبی پیش از آنکه فرمانده نظامی و طراح عملیات جنگی باشد، رهبر و پیشوای راستین امت و یک دعوتگر بزرگ اسلامی بود که توانست شاهد پیروزی را در آغوش بکشد و با این پیروزی، سرنوشت جنگ‌های صلیبی بعد از خود را نیز رقم زد؛ که در حقیقت تنها مراحل تکمیلی این پیروزی قطعی به شمار می‌آید.

آری مسألهٔ جنگ‌های صلیبی این گونه بود. اما مسألهٔ تجاوز مغول نیز در همان مسیر حرکت می‌کند و به همان نتایج منتهی می‌شود. سپاهیان مغول با تهاجمی ویرانگر و بی‌وقفه از مرزهای غربی چین، به راه افتادند و بر سر راه خود هر چه از تمدن، ثروت و سپاه یافتند، به نابودی کشاندند و هیچ چیز نتوانست سد راه تهاجم آنان شود و در ادامهٔ مسیر، بقای حکومت عباسیان در بغداد را که جز

پیکری خراب و ناتوان و غیر قابل زندگی و بقا، چیزی از آن باقی نمانده بود و دسیسه‌ها، توطئه‌ها، طمع حکام، کشمکش‌های داخلی و همدستی با دشمنان، سراپای آن را در خود فرو برده بود درهم کوبیدند. سپاهیان مهاجم در بغداد به کشتار فجیعی دست زدند که در جریان آن، صدها هزار نفر از مسلمانان به قتل رسیدند و به سبب این کشتار بی‌رحمانه، آب رودخانهٔ دجله به مدت چهل روز، به سرخی گرایید و کتابخانهٔ معروف بغداد، با همهٔ ذخایر علمی‌اش نابود و به جولانگاه اسبان و سوارانی تبدیل شد که ارزش علم، دین، فرهنگ و تمدن را نمی‌شناختند!

در اینجا لازم است به بیان این حقیقت تاریخی مهم بپردازیم که یهودیان ساکن بغداد، تنها کسانی بودند که در این قتل عام وحشیانه، کوچک‌ترین آسیبی ندیدند. زیرا پیشاپیش سربازان مهاجم به راه افتاده و آنان را به مخفی‌گاه‌های دانشمندان و بازرگانان مسلمان باقیمانده هدایت می‌کردند تا آنان را نیز از دم تیغ بگذرانند! این خیانت بزرگ یهودیان، پاداشی بود که مسلمانان در برابر تسامح و خوش‌رفتاری‌های خود نسبت به آنان و مقام و منزلتی که در دولت اسلامی به این قوم داده شده بود، دریافت می‌کردند! و البته مایهٔ شگفتی نیست. چرا که واکنش یهود به خوش‌رفتاری مسلمانان در اَندُلُس و شمال آفریقا و اخیراً در فلسطین نیز همواره به این شیوه بوده است!

مغولان، سواران و تیراندازان فوق‌العاده ماهری بودند. زیرا فرزندان‌شان در سنین کودکی، عملیات جَست و خیز و تیراندازی را بر پشت اسب می‌آموختند. هیچ سپاه یا نیرویی نتوانست در این عرصهٔ وسیع، آنان را تضعیف کند و یا از پیشروی بازدارد، تا اینکه به سرزمین شام رسیدند و آن را در نوردیدند. محض آگاهی آنانی که می‌خواهند از میزان ترس و وحشتی که به سبب پیشروی‌های ویرانگر لشکریان مغول، همهٔ مردم جهان را فرا گرفته بود آگاه شوند، کافی است به این مثل «فنلاندی» که از زبان مادران آن دیار در آن روزگار گفته شده است توجه کنند: «فرزندت را بعد از تاریک شدن هوا، در خیابان تنها مگذار مبادا مغولان او را بربایند! همچنی فاصلهٔ سرزمین فنلاند را تا آخرین نقطهٔ پیشروی‌های مغولان، از روی نقشه، به او یادآور کن!».

در آن زمان نیز مسلمانان در همان خواب غفلتی به‌سر می‌بردند که در پی حملهٔ مهاجمان صلیبی در آن فرو رفته بودند و زمانی به هوش آمدند که خلافت عباسی، با آخرین ضربهٔ مهلک، برای همیشه نابود شد.

ولی تاریخ تکرار می‌شود! زمانی که یکی از فرماندهان، با فریاد معروف «واسلاماه!» وجدان خفتهٔ مردم را بیدار کرد اسلام پیروز شد!

آری! ملک مظفر قُطُز [1] در نقش صلاح‌الدین ایوبی ظاهر شد و حقیقت مسأله را شناخت و خطاب به مردم گفت: مسلمانان به‌طور یقین، به علت سستی و سهل انگاری نسبت به دین خود، از مغول شکست خوردند. لذا باید به اسلام روی آورند تا خداوند نیز وعده‌اش را به اجرا درآورد:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ نور / ۵۵

«خداوند به افرادی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً در زمین جایگزین خواهد کرد، چنانکه پیشینیان را جایگزین نسل‌های قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش تبدیل می‌نماید به گونه‌ای که مرا می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک برای من قرار نمی‌دهند».

﴿وَعْدَ ٱللَّهِ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ وَعْدَهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ روم / ۶

«این وعده‌ای است که خدا داده است و او هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

آری! فریادی از روی صدق و اخلاص بود که در برابر مصیبتی بس بزرگ در روزی مهم و تاریخی، وضعیت را به‌کلی دگرگون ساخت و پیروزی و یاری خدا آشکار شد و عزّت و شوکت از دست رفته به مسلمانان بازگشت. ذلت مسلمانان

۱ـ مظفر قطز، پادشاه و فرمانده سپاهیان مصر، که در رمضان ۶۵۸ ق / ۱۲۶۰ م لشکریان مغول را در عین جالوت فلسطین به سختی درهم شکست و در نتیجه، پیشروی‌های مغول، برای همیشه متوقف شد. (مترجم)

به جایی رسیده بود که سرباز مغولی بدون سلاح به فردی مسلمان برخورد می‌کرد و به او می‌گفت: از جایت تکان نخور تا شمشیر بیاورم و ترا بکشم! و آن فرد، سرجایش میخکوب می‌شد تا مغولی برگردد و او را بکشد!

مسلمانان عزت از دست رفته را بازیافتند و حادثهٔ بزرگ‌تر از آن نیز اتفاق افتاد؛ مغولانی که در برابر تهاجم ویرانگر خویش از مرزهای غربی چین تا روستای عین جالوت در فلسطین با مقاومت چندانی مواجه نشده بودند، به دنبال نخستین شکست، به هراس افتادند و ضمن فرار مفتضحانه و در جستجوی راز و رمز شکست خود و پیروزی غیر منتظرهٔ مسلمانان، سرانجام پاسخ خود را در کلمهٔ اسلام یافتند و از آن روز، شروع به گرویدن به دین جدید کردند و پس از تثبیت اسلام در قلب‌های‌شان، دشمنی‌های گذشته را با تمام ویرانی‌ها و خرابی‌ها، کنار نهادند و به جرگهٔ مجاهدان حامی اسلام درآمدند.

اکنون وظیفهٔ ماست که اندوخته و بازماندهٔ نهایی دوران امویان را از نظر گذراندیم؛ درباره دوره عباسیان نیز همین روال را در پیش بگیریم:

مشاهده کردیم که انحراف از زمان حکومت بنی‌امیه آغاز شد و رو به فزونی نهاد و موارد تازه‌ای بدان افزوده شد و هم حکومت و هم جامعه با درجات متفاوتی، از اسلام فاصله گرفتند و همهٔ این‌ها از یک سو و سنت الهی از دیگر سو موجب شدند که سرنوشت حتمی و قطعی نظام و مردم رقم بخورد. لذا حکومت عباسیان از صفحهٔ روزگار محو و زخم‌های عمیقی بر پیکر جامعه، ایجاد شد، با این اوصاف موجودیت و ذات اسلام بر جای ماند.

در واقع دولت عباسیان در بغداد (و دولت اسلامی اندلس) به عنوان شاخه‌های یک درخت، خشک شدند و به زمین افتادند. اما ریشه‌های همان درخت همچنان زنده ماند و توانست شاخه‌های تازه‌ای را جایگزین شاخه‌های از دست رفته نماید و این گونه بود که دولت جوان عثمانی پا به عرصهٔ وجود نهاد و به مدت چند قرن به حیات خود ادامه داد و بخش‌های گسترده‌ای از جهان را به تصرف درآورد و بارها و بارها، پنجه در پنجهٔ دشمنان اسلام افکند.

از آنجاکه به عمد و از روی قصد، اتهامات فراوانی به حکومت عثمانی وارد آمده و تحریفات و زشت‌نمایی‌های زیادی، نسبت به حقیقت آن صورت گرفته است، بررسی و شناخت واقعیت‌های مربوط به آن حکومت، مستلزم توجه و عنایت ویژه‌ای است.

شکی نیست که دوره عثمانی دوره‌ی است پر از شگفتی‌ها و تناقضات فراوان! به یقین دورانی است که همزمان پیشرفت، عظمت، ضعف و درماندگی را در بر می‌گیرد، به نحوی که نظیر و مانند آن را در تاریخ نمی‌یابیم.

* پیشروی‌های سریع و برق‌آسای نظامی و همزمان، ضعف و درماندگی فکری و فرهنگی!

* توان نظامی و سیاسی که جهان را به وحشت انداخته بود، در کنار فقر علمی و ضعف معرفت دینی!

* حماسهٔ دینی فروزان و اخلاص و فداکاری در راه خدمت به اسلام، بدون آگاهی و شناخت کافی در مورد حقایق و مقاصد دین!

* ضعف سیاسی، نظامی و فقر فرهنگی و علمی!

همهٔ این‌ها نظام عثمانی را فراگرفت و جهان اسلام تاکنون آثار و پیامدهای آن را با تمام وجود احساس می‌کند.

هرچند این دوره، انحرافات وعیوب و ستمگری‌های بسیاری به خود دید. در مجموع، سیمای واقعیت‌های آن اندازه‌های زشتی‌هایی که مغرضانه و هدف‌مندانه ترسیم می‌شود، نبوده است.

وظیفهٔ ما در این کار تحقیقاتی ایجاب می‌کند که به ارزیابی مجدّد حوادث و وقایع آن دوره بپردازیم تا بتوانیم به دور از هرگونه جانبداری و هواداری ـ خواه بدگویی و عیب‌جویی ناحق، خواه دفاع و تمجید نابه‌جا ـ حقایق تاریخی را استخراج کنیم.

در اینجا حقایقی وجود دارد که لازم است خواننده پیش از ورود به جزئیات از آن‌ها آگاه شود و سپس جزئیات مربوط به آن‌ها را به یاد بسپارد:

۱ـ اگر چه اروپای صلیبی از همه اسلام و مسلمانان متنفر است اما شکی نیست که عثمانی‌ها از نظر اروپای صلیبی، منفورترین مسلمانان بودند زیرا این

عثمانی‌ها بودند که از راه تهاجم نظامی، به مراتب بیش از فاتحان عرب در داخل اروپا، پیشروی کردند و سراسر منطقهٔ بالکان را به تصرف درآوردند. و «وین» پایتخت اتریش را محاصره و چیزی نمانده بود آن را تصرف کنند (همچنین سن‌پطرزبورگ یا لنینگراد فعلی، پایتخت امپراتوری روسیه را محاصره کردند و نزدیک بود آن را به تصرف درآورند.

اروپاییان، فتح قسطنطنیه، پایتخت امپراتوری روم شرقی، را در سال ۱۴۵۳م که قرن‌ها مایهٔ افتخار و مباهات آنان بود، هیچ گاه فراموش نخواهند کرد.[1]

ویلفرد کنت ول اسمیت، خاورشناس معاصر کانادایی، در کتاب (اسلام در دنیای معاصر) می‌نویسد:

«تا زمان کارل مارکس و برپایی کمونیسم، محمد ﷺ - یعنی اسلام - تنها دشمن راستین تمدن غرب، در سراسر تاریخ به شمار می‌آمد و تردیدی نیست که بیان میزان این خصومت و تقابل و همچنین میزان تهدیدی که در آینده آشکار می‌شود، وظیفه بسیار مهمی است.

در دو عرصهٔ نظامی و دینی، تهاجمی مستقیم صورت گرفت. مسیحیت یک‌باره «زیباترین سرزمین‌های امپراتوری روم» را به دولت جدید تسلیم کرد و همه امپراتوری در معرض خطر نابودی قرار گرفت. آری! سقوط کشور چکسلواکی به دست کمونیسم در سال ۱۹۴۸م هرگز چنان هول و هراس و جنجالی در جهان غرب معاصر به راه نینداخت که پیشروی‌ها و پیروزی‌های مستمر و مداومِ دولت عظیم و با ابهت و مهار نشدنی عثمانی، برای چند قرن، اروپا را بدان دچار ساخته بود.

۱ـ امپراتوری عظیم روم باستان، سرانجام تحت تأثیر عوامل مختلف، در سال ۳۹۵ م رسماً به دو بخش تقسیم شد: روم غربی به پایتختی رم (پایتخت ایتالیا) و روم شرقی، به پایتختی قسطنطنیه. روم شرقی را به خاطر شهر کوچک بیزانتیوم که قسطنطنیه در آنجا بنا شد، بیزانس نیز می‌نامند. با تصرف قسطنتنیه (استانبول) در سال ۱۴۵۳ م به دست سلطان محمد دوم (فاتح) عثمانی، امپراتوری روم شرقی سقوط کرد و متصرفات آن به تصرف دولت عثمانی درآمد. تاریخ نگاران اروپایی به جهت اهمیت این رویداد، آن را پایان دوره قرون وسطی و آغاز قرون جدید، نام نهاده‌اند. (مترجم)

خطر اسلام نیز همچون کمونیسم، متوجه عرصهٔ فکری نیز هست و باورهای این دین جدید، قویاً بر انکار و نقضِ اصل بنیادین عقیدهٔ مسیحیت - به عنوان اعتقاد متعالی و محور تمدن اروپا - اصرار می‌ورزد. تهدیدات اسلام با قدرت و شدت در حال افزایش است و تقریباً نصف جهان مسیحیت را درنوردیده و تنها نیروی جذّابی به شمار می‌آید که ده‌ها میلیون نفر از مسیحیان را از آیین خود، جدا و به آغوش خویش کشیده است.»[۱]

از آنجا که عثمانی‌ها بیشترین تهاجمات را به اروپا انجام داده و قسطنطنیه را تصرف کرده بودند، اروپاییان کینهٔ صلیبی شدیدتر و عمیق‌تری نسبت به آنان ـ در مقایسه با سایر مسلمانان ـ در دل می‌پروراندند.

۲ـ قطعاً، خشم و بغض اروپای صلیبی، نسبت به عثمانی‌ها، علت دیگری نیز داشته است. زیرا با فرو نشستن امواج پیشروی اعراب مسلمان در اروپا به سبب سقوط دولت کوچک اسلامی اندلس در ۱۴۹۲ م، صلیبی‌ها خود را برای حمله و تصرف بقیهٔ جهان اسلام (چنانکه در فصل بعدی خواهد آمد) از هر لحاظ، آماده کرده و به شدت آرزوی شکست و نابودی اسلام را در سر می‌پروراندند. اما قدرت نظامی دولت عثمانی، آنان را به هراس انداخت. و لذا نتوانستند از سوی شرق به سرزمین‌های اسلامی نفوذ کنند و مانند جنگ‌های اول صلیبی، بیت‌المقدس را به تصرف درآورند و به حرکتی کُند از ناحیهٔ غرب نیاز پیدا کردند. اروپاییان، پس از آن، به جای جامهٔ عمل پوشاندن به آرزوی راه انداختن جنگ تمام عیار صلیبی، سپاهیان مسلمان عثمانی را در برابر خود یافتند که سرزمین‌های‌شان را در خود اروپا مورد هجوم قرار می‌دادند و در واقع به مدت چند قرن، پایان تهاجمات صلیبی را به تعویق انداختند، تا اینکه خلافت عثمانی، ضعیف شد و توانستند آن را نابود کنند. با توجه به آنچه گذشت، آتش کینه‌شان بر ضد حکومت عثمانی هر روز بیشتر زبانه می‌کشید.

۱ـ ویلفرد کانت ول اسمیت ، **الاسلام فی التاریخ الحدیث،** (Islam in Modern History) ص ۱۰۵ـ۱۰۶ «متن انگلیسی». چاپ آکسفورد، ۱۹۶۶

۳ـ صهیونیسم جهانی، دشمنی خاصی نسبت به دولت عثمانی در دل می‌پروراند. به این دلیل که سلطان عبدالحمید، با وجود وعده‌های فریبندهٔ «تئودور هرتصل» و دیگر رهبران صهونیسم، هرگز حاضر نشد سرزمین فلسطین را برای اقامت، به قوم یهود واگذار کند. لذا درصدد برآمدند تا با همکاری صلیبی‌ها (چنانکه در فصل بعد خواهد آمد) حکومت عثمانی را برای همیشه از میان بردارند.

خشم و خصومت نسبت به خلافت عثمانی همچنان، سراسر نوشته‌های آنان را فراگرفته است و از این روکار زشت‌نمایی هر چه بیشتر سیمای آن، به صورت خواست و آرزوی مشترک اتحاد صلیبی ـ صهیونی جهانی در آمده است و در منابع و کتاب‌های تاریخی خود، دوران حکومت عثمانی را به عنوان زشت‌ترین و بدترین بخش تاریخ جهان، می‌شناسانند! بسی جای تأسف است که این‌ها همان منابعی هستند که بیشتر تاریخ نگارانِ عرب، (جز آنانی که مورد رحمت خدا قرار گرفته‌اند) مطالب‌شان را در آثار و نوشته‌های خود، نقل می‌کنند!

۴ـ طرح تجزیهٔ حکومت عثمانی و جهان اسلام، منافع اصلی اتحاد صلیبی ـ صهیونی را به خوبی تأمین می‌کرد. تا جایی که توانستند بخش‌های مختلف آن را یکی پس از دیگری فرو بلعند. حال آنکه تا زمان یکپارچگی و اتحاد حکومت عثمانی از رویارویی با آن و درهم شکستن‌اش ناتوان مانده بودند. بر همین اساس با همهٔ وسایل و امکانات موجود، برای برانگیختن خصومت و تنفر شدید و عمیق، به ویژه، در کشورهای، نسبت به دولت عثمانی و با هدف جدا ساختن این منطقه، سعی و تلاش به عمل آوردند و با بهره‌جویی از زشت‌گویی‌ها و عیب‌جویی‌هایِ به حق یا ناحق در مورد حکومت عثمانی، تا توانستند به عمق و دامنهٔ این خصومت افزودند. سپس خصومت و تنفری را که خود ایجاد کرده بودند، (ابتدا توسط مسیحیان لبنان و سوریه و بعد لورنس [عربستان])[1] به صورت بخشی از تاریخ درآوردند؛ گویی خود به خود و به دور از تحریک و

۱ـ به فصل بعد نگاه کنید.

ترغیب به‌وجود آمده است! سپس از این کینه و نفرت خودساخته، برای بدگویی و عیب‌جویی نسبت به دولت عثمانی و سلب اعتبار از آن، بهره‌برداری کردند.

۵ـ چنانکه خواهیم گفت، اتحاد صلیبی ـ صهیونی، عزم خود را برای محو و نابودی حکومت اسلامی از روی زمین، جزم کرده بود. چرا که وجود آن را مانع بزرگی برای استواری و استقرار قدم‌های خویش در جهان اسلام می‌شناختند. از این رو زشت‌نمایی هر چه بیشتر چهرهٔ اسلام و ایجاد تنفر نسبت به آن در درون مسلمانان برای تسهیل پروژهٔ ریشه کنی اسلام، به یکی از وظایف آنان درآمده بود: بدین جهت در امر زشت‌نمایی و تحریف همه تاریخ اسلام کوشیدند، اما توجه و تأکید ویژهٔ خود را بر دولت عثمانی حتی پس از ساقط کردن آن، متمرکز ساختند و زشتی‌ها و خطاهای آن را آن‌گونه بزرگ نشان دادند که گویی همه چیز را فرا گرفته بود تا مردم را نسبت به حکومت اسلامی به صورت عام بدبین کنند. به طوری که هرگاه و هر جا که مسلمانان ندای حکومت اسلامی سر می‌دهند، مبلغان و کارگزاران صلیبی ـ صهیونی، بی‌درنگ فریاد بر می‌آورند: آیا حکومت عثمانی و ستمگری‌هایش را از یاد برده‌اید؟ اگر خواهان حکومت اسلامی هستید، بفرمایید!

این‌ها مجموعه علل و عواملی است که اتحاد صلیبی ـ صهیونی را بر آن داشت تا با بهره‌جویی از ستمگری‌ها، خطاها و کج‌روی‌های این حکومت و بزرگ‌نمایی این ویژگی‌ها و معرفی دولت عثمانی به عنوان قدرتی مخوف و سراسر کینه و خصومت، تلاش‌های خود را در راستای زشت نمایاندن و تحریف هر چه بیشتر واقعیت‌های این حکومت، به‌کار گیرند و تا زمانی که چهرهٔ حکومت اسلامی، دربرگیرندهٔ این همه نفرت و دشمنی است، هرگونه ندای مسلمانان در خصوص بازگشت دوباره به حکومت اسلامی را برای همیشه خاموش سازند.

شایسته است که خواننده، پیش از ورود به جزئیات مربوط به حکومت عثمانی، حقایق فوق را بشناسد تا پیشاپیش از این امر آگاه شود که خود را با تهاجمی برنامه‌ریزی شده و هدفمند بر ضد این حکومت، روبرو خواهد یافت.

ما مطلقاً علاقه‌ای نسبت به دفاع از ستمگری‌ها، خطاها و کج‌روی‌های دوران حکومت عثمانی در خود نمی‌بینیم. بلکه وظیفهٔ خود می‌دانیم به همان شیوه‌ای که پرده از انحرافات امویان و عباسیان برکشیدیم، به مطالعه و شناخت دوران حکمرانی سلاطین عثمانی نیز بپردازیم و در عین حال نیز وظیفهٔ خود می‌دانیم که به صورت عینی و واقع‌بینانه، به حقایق پایبند باشیم و به پیروی از منابع صلیبی - صهیونی اروپایی، یا تحت تأثیر نفرت ناشی از تحریکات این دشمنان، به بدگویی و زشت‌نمایی مغرضانهٔ دولت عثمانی، مبادرت نورزیم.

در صورت پایبندی به نکات فوق، به روشنی از حقایق زیر در خصوص مزایا و معایب حکومت عثمانی، آگاه خواهیم شد:

۱ـ با توجه به واقعیت‌های ناشی از ضعف، سستی، تجزیه و درهم ریختگی جامعهٔ اسلامی اواخر دورهٔ عباسیان، عثمانی‌ها به عنوان خون تازه‌ای در پیکر اسلام به حساب می‌آمدند که قدرت آن را احیا کردند و روح جدیت در کارها را بازگرداندند و ناتوانی‌ها و ناامیدی‌ها را به قدرتی بی‌پروا و کوبنده تبدیل کردند و عظمت‌ها آفریدند و افتخار و عزت مسلمانان را برانگیختند و مسلمانان تا پایان خلافت عثمانی، آن را همچنان مایهٔ افتخار و سربلندی خود می‌دانستند.

۲ـ آنان در عرصه‌های نظامی و سیاسی، از خلاقیت و برتری بی‌نظیری برخوردار بودند و توانستند اروپای صلیبی را چندین قرن در نبردها و رویارویی‌ها و مانورهای خود، به شکست، ذلت و سرافکندگی بکشانند.

۳ـ دولت عثمانی، با اتکا به توان برتر نظامی، اروپا را برای مدتی طولانی به هراس و وحشت انداخت و دست کم به مدت چهار قرن، سد راه تهاجمات، اروپایی‌ها برای اشغال دوبارهٔ سرزمین‌های اسلامی شد و این امر به تنهایی، نزد خدا و مردم، برای آنان کافی است. همگان ـ حتی کسانی که از حکومت عثمانی دلِ خوشی نداشتند ـ مشاهده کردند که پس از فروپاشی خلافت‌اسلامی، جهان اسلام، به چه خواری، ذلت، تباهی و ضعفی دچار شد و به ویژه جدا شدن سرزمین مقدس فلسطین از پیکر اسلام و واگذاری آن به یهود را، با چشمان خود مشاهده کردند!

۴ـ بی‌تردید عثمانی‌ها، هواداران مخلص و بی‌ریای اسلام بودند و صادقانه، تمام تلاش و توان خویش را در راه گسترش، انتشار، افزایش قدرت، عزت و پیروزی آن، به کار گرفتند.

۵ـ آنان برای چندین قرن، وحدت و یکپارچگی دنیای اسلام را حفظ کردند و با زوال و نابودی‌شان، جهان اسلام به گونه‌ای بی‌سابقه، از هم پاشید و به خوان یغمایی تبدیل شد که جریانات فکری، سیاسی و قومی گوناگون، از داخل و خارج، هر یک بخشی از آن را ربودند.

موارد فوق، امتیازاتی‌اند که «مورخان عرب»، تحت تحت تأثیر منابع صلیبی ـ صهیونی یا نفرتی که آنان در میان اعراب علیه دولت عثمانی به راه انداختند، غافلانه از کنارشان می‌گذرند. بدتر از آن، کار به جایی می‌رسد که مورخان مزبور، با دست خود چیزی می‌نویسند و یا بر زبان جاری می‌سازند که آسمان و زمین، از آن منزجر و متنفر می‌شوند و حکومت عثمانی را استعمار ترکی می‌نامند! و هیچ درک و شناختی از آنتایج تکرار این شبهه که سرسپردگی به اتحاد صلیبی ـ صهیونی به بار می‌آورد به طوری که ناآگاهانه علیه دین، هستی و تاریخ خود سخن می‌گوییم، نداریم.

مسلم است که مسلمانان، هرگز همدیگر را به استعمار خود در نمی‌آورند.

اما غیر مسلمان، از روی تعصب دینی‌اش ممکن است اسلام را استعمار به شمار آورد و این گفته‌ای است که آشکارا رنگ و بوی تعصب دارد. زیرا اسلام هرگز در سرزمین‌های مفتوحه ـ هرچند ساکنان آن‌ها، بر دین خود نیز پای فشرده باشند ـ به استعمارگری دست نزده است. زیرا هرگز به ستمگری، غارت اموال، توهین به کرامت و تجاوز به ناموس و آبروی مردمان ممالک مفتوحه نمی‌پردازد. در صورتی که استعمار پلید، هر جا گام می‌نهد، به همهٔ اقدامات غیر انسانی فوق مبادرت می‌ورزد!

اما اینکه مسلمانی، چنین سخن زشت و ناپسندی درباره حاکم مسلمانِ مجری و پیرو شریعت الهی بر زبان آورد، گناهی بزرگ است که آسمان‌ها و زمین را به لرزه می‌افکند و رسول اکرم ﷺ در این باره می‌فرماید:

«إِسْمَعُوا و أَطِيعُوا وَإِن اسْتَعْمَلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ، مَا أَقَامَ فِيكُمْ كِتَابَ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.»[۱]

«اگر حتی غلامی حبشی، که سرش مانند مویز [سیاه و پر از چین و چروک] باشد، به فرمانروایی‌تان منصوب شد، مادامی که احکام خداوند را بر پا می‌دارد، از او اطاعت کنید!»

شاید بتوان گفت: او فرماندهی ستمگر است یا دست به منکرات و کارهای زشت و ناپسند می‌زند. اما نمی‌توان او را استعمارگر خواند، مگر اینکه مسلمانان به سبب دست برداشتن از مفاهیم دینی به تباهی و نابودی کشانده شوند.[۲]

در کنار همهٔ محسنات و مزایای فوق، معایب و نقص‌های بسیاری نیز قابل ذکرند:

۱ـ سلاطین عثمانی نخستین خلفای غیر عرب بودند و زبان عربی نیز نیاموختند و این زبان، رکن رکین فهم و درک قرآن و شریعت است و بی‌تردید، نیاموختن آن، با وجود شجاعت ظاهری، مانعی اساسی در راه فهم اسلام به شمار می‌رود.

۲ـ ترکان، به‌رغم دلاوری و روح حماسی جوشان‌شان، به طور کامل از روح اسلام سیراب نشده بودند و این به معنای نفی وجود افرادی که با خلوص تمام از روح این دین سیراب گشته بودند نخواهد بود. لذا با وجود پذیرفتن اسلام، بعضی از مؤسسات، نهادها و عادات دوران جاهلیت خویش، از جمله نظام زمین‌داری، انقطاع یا فئودالیسم را همچنان حفظ کردند؛ نظامی که وارد اسلام شد، بدون آنکه از قابلیت پذیرش، برخوردار باشد.[۳] اما عثمانیان با همهٔ بی‌عدالتی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود در آن، به نشر و گسترش آن، در قلمرو

۱ـ روایت از بخاری.

۲ـ روشن است که این کلمه، تنها در سایهٔ «قومیت عربیِ» ساختهٔ مسیحیان لبنان و سوریه، به کار رفته است و سپس تحت تأثیر دسیسه‌های صلیبی ـ صهیونی، به قصد تجزیهٔ جهان اسلام و غصب فلسطین، عربان مسلمان نیز آن را به کار برده‌اند.

۳ـ بیشتر مردم، نظام اقطاعی اروپا، یعنی فئودالیسم و اقطاع اسلامی را که در تاریخ ذکر می‌شود، درهم می‌آمیزند. اقطاع اسلامی، به قطعه زمینی گفته می‌شود که سلطان وقت، برای تعمیر و نگهداری به بعضی از اشخاص واگذار می‌کرد و این تنها تشابه لفظی است. اما از لحاظ محتوا، این دو نظام، تفاوت فراوانی با یکدیگر دارند و اقطاع موجود در میان ترکان عثمانی با فئودالیسم اروپایی، شباهت بیشتری داشت.

حکمرانی خود پرداختند. که برای توضیح، شاید بتوان عنوان «نظام پاشایی» بر آن اطلاق کرد.

۳ـ عثمانی‌ها در راستای حفظ یکپارچگی قلمرو خود و جلوگیری از تجزیهٔ آن، توسط حکّام طماع محلی نظیر آنچه در عهد عباسیان اتفاق افتاد، سیستم ادارهٔ خاصی را به‌کار گرفتند که معایب آن، بیش از محاسنش بود. به این منظور کارگزاران ایالات را برای زمانی کوتاه به کار می‌گماشتند تا نتوانند به جمع‌آوری هواداران بیشتر و ایجاد «مراکز قدرتی» بپردازند که شرایط و امکانات رسیدن به استقلال و جدایی از دولت مرکزی را برایشان فراهم آورد. از دیگر سو نیز این فرمانروایان، اهتمام کم‌تری به امور مردم، داشتند و در دوران کوتاه مسؤولیت خود، به مال‌اندوزی، دست می‌زدند و بدین گونه بر معایب و خطاهای «نظام پاشایی» افزوده می‌شد.

۴ـ در رفتار عثمانی‌ها، نظیر همهٔ ملت‌های دارای تمایلات نظامی‌گری، نوعی خشونت و شدت عمل نسبت به مردمِ بلاد مفتوحه وجود داشت و این چنین رفتاری با روح اسلام، فاصلهٔ بسیاری دارد؛ روحی که تفاوتی میان نظامی و غیرنظامی قائل نیست و فرماندهانِ خودخواهِ نظامی را تنها در میدان جنگ، یعنی در برابر دشمنان به‌کار می‌گیرد، نه اینکه آنان را رویاروی مردم قرار دهد.

هر چند حکّام عثمانی خوی نظامی‌گری را برای مقابله با خود ترکان نیز به‌کار بردند. اما ترکان این رفتارها را تحمل می‌کردند. زیرا از لحاظ داشتن خوی سلحشوری، با فرمانروایان خود، دارای وجه اشتراک بودند. اما مردم سرزمین‌های مفتوحه، در این رفتار ترکان، نوعی بی‌رحمی و سنگدلیِ غیر قابل تحمل می‌دیدند که دشمنان اسلام، از این رفتار، برای برانگیختن تعصبات قومی و تحرکات تجزیه‌طلبانه، به خوبی بهره‌برداری کردند.

۵ـ عثمانی‌ها به سبب عدم درک درست مسائل دینی، از باز شدن باب اجتهادی که در پایان حکومت عباسیان بسته شده بود، جلوگیری کردند. به گمان آنان، هر چه در عرصهٔ فقه، گفتنی بود، گفته شده است و دیگر کسی حق ندارد مطالب تازه‌ای بدان بیفزاید. افزون بر آن به نظر آنان، مُحدّثان، شایستگی و صلاحیت اجتهاد را نداشتند.

در حقیقت این تفکر، یکی از علل مهم جمود و رکود فقه، در روزگاری بود که مسائل تازه‌ای در جامعه پدیدار شده بود که گشودن باب اجتهاد را برای در برگرفتن و درآوردن مسائل جدید تحت ضوابط شرعی، لازم و ضروری می‌نمود.لذا مادامی که مسائل تازه‌ای در زندگی مردم پدید می‌آید، فقه اسلامی نباید به رکود و توقف دچار شود. در نتیجه حوادث و جریان امور، بدون پوشش و نظارت شریعت، به گسستی انجامید و خلأی به وجود آورد که یهودیان و مسیحیانِ فرصت‌طلب، فریبکارانه «قوانین و سازمان‌های» اروپایی را، با ادعای عدم مخالفت و تناقض با اهداف و مقاصد شریعت اسلامی، به «سلاطین» القا کردند و در نهایت، این لغزش به این توهم بزرگ منجر شد که شریعت، تنها عهده‌دار امور مربوط به گذشته است و راه حل مسائل تازه را باید در نظام غرب جستجو کرد! بر این اساس، وظیفهٔ بازیگران و فعالانی که قصدشان حذف تدریجی شریعت اسلامی و احکام الهی از عرصهٔ مسائل و قوانین عمومی و اجتماعی و محدود کردن آن به «قوانین احوال شخصیه» بود، آسان‌تر شد.

آنچه گذشت، مهم‌ترین محاسن و معایب حکومت عثمانی به شمار می‌آیند و ما نیز به هیچ عنوان رغبتی به کاستن از معایب مزبور، در خود نمی‌بینیم. بلکه چنانکه گفتیم، اشتیاق وافر داریم تا به بیان و بررسی و مطالعهٔ دقیق و ریشه‌یابی و چگونگی ابتلای مسلمانان امروز به این عیوب، بپردازیم.

اما نادیده گرفتن همهٔ آن محاسن به بهانهٔ این عیوب و یا بزرگ نمایی معایب و اشتباهات حکومت عثمانی به راستی، چیزی نیست به جز پایمال کردن حقی که بنا به دستور خداوند، موظف به پیروی از آن هستیم، هم‌نوا شدن با اتحاد صلیبی ـ صهیونی برضد دولت عثمانی و بر زبان راندن منویات درونی آنان. تا بدین وسیله گناه و جنایت‌شان در برچیدن حکومت عثمانی را به بوتهٔ فراموشی سپرده و از هر تلاشی برای برپایی دوبارهٔ حکومت اسلامی، صرف نظر کنیم. لذا باید آگاهانه و هدف‌مندانه به مطالعه و بررسی این امر بپردازیم و برای ابراز و اظهار حق، به دور از تأثیرات آمال و آرزوهای مختلف، مجدانه بکوشیم.

اما تردیدی نیست که جامعهٔ اسلامیِ دوران عثمانی به انواع انحرافات دچار شد و به ویژه پس از گرفتار شدن به بیماری‌های مزمن دوره عباسی، بیش از گذشته استعداد و آمادگی آن را داشت که به انحرافات و بیماری‌های اجتماعی مبتلا شود؛ چون به راستی بیشتر توان خود برای انتخاب عناصرِ مقاومِ (پادزهر) مصونیت ساز خود در برابر انحرافات و امراض (اجتماعی) را از دست داده بود.

شدیدترین و رایج‌ترین حالات انحرافی جامعهٔ اسلامی عبارت بود از: تحول تدریجی دین به مجموعه‌ای از عادت‌ها و آداب تهی از حقیقت و روح دین که پایبندی به آن‌ها به درجهٔ تقدیس رسیده بود! لذا ساختن مسجد در نظر مردم، چک سفید ورود به بهشت، شناخته می‌شد، هر چند صاحب مسجد، هزینهٔ آن را از راه کسب حرام به‌دست آورده باشد. همچنین دست‌بوسی پدر و مادر، نشانهٔ ادب و صلاح فرزند به شمار می‌رفت، گرچه بعدها این فرزند، به هر گناهی دست می‌زد؛ حجاب نشان از شرم و حیای زن داشت، هر چند در زیر لوای آن، جریاناتی در درون و برون کاخ‌های بزرگان اتفاق می‌افتاد!

همچنین تبدیل دین به طریقت‌های مختلف صوفیه، به نحوی قابل ملاحظه، سراسر جهان اسلام را فراگرفت و با وجود انگیزهٔ اخلاص، دست کم در بعضی از افراد و برقراری نوعی ارتباط میان مسلمانان از راه انتشار تصوف در بیشتر کشورهای اسلامی، اما به خاطر روحیهٔ بی‌تفاوتی، مانعی عمده در راه تحرکات فعال و سازنده در عالم واقعیت به شمار می‌رفت و افزون بر آن نوعی کج‌روی اعتقادی بود که مورد قبول عامهٔ مسلمانان قرار نمی‌گرفت. سرانجام، دین به صورت مجموعه‌ای از خرافات از جانب مشایخ، اولیا و صاحبان مقامات و کرامات درآمد و مردم را از توجه به حقیقت دین به مثابهٔ نظامی بیدار و پویا و مبتنی بر واقعیت و مشتمل بر همهٔ جوانب زندگی، بازداشت و به جای اهتمام به تهیهٔ اسباب و وسایل، مردم را به روی آوردن به سوی امور خارق‌العاده و کرامات سوق داد.

این جریان، تحول مهمی در زمینهٔ درک و فهم مردم از اسلام و طریقهٔ پرداختن به امور دین به شمار می‌آید و با وجود پیشروی‌های عظیم و خیره کنندهٔ نظامیِ دوران عثمانی در اروپا و آسیا و... اثرات بسیار مهمی در زمینهٔ تغییر مسیر تاریخ اسلام از خود بر جای نهاد و در حقیقت، عصر ضعف و انحطاط آغاز شد.

دوره معاصر آغاز دوران ضعف

پیش از شروع سخن دربارهٔ آغـاز دوران ضـعف و درمـاندگی، وظـیفهٔ خـود می‌دانیم که حجم واقعی موجودیّت اسلام را در جهان، در مدت ۱۰ قـرنی کـه دوره «پیشرفت اسلام» نامیده‌ایم، بشناسیم تا بتوانیم از میزان موفقیت‌های امت اسلامی، در نیل به هدفی که خداوند، او را مأمور تحقق آن ساخته است، آگـاه شویم و نیز میزان و حجم خسارت عدم موفقیت در رسیدن به هدف مزبور و نیز زیان‌های کل بشریت را از این حیث، مورد ارزیابی قرار دهیم.

به یقین چنانکه در ابتدای کتاب گفتیم، وظیفه و رسالت امت اسلامی، به خود مسلمانان محدود نمی‌شود. بلکه رسالتش این است که پیشگام و نمایندهٔ هـمهٔ انسان‌ها باشد:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ بقره / ۱۴۳

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

امت اسلامی تا زمانی که در صحنه حضور داشته باشد، خیر و منفعت خود و بشریت را با هم تأمین می‌کند وِ در صـورت عـقب‌نشینی و درمـاندگی، خـود و بشریت را به گرداب زیان و خسارت می‌افکند و هر دو حالت، در تاریخ اسلام، رخ داده است. در دوره پیشروی، با قدرت نظامی، سیاسی، عـلمی، فکـری و فرهنگی موجودیت خویش را به اثبات رساند و جهانِ کشـف شـدهٔ آن روز در قاره‌های آسیا، آفـریقا و اروپـا را تـحت تأثیر قـرار داد و در دوره واپسـروی و انحطاط، مورد تهاجم دشـمنان قـرار گـرفت و مـوقعیت خـود را از دست داد و همزمان، بشریت از الگوی صحیح و هـدایت بـخشِ اسـلام مـحروم شـد و بـه مرحله‌ای از جاهلیت گام نهاد که با سرکشی و خودخواهی، سراسر جهان امروز را به زیر سلطهٔ خود درآورد و در نهایت نیز آن را به سوی بدبختی و بدفرجامی سوق خواهد داد. آگاهی از این حقیقت مهم، برای مسلمانی که به مطالعهٔ تاریخ اسلام می‌نشیند، همواره لازم و ضروری است. اما دست کم به دو جهت و شاید هم بیشتر، این امر برای مسلمان معاصر، ضرورت بیشتری خواهد داشت:

۱ـ ضعف و ذلتی که امروزه امت اسلامی در آن به سر می‌برد، سبب می‌شود فرزندان امت، قدر و منزلت پدران و گذشتگان و همچنین وظیفه و رسالت الهی و آسمانی خویش را فراموش کنند. زیرا می‌بینند که مسلمانان، نَفَسْ‌زنان در پشتِ سرِ قافله در حرکت‌اند. در نتیجه ارزش و نقش خود را ناچیز می‌شمارند و اساساً قبول ندارند که اسلام، روزگاری نقش رهبری و پیشگامی کاروان پیشرفت و ترقی بشریت را در تاریخ عهده‌دار بوده است.

۲ـ ضعف و ذلت کنونی سبب می‌شود که مسلمان امروزی، هدفی را که باید به خاطر آن زندگی کند، از یاد ببرد. زیرا هدف او این نیست که نفس‌زنان به دنبال کاروان جاهلیت به راه افتد! بلکه هدف او عبارتست از: باز گرداندن دوبارهٔ جایگاه و موقعیت رهبری جامعهٔ بشری و هدایت انسان‌های گمراه به راه راست. هر اندازه تصور نیل به چنین هدفی در حال حاضر به علت عقب‌ماندگی همه جانبهٔ امت، بعید به نظر برسد، اما مسلمان معاصر، هرگز نباید احساس و آگاهی خود را نسبت به رسالت آسمانی، از خود دور کند تا جایی که این احساس به مثابهٔ انگیزه‌ای برای تلاش جدی، جهت برون رفت از وضعیت عقب‌ماندگی و پس از آن ادامهٔ الگو صحیح اسلامی، به شمار آید و از طریق آن معانی و مفاهیمی را که بشریت امروز فاقد آن است و به سبب فقدان آن معانی ـ به‌رغم همهٔ موفقیت‌ها و دستاوردهای مادی و صنعتی ـ غرق بدبختی و شقاوت شده است، به وضوح تمام بیان کند.

تأکید بر ضرورت این شناخت برای مسلمان معاصر، به خاطر آن است که آگاهانه یا ناآگاهانه، در زمینهٔ ارزیابی موقعیت خویش، به آرا و نظرات اروپاییان اعتماد و اتکا می‌کند و روشن است که منابع و مراجع اروپایی تحت‌تأثیر خصومت و کینهٔ صلیبی، به عمد ارزش‌های اسلام و امت اسلامی را خوار می‌انگارند و تاریخ اسلام را به عنوان جزیی کم‌اهمیت و حاشیه‌ای از تاریخ بشر، به شمار می‌آورند و به سرعت از کنار آن می‌گذرند![1]

۱ـ برای مثال، نک: (دائرة المعارف تاریخی، تحت اشراف هامرتن با عنوان «تاریخ العالم»؛و (معالم تاریخ الانسانیه، و اثر ویلز؛ قصه الحضاره، ویل دورانت و...)

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْراً مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾ احقاف / ۱۱

«کافران دربارهٔ مؤمنان می‌گویند: اگر چیز خوبی بود، هرگز آنان برای رسیدن به آن از ما پیشی نمی‌گرفتند. چون خودشان به وسیله آن هدایت و راهیاب نشده‌اند، می‌گویند: این یک دروغ قدیمی است».

منابع اروپایی آنگاه که در مورد تمدن اسلامی سخن می‌گویند، به هر طریق ممکن از تأکید بر «ارزش‌هایی» که این تمدن در جهان انتشار داده است، خودداری نمی‌کنند، بلکه توجه خود را بر زیبایی‌ها و زینت‌ها و بناها و آثار مادیِ تمدن، متمرکز می‌سازند و این‌ها ـ با همهٔ عظمت و شکوه خود ـ تنها تأثیری گذرا و لحظه‌ای در اذهان بر جای می‌گذارند؛ اما از کنار «ارزش‌هایی» که واقعاً اثرات همیشگی و دایمی بر جای می‌گذارند و ارزش و موقعیت حقیقی به «تمدن اسلامی» می‌بخشند، به آسانی می‌گذرند. اینان از یک سو تحت تأثیر غرور اروپایی خود و از دیگر سو به سبب کینهٔ صلیبی، مایل نیستند هیچ نوع ارزش پایداری به تمدنی غیر از تمدن اروپایی و ریشه‌های دیرینهٔ یونانی و رومی آن، نسبت دهند.

با توجه به همهٔ علل و عوامل فوق، تأکید بر ارزش و اهمیت دستاوردها و پیشرفت‌های امت اسلامی در دوره شکوه، عظمت و پیشرفت و آثار پایدار آن بر جامعهٔ بشری و نیز میزان خسارات مسلمانان و زیان‌های وارده بر جامعهٔ بشری در دوران شکست و پسرفت مسلمانان، امری واجب و لازم است. همانگونه که پیش‌تر گفتیم، به یقین، توحید با همهٔ مفاهیم، ارزش‌ها و امور اخلاقی که دربردارد، بزرگ‌ترین چیزی است که امت اسلامی، تقدیم «بشریت» کرده است.[1]

منابع اروپایی بنا به سرشت و ماهیت خود، به ارزش و اهمیت توحید در رابطه با «انسان» اشاره‌ای نمی‌کنند، چراکه توحید در اعتقادات دروغین اروپا – که ساخته و پرداختهٔ «سنت پول» بوده و آن را وحی آسمانی می‌پنداشت – جایی

۱ـ به فصل اول «الاسلام» همین کتاب رجوع کنید.

ندارد. لذا ممکن نیست ناگهانی و فی‌البداهه به ارزش چیزی که از همان ابتدا و هنگام رد دعوت اسلام، از دست داده است، اعتراف کند.

جاهلیت اروپای معاصر که به سبب شرایط ناشی از ستم‌گری‌های کلیسا بر ضد دین دست به شورش زد. همچنین در فرهنگ خود این فکر را رواج داد که دین در زندگی انسان، امری کم‌اهمیت و حاشیه‌ای است و بهتر آن است که به خاطر آزادی، پیشرفت و ترقی، خود را از بند آن برهاند و از این رو، مسلمان امروزی که در معرض تهاجم فکری اروپا قرار گرفته و با معیارهای اروپایی به سنجش و ارزیابی خود می‌پردازد، نسبت به ارزش حقیقی توحید به مثابهٔ بزرگ‌ترین هدیهٔ آسمانی که بشریت را به سوی خیر و سعادت دنیا و آخرت هدایت می‌کند و افکار، رفتار و احساسات او را تحت قواعد و ضوابط درست درمی‌آورد و وی را به مقام والای تکریم و شایستگی «خلافت» و مکلف به آبادسازی جهان ارتقا می‌دهد، احساس و شناختی نخواهد داشت.

به خاطر این امر، به ناچار باید در مطالعه و بررسی و شناخت دوره شکوفایی اسلام، اهتمام و توجه خویش را بر حقیقت توحید و بیان اثرات واقعی آن در زندگی مسلمانان و ایجاد نهضت‌های علمی و فرهنگی که اروپا از آن اقتباس کرد و از تاریکی به روشنایی گام نهاد، متمرکز کنیم.

در فصل پیش در مورد نهضت‌های علمی و فرهنگی فوق و اینکه از دین نشأت گرفته و بدون هیچ گونه تضادی در سایهٔ دین و به کمک آن، رشد و توسعه یافته‌اند، سخن گفته‌ایم و در اینجا قصد داریم بر اثرات این دو نهضت بر اروپا و اینکه توحید اسلامی و نمود و تجلی آن -که بخش اصلی تمدن اسلامی را تشکیل می‌دهد و نقش مهم آن‌ها را در زمینهٔ بیداری مردم غفلت زده، عقب‌مانده، جاهل و زیر ستم فئودالیسم و مظالم کلیسا و رهایی آنان از این نابسامانی‌ها و دست‌یابی به خیر و خوبی‌های زندگی امروزی تأکید کنیم و نیز بر این نکته انگشت بنهیم که رد دعوت توحید توسط اروپاییان و پیامدهای ضد توحیدی تمدن آن قاره، عاملِ اساسیِ همهٔ بدبختی‌ها، شرارت‌ها و مشکلات زندگی کنونی آنان است.

همهٔ این‌ها خواننده را ملزم می‌سازد که ارزش واقعی توحید را که امروزه عواملی چند، همزمان آن را می‌پوشانند، بشناسد و ما پیش‌تر به دو عامل، یعنی کوتاهی و بی‌توجهی منابع اروپایی نسبت به توحید و بی‌ارزش دانستن دین به صورت عام و ایجاد تنفر نسبت به آن در میان مردم توسط جاهلیت معاصر، به مثابهٔ عواملِ بازدارندهٔ کار، فعالیت، ترقی و آزادی انسان اشاره کرده‌ایم و اضافه می‌کنیم که وضعیت کنونی حاکم بر مسلمانان امروزی نیز، یکی از عوامل نادیده گرفتن بر نقش و اهمیت توحید به شمار می‌آید. زیرا مسلمان معاصر، اعتقاد دارد که به توحید پایبند است و از طرفی خود و ملتش را از لحاظ عقب‌ماندگی علمی، فرهنگی، فکری، اخلاقی، نظامی و سیاسی، در پایین‌ترین سطح می‌بیند و این تصور ذهنش را فرا می‌گیرد که توحید، نقشی در پیشرفت یا عقب‌ماندگی اجتماعی نخواهد داشت. (البته اگر تحت تأثیر القائات اروپا، به این باور نرسد که توحید از عوامل عقب‌ماندگی انسان به شمار می‌آید!)

بدین سبب، شناخت حقیقت توحید، آن‌گونه که مسلمانانِ قرون اولیه اسلام عملاً بدان پایبند بوده‌اند و نیز درک این واقعیت که نسل‌های بعدی مسلمانان، از مسیر حقیقی توحید منحرف شده‌اند، هر چند به گمان خود، بر آن استقامت داشته‌اند، ضروری است تا در سایهٔ این شناخت، بتوان به درک درستی از دستاوردهای واقعی این امت در دوره برتری و پیشرفت، نایل آمد.

همچنین تعمیق ایمان به روز آخرت، یکی از اقدامات و برنامه‌های امت اسلامی و بزرگ‌ترین هدیهٔ او به مردم بوده است و همین امر، تمدن اسلام را از لحاظ توازن، شمول و همبستگی به شکلی منحصر به فرد و بی‌مانند درآورده است که خواست‌ها و نیازهای دنیا و آخرت و نیازهای جسم و روح را به صورتی هماهنگ و پا به پای هم، در برگرفته و آراسته شدن به اخلاق اسلامی را برای مدتی طولانی، سهل و آسان کرده است. در نتیجه چنانکه پیش‌تر گفته شد، جامعهٔ اسلامی به خاطرِ ترس از عذاب خدا و امید به رضایت و بهشت وی، از شرابخواری، فحشا و سایر جرایم پاک مانده بود و از این رو انتشارِ اسلامِ حامل مفاهیم و اخلاقیات فوق، در بخش‌های گسترده‌ای از کرهٔ زمین، یکی از مهم‌ترین

و بزرگ‌ترین دستاوردهای این امت در راستای انجام وظیفهٔ الهی خود و تحقق کرامت «انسانی» است.

مسلمان امروزی، آن‌گاه که چهرهٔ خود را در آیینهٔ اروپا می‌نگرد، طبیعتاً از دستاوردهای عظیم فوق، هیچ بازتابی در منابع و نوشته‌های اروپایی نخواهد یافت. بر عکس، آنچه می‌بیند، تصویری کاملاً وارونه از فتوحاتی است که مسلمانان در اجرای فرمان الهی و به خاطر اعتلای مقام انسان، بدان‌ها اقدام کرده‌اند و این فتوحات را عملی تجاوزگرانه و فزون‌خواهانه بر ضد مردم اروپا، نشان می‌دهد که در مقابل، کینه، خصومت وسعی در زشت‌نمایی چهرهٔ اسلام و مسلمانان توسط اروپایی‌ها روبرو خواهد شد.

بدین سبب، وظیفهٔ ما هنگام بازنویسی تاریخ اسلام، ایجاب می‌کند که مسلمان معاصر را کاملاً از این حقایق آگاه سازیم و تصویر راستین اسلام را که مدت‌هاست در آیینهٔ جهان غرب نمی‌یابد، به او بنمایانیم و چنانچه تسامح و خوش‌رفتاری بزرگ‌منشانهٔ مسلمانان را نسبت به آن عده از ساکنان ممالک مفتوحه که از پذیرفتن اسلام سر باز زدند، به مطالب فوق بیفزاییم، دستاورد دیگری را به سلسله دستاوردهای ارزشمند مسلمانان افزوده‌ایم که مسلمان معاصر بازتاب آن را در بعضی از کتاب‌های خاورشناسان، نظیر کتاب «**الدعوة الی الاسلام**[1]» اثر توماس آرنولد خواهد یافت. اما به رغم همهٔ ستایشی که آرنولد در این کتاب نسبت به مسلمانان به عمل می‌آورد، تصویری زشت از آنان ترسیم می‌کند. زیرا هدف او منصرف کردن مسلمانان از فریضهٔ جهاد در راه نشر دعوت، بر پایهٔ این ادعاست که اسلام، نیازی به جهاد ندارد و گفتار و رفتار نیک و توأم با احترام در این زمینه کافی است.[2]

مسأله هر چه باشد، برخورد بزرگ‌منشانهٔ مزبور، دستاورد منحصر به فرد تاریخیِ مسلمانان است و وظیفهٔ مسلمان امروزی ایجاب می‌کند که ارزش و اهمیت آن را در مقام مقایسه با رفتار وحشیانهٔ استعمارگران اروپایی نسبت به

۱ـ The Preaching of Islam.

۲ـ برای آگاهی بیشتر، نک: (المستشرقون و الاسلام).

ساکنان سرزمین‌های اشغال شده و به ویژه کشورهای اسلامی، به خوبی بشناسد. (به عنوان نمونه کافی است به سرنوشت برده‌هایی که توسط اروپاییان اشغالگر، از آفریقا ربوده شده و در مزارع آمریکا به کار اجباری گرفته شدند و رفتار وحشیانه و بی‌رحمانه با این برده‌ها که منابع اروپایی، خود نیز به آن اذعان کرده و کلیسای وقت اروپا نیز از این عمل غیر انسانی، ستایش به عمل آورده بود، اشاره کنیم) آری! تفاوت میان آن رفتار بزرگوارانه و این عمل وحشیانه، بیانگر تفاوت روح و ماهیت دو تمدن است: تمدنی با ریشه و منشأ الهی و تمدنی جاهلی.

در نگاه به نهضت‌های علمی و فرهنگی، مسلمان معاصر به بعضی از نویسندگان منصف اروپایی، نظیر بریفولت، برمی‌خورد که در کتاب «بناء الانسانیة[1]» چنین می‌نویسد:

«علم به تنهایی عامل بازگرداندن زندگی به اروپا نبود. بلکه عوامل و محرک‌های دیگری از جانب تمدن اسلامی، پرتوهای نورانی خود را بر زندگی اروپاییان افکند».[2]

مسلمان معاصر، نویسندگان بسیاری را نیز خواهد یافت که گمان می‌کنند برتری مسلمانان در عرصهٔ علم و فرهنگ، چیزی فراتر از حفظ میراث بر جای مانده از یونانیان - که اروپا در دوره ظلمت قرون وسطی، مورد فراموشی یا بی‌توجهی قرار داده بود - نیست که پس از بیداری و ضمن احیای نهضت خود،[3] میراث مزبور را از مسلمانانی که آن را حفظ کرده بودند، باز پس گرفتند!

پژوهشگر تاریخ اسلام باید بداند که مسأله چنین نبوده است و آنچه اروپا از مسلمانان اقتباس کرد، تنها بازماندهٔ تمدن یونانی نبود. زیرا آثار آن، مدت‌ها قبل، از عرصهٔ زندگی خود اروپا نابود شده بود. بلکه تمدنی سازنده، پویا، کامل و الهام گرفته از وحی و ساختهٔ اسلام بود، هر چند بعضی از ادوات و عناصر را از این یا آن تمدن به خدمت گرفته باشد. و به‌طور یقین، مهم‌ترین عنصری که اروپا در

۱ـ making of humanity

۲ـ برگرفته از: تجدید الفکر الدینی، محمد اقبال، ترجمهٔ عباس محمود از متن عربی.

۳ـ در دوره رنسانس (مترجم)

نتیجهٔ ارتباط با مسلمانان اخذ کرد، همان عزم و ارادهٔ حیات است که استفاده از علم و تمدن اسلام را برای او فراهم ساخت.[۱] آری! اثرپذیری اروپا از تمدن اسلامی، چنان همه جانبه بود که تقریباً هیچ یک از جنبه‌های زندگی اروپاییان از آن بی‌تأثیر نمانده است.

بنابراین جنبش‌های اصلاح‌طلبانهٔ دینی بر ضد سلطهٔ استبدادی پاپ‌ها، یکی از اثرات تمدن اسلام بر مردم اروپاست و همچنین قیام و شورش بر ضد قدرت ستمگرانهٔ زمین‌داران (فئودال‌ها)، که همزمان قوای سه گانهٔ مقنّنه، مجریه و قضائیه را در دست مالکان بزرگ اروپا متمرکز ساخته بود، از اثرات اسلام به حساب می‌آید. علاوه بر این کوشش برای ایجاد «امت» واحد با قانون واحد که مردم سراسر اروپا از آن تبعیت کنند، با اثرپذیری از امت واحدهٔ اسلامی، صورت گرفته است. هر چند تلاش‌های اروپا، تنها در چارچوب محدود ملیت، به موفقیت دست یافته است.[۲]

ساخت حمام در منازل به پیروی از مسلمانان صورت گرفته است که در همهٔ منازل آنان برای ادای فریضه‌های غسل و وضو، حمام وجود داشته است. در حالی که اروپاییان، تنها در مراکز شهرها دارای حمام‌های عمومی بودند که برای شستشوی تن و لباس، از آن‌ها استفاده می‌کردند. زمانی که دادگاههای تفتیش عقاید برای اخراج، کشتار و نابودی وحشیانهٔ مسلمانان اندلس بر پا شده بود، وجود حمام در منازل، نشانهٔ آن بود که صاحب مسلمان آن در حمام پنهان شده است، که فوراً او را دستگیر و به شکنجه‌گاه منتقل می‌کردند!

نظام دانشگاهی غرب، عیناً از دانشگاه‌های اسلامی، گرفته شده است که به موجب آن، استاد لزوماً «دانشجو» را تا پایان تحصیلات تحت مراقبت و إشراف خود قرار می‌دهد و ضمن ارجاع به منابع موردنیاز، پیرامون مباحث درسی با او به بحث و مناقشه کافی می‌پردازد تا پیش از اعطای اجازه[۳] فارغ التحصیلی به دانشجو، از توان و

۱ـ در صورت تمایل رک: (روية اسلاميه لاحوال العالم المعاصر، فصل «الجاهلية المعاصره»).

۲ـ بیشتر ملّت‌های اروپای امروز، تحت عنوان «اتحادیهٔ اروپا» با هم متحد شده‌اند، برخلاف ملّت‌های مسلمان که عکس این مسیر را می‌پمایند. (مترجم)

۳ـ لیسانس (Licenee)

ظرفیت علمی وی، اطمینان حاصل کند. استفاده از «شنل» و کلاه مرسوم در دانشگاه‌های غربی، تقلیدی از عبا و عمامهٔ استادان مسلمان به شمار می‌رود.[۱]

همچنین ادبیات و سبک معماری حتی بنای کلیساها، تحت تأثیر فرهنگ اسلامی قرار گرفته است که بر در و دیوار بعضی از آن‌ها ناخودآگاه، عباراتی برگرفته از مساجد نقش بسته است.

بر همهٔ موارد فوق، باید روش تجربی در زمینهٔ تحقیق علمی و انقلابی را که در شیوهٔ تفکر مردم اروپا به‌وجود آورد، افزود.

اگر اروپا به انگیزهٔ غرور اروپایی و خصومت صلیبی، می‌کوشد تا تأثیرات اسلام بر جامعهٔ غرب را ناچیز و کم‌اهمیت جلوه دهد، مسؤولیت مورخ مسلمان، ایجاب می‌کند حقایق را با ذکر دلایل محکم علمی، اظهار و ابراز کند تا گفتارش، ادعایی بی‌دلیل شناخته نشود و مسلمان معاصر از حجم و میزان حقیقی دستاوردها و موفقیت‌های ملل مسلمان، در دوران پایبندی به اسلام، آگاه شود.

اما در ارتباط با دوره ضعف و عقب‌ماندگی مسلمانان، مطالعه و بررسی اموری چند، برایمان حائز اهمیت است:

۱ـ بررسی علل و عواملی که به عقب‌ماندگی و ضعف مسلمانان منجر شد و بحث و مناقشه دربارهٔ اوهامی که دشمنان اسلام، در این زمینه رواج می‌دهند.

۲ـ پیامدها و نتایج ضعف و عقب‌ماندگی از جمله سست شدن بنیان‌های امت از درون و تهاجم صلیبی از بیرون.

۳ـ زیان‌هایی که به علت ضعف مسلمانان، دامنگیر بشریت، شده است.

هر یک از امور فوق، نیاز به شرح و بسط دارد. در ارتباط با تفسیر و تبیین دوره عقب‌ماندگی و واپس روی دو تصور رواج دارد که به‌رغم تفاوت در ریشه و جهت‌گیری، هر دو به یک نتیجه می‌انجامند:

اولاً: علت انحطاط افزایش روز افزون قدرت اروپا تا بدان حد بوده است که مسلمانان توان مقابله با آن را از دست دادند؛ ثانیاً: بی‌تردید اسلام نسبت به زمان

۱ـ دکتر علی شریعتی نیز در مقدمه کتابچه «یک جلوش تا بی نهایت صفرها» به این امر اشاره کرده است. (مترجم)

خود، نهضتی پیشرو و سازنده به شمار می‌رفته است که در اثر تحولات عمیق کنونی، دوره آن به سرآمده است. زیرا بشر به جایی رسیده است که این دین دیگر توان مطابقت و همراهی با آن را ندارد و خود به مانعی عمده در مسیر تحول و ترقی، تبدیل شده و لذا براساس جبر تاریخ، سرنوشتی جز نابودی نداشته است!

توجیه اول، بیان واقعیت است. آری! قدرت و پیشرفت اروپا، عملاً افزایش یافت، در حالی که قدرت اسلام رو به کاهش نهاد و این روند به پیروزی اروپا و شکست اسلام منتهی شد.

این مسأله درست است. اما در رابطه با اسلام، باید گفت علت کاهش قدرت آن علل و عوامل پیرامونی آن بودند نه ذات خود این دین؛ و این سؤال همچنان به انتظار پاسخ روشنی نشسته است که چرا قدرت و توانمندی اسلام رو به کاهش و کاستی نهاد؟

مسلماً کافی نیست بگوییم: اروپا قدرتمند شد و با مسلمانان به نزاع و درگیری پرداخت و کوشید به جای آنان تجارت جهانی را در دست گیرد و درصدد بود با تصرف دریای سرخ، راه بازرگانی آنان را قطع کند و جهان اسلام را به محاصره درآورد و به نقاط ضعف آنان دست یابد و...

همهٔ این‌ها برای توضیح و توجیه علل و نحوهٔ پسرفت و ضعف مسلمانان کافی نیست. زیرا اول بار نیست که با یک قدرت عظیم جهانی، مواجه می‌شوند. آنها با امپراتوری روم جنگیدند و او را شکست دادند، همچنین بر امپراتوری ایران پیروز شدند، بعدها با صلیبی‌ها که چند برابر آنان نیرو در اختیار داشتند، به نبرد پرداختند و برای مدتی از آنان شکست خوردند و بعد قدرت خود را بازیافتند و آنها را نیز به سختی درهم کوبیدند. پس از آن با خیل عظیم مغول، جنگیدند و از آنان شکست خوردند و بعد در نبردی قهرمانانه در عین جالوت فلسطین آنان را درهم شکستند و به دنبال آن، مغولان به جرگهٔ مسلمانان پیوستند و در شمار قوی‌ترین مدافعان اسلام درآمدند. با این تفاصیل، افزایش روزافزون قدرت اروپا به عنوان یک واقعیت، نمی‌تواند عقب‌نشینی امت اسلامی از صحنه را توجیه و تبیین کند.

اما چنانکه روشن است، تصور دوم، تحت تأثیر تحلیل مادی تاریخ صورت می‌گیرد و اگر گویندگان این سخن، لزوماً کمونیست یا مارکسیست نباشند، به هر صورت تحلیل مادی تاریخ، از غرب و شرق اروپا نشأت می‌گیرد. زیرا مبانی زندگی و تفکر در هر دو ناحیهٔ این قاره، یکسان است.

مغالطه یا - اگر با حسن نیت بگوییم - اشتباهِ این توضیح و تبیین در این است که واقعیت مسلمانان این دوره را بر خود اسلام شاهد می‌گیرد و تصور می‌کند که مسبب این اوضاع و شرایط، خود اسلام است و نه آن‌گونه که حقیقت دارد؛ یعنی دوری مسلمانان از اسلام!

توضیحات و توجیهات فوق، به‌رغم اختلاف میان آن دو از لحاظ منشأ و جهت‌گیری، سرانجام به نتیجهٔ واحدی می‌رسند که به موجب آن، هر چه در عمل رخ داده است، لزوماً می‌بایست رخ می‌داد و مسلمانان جز گردن نهادن به جبر تاریخ، گزینهٔ دیگری پیش روی نداشتند.

از این‌رو ضمن مطالعه و بررسی آن دوره از تاریخ، شرح مفصل علل و عوامل درماندگی و انحطاط مسلمانان از اهمیت جدی برخوردار خواهد بود.

در کتاب (واقعنا المعاصر) [1] تا حدی به شرح این علل و عوامل پرداخته‌ایم. اما در اینجا لازم است به منظور اصلاح برداشت‌های نادرست دربارهٔ این حادثهٔ عظیم که موجبات بر هم خوردن تعادل قوا را در جهان فراهم آورد، اشاراتی کوتاه و سریع داشته باشیم.

تردیدی نیست که امت اسلامی حکمرانان و مردم، به بیماری‌هایی دچار شد که در صفحات پیشین به مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرده‌ایم؛ همچنین فتنه‌های تکان دهندهٔ داخلی و تهاجمات ویرانگر خارجی، دامن وی را گرفت که می‌توانست هر نوع نظام حکومتی ناوابسته به دین را به‌کلی نابود سازد، چنانکه امپراتوری عظیم روم، زیر ضربات قبایل وحشی «هون» و «گوت» که ضرباتشان به مراتب سبک‌تر از تهاجمات مغول‌ها به جهان اسلام بود، درهم فرو ریخت؛ و نظام

۱ـ در صورت تمایل، نک: (فصل «خط الانحراف» در: واقعنا المعاصر).

کمونیستیِ معاصر روسیه، از همان آغاز جوانی و با برخورداری از قدرت، زیر فشارهای ناشِی ازگرسنگی مردم، از هم پاشید. اما سقوط نظام اسلامیِ مبتنی بر اعتقادات دینی، به رغم حملات پی در پی خارجی و انحرافات گوناگون داخلی، چندین قرن به تعویق افتاد، اما سرانجام درهم فرو ریخت.

آری! بدن سالم و بانشاط، به‌رغم وجود بیماری‌های نهان درونی، از تحرک و تلاش باز نمی‌ایستد و آثاری از این بیماری‌ها بر چهره‌اش دیده نمی‌شود، ولی اگر تدابیر و درمان‌های لازم در مورد این بیماری‌ها صورت نگیرد، سرانجام اثرات خود را نشان خواهند داد.

وضعیت جامعهٔ اسلامی این چنین بود. جامعه از ایمان، نشأت گرفته و از نیروی فعال و پرتحرک برخوردار بود. سپس انحرافاتی رخ داد. ولی برای چند قرن تأثیر چندانی بر فعالیت و حرکت جامعه بر جای ننهاد و سرانجام لحظاتی فرا رسید که کنترل و نظم خود را از دست داد، چنانکه در جریان جنگ‌های صلیبی و تجاوزات مغول اتفاق افتاد. اما بار دیگر چنان به جمع‌آوری نیرو و تحرکات تازه دست زد که گویی به کلی شفای خود را بازیافته بود و در نهایت، زمانی که به سبب عدم معالجه یا دست کم عدم معالجهٔ قطعی، بیماری‌ها رو به فزونی نهادند و جسمی که سرشار از انرژی و نیرو بود، ناگهان به زمین افتاد و در بستر بیماری به انتظار مرگ نشست.

پس باید به جستجو و تشخیص بیماریهایی برویم که سرانجام، جامعه را به نابودی کشاند.

آری! بشر بنا به سرشت و طبیعت خود دوست دارد از زیر بار تکالیف، شانه خالی کند:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾ طه / ۱۱۵

«در آغاز کار ما به آدم فرمان دادیم، اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و ارادهٔ استواری مشاهده نکردیم».

و شفای الهی این سهل‌انگاری، تذکر و یادآوری است:

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ ذاریات / ۵۵

«پند و اندرز بده، زیرا پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند!».

معنای استمرار و افزایش میزان غفلت و بی‌اعتنایی این است که یادآوری و تذکر کافی یا چندان مثمر ثمر نبوده است. لذا تذکر کلامی به تنهایی کفایت نمی‌کند و باید از طریق نمونه، الگو و اسوه شایسته صورت پذیرد.

زمانی که تذکر و یادآوری در کم‌ترین حد مطلوب قرار داشت، یا به وسیلهٔ اسوه شایسته لازم، تقویت نشد، ناگهان دو جریان فکریِ متضاد با تذکر، دامنگیر مسلمانان شد: تفکر «مرجئه» و «تصوف».

تفکر مرجئه چنین می‌گوید: ایمان، یعنی تصدیق و اقرار و لذا اعمال در حوزه تعریف ایمان قرار نمی‌گیرند! و می‌افزاید: معصیت به باور و عقیدهٔ انسان، زیانی نمی‌رساند! و می‌گوید: مادامی که ایمان در قلب انسان جای داشته باشد دیگر چیزی برایش اهمیت نخواهد داشت! خلاصه، بندهٔ خدا می‌تواند حتی بدون انجام یکی از واجبات اسلام! امید ورود به بهشت را داشته باشد.

اما تصوف، تنها وسیله تقرب بنده به خدا و امید ورود به بهشت را از راه انجام اوراد و اذکار و تسبیح می‌شناسد، هرچند واقعاً در انجام همهٔ اعمال و واجبات دینی، از جمله آبادانی زمین، عبادت، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، کوتاهی و اهمال نموده باشد.

پس از آن، استبداد سیاسی از راه رسید و به تدریج مردم را از اهتمام نسبت به امور سیاسی، منصرف و تصورِ پرداختن بدان را به عنوان یکی از واجبات فردِ مسلمان، از اذهان آنان خارج ساخت و اسلام را کم کم در چارچوب عبادات؛ یعنی ادای اعمال عبادی محض محدود کرد.

پیامد این‌گونه انحرافات و کج‌روی‌ها این بود که مفاهیم اسلام، به تدریج در جان و قلب مسلمانان، فاسد و تباه شد.[1] مفهوم (لااله الا الله) از برنامهٔ کامل زندگی، به کلماتی تکراری و خالی از محتوا تقلیل یافت و مفهوم عبادت، حالت و معنای شمول و فراگیریِ تمامیِ اعمال و افکار و مشاعرِ انسان را از دست داد و به اعمال عبادی خاص، منحصر گردید و پس از آن رو به قهقرا رفت و در نهایت به شکل حرکاتی بی‌هدف و ماشینی درآمد.

۱ـ در صورت تمایل رک: (مفاهیم ینبغی ان تصحح).

مفهوم قضا و قدر از نیرویی ایجابی و تحرک‌آفرین، به مفهومی سلبی و به دور از تحرک و اعتمادِ بی‌جهت و بیمارگونه تغییر یافت.

مفهوم دنیا و آخرت و همبستگی به وجود آمده به وسیله اسلام میان آنها، جای خود را به جدایی و از هم گسیختگی سپرد و به صورت دو جهانِ جدا و متضاد، در برابر همدیگر قرار گرفتند و لذا سعی و تلاش در راه یکی، معنایش اهمال و دست برداشتن از کار در راه دیگر بود.

مفهوم جهاد، در چارچوب به اصطلاح جهاد دفاعی و آن هم در صورت مساعد بودن شرایط،[۱] منحصر و محدود شد.

مفهوم تعلیم و تربیت، به رعایت یک سلسله عادات و آداب تکراری محدود شد و هدف اصلی و اساسی، یعنی پرورش نسلی مسلمان به معنای حقیقی، مثبت، فعّال، بالنده و با تحرک در تمامی جنبه‌ها و در عین حال خداپرست، رها گردید.

مفهوم علم، به علوم شرعی محض منحصر شد و علوم طبیعی که بزرگ‌ترین وجه امتیاز مسلمانان در دوره پیشرفت و شکوفایی شناخته می‌شد به فراموشی سپرده شد.

با افزوده شدن انواع بدعت‌ها و معاصی به موارد فوق، خروج اعمال و اخلاق از مسیر صحیح و مقتضای ایمانی و اخلاقی و سرگرم شدن مردم به امور خارق‌العاده و کرامات، به علت ناتوانی در انجام فریضهٔ جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، به راستی عوامل سقوط امت اسلامی به ژرفای دوزخ واپس‌گرایی تکمیل شد.

آری! علل و عوامل سقوط، این‌ها هستند و نه پیشرفت‌های اروپا و پایان یافتن نقش تاریخی اسلام. آری! همهٔ این بیماری‌ها به عقب‌ماندگی مسلمانان در همهٔ عرصه‌های سیاسی، نظامی، علمی، فرهنگی و اخلاقی انجامید و علت این عقب‌ماندگی، فاصله گرفتن تدریجی مسلمانان از اسلام بود. اما ذات اسلام آن نظام الهی، هرگز از کاروان پیشرفت عقب نمی‌ماند و این خودِ افراد هستند که در

۱ـ به زبان امروزی: در صورتی که با منافع اسرائیل و آمریکا در تضاد نباشد. (مترجم)

زمینهٔ تحقق اسلام در زندگی خود، عقب می‌افتند و به عنوان عقب‌مانده شناخته می‌شوند و اسلام، همچنان ماهیت خود را حفظ می‌کند.

آگاهی از این امر، به ویژه برای مسلمانان امروزی، از اهمیت فراوانی برخوردار است. زیرا مسلمان امروزی، همچنان از زبان دوست و دشمن می‌شنود که مشکلِ امت اسلامی، عقب‌ماندگی است! اما عقب‌ماندگی در چه زمینه‌هایی؟ اقتصادی، علمی، صنعتی، نظامی، سیاسی و...؟

آنچه در این خصوص گفته می‌شود، واقعیتی است ناقص که زیان آن بیش از منافعش است، چرا که علت اصلیِ این عقب‌ماندگی را پنهان می‌دارد و تشخیص نادرستی در مورد بیماری ارائه می‌دهد و در نتیجه آن، نسخهٔ نادرست تجویز می‌کند.

آیا عقب‌ماندگی، جزو سرشت این امت است؟

آیا عقب‌ماندگی جزو طبیعت اسلام به شمار می‌آید؟

دشمنان به مسلمانان معاصر این چنین تلقین می‌کنند، تا آنها را از منبع واقعی قدرت خویش ـ که موجب هراس آنان می‌شود و از بازگشت دوبارهٔ وی به سوی آن منبع می‌ترسند ـ رویگردان سازند و آنها را به جهتی سوق می‌دهند که همهٔ توان و طاقت خویش را هدر دهند، بدون آن‌که به شفای لازم دست یابد!

آنها خطاب به مسلمان امروزی می‌گویند: شما اشخاصی نادان، فقیر، ناتوان و بیمار هستید. لذا به تحصیل علم بپردازید، اقتصاد خود را سرو سامان دهید، سلاح‌های پیشرفته بخرید، به وضع سلامت خود سروسامان بخشید و وسایل اطلاع‌رسانی خود را متحول سازید! برای اینکه نه سینما دارید، نه تئاتر، نه رادیو و تلویزیون، نه موسیقی، نه هنر و نه «فولکلور»[1] و همهٔ این‌ها نشانه‌های تمدن و پیشرفت‌اند و همزمان در گوش آنها زمزمه می‌کنند: «دین» را رها کن! چرا که همهٔ مصیبت‌ها از دین است!

مسلمان امروزی، همهٔ نصایح بالا را چه با صدای بلند و چه با نوای آرام، شنید و به افتتاح مدرسه و دانشگاه پرداخت و برای تحول اقتصاد خود کوشید و سلاح‌های

۱ـ فولکلور یعنی هنرهای بومی و محلی از قبیل: رقص و آواز و مجالس و...

پیشرفته و مخرب خرید و بهداشت و سلامت خود را سرو سامان داد، سینما، تئاتر و رادیو و تلویزیون دایر کرد و به خلق آثار هنری فولکلوریک و غیر فولکلوریک پرداخت و همزمان با آن، به طور کلی از دین رویگردان شد و بیش از یک قرن از عمرش را در این تجربهٔ «فرهنگی» و تمدن‌آفرین، هدر داد. اما نتیجه چه شد؟

آثار و ظواهر تمدن، عملاً نزد مسلمان معاصر نمایان گشت. خیابان‌ها از اتومبیل‌های رنگارنگ و منازل از وسایل برقی، نوارهای موسیقی و فیلم‌های ویدیویی انباشته شد و رویدادهای جهانی، اعم از حوادث مهم و جدی یا سرگرم کننده و صحنه‌های زشت و قبیح از طریق کانال‌های تلویزیونی، به سمع و نظر او رسید و به ظواهر علم و نیز شمار فراوانی از عناوین و مدارج علمی دست یافت.

سرانجام چه شد؟

نتیجه آن بود که از هر لحاظ از نظر فکری، سیاسی، اقتصادی و حتی در خصوص وسایل سرگرمی و لهو و لعب به دنباله‌روی و تقلید از غرب پرداخت، اما از صلابت، استواری و جدیت در امور، خلاقیت، مدیریت، قدرت سازماندهی، دورنگری و نظریات علمی جهان غرب برای حل مشکلات و مسائل خود، چیزی به دست نیاورد و در اتخاذ مواضع سیاسیِ مناسب، توفیقی کسب نکرد. سراسر اداراتش را رشوه‌خواری فرا گرفت و بر همهٔ این‌ها، بی‌بند و باری‌های اخلاقی و جنسی نیز افزوده شد!

فلسطین از دست رفت و دیگر سرزمین‌های اسلامی در معرض خطر مشابهی قرار گرفتند و اتحاد صلیبی ـ صهیونی در مدت یک قرن به مطامعی دست یافت که چندین قرن از دست یافتن به آن‌ها بازمانده بود.

به راستی که عقب‌ماندگی علمی، صنعتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و... امری واقعی است و ناگزیر باید آن‌ها را برطرف ساخت.

ولی ما مسلمانان اگر همچنان بخواهیم به وسیلهٔ اعمال جراحی زیبایی، به درمان سطحی دمل چرکین بپردازیم و از درمان اساسی و ریشه‌ای خودداری کنیم ـ که به گمان خود داریم در این زمینه کاری انجام می‌دهیم ـ حاصل کارمان همان چیزی خواهد بود که در زمان بیش از یک قرن به‌دست آورده‌ایم: پیشرفت بیماری در درون و ادامهٔ جراحیِ زیبایی در بیرون!

به ناچار باید به علل و عوامل عقب‌ماندگی برگردیم و آن‌ها را شناسایی و برطرف کنیم: شانه خالی کردن از انجام تکالیف و وظایف، داشتن تفکرِ مرجئه، تصوف، استبداد سیاسی، کج فهمی، بی‌تفاوتی، از کار بازماندن، رواج و گسترش بدعت‌ها و خرافات و....

ناگزیر باید برای تصحیح انحرافات عقیدتی اقدام کنیم.

لاجرم باید بدانیم، آنچه را مسلمان امروزی به عنوان عقیدهٔ درست و ایمان کامل می‌شناسد، جامه‌ای است پاره سوراخ!

برای درک و فهم معنای (لااله الاالله) و مقتضیات واقعی آن در رفتار، تفکر و احساسات و تعیین منبعی برای روش و برنامهٔ زندگی انسان مسلمان، ناگزیر باید به درک و فهم نسلهای پیشین، رجوع نمائیم. مسلمان معاصر خواهد گفت: با دست‌های خالی و بدون هیچ نوع امکانات و با شهرها و خیابان‌های ویران و دیگر گرفتاری‌ها و مشکلات را رها کنیم و به اصلاح باورهای دینی مردم بپردازیم؟!

این سخنی بسیار ساده‌لوحانه است و در چندین کتاب بدان پاسخ گفته‌ایم. پیامبر ﷺ هنگام تصحیح اعتقادات مردم، نمی‌گوید: دست از طلب روزی بردارید، چیزی نخورید و از جای خود حرکت نکنید، تا اعتقادات و باورهای‌تان را اصلاح کنم! بلکه از قول خداوند، خطاب به آنان می‌گوید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ﴾ ملک / ۱۵

«او کسی است که زمین را برای شما رام گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست اوست».

﴿وَٱبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا﴾ قصص / ۷۷

«به وسیلهٔ آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهرهٔ خود را از دنیا فراموش مکن!».

پیامبر در این زمینه، رهنمودهای بسیاری را به آنان نشان داد و مردم نیز عقاید و باورهای‌شان را اصلاح کردند و همزمان در همهٔ جهات به حرکت، فعالیت و تلاش پرداختند و این همان چیزی است که مسلمان معاصر باید از آن آگاهی داشته باشد.

مسلمان معاصر وی وظیفه دارد به تحصیل علم بپردازد، اقتصادش را در مسیر رشد قرار دهد، سلاح‌های مورد نیاز را بخرد،[۱] راه مواصلاتی بسازد، وضع بهداشت و سلامت خود را بهبود بخشد و ابزارهای خود را پیشرفته و متحول سازد و در عین حال، ایمانش را تقویت کند و خداوند را منبع و منشأ افکار بشناسد و به منبع حقیقی قدرت خود مراجعه و بیماریهایش را درمان کند.

اما تفسیر مادی تاریخ، به این گمان دامن می‌زند که اسلام در زمان خود، نهضتی پویا و پیشرو محسوب می‌شد، اما تحول تاریخ آن را در خود بلعید و هضم کرد و بر آن پیشی گرفت و امروز به عنوان نهضتی ارتجاعی و عقب‌مانده و سد راه پیشرفت و ترقیِ جامعهٔ بشری شناخته می‌شود و چنانچه مسلمان امروزی، در خصوص این گمان، تحت تأثیر این همه تبلیغات و سم‌پاشی‌های فکری، قرار نگرفته بود، شایستهٔ آن نبود که مورد بحث و مناقشه قرار گیرد.

می‌پرسیم: اسلام در چه عرصه‌هایی از زمان عقب افتاده است؟

آیا مانند قدرت‌های «بزرگ» در طغیان و تجاوزگری سیاسی عقب مانده است به‌طوری که پیش‌تر به آن اشاره کردیم که جلوگیری از اجرای عدالت و رسیدن حق به صاحب حق را سرلوحهٔ برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های خود قرار می‌دهند و تنها با اشارهٔ انگشت (در جلسات شورای موسوم به امنیّت) بدان لباس قانون هم می‌پوشانند؟!

آیا در جنگی که اتحاد صلیبی ـ صهیونی به قصد نابودی مسلمانان در سراسر جهان به راه می‌اندازد عقب افتاده است؟!

یا در بت‌پرستی‌های نوع جدید تحت عناوین مختلف: وطن پرستی، منافع ملی، آرا و افکار عمومی در سطوح ملی و بین‌المللی، «مدپرستی»، آزادی، علم، هنر و.....؟

یا در زمینه بلعیده شدن کامل انسان توسط ارزش‌های مادی و بازداشتن او از همه ارزش‌های والای معنوی؟ بی‌بند و باری اخلاقی و آزادی جنسی؟!

۱ـ اصل این است که خود، سلاح‌های مورد نیازش را تولید کند. ولی ما از واقعیت امروزی مسلمانان سخن می‌گوییم.

یا در شرابخواری و اعتیاد به موادّ مخدر و افزایش جرایم اجتماعی دچار عقب‌ماندگی شده است؟!

یا در از هم پاشیدگی خانواده و فرار جوانان؟!

آیا اسلام در این زمینه‌ها و زمینه‌های مشابه، از زمان عقب افتاده است؟

به یقین آنچه اسلام در آن، از زمان عقب افتاده، پیشرفت‌های مادی و صنعتیِ مسلمانان در مقطعی از دوران زندگی‌شان است. آریشکی نیست که زمان نسبت به این موفقیت‌ها و دستاوردها پیشی گرفت، نه بدان سبب که مسلمانان به آخرین نقطهٔ پیشرفت رسیده و برای همیشه در آن توقف کرده باشند، بلکه نادیده گرفتن و رها کردن رهنمودهای اسلام سبب شده است که محصولات صنعتی، فرهنگی و علمی آنان متوقف گردد و اگر پایبندی‌های گذشتهٔ خویش نسبت به دستورات و رهنمودهای اسلام را حفظ می‌کردند، از آن‌جا که ابزارهای لازم را نیز خود، قبل از ملّت‌های دیگر، تهیه کرده و در اختیار داشتند، می‌توانستند موفقیت‌ها و پیشرفت‌های صنعتی، علمی و فرهنگی را ادامه دهند، همانگونه که بعدها اروپا در این مسیر و باشتابی بیشتر، نهضت خود را آغاز کرد و ادامه داد.

بنابراین توقف مسلمانان در این نقطه، برخلاف نظر تحلیل‌گرانِ مادیِ تاریخ، بدان علت صورت نگرفته است که به آخرین حدی که اسلام توانسته بود امکان رسیدنِ بدان را فراهم سازد، دست یافته باشند، بلکه بدان سبب صورت گرفت که در نتیجهٔ شیوع و بروز بیماری‌ها و انحرافات درونی، انگیزهٔ اصلی و اساسی پیشرفت، روز به روز ضعیف و ضعیف‌تر شده بود.

بی‌تردید، مسلمانان به سبب کوتاهی در زمینهٔ پیروی از برنامهٔ الهی، مسؤولیّت همهٔ جریانات و حوادث پیش آمده را به عهده خواهند داشت. زیرا پایبندی به سنت الهی، امکانات رسیدن به قدرت و برتری را برای آنان فراهم آورده بود.[1] اما در همین جا قصد داریم بر این نکته اصرار و تأکید کنیم که: نه اسلام نسبت به زمان عقب‌مانده است و نه التزام و پایبندی به این دین، مسلمانان

۱ـ در ادامه در این خصوص سخن خواهیم گفت.

را دچار عقب‌ماندگی می‌کند. در واقع عامل اصلی و اساسیِ عقب‌ماندگی مسلمانان، همان عقب‌ماندگی آنان در عرصهٔ تحقق اسلام است.

اما چگونه ممکن است اسلام از کاروان بشریت عقب بیفتد؟!

آیا پرستش خدای یگانه و دست برداشتن از بت‌پرستی، عقب‌ماندگی از کاروان بشریت محسوب می‌شود؟!

آیا برقراری تعادل و توازنِ میان نیازهای جسمی، روحی، دنیایی و اُخروی، ایمان به عالم غیب و کار و کوشش در دنیا، عقب‌ماندگی است؟!

آیا رها کردن انسان از دست ستمگران، از طریق کنار نهادن پرستش آنان و جهت دادن همهٔ عبادت‌ها به سوی خدا، عقب‌ماندگی است؟!

آیا پیشرفت در عرصهٔ تحقیقات علمی، همراه با داشتن ایمان به خدا، عقب‌ماندگی است؟!

آیا پرداختن به کارهای همه جانبهٔ فرهنگی، همراه با ایمان به خدا و روز آخرت، عقب‌ماندگی است؟!

آیا رفتار بزرگ‌منشانه با صاحبان ادیان مخالف، عقب‌ماندگی است؟!

آیا جلوگیری از پرستش انسان توسط انسان دیگر، از طریق ممانعت از حلال و حرام دانستنِ خودسرانه امور، عقب‌ماندگی است؟!

آیا حفظ و استحکام روابط خانوادگی توسط اسلام، عقب‌ماندگی است؟!

آیا پاکسازی جامعه از مشروبات، مخدرات و جرایم عقب‌ماندگی است؟!

آیا احساس آرامش درونی و امنیّت مردم نسبت به جان و مال و ناموسِ خود، عقب‌ماندگی است؟!

شکی نیست غربی‌ها که از دین به عنوان پدیده‌ای ارتجاعی و عقب‌مانده و مانع پیشرفت و تمدن صحبت می‌کنند، در حقیقت از تجربیات خاص خود دربارهٔ دین تحریف شدهٔ کلیسا سخن می‌گویند و سپس آن را تعمیم می‌دهند. همانگونه که کودکان، تنها تجربهٔ خاص خویش را درست می‌پندارند و تجربیاتی را که به نتایجی غیر از تجربیات آنان بینجامد، تصدیق نمی‌کنند. اروپا به حقیقتِ دینِ خدا دست نیافته است، بلکه دیانت «سنت پول» را که به گمان خود، همان مسیحیت

است، شناخته است. اروپا آزاد است هرچه را بخواهد به دین خودش نسبت دهد و بیشتر آنچه می‌گوید، درباره مسیحیت کلیسا صحت دارد. اما اطلاق حکم کلی بر همهٔ ادیان، از جمله دین آسمانیِ حق، آن هم در دوره‌ی که با افتخار، از تحقیقات بی‌طرفانهٔ علمی نام برده می‌شود، نوعی ظلم و عیب‌جویی غرض ورزانه است. ساده‌ترین دلیل بر اشتباه بودن صدور حکم کلی، آن است که اروپا در زمان التزام و پایبندی نسبت به دین، بنا به اعتراف خود، در جهل و عقب‌ماندگی به سر می‌بُرد تا جایی که دوران مزبور را «قرون وسطی» می‌نامد. در صورتی که مسلمانان در هنگام التزام به دین، بنا به اعتراف خودِ اروپاییان، صاحبان علم و تمدن به شمار آمده‌اند و این امر، برای بیان تفاوت میان اسلام و مسیحیت کلیسا و نادرستی این تعمیم، کافی خواهد بود.

در ارتباط با علل واپس‌روی و انحطاط، تصور سومی نیز وجود دارد که مستلزم بحث و مناقشه است. نه بدان سبب که مانند دو تصور پیشین به کلی نادرست باشد، چراکه متضمن بخشی از حقیقت است؛ بلکه از آن جهت که همهٔ عوامل را به آن نسبت دهیم و بزرگ‌ترین علت بشناسیم. یعنی اینکه همهٔ علل و عوامل انحطاط را به حساب دولت عثمانی بگذاریم!

به‌طور یقین، چنین تصوری را اتحاد صلیبی ـ صهیونی به اعراب تلقین و تقویت کرده است تا بتواند آتش خصومت و کینه ورزی آنان نسبت به ترکان را هرچه بیشتر برافروزد و از این راه، تجزیهٔ جهان اسلام را بر خود آسان کند و سپس بخش‌های جدا شده و پاره پارهٔ آن را به راحتی فرو بلعد.

آری؛ عقب‌ماندگی و شکست، عملاً در دورهٔ حکومت عثمانی اتفاق افتاده است و به سهم خود، مسؤولیت آن را نیز برعهده خواهد داشت؛ اما همهٔ مسؤولیت را تنها به گردن این دولت انداختن نیز، نوعی بی‌انصافی و ستم ناشی از کینه‌ای است که شاعر درباره‌اش چنین می‌گوید:

چشم رضایت، از دیدن هر عیبی ناتوان است ولی چشم کینه همهٔ عیوب را آشکار می‌سازد.

و عین الرضا عن کلّ عیب کلیه　　و لکن عین البغض تبدی المساویا

در حالی که فرمان خداوند چیز دیگری است:

﴿وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلاَّ تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلْتَقْوَىٰ﴾ مائده / ۸

«و دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید، دادگری کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است».

نخست باید بپذیریم که غرورِ ناشی از حرکت‌های موفقیت‌آمیز فاتحان بزرگِ دولت عثمانی در زمینهٔ گسترش دامنهٔ فتوحات و برقراری آرامش و امنیت در مرزها و سرکوبی دشمنان و استقرار پایه‌های حکومت، سبب شده بود که عثمانیان دولت خود را بزرگ‌ترین قدرت جهانی به شمار آورند. لذا به تدریج عزم و ارادهٔ دولتمردان رو به سستی نهاد و فساد، نظام را در برگرفت. حالا دیگر دولت عثمانی مانند گذشته در جهت حفظ استقرار و استحکام ارکان نظام، تلاش چندانی به‌کار نمی‌گرفت و در زمینه‌های مختلف، از جمله توسعهٔ علم در جامعه، تشویق و حمایت از دانشمندان و صنعتگران ماهر، توجه لازم به ارتش و بهسازی آموزش و تسلیحات آن و عنایت به امور و منافع مردم، اهتمام چندانی به خرج نمی‌داد و همهٔ موارد فوق به صورت رواج نوعی بی‌تفاوتی و بی‌مبالاتی و خودداری از کار و کوشش و عقب‌ماندگی، در بیشتر عرصه‌های زندگی، به روشنی بازتاب یافت.

همچنین باید بپذیریم که غرور یا غفلت فوق‌الذکر، موجب شده بود که دولت عثمانی، قدرت فزایندهٔ اروپا را کم‌تر از آنچه بود، ارزیابی کند و با این اطمینانِ دروغین که اروپا هر اندازه نیرومند شود، نخواهد توانست بر حکومت سلاطین عثمانی غلبه کند، جدیت چندانی در راستای کسب آمادگی و تدارک ساز و برگ نظامیِ لازم برای رویارویی با اروپا به کار نبرد.

همچنین باید بپذیریم که سوء مدیریت در سرزمین‌های اسلامی، سبب شده بود که فرمانروایان محلی، به جای منافع و مصالح مردم، به امور خصوصی و شخصی بپردازند و در این راستا مالیات‌های سنگینی بر مردم تحمیل کنند و رقم قابل ملاحظه‌ای به امور عام‌المنفعه، اختصاص ندهند. این امر سبب شده بود که «خدمات عمومی» با کندی و کاستی ارائه شود و فقر در میان مردم گسترش یابد و پر واضح است که فقر، عامل اصلی عقب‌ماندگی است!

دولت عثمانی به عنوان ولی امر مسلمین از جانب خدا، باید در همهٔ موارد فوق پاسخگو باشد. اما آیا عوامل عقب‌ماندگی، فقط این‌ها هستند؟

آیا دولت عثمانی، تفکر «مرجئه» را به‌وجود آورد و در میان مردم رواج داد و سبب شد که مردم با اطمینان از کافی بودن اقرار و ایمان حتی بدون انجام هیچ کدام از واجبات، با خیال آسوده دست از کار بردارند؟ یا این بیماری در زمان به قدرت رسیدن دولت عثمانی، در جامعه شیوع یافته بود؟

آیا دولت عثمانی تصوف را به وجود آورد؟

بلکه باید گفت: شکی نیست که دولت عثمانی تصوف را تقویت کرد و پایه‌های آن را در مناطق مختلف جهان اسلام، استحکام بخشید. چرا که فرمانروایان و عالمانِ این سلسله، در شمار پیروان این طریقت درآمده بودند؛ اما اگر بگوییم: عثمانی‌ها از همان ابتدا تفکر صوفی‌گری را به وجود آورده‌اند، سخن گزافی گفته‌ایم. زیرا چنین تفکری در سایهٔ حکومت عباسیان شکل گرفت و گسترش یافت. بلکه بهتر است بگوییم: ترکان خود، زمان پذیرش اسلام به آن دچار شدند، چون در آن زمان، تصوف، سیمایِ مردمی و مقبولِ اسلام شناخته می‌شد! هرچند عثمانیان در راستای استحکام و ترویج این تفکر تا آنجا پیش رفتند که این سخن شایع شده بود: «هرکس شیخ ندارد، شیطان شیخ اوست»! در واقع معتقد بودند که از این راه دارند به اسلام خدمت می‌کنند!

آیا دولت عثمانی، استبداد سیاسی را بنا نهاد که به موجب آن مردم از امر نظارت بر اعمال حاکمان و امر به معروف و نهی از منکر، بازداشته می‌شدند و به اصطلاح، در لاک خود فرو رفته بودند و برخی اعمال عبادی در زندگی دنیوی را به عنوان دین مورد تأکید قرار می‌دادند؟

تردیدی نیست که دولت عثمانی در این قضایا سهیم بوده است. ولی آیا باید سنگینی گناه فرمانروایان اموی، عباسی و ممالیک را نیز افزون بر گناه خویش، بر دوش بکشد؟! یا اینکه بیشترین سنگینی بر دوش کسی خواهد بود که از ابتدا، این روش‌های ناپسند غلط را بنیان نهاده است؟

فرض کنیم حکومت عثمانی در زمینهٔ توسعه و تقویت آموزش و پرورش، مرتکب کوتاهی شده باشد،[۱] آیا این امر بقیهٔ مردم حکومت‌های پیشین را از بابت کوتاهی در این خصوص، معاف می‌دارد؟ دانشگاه الازهر دارای موقوفات خاصی بود، که آن را از هر نوع مساعدت مالی دولت بی‌نیاز می‌کرد. آیا دولت عثمانی آن را به کوتاهی و اهمال کاری در زمینهٔ آموزش علوم طبیعی به این بهانه که آموزش این علوم مخالف اوامر دینی است و باید تنها به علوم دینی بسنده کرد، فرا خوانده بود؟ در صورتی که امام محمد غزالی قرن‌ها پیش، آموختن علوم طبیعی را فرض کفایه شناخته است. یعنی اگر آنانی که توان این کار را دارند به آن نپردازند، همهٔ مردم از این لحاظ گناهکار دانسته می‌شوند!

زمانی که دین نزد بیشتر مردم به مجموعه‌ای از عادات و اَعمالِ بی‌محتوا و بی‌روح درآمده، آیا این وضعیت در کشورهای مختلف اسلامی با هم متفاوت بوده است؟

حقیقت آن است دولت عثمانی در سال‌های اخیر و پس از سپری شدن عهدِ فاتحان بزرگ، همانند بخشی از جامعهٔ اسلامی از انواع مختلف امراض و انحرافات رنج می‌برد! و مسؤولیت دولت عثمانی به عنوان ولی امر مسلمین، ایجاب می‌کرد که به درمان این بیماری‌ها و سر و سامان دادن به اوضاع جامعه بپردازد. اما این مسؤولیت را یا اصلاً انجام نداد یا انجام آن چندان رضایت‌بخش نبود. با این وصف، بیان حقیقت ایجاب می‌کند تذکر دهیم که این بیماری‌ها، از قبل در جامعهٔ اسلامی شیوع پیدا کرده و همچنان رو به فزونی می‌رفته است تا سرانجام آن را به هلاکت کشاند. آری! همهٔ جامعهٔ اسلامی در پیشگاه خداوند، مسؤول عدم معالجهٔ بیماری‌های خود است و نمی‌تواند همهٔ مسؤولیت را متوجه دولت عثمانی سازد و خود از زیر آن شانه خالی کند. زیرا همهٔ مسلمانان، دولتمردان، علما و عامهٔ مردم به درجات مختلف، مسؤول حفظ دین اسلام هستند:

۱ـ حقیقت آن است که سلاطین اوایل عثمانی، در زمینهٔ گسترش آموزش و پرورش، گام‌های بزرگ برداشته و اعتبارات سخاوتمندانه‌ای به آن اختصاص می‌دادند؛ اما پس از آن‌که از قدرت دولت و استقرار ارکان آن اطمینان یافتند، عزم‌شان در این زمینه نیز رو به سستی نهاد.

﴿بَلِ الإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾ قیامت/ ۱۴-۱۵

«بلکه انسان از وضعیت خودش آگاه است، حتی اگر عذرهایی برای خود بیاورد و بهانه تراشی کند».

به راستی که همهٔ جامعه را چُرت فراگرفت و سپس به خواب عمیق فرو رفت!

اما پیامدهای عقب‌ماندگیِ مزبور، یعنی فاصله گرفتن از حقیقت اسلام، بیش از اندازه زشت و زیان‌آور بوده است و نیازی به گفتن نیست که دوره‌ی که امروزه امت اسلامی در آن به سر می‌برد، بدترین دورهٔ همه تاریخ وی به شمار می‌آید.

بی‌تردید امت اسلامی تاکنون بحران‌ها، شکست‌ها و ناکامی‌های بسیاری را پشت سر گذاشته است، اما به دلیل استحکام بنیان و ساختارِ خود، همهٔ صدمات و آسیب‌ها را تحمل کرده و توانسته است دوباره قدرت و توان از دست رفته را برای مقاومت و پایداری و حتی آغاز حرکت جدید به شیوه‌ای که گویی اتفاقی نیفتاده است، بازیابد؛ به عنوان مثال: بحران ارتداد اعراب بادیه نشین پس از وفات پیامبر ﷺ، جنگ‌های صلیبی، حملهٔ ویرانگر مغول و بحران سقوط اندلس به دست مسیحیان صلیبی و نابودی اسلام در آن سرزمین، قابل ذکرند.

به یقین، می‌بینیم که این‌ها بحران‌های شدیدی هستند، ولی دیده می‌شود که امت اسلامی، چگونه بعد از هر یک از آن‌ها، نهضت و حرکت خود را دوباره از سر می‌گیرد، گویی از این بابت آسیبی ندیده است!

به راستی مصیبت اندلس در نظر همهٔ مسلمانان شرق و غرب بسیار شدید و بزرگ بوده است. چراکه برای نخستین بار اسلام از سرزمینی که قرن‌ها در آنجا می‌زیسته و حکمروایی داشته، بیرون رانده می‌شود. ولی حادثهٔ تلخ و اندوهبارِ از دست رفتن اندلس در سال ۱۴۹۲م با همهٔ شدت، چند زمانی در نفوس و درون مسلمانان باقی نماند و ارادهٔ آنان را سست نکرد. زیرا دولت جوان و تازه نفس عثمانی، کوته زمانی پیش از آن (۱۴۵۳م) قسطنطنیه را تصرف کرده و دروازه‌های اروپا را از جانب شرق به لرزه درآورده بود که در نتیجه، دروازه‌های مزبور گشوده می‌شود و امواج پیشروی‌های اسلامی با شتاب به درون اروپا به پیش می‌تازد.

اما واپسین بحران زمانی رخ داد که پیکرِ امت به سبب ابتلا به بیماری‌های فراوان، بسیار ناتوان و رنجور شده بود و توان مقاومت چندانی را در خود نمی‌دید. بنابراین در برابر واقعیت موجود، چاره‌ای جز تسلیم و ترک مقاومت نداشت. پس از آن راه برای حملهٔ نهایی دشمنان به بازماندهٔ آثار حیات وی هموار شد و کار امت اسلامی به جایی رسید که در سراسر تاریخ، نظیرش قابل مشاهده نیست و جهانیان مورد ریشخندش قرار می‌دهند. چنانکه شاعر قدیم در هجو قبیلهٔ تَیْم می‌گوید:

در غیاب قبیلهٔ تیم همه چیز سیر عادی خود را طی می‌کند و در حال حضور هم، از آنان اجازه گرفته نمی‌شود

یُقضَی الأمر حین تغیب تیمٌ ولایُستأذنون و هم شهود

شکی نیست، تلخ‌ترین دوران تاریخ مسلمانان ـ البته نه همگی آنان ـ دوران قتل عام‌شان توسط مغولان بوده است. زمانی که سرباز مغول در یکی از خیابان‌های بغداد مسلمانانی می‌گفت: همین جا باش تا شمشیرم را بیاورم و تو را بکشم! و او نیز همانجا می‌ماند تا سرباز مغول با شمشیر برگردد و او را به قتل برساند!

اما ذلت و زبونیِ امروز مسلمانان، به مراتب دردناک‌تر و مهلک‌تر است! اتحاد صلیبی ـ صهیونی به دنیای اسلام می‌گوید: منتظر باش تا اعضای بدنت را قطع کنم! و او نیز منتظر می‌ماند و دشمن می‌آید و اعضای وی را از هم جدا می‌سازد و او نیز از جای خود تکان نمی‌خورد! می‌گوید: فلسطین را از دستت می‌گیرم و او نیز ساکت و بی‌حرکت در انتظار می‌نشیند و فلسطین را از دست می‌دهد! می‌گوید: در سرزمین‌های اسلامی، حکومت‌های غیر اسلامی بر پا می‌کنم و او همچنان منتظر می‌ماند تا در ممالک اسلامی، رژیم‌های غیر اسلامی استقرار یابد و مسلمانان را قتل عام کند و با ذلت و زبونی آواره سازد! و امت هم تکانی به خود نمی‌دهد! مصیبت‌بارتر این که بیشتر این بلاها و خواری‌ها به دست افرادی صورت می‌گیرد که با داشتن نام‌های اسلامی، به نمایندگی از اتحاد صلیبی ـ صهیونی، به کشتار، آواره کردن و دور کردن مسلمانان از دین دست می‌زنند و بینی آنان را به خاک می‌مالند. آری! برای نخستین باری است که در تاریخ اسلام، چنین اتفاقی رخ می‌دهد.

بیایید با هم این مسأله را از آغاز مورد بحث و پیگیری قرار دهیم تا بتوانیم اموری را که منتهی به ایجاد چنین وضعیتی شده است، بشناسیم!

پس از سقوط آخرین دولت کوچک اسلامیِ اندلس در سال ۱۴۹۲م، پاپ فرمان تقسیم سرزمین کفار ـ یعنی مسلمانان ـ و تأسیس دولت‌های اسپانیا و پرتغال را صادر کرد و به این دو دولت دستور داد به تعقیب و کشتار مسلمانان در خارج از اندلس بپردازند. پرتغال نخستین دولتی بود که در اجرای این فرمان، سفرهای «اکتشافی» را آغاز کرد. هدف این سفرها شناخت سرزمین‌های اسلامی، نفوذ به اعماق آن‌ها و یافتن گذرگاههای بی‌دفاعی بود که نیروهای صلیبی بتوانند از طریق آن‌ها به اعماق این سرزمین‌ها دست یابند نخستین فردی که در سال ۱۵۱۷م یعنی یک ربع قرن پس از سقوط غرناطه[۱]، سفرهای اکتشافی خود را آغاز کرد، واسکودوگاما بود. یادآوری می‌شود پیروزی کامل بر مسلمانان در خود اندلس و تعقیب افرادی که به خاطر رهایی از شکنجه‌های وحشیانهٔ دادگاه‌های تفتیش عقاید[۲]، به مسیحیت تظاهر می‌کردند، دو قرن تمام طول کشید و با شکست کامل اسلام و محو همهٔ اصول و بنیان‌های آن، همه چیز پایان یافت.[۳]

اروپاییان با استفاده از نقشه‌های جغرافیاییِ مسلمانان به شناخت جهان اسلام دست یافتند! زیرا اروپا تا آن زمان در لاک خود فرو رفته بود و از جهان خارج چندان اطلاعی نداشت. اما پاپ با صدور فرمان، مسیحیان را از هر لحاظ برای حرکت سریع و دستیابی به اهداف صلیبی خویش آماده ساخت و پرتغالیان اولین اروپاییانی بودند که به سرزمین‌های اسلامی قدم نهادند و سپس دیگر اروپاییان از آنان پیروی کردند و بر این اساس بر سر تصرف ممالک اسلامی، رقابت شدیدی میان اروپاییان درگرفت. تا جایی که در قرن نوزدهم، همهٔ کشورهای اروپایی به

۱ـ غرناطه: آخرین پایگاه اسلام در اندلس (مترجم).

۲ـ Inquisition (مترجم)

۳ـ امروزه در اسپانیا نهضتی شکل گرفته است که می‌کوشد ریشه‌های اسلام فراموش شدهٔ خود را باز شناسد و دوباره به دامن اسلام بازگردد.

حرکت درآمدند و مستعمراتی در دنیای اسلام به دست آورند و به جز خود ترکیه و بخش‌هایی از شبه جزیرهٔ عربستان، همهٔ سرزمین‌های اسلامی به قدم‌های صلیبی‌های آلوده شد. در واقع همهٔ ممالک اسلامی در برابر تجاوزگران مقاومت کردند. اما نتیجهٔ جنگ از قبل معلوم بود. زیرا مسلمانان برای دفاع از خویش در برابر تهاجم مرگبار دشمن، چیزی در دست نداشتند.

همین جا می‌پرسیم: مسؤولیت این شکست بر عهدهٔ چه کسی است؟

هیچ کس نخواهد توانست از زیر بار این مسؤولیت، شانه خالی کند! نه فرمانروایان، نه علما و نه عامهٔ مردم! تردیدی نیست که یهودیان و مسیحیان و عموم مشرکان، دشمنان طبیعی این امت‌اند و از آنان انتظار نمی‌رود با مشاهدهٔ ضعف و بی‌خبری مسلمانان نسبت به موقعیت خویش، از روی مهربانی دست بر شانه‌های آنان بگذارند و بگویند: بیایید! از خواب غفلت برخیزید و قدرت از دست رفته را باز یابید! بلکه تنها کاری که از دشمنان انتظار می‌رود، این است که فرصت طلاییِ پیش آمده را غنیمت شمارند و بر «مرد بیمار»[1] بتازند و پیش از آن‌که بیدار شود، کارش را تمام کنند!

خداوند در ارتباط با دشمنی و کوشش همیشگی آنان در راستای رویگردان ساختن مسلمانان از دین خویش، به ما هشدار می‌دهد:

﴿وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ ٱلْيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ بقره/ ۱۲۰

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نخواهند شد، مگر اینکه از آیین ایشان پیروی کنی».

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَاعُوا۟﴾ بقره/ ۱۲۰

«پیوسته با شما خواهند جنگید، تا اگر بتوانند شما را از آیین‌تان برگردانند».

وقتی که ما از دین خود و اوامر خدای خود غفلت می‌ورزیم، آیا باز هم می‌توانیم بگوییم: صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها چنین و چنان کردند؟!

می‌گوییم: شکی در جنایتکار بودن آنها نیست.

۱ـ اروپاییان در قرن نوزدهم، به حکومت عثمانی، لقب «مرد بیمار اروپا» داده بودند. (مترجم)

روشن است که ضعف یک ملت نمی‌تواند و نباید مجوز و مستمسک تهاجم ملت قوی به ملت ضعیف قرار گیرد، زیرا چنین وضعی فقط در دنیای حیوانات وحشی رخ می‌دهد نه در عالَم بشری که خداوند او را محترم و برتر از دیگر آفریدگان دانسته است. امت اسلامی، آن امت بی‌مانند تاریخ، به موجب تعلیم و تربیت الهی، از هر نوع حمله به ملت‌های ضعیف خودداری کرده و تنها با دولت‌های بزرگ و قدرتمند به نبرد پرداخته است و هیچ سرزمینی را به هدف خوار کردن ساکنانش و غارت ثروت‌هایش مورد حمله قرار نداده است. این امت به فرمان خداوند، تنها با کفارِ مُحارب که قوانین الهی را زیر پا نهاده باشند، می‌جنگد؛ آن هم نه به هدف اینکه آنان را در برابر خود به تسلیم مجبور سازد. بلکه اسلام را به ایشان پیشنهاد می‌کرد و اگر با پذیرش اسلام از گمراهی دست برمی‌داشتند، دشمنی‌ها به‌کلی پایان می‌یافت و برادر دینی همدیگر می‌شدند. چراکه دشمنی‌ها جنبهٔ شخصی و فردی نداشت و به قصد فزون‌خواهی یا علیه شخص خاصی صورت نمی‌گرفت. بلکه فقط برای خدا و در راه خدا بود. لذا اگر از پذیرش اسلام سرباز می‌زد، می‌بایست دست‌کم با پرداخت جزیه [مالیات سرانه] به دولت اسلامی، از نافرمانی خود در برابر خداوند دست بردارند و در صورت نپذیرفتن دین اسلام و نپرداختن جزیه، آن‌گاه جنگ، آن هم با رعایت شرایط و اوامر خدا و رسول، در می‌گرفت.

اما یهودیان، مسیحیان و مشرکان، چنین راه و رفتاری در پیش نمی‌گیرند.زیرا تربیت ربانی را نیاموخته و روح و معانیِ رفیعِ مختص به بندگی خدا را نشناخته‌اند.

از این‌رو می‌گوییم: آنان (صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها)واقعاً مجرم، پیمان‌شکن و بی‌وجدان‌اند! آری! فرومایگی سراسرِ وجودشان را در برگرفته و همچون حیوانات وحشی، درنده‌خو هستند. اما هیچ کدام از این‌ها، امت اسلامی را از انجام مسؤولیت، معطف و مبرا، نمی‌سازد. زیرا خداوند تمام این موارد را به آنان گوشزد کرده است:

﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾ توبه/ ۱۰

«آنان دربارهٔ هیچ فرد باایمانی خویشاوندی و پیمان را رعایت نمی‌کنند و ایشان تجاوزپیشه‌اند».

یعنی تجاوزگری و پیمان‌شکنی و گناهکاری جزو ویژگی‌های اصلی خصلت آنان است.

به جز هشدار درباره دشمنان، خداوند به مؤمنان وعده می‌دهد که چنانچه بر راه او پایدار باشند و صبر و تقوا پیشه سازند، نیرنگ دشمنان به آنان آسیبی نمی‌رساند:

﴿وَإِنْ تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُوا لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ عمران/ ۱۲۰

«و اگر بردباری کنید و بپرهیزید، حیله گری آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند شکی نیست که خداوند بدانچه انجام می‌دهند، احاطه دارد».

اما معنای مطلوبِ صبر و تقوا چیست؟

این‌ها نیروهای فعال و مثبت بزرگی هستند که خداوند به مثابهٔ مانعی بلند، در برابر نیرنگ دشمنان قرار می‌دهد و نیرنگ را به خودشان برمی‌گرداند.

خداوند به مسلمانان یادآور می‌شود که دشمنان اگر بتوانند، آنان را از دینشان برمی‌گردانند. لذا صبرِ مورد نظر، یعنی بردباری در برابر تکالیف و سختی‌های اسلام و از آن جمله فراهم آوردن قدرت و ساز و برگی که دشمنان خدا و مسلمانان را بترساند:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ وَمِن رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ انفال/ ۶۰

«برای آنان تا آنجا که می‌توانید، نیرو و اسب‌های ورزیده آماده کنید تا بدان وسیله دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و کسان دیگری جز آنان را به هراس اندازید که ایشان را نمی شناسید در حالی که خدا آنان را می‌شناسد».

تقوایِ مطلوب، به معنای پرهیز و دوری گزیدن از خشم و غضب خداوند است و این امر جز با پیروی از اوامر و دوری از نواهی او ممکن نیست. از جمله اوامر خداوند، برپایی حقیقت دین و عبادت خالصانهٔ وی، و همچنین برقراری عدالت میان مردم و وحدت و پرهیز از تفرقه می‌باشد:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ روم / ۳۰

«روی خود را خالصانه متوجه آیین [حق] کن! این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن آفریده است. نباید شریعت خدا را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار».

﴿وَٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَلاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً﴾ نساء / ۳۶

«تنها خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او مکنید!».

﴿وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِٱلْعَدْلِ﴾ نساء / ۵۸

«و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید!».

﴿وَٱعْتَصِمُوا بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُوا﴾ آل‌عمران / ۱۰۳

«و همگی به ریسمان محکم الهی چنگ زنید و از تفرقه بپرهیزید!».

علاوه بر آیات فوق خداوند امور دیگری را هم به مسلمانان گوشزد و به آنها دستوراتی داده است.

در صورتی که صبر و تقوای مورد نظر خداوند در میان مؤمنان حکمفرما شود، دشمن چگونه می‌تواند به اسلام آسیب برساند؟!

نسل‌های اولیه، این چنین به فهم اوامر و رهنمودهای خداوند دست یافته بودند.

این دین، چنانکه خداوند و پیامبرش خبر داده‌اند، خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت را برای فرد به ارمغان خواهد آورد. اما این خیر و خوبی، برخلاف آنچه پیروان اندیشهٔ «مرجئه» به مسلمانانِ قرن اخیر القا می‌کنند، با تصدیق و اقرار محض، تحقق نمی‌یابد و ناگزیر باید در این راه کوشش کرد و بدون تلاش و کوشش، هیچ دستاوردی به دست نخواهد آمد.

قطعاً در دین اسلام، دکمه‌های جادویی وجود ندارد تا با فشار دادن آن‌ها بتوان گره از همهٔ مشکلات بشری گشود. بلکه حل مشکلات و برپایی زندگی سالم به تلاش و کوشش همیشگی خود انسان وابسته است.

حال اگر این سؤال مطرح شود: چنانچه هیچ چیز بدون تلاش به دست نمی‌آید، پس برگزیدن دین خدا به عنوان برنامهٔ زندگی چه فایده‌ای دارد؟ و چنانچه رسیدن به هر نتیجه‌ای در گرو رنج و زحمتِ خود انسان باشد، چه تفاوتی میان دین خدا و ادیان جاهلی وجود دارد؟ پاسخ این است که: تفاوت در نوع ثمره و دستاورد و نه در شیوهٔ سعی و کوششِ به‌کار رفته برای تولید محصول، نهفته است؛ زیرا ثمرهٔ طیبه و ثمرهٔ خبیثه هر دو به آماده‌سازی زمین، بذرپاشی، آبیاری، نگهداری و مراقبت نیازمندند. اما تفاوت عمده، میان این دو میوه آشکار است؛

یکی از آن‌ها بعد از کوششِ به کار رفته، به‌رغم شیرینی ظاهری، سمی و دیگری خوشبو، خوشمزه و سالم است.

منهج ربانی، همچون بذری است که در زمین پاشیده می‌شود و به همان کوشش‌های هر نظام دیگری در زمینهٔ آموزش مفاهیم آن به مردم و تعهد آنان به عدم انحراف از اصول نظام و ایجاد مقاومت در برابر آسیب‌های روانی که به انحراف می‌انجامد، نیازمند خواهد بود و در پایان کار و بعد از سعی و کوشش لازم، آن‌گاه به نظامی دست می‌یابیم که از هر لحاظ بی‌نظیر و تنها نظامی است که ورودِ به بهشت را برای مردم در آخرت تضمین می‌کند و عادلانه‌ترین و فراگیرترین سیستمی خواهد بود که انسان می‌تواند در زندگی دنیوی خویش بر پا سازد و در پرتو آن به آزادی، کرامت راستین، امنیت، آرامش، برکت و استقرار دست یابد.

آری مسلمانانِ نسل‌های نخستین، این امر را به خوبی از کلام خدا و رهنمودهای پیامبرﷺ دریافته بودند:

﴿وَ قُلِ أُعْمَلُواْ﴾ توبه/ ۱۰۵

«بگو: انجام دهید».

﴿أَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾ رعد / ۲۹

«خوشا به حال آن کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند و چه جایگاه زیبایی دارند!».

﴿وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا﴾ انعام/۱۳۲

«و هر کدام براساس اعمال خود دارای درجاتی هستند».

همچنین دانسته بودند که به مجرد ایمان قلبی به (لااله الا الله) و (محمد رسول الّله) و بیان لفظی شهادتین، دین اسلام به بار نخواهد نشست. در واقع با عمل به مقتضیات (لااله الاالّله) و تبدیل آن به واقعیت حقیقی است که می‌توان انتظار دستیابی به نتایج مطلوب را داشت و مقتضیات آن یعنی کلّیّتِ دینِ‌نازل شده بر بندگان و جایگاه و منزلت آنان در دنیا و آخرت، به میزان عملکرد به مقتضیاتِ یاد شده، بستگی دارد و به نسبت کوتاهی در این زمینه، جایگاه بندگان در دنیا و

آخرت، متزلزل خواهد شد و اینجاست که کوشش و جهاد مؤمنان، حالت نوافل و عبادات غیر واجب را ندارد. بلکه به عنوان واقعیتی زنده، سراسر زندگی‌شان را دربرمی‌گیرد تا دین اسلام را عیناً در عالَم واقع، محقق گردانند:

﴿لَيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلآخِرِ وَٱلْمَلاَئِكَةِ وَٱلْكِتَابِ وَٱلنَّبِيِّينَ وَآتَىٰ ٱلْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَامَىٰ وَٱلْمَسَاكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّائِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلاَةَ وَآتَىٰ ٱلزَّكَاةَ وَٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَٱلصَّابِرِينَ فِي ٱلْبَأْسَاءِ وَٱلضَّرَّاءِ وَحِينَ ٱلْبَأْسِ أُوْلَئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَأُوْلَئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ﴾ بقره/ ۱۷۷

«نیکی این نیست که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید. بلکه نیکی [کردارِ] کسی است که به خدا، روز واپسین، فرشتگان، کتاب آسمانی و پیامبران، ایمان آورده باشد و اموالش را با وجود علاقه‌ای که بدان دارد، به خویشاوندان، یتیمان، درماندگان، در راه‌ماندگان و گدایان دهد و آن در راه آزادسازی بردگان صرف کند، نماز را برپا دارد، زکات را بپردازد و او وفاکنندگان به پیمان خود بوده است، همان کسانی که هنگامی که پیمان ببندند و در برابر فقر، بیماری و به هنگام نبرد، شکیبا هستند. اینان کسانی‌اند که راست می‌گویند و پرهیزگاران واقعاً، اینان‌اند».

دغدغهٔ همیشگی آنان دستیابی به نیکی، طاعت و بندگی بود، نه اینکه فقط نظاره‌گر اعمال دیگران باشند و بدون انجام عمل، امید و آرزوی سعادت و رستگاری در سر بپرورانند. زیرا خداوند، خطاب به آنان می‌فرماید:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلاَ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ مَن يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ وَلاَ يَجِدْ لَهُ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّاً وَلاَ نَصِيراً * وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلاَ يُظْلَمُونَ نَقِيراً﴾ نساء/ ۱۲۳-۱۲۴

«[پاداش و مجازات در قیامت] نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است؛ هرکس که کار بدی انجام دهد، در برابر آن کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت. کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد و خواه زن، داخل بهشت می‌شود و کم‌ترین ستمی به او نمی‌شود».

آن‌گاه که همه‌ی این مفاهیم والا را فراموش کردند و در حالی که درندگان وحشی، به کمین‌شان نشسته بودند، غیر از رسوایی و خواری و تباهی چه چیزی می‌توانست در انتظارشان باشد؟

«یُوشَكُ أَنْ تَدَاعَی عَلَیْكُمُ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَی الْأَكَلَةُ إِلَی قَصْعَتِها.»

رسول خدا می‌فرماید:«زمانی فرامی‌رسد که ملل [جهان] بر شما هجوم می‌آورند، آن‌گونه که گرسنگان به ظرفِ غذا حمله‌ور می‌شوند! یارانش گفتند: ای رسول خدا! به خاطر اینکه در آن روز تعدادمان کم خواهد بود؟! پیامبر فرمود:

«إِنَّكُمْ یَومَئِذٍ كَثِیرٌ وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاء السَّیلُ وَ لَیَنْزِعَنَّ اللهُ مَهَابَتَكُمْ مِنْ صُدُورِ أَعْدَائكُمْ، وَ لَیَقْذِفَنَّ فِی قُلُوبِكُمُ الْوَهَن»

«آن زمان تعداد شما فراوان است، اما مانند کف روی آب هستید و خداوند هیبت‌تان را از قلب دشمنان‌تان خارج می‌سازد و ضعف و سستی، وجودتان را در بر می‌گیرد.» گفتند: ای رسول خدا! ضعف و سستی چیست؟ فرمود:

«حُبُّ الدُّنْیَا وَ كَرَاهِیَّةُ الْمَوْتِ»

«دل سپردن به دنیا و ناپسند شمردن مرگ». [1]

واقعاً هم این چنین شد!

هجوم به جهان اسلام، بیش از سه قرن به درازا کشید تا سرانجام در برابر قدرت اتحاد صلیبی ـ صهیونی سر تسلیم فرود آورد. اما تهاجم اتحاد صلیبی ـ صهیونی، این بار با ابزارهای مدرن صورت پذیرفت تا بتواند شرایط استقرارِ خود را برای بیشترین زمانِ ممکن، فراهم سازد و آخرین ضربه را بر پیکر اسلام وارد کند. برخلاف جنگ‌های صلیبیِ اولیه، این بار دشمن تنها با سلاح وارد کارزار نشده است. لویی نهم، که در جنگ‌های صلیبی اول به اسارت مسلمانان درآمده بود، قبل از آزادی از طریق پرداخت فدیه، در دوران اسارت در زندان منصورهٔ مصر به صلیبی‌ها سفارش کرده بود که در جنگ با مسلمانان تنها بر سلاح تکیه نکنند، بلکه بکوشند به خاستگاهِ قدرت آنان، یعنی ایمان و عقیده‌شان یورش برند که در این صورت بر آنان دست خواهند یافت!

۱ـ روایت از: احمد و ابوداود.

آری! صلیبی‌های جدید، نصیحت و سفارش مزبور را به خوبی شنیدند و به‌طور کامل اجرا کردند. بی‌تردید مشاهدهٔ آثار خلل و نقاط ضعف مسلمانان، آنان را در این زمینه تشویق و ترغیب می‌کرد. زیرا صلیبی‌ها از روزی که به دستور پاپ، مسلمانان را از اندلس بیرون رانده بودند، به دقت وضعیت آنان را تحت مراقبت داشتند و مشاهدهٔ عینی عقب‌ماندگی مسلمانان از حقیقت اسلام، آنان را به تجاوز ترغیب کرد و اینان بودند که مردم را از این مسأله آگاه کردند:

﴿ٱلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ بقره/ ۱۴۶

«آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم، او [پیامبر] را می‌شناسند، بدانگونه که پسران خود را می‌شناسند».

آری صلیبی‌ها به خوبی از اوضاع و احوال مسلمین آگاهند که چگونه امپراتوری روم شرقی را نابود کردند و در کم‌تر از نیم قرن سرزمین‌های اسلامی را از اقیانوس اطلس در غرب، تا هند در شرق و سپس فراتر از آن گسترش دادند و به خوبی می‌دانند که مسلمانان، چگونه آنان را در جنگ‌های صلیبی، تارو مار کردند و صلاح الدین ایوبی و لشکریان مسلمان تحت فرمانش، چه کسانی بودند و سرانجام می‌دانند که جهل و ضعف و بی‌تفاوتی و خرافات، چگونه جای علم و قدرت و اراده و خلاقیت را گرفت.

آنها آمدند و آنچه را اصطلاحاً «تهاجم فرهنگی»[1] نامیده می‌شود و هدفش خارج ساختن اسلام از قلب‌های مسلمانان یا به گفتهٔ پدر زویمر[2] بازداشتن مسلمانان از پایبندی به اسلام است، با خود به همراه آوردند و برای رسیدن به این هدف، ابزارهای متعددی را به خدمت گرفتند. و از همان ابتدا و به دلایل روشن، نگاه خود را بر دو نقطهٔ بسیار مهم جهان اسلام، متمرکز کردند: استانبول و قاهره.

استانبول مرکز خلافت و قدرت سیاسی، نظامی و قاهره، محل دانشگاه الازهر و مرکز علم، فرهنگ و معنویت جهان اسلام به شمار می‌آمد. لذا فشار

۱ـ الغزو الفکری.

۲ـ کشیش مسیحیِ پروتستان که زمان درازی را در ممالک عربی به سر برده و یکی از سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود.

خود را بر این دو نقطه تشدید کردند. زیرا می‌دانستند تا زمانی که مسلمانان از حمایت و پشتیبانیِ سیاسیِ نهادی به نام حکومت اسلامی برخوردار باشند و همچنین بتوانند در زمینهٔ مسائل فقهی و دینی، به مراکز و کانون‌های فرهنگی و معنوی خود مراجعه کنند، هیچ کدام از طرح‌ها و برنامه‌های دشمن، تأثیرگذار نخواهد بود.

مطالعه و بررسی این دوره، البته با دید اسلامی صحیح، یکی از وظایف مسلمان معاصر، است؛ چرا که بیشتر آثار و نوشته‌هایی که در این زمینه در دسترس اوست، در حقیقت بخشی از پروسه و برنامه تهاجم فرهنگی به شمار می‌آید که هدفش بازداشتن وی از راه اسلام و منصرف ساختن‌اش از نگرش و مراقبت اسلام‌مدارانه، نسبت به مسائل گوناگون است تا هر آنچه را در زمینهٔ دوری از تفکر، جهان بینی و سلوک اسلامی از وی خواسته می‌شود گردن بنهد و به‌صورت بردهٔ جهان غرب درآید و هر چه را غرب بگوید و دستور دهد، بپذیرد و انجام دهد. عیناً مانند چهارپایی که با چشمان بسته، به خیال اینکه در راه مستقیم حرکت می‌کند در خرمن به دور خود بچرخد و برای صاحب خویش، خرمن بکوبد! و به مقدار علفی که صاحب در اختیارش می‌گذارد، قناعت کند!

دولت فرانسه تحرکات صلیبی خود را در ترکیه چنین آغاز کرد و با نیرنگ [سلطان] سلیمان قانونی [1] را مجبور ساخت که فرانسویان مقیم کشور عثمانی را از شمول قوانین شریعت اسلامی، معاف و با آنان بر طبق قوانین فرانسه، موسوم به «امتیازات بیگانگان» [2] رفتار کند و کشورهای دیگر اروپایی نیز یکی پس از دیگری، چنین درخواستی را مطرح کردند که مورد اجابت دولت عثمانی قرار گرفت. به این ترتیب اتباع هر دولت، تحت حمایت قوانین و کنسولگری کشور خود قرار گرفتند و با احساس آرامش و امنیت کامل در قلمرو عثمانی به لهو و لعب و خوشگذرانی و فساد مشغول شدند تا جایی که به مثابهٔ «دولت در دولت» در راستای منافع کشورهای متبوع خود، در جریان امور کشور میزبان، آشکارا و

۱ـ همانان بودند که به قصد ترغیب وی به ضدیت بیشتر با احکام شریعت، لقب «قانونی» به او دادند.

۲ـ capitulation (مترجم)

پنهانی، اعمال نفوذ می‌کردند و یهودیان و مسیحیان نیز در داخل کشور به پایگاهی برای پرتاب تیرهای زهرآگین خویش بر ضد اسلام، تبدیل شدند.

اتحاد صلیبی ـ صهیونی، از دیگر سو، دولت عثمانی را به عمد به درگیری‌ها و کشمکش‌های مداوم دچار کرد تا مجالی برای استقرار و آرامش نداشته باشد. هرگاه دولت، شورشی را سرکوب می‌کرد، بی‌درنگ با شورش تازه‌ای مواجه می‌شد و دولت‌های روسیه، فرانسه و بریتانیا، به ترتیب عهده‌دار تحریک اقلیت‌های دینیِ ارتدوکس، کاتولیک و پروتستان و نیز برانگیختن کشورهای منطقهٔ بالکان و «اعراب» بر ضد حکومت اسلامی «ترک‌ها» شده بودند.

هدف همهٔ این طرح‌ها و توطئه‌ها روشن بود: تجزیهٔ کشور و تضعیف و تحلیل نیروهای آن تا بتوانند بر حکومت عثمانی غلبه کنند و بخش‌های آن را از هم جدا سازند و هدفی را که در دوره قدرت و شوکت دولت مزبور برای چند قرن نتوانسته بودند بدان دست یابند، عملی کنند!

سرانجام توانستند تمامی نقشه‌ها و برنامه‌های خود را اجرا کنند و بی‌تردید قطع، مراحل پایانی این طرح‌ها، خبیث‌تر، جسورانه‌تر و شدیدتر بودند. چون درگیری‌های همیشگی، دولت عثمانی را فرسوده و ناتوان کرده بود و بر این اساس گروه‌های یهودی و مسیحی جرأت یافتند آشکارا دست به کار شوند. و در این راستا گروه‌های یهودیِ به ظاهر مسلمان (یهود دونم) با احیای شعار ملی گرایی ترکی مربوط به دوران پیش از اسلام کوشیدند احساسات و گرایشات نژاد ترک را بر همهٔ شئون حکومت، مسلط گردانند.[1] هدف این کار، برانگیختن احساسات ناسیونالیستیِ اعراب و هدایت آن ـ البته با تأیید انگلیس و فرانسه ـ توسّط مسیحیان سوریه و لبنان بود. اینان توانستند ضدیت و دشمنی خود با اسلام را، تحت پوشش شعارها و فریادهای ملی گرایی عربی پنهان کنند و به تدریج و با اغفالِ شماری از مسلمانان، این فکر را رواج و گسترش دهند که عرب بودن همزاد مسلمان بودن است و این اعراب بودند که در طول تاریخ، پرچم

۱ـ تتریک.

اسلام را بر دوش کشیدند و از این رو تضادی میان ملی گرایی عربی و مسلمان بودن وجود ندارد.

زمانی که شمار این فریب خوردگان و در رأس آنان شریف حسین[۱] افزایش یافت، در حقیقت با مقدمه‌چینی و تحریک لورنس[۲] و به رهبری ظاهری شریف حسین و فرماندهی لُرد «آلن‌بی»[۳] **انقلاب بزرگ عربی** [جنگ اعراب بر ضد دولت عثمانی] اعلان و آغاز گردید.

آلن‌بی، هنگام ورود به بیت‌المقدس در سال ۱۹۱۷م گفت: «جنگ‌های صلیبی، امروز پایان یافت!»[۴] نامبرده در یادداشت‌های خود اعتراف می‌کند: «اگر یاری ارتش «اعراب» نبود، نمی‌توانستیم عثمانی‌ها را شکست دهیم!» از شگفتی‌های جنگ صلیبی، اینکه: آلمان در جنگ اول جهانی، متحد ترکیه بر ضد متفقین غربی بود. اما به محض تصرف بیت‌المقدس توسط صلیبی‌ها به خاطر این پیروزی(!) در آلمان مراسم جشن و شادمانی برگزار شد تا آنجا که دولت ترکیه ناگزیر شد به متحد خود، تذکر دهد که چنین مراسمی با روح پیمان دو کشور، در

۱ـ شریف حسین [حسین بن علی هاشمی]، در پایان جنگ و ضمن بازگشت با دست خالی، گفته بود: انگلیسی‌ها مرا فریب دادند! زیرا قول داده بودند که در مقابله کمک‌های اعراب در جنگ بر ضد عثمانی، او را به عنوان خلیفهٔ مسلمانان و فرمانروای همه اعراب، منصوب کنند!

[توضیح مترجم: باید یادآور شد که نه تنها رؤیای ایشان تعبیر نشد، بلکه تنها ۳۱ سال بعد از شکست عثمانی و صد البته در نتیجهٔ «خیانت بزرگ عربی»، سرزمین اعراب، تجزیه و با مرزبندی‌های مصنوعی به حسب ظاهر به سرسپردگان استعمار انگلیس و فرانسه واگذار شد و از همه اسفناک‌تر، سرزمین فلسطین به مثابهٔ قلب تپنده اعراب و مسلمانان از دست رفت].

۲ـ Thomas Lawrrence، نویسنده، افسر و جاسوس زبردست انگلیسی در خاورمیانهٔ عربی، ملقب به پادشاه بی‌تاج و تخت عرب که وظیفه‌اش تحریک و آماده‌سازی اعراب برای قیام و شورش بر ضد دولت عثمانی بود و به نحو احسن نیز وظیفه‌اش را به پایان برد. (مترجم)

۳ـ ژنرال Edmund Allenby، فرمانده انگلیسی نیروهای متفقین در جنگ اول جهانی در خاورمیانه که یکی از سرزمین‌هایی که آن را اشغال کرد فلسطین بود. صهیونیست‌ها به پاس خدماتش به آنها نامش را بر یکی از بزرگترین خیابانهای بیت المقدس گذاشتند.(مترجم)

۴ـ دقیقاً پنجاه سال بعد، ژنرال دیگری از همین طایفه، یعنی «موشه دایان» وزیر جنگ اسرائیل، در پایان شکست مفتضحانهٔ اعراب در جنگ ژوئن ۱۹۶۷م و زمان ورود به بخش شرقی بیت‌المقدس، همین گفته را تکرار کرد. (مترجم)

تضاد است و بعد از آن دولت آلمان به منظور مراعات احساسات مسلمین، دستور داد از افراط در اظهار سرور و شادمانی خودداری به عمل آید![1]

بزرگ‌ترین گستاخی غربی‌ها در سلسله برنامه‌های جدید، برکناری سلطان عبدالحمید بود. زیرا همهٔ امیدها و انتظارات آنان در خصوص وعدهٔ واگذاری سرزمین فلسطین، تحت عنوان وطن ملی یهودیان، را بر باد داده بود. این فرمانروای مسلمان با وجود تمام «رشوه‌هایی» که به شخص او و دولت عثمانی پیشنهاد شده بود ـ که می‌توانست طمع مالی هر حاکم دنیاطلبی را برانگیزد و ارضا کند و به تصور غربیان، سلطان نیز یکی از این حکام به شمار می‌آمد ـ حاضر نشد دست خویش را به خیانت آلوده سازد.[2]

اقدامات بعدی حکومت‌های غربی، عبارت بود از: سپردن زمامداری ترکیه به آتاترک، براندازی رسمی خلافت اسلامی، کشتار ده‌ها هزار مسلمان، منع اذان به زبان عربی و حذف الفبای عربی[3] در نگارش ترکی. تا از این راه بتوانند پیوند نسل‌های آیندهٔ ترکیه را از همهٔ میراث‌های اسلامی خود، دور کنند.

زمینه‌سازی و فراهم آوردن تمهیداتِ لازم و کسب پشتیبانی کامل صلیبی‌ها برای تأسیس دولت یهود در فلسطین از راه غصب بخشی از میهن اسلامی و واگذاری آن به یهودیان از دیگر اقدامات دولت‌های غربی به شمار می‌آید.[4]

۱ـ نک: (رساله دکترا، تحت عنوان «محمد عاکف و جهوده فی الدعوة الاسلامیه»)، عیسی یوجاآر دانشگاه ام‌القری، ۱۴۱۱ ق.

۲ـ شخصیت و آوازه هیچ کدام از حاکمان، مانند سلطان عبدالحمید تخریب نشده است و علت حقیقیِ به راه انداختن جار و جنجال بر ضد او، خودداری وی از واگذاری وطن ملی به یهودیان در فلسطین است.

۳ـ و جایگزین الفبای لاتین با همهٔ مشکلات فنی و فونتیکی آن! (مترجم)

۴ـ واقعیت آن است که تأسیس اسرائیل یک اقدام صهیونیستیِ محض ـ آنگونه که انسان در ابتدا تصور می‌کند ـ نبوده است و اگر حمایت صلیبی ها نبود، دولت اسرائیل تأسیس نمی‌شد و نمی‌توانست به زندگی ادامه دهد، چه رسد به اینکه با فزون خواهی‌های خود، گاه و بیگاه بخش‌های تازه‌ای از میهن اسلامی را به اشغال درآورد. برای درک این حقیقت که تأسیس دولت مزبور در سرزمین اسلامیِ فلسطین، به مثابهٔ موجودیتی صهیونیستی، پیامد و نتیجهٔ توطئهٔ نیروهای صلیبی بوده، باید به گزارش سال ۱۹۰۷ م لُرد کامبل رجوع شود که در آن می‌خوانیم: «آری؛ در اینجا ملتی متحد و یکپارچه در سرزمینی به هم پیوسته ←

در ارتباط با مصر باید گفت فرانسه از همان ابتدا حرکت صلیبی خود را در قالب تهاجم نظامی به این کشور در سال ۱۷۹۸م با هدف جداکردن این کشور از اسلام و جهان عرب و به راه انداختن نعره‌های فرعونی در این سرزمین آغاز کرد تا بتواند آثار اسلامیِ دانشگاه الازهر را – که دانشجویان سراسر جهان اسلام برای آموختن زبان عربی و علوم دینی بدان روی می‌آوردند – به‌کلی از بین ببرد.

فرانسویان پس از آنکه به سبب شورش‌های پی‌درپی و مقاومت مسلحانهٔ مردم و درگیری با انگلیسی‌ها، نتوانستند در مصر باقی بمانند، با آغوش باز زمامداری محمد علی پاشا[1] را پذیرفتند و به وسیله او تمامی برنامه‌های خود را به اجرا درآوردند.[2]

سپس انگلیسی‌ها آمدند و با اشغال مصر در ۱۸۸۲ م تمامی طرح‌های صلیبی ـ صهیونی را گام، به گام و با دقت و بهره‌گیری از سبکِ خاصِ انگلیسیِ «آهسته ولی با اطمینان» [3] به اجرا درآوردند و بر این اساس برای حذف آموزه‌های دینی از برنامه‌های آموزشیِ مرسوم در جامعه، به افتتاح مدارس سکولار[4] یا شبه سکولار دست زدند و زمینه را برای اشتغال دانش‌آموختگان این نوع مدارس و کسب موقعیت‌های ممتاز اجتماعی و تغییر سیمای اسلامی جامعه، فراهم ساختند. در عین حال راه را بر فارغ التحصیلان دانشگاه الازهر، برای رسیدن به مقامات و مسؤولیت‌های اجرایی، سد کردند. به گونه‌ای که اینان مطلقاً

و ممتد از اقیانوس تا خلیج فارس، (یعنی منطقهٔ عربی جهان اسلام) با دین واحد و گذشتهٔ تاریخی مشترک و آرمان مشترک در چنگ قدرت ما قرار دارد، اما گاه تکانی به خود می‌دهد. تصور کنید اگر غولِ خفته بیدار شود، وضعیت فردای ما چگونه خواهد بود؟ سپس راه حل ارائه می‌دهد: ناگزیر باید دولتی بیگانه و دولت متّحد غرب و دشمن مردم منطقه، در قلب این سرزمین تأسیس کنیم تا بتواند حلقهٔ ارتباطی این مردم را قطع کند و هر زمان که غول بخواهد برخیزد، به مثابهٔ نیشی گزنده از آن استفاده کنیم! آری! این دولت اسرائیل است! (گزارش لرد کامیل، انتشارات اتحادیهٔ عرب، قاهره).

۱ـ محمد علی پاشا، یکی از فرماندهان ترک نژاد از اهالی آلبانی که در جریان رقابت‌های انگلیس و فرانسه در مصر، وارد صحنهٔ نظامی شد و با شکست دادن انگلیسی‌ها در سال ۱۸۰۷ م آنان را از مصر اخراج و در نهایت حکومت این کشور را در دست گرفت و سلسلهٔ خدیوها مصر را بنا نهاد. (مترجم)

۲ـ در صورت تمایل نک: (به فصل «آثار الانحراف» از کتاب «واقعنا المعاصر).

۳ـ Slow but sure.

۴ـ علمانیت (secularism): جدایی دین از سیاست. (مترجم)

نمی‌توانستند شغلی برای خود دست و پا کنند و به صورت طبقه‌ای بیکار، منزوی و فاقدِ هر نوع تأثیر بر مسیر حوادث اجتماعی درآمدند. پس از آن روزنامه نگاران مارونی [مسیحی] لبنانی را وارد صحنه نمودند و شبکهٔ گستردهٔ مطبوعاتی دایر کردند که در آغاز، خط مشی سکولار خود را پنهان می‌کرد. ولی بعداً آشکارا و به خوبی وظیفهٔ هدایت افکار و اندیشه‌های مردم را به سوی اروپا و «تمدن اروپایی» انجام داد. هنر «تئاتر» را تقویت کردند تا آنچه را مخالف عقاید و سننِ اسلامیِ مردم بود، به نمایش بگذارند و اذهان را برای پذیرش عقاید غریب و ناشناخته فراهم سازند و بتوانند به تدریج آنان را از جرگهٔ مسلمانان خارج سازند.

سپس زن مسلمان را به نام آموزش و آزادی، از منزل بیرون کشیدند و اخلاق او و به تبع آن، اخلاق جوانان را به فساد کشیدند. شریعت الهی را کنار نهادند و به جای آن قوانین بشری را در جامعه، حاکم و اجرا کردند. شرابخواری و فحشا را مباح دانسته و داد و ستدِ ربوی را رواج دادند و در همهٔ عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هنری، «رهبران» و کارشناسان مورد نظر خود را آموزش دادند و همهٔ این طرح‌ها را به زیور ترقی و پیشرفت آراسته و به مردم عرضه داشتند و خلاصه، همهٔ آنچه می‌توانست پیوند انسانِ مسلمان را با اسلام قطع کند و او را به صورت بردهٔ رام و مطیعِ جهان غرب درآورد، انجام دادند.[1]

به مسلمانان امروزی چنین گفته می‌شود که همه اقدامات و برنامه‌های به اجرا در آمده برای «رهاندن» جهان اسلام از عقب‌ماندگی و پیوستن به کاروان تمدن لازم و واجب بوده است و جهان اسلام، در برابر خود، دو گزینه بیشتر در اختیار نخواهد داشت: یا در سایهٔ حکومت اسلامیِ عثمانی، همچنان به عقب‌ماندگی ادامه دهد، یا عقب‌ماندگی و حکومت اسلامی عثمانی را با هم کنار بگذارد و برای دستیابی به تمدن، پیشرفت و رهایی از نابودی حرکت کند!

در این راستا، افزون بر چند برابر سخنِ باطل و بیهوده، حقایقی چند مورد بهره‌برداری قرار گرفته است:

به مردم گفته می‌شود که ملت عرب در سایهٔ حکومت عثمانی، مورد ستم

۱ـ در کتاب «واقعنا المعاصر» شرح اقدامات انگلیسی‌ها در مصر آمده است. همچنین در همهٔ نقاط عالم اسلامی برنامه‌های مشابه وجود دارد.

قرار گرفته و ناگزیر باید او را از ستم رهانید. آری! ستمگری ترکان نسبت به اعراب یک واقعیت است. اما چاره آن رها شدن از دست اسلام نخواهد بود!

گفته می‌شود به زنان ظلم شده است و ناگزیر باید آنان را از ستم رهانید. آری! مظلومیت زنان حقیقت دارد. ولی چارهٔ این کار خارج ساختن زنان از دایرهٔ دین اسلام نیست!

گفته می‌شود در سایهٔ حکومت عثمانی، عقب‌ماندگی دامنگیر جهان اسلام شده است و ناگزیر باید آن را از این حالت رهانید. آری! عقب‌ماندگی در سال‌های آخرِ حکومت عثمانی صرف‌نظر از اینکه سلاطین عثمانی به تنهایی مسؤولیت آن را به عهده داشتند یا همهٔ مسلمانان در این امر مسؤولیت مشترک داشته‌اند، یک حقیقت است. اما راه برون‌رفت از آن، بردگی عبودیت جهان غرب و خروج از دین اسلام نیست.

بدین ترتیب «حقایق» فراوانی در مقابل مسلمانان امروزی مطرح می‌شود تا او را به دست برداشتن از اسلام قانع کنند.

واقعیت این است که گزینهٔ سوم، یعنی اصلاح انسان به‌وسیلهٔ اسلام، به عنوان تنها راه رهایی، از دید مسلمان معاصر پنهان شده است. به یقین همهٔ بیماری‌های جوامع اسلامی، ناشی از دوری از حقیقت اسلام و رواج ترکیبی از خرافات و اوهام به‌نام این دین بوده و راه علاج تمامی این بیماری‌ها را نیز باید در بازگشت به حقیقتِ فراموش شدهٔ اسلام جستجو کرد! ولی چنین راه درمانی به شدت اتحاد صلیبی – صهیونی جهانی را به هراس انداخته و کوشیده است تا تصور آن را به طور کامل از اذهان مسلمانان دور یا آنان را از چنین راه علاجی متنفر سازد و مسلمانان را در برابر این گزینهٔ دشوار قرار دهد: یا همچنان مسلمان و عقب‌مانده باشند، یا دست از اسلام بردارند و با دنباله‌روی از اروپا، به کاروان تمدن و ترقی بپیوندند!

چنین گزینه هایی برای مسلمانان بسیار مشکل بود. اما به تدریج در درون جامعهٔ اسلامی، گروهی موسوم به «طبقهٔ روشنفکر» شکل گرفت و طبق اهداف و برنامه‌های غرب پرورش یافت و بنا به خواست و ارادهٔ اتحاد صلیبی ـ صهیونی، فریاد رهایی از اسلام و پیروی از خط مشیِ جهان غرب سر داد و از آنجا که این فریاد، به

زبان خود مردم و توسط گروهی مسلمان برمی‌آمد، به راحتی توانست امت اسلامی را به درون امواج «غرب‌زدگی»[۱] بلغزاند. منادیانِ پیروی از غرب، عموماً عناوین دهن پرکنی را نظیر: مبارز، مصلح، انقلابی و... یدک می‌کشیدند.[۲]

به دنبال گسترش امواج غرب‌زدگی موردنظر به اصطلاح مصلحان جامعه، ملت کم‌کم از دین، اخلاق، عادات و آداب خود هرچه بیشتر فاصله گرفت و شخصیت و هویتش از هم پاشید و به فرموده پیامبر ﷺ به «کف روی آب» تبدیل شد. اما با این وجود نیز نتوانست جنبه‌های ایجابی و مفید تمدن غرب را که پیش‌تر برشمردیم، به دست آورد. زیرا این امر، مستلزم سعی و کوشش است و برده بدون اجازهٔ ارباب نمی‌تواند به سعی و تلاش دست بزند و اگر به حال خود نیز رها شود، سستی، تن‌پروری و عقب‌ماندگی، سراسر وجودش را در برمی‌گیرد. ارباب طبیعتاً هرگز به این فکر نیست که بردهٔ خود را به سعی و کوشش حقیقی و سازنده و رفع حالت عقب‌ماندگی وادار سازد. زیرا عقب‌ماندگی بردگان به نفع ارباب است تا بتواند به سلطه‌گریِ خویش ادامه دهد و برده را به راهی بکشاند که خود می‌خواهد نه او! درست است که ارباب، مسبب عقب‌ماندگی نبوده است، بلکه کوتاهی در امر دین، امت مسلمان را به چنین حال و روزی انداخته است، اما ارباب به نفع خود از آن بهره می‌برد و مایل به ابقا و تشدید این وضعیت است. برده هم‌زمان ترغیب می‌شود که مانند ارباب لباس بپوشد و دست و پا شکسته به زبان او سخن بگوید، مثل او برقصد و شراب بخورد و به گناه و معصیت دست بزند تا به گمان خود از هر لحاظ شبیه ارباب شود و در نتیجه در سراشیبی سقوط قرار بگیرد.

آری! اسرائیل در چنین فضایی پا به عرصهٔ وجود نهاد!

فراموش نکنیم در اینجا نکتهٔ بسیار مهمی در تاریخ معاصر اسلام وجود دارد و از دید بیشتر مسلمانانی که تاریخ را از نقطه نظر مصلحان جامعه مطالعه می‌کنند، پنهان نگه داشته می‌شود که باید در هنگام بازنویسی تاریخ، بر آن تأکید

۱ـ غرب‌زدگی، در برابر «تغریب» به کار رفته است، اگرچه ترجمهٔ دقیق آن نیست. (مترجم)

۲ـ یکی از آثار احمد امین، کتابی با عنوان «زعماء الاصلاح» است که در آن به ذکر افرادی که به‌نام رهبران اصلاحات در جهان اسلام به فساد دست زده‌اند، پرداخته شده است.

کنیم؛ زیرا این دوره او تاریخ اسلام، به سبب آن‌که در اثر امواج ناشی از تهاجم فکری و نوشته‌های خاورشناسان و شاگردان غرب‌زده آنان، هرچه بیشتر تحریف و زشت نمایی شده است، نیاز مبرم‌تری به بازنویسی خواهد داشت.

آری! مسلمانان به‌واسطهٔ آنچه از اسلام در درون‌شان باقی مانده بود بر ضد اشغالگران بیگانه شوریدند و این همان چیزی بود که لُرد کامیل، هنگام سخن دربارهٔ ملت مسلمان عرب، وحشت و هراس خود را چنین آشکار می‌سازد: «هم اکنون غول، در چنگ قدرت ما قرار دارد. اما گاه و بیگاه تکانی به خود می‌دهد. اگر از خواب بیدار شود، وضعیت فردای ما چگونه خواهد بود؟!».

آری! ملت الجزایر بیدار شد و در برابر فرانسه اشغالگر ایستاد و انقلاب معروف به «انقلاب یک میلیون شهید» را به راه انداخت.

همهٔ ملت‌های شمال آفریقا بر ضد اشغالگران دست به انقلاب زدند: مراکش و تونس بر ضد فرانسه و لیبی بر ضد ایتالیا.

مصر، سودان و عراق بر ضد اشغالگری انگلیس و سوریه در برابر فرانسه اشغالگر قهرمانانه برخاستند و همچنین در همهٔ سرزمین‌های اشغال شدهٔ جهان اسلام، انقلاب‌هایی به قصد رهایی از چنگ کفار و بازگرداندن آن‌ها به دامن اسلام برپا شد که در صورت پیروزی و بازگرداندنِ سرزمین‌های اشغال شده به آغوش اسلام، برای اتحاد صلیبی ـ صهیونی، مصیبت بزرگی به شمار می‌آمد.

ولی حیله گری و دوراندیشی اتحاد صلیبی ـ صهیونی و غفلت مسلمانان از طرح‌ها و برنامه‌های دشمنان، به‌رغم بقای وجدان دینی در عین فقدان شناختِ کافی نسبت به حقیقت اسلام، سبب شدند که مسلمانان فریب بخورند و فرصت‌طلبان، به سادگی انقلاب را دچار انحراف کنند.

قطعاً اتحاد صلیبی ـ صهیونی، به تعبیر لرد کامبل «تکان‌های غول» را از همان آغاز زیر نظر گرفت و خود را از هر حیث برای رویارویی با آن آماده کرد و به آرامی و به تدریج، برای این امرِ بسیار مهم و به عهده گرفتنِ به موقعِ رهبری شورش و منحرف کردن آن از خط اسلام، به مسیر ملی‌گرایی یا میهن پرستیِ غیر اسلامی، گروهی را به نام رهبر پرورش داد. زیرا حال که استعمار سرانجام باید

برود، بهتر آن است که کشور را به جای رزمندگانِ مجاهدِ زیر پرچمِ اسلام –که ممکن نیست راه حل‌های نیمه کاره را بپذیرند و یا در نیمهٔ راه با دشمن کافر رو در رو شوند – به دست گروهی راحت‌طلب و سست اراده بسپارد! بلکه بهتر آن است به جای سپردن کشور به لشکریان خود –که دیدن‌شان احساسات مردم را برمی‌انگیزد و بر ضد نیروهای اشغالگر به شورش وادار می‌سازد – به کسانی که خود، شخصاً پرورش‌شان داده است، واگذار نماید. این در حالی است که رهبران وطنیِ دست پرورده، تا جایی که بتوانند به اجرای اوامر و تأمین منافع استعمارگران می‌پردازند و به پاداش این خوش خدمتی‌ها، شهوتِ ریاست و قدرت‌طلبی خود را اشباع می‌کنند و هم او و هم آنان، از خطر اسلام در امان می‌مانند!

در پرتو این حقیقت بود که می‌بینیم «سعد زغلول» چه بر سر انقلاب مصر آورد؛ انقلابی که ریشه در «الازهر» داشت و به انقلاب ملی تغییر یافت و شعارش این شد: «دین برای خدا و وطن برای همه»![۱]

همچنین «بن بلا»[۲] چه بر سر انقلاب یک میلیون شهید آورد و آن را به انقلاب سوسیالیستی غیر دینی تغییر داد. همچنین «سوکارنو»[۳] در اندونزی و «بورقیبه»[۴] در تونس و دیگر «قهرمانان ملی» چه بلایی‌هایی بر سر انقلاب مردم آوردند. به‌طوری که گفته شد: این دوره، از سخت‌ترین دوران‌ها در تاریخ اسلام است و آنچه در کتاب‌ها و اسناد جدید در این خصوص نوشته شده است، بیشترین تأثیر را بر روند گمراه‌سازیِ مسلمانانِ امروزی داشته است و خود جزیی از تهاجم فکری را تشکیل می‌دهد که هدفش بازداشتن مسلمانان از پایبندی به اسلام است.

بدین جهت باید در بازنویسی تاریخ، به تفصیل تاریخ این دوره و شرح کامل توطئه‌ها و دسیسه‌های اتحاد صلیبی ـصهیونی بر علیه اسلام و دامنهٔ دخالت آنان در شئون زندگی مسلمانان و نیز نقش آگاهانهٔ یا ناآگاهانه «رهبرانِ» دست‌آموز و

۱ـ در صورت تمایل در مورد داستان سعد زغلول و نحوهٔ پرورش وی توسط انگلیس، نک: (واقعناالمعاصر).

۲ـ احمد بن بلا، احمد سوکارنو و حبیب بورقیبه، نخستین رؤسای جمهوری الجزایر و اندونزی و تونس پس از کسب استقلال. (مترجم)

۳ـ منبع قبلی.

۴ـ همان منبع قبلی.

دروغین وطنی، در به اجرا در آوردن این طرح‌ها، پرداخته شود. هم‌زمان این اصل مورد تأکید قرار گیرد که همهٔ این نقشه‌ها و دسیسه‌ها و در رأس آنها تهاجم فکری، بدون غفلت مسلمانان و عقب‌ماندگی آنان از حقیقت اسلام، نمی‌توانست به موفقیت دست یابد و به راستی امت اسلامی به سبب کوتاهی در نگهداری امانتی که خداوند از اول به وی سپرده است، مسئول اصلی تمامی مصیبت‌هایی است که از جانب دشمنان، بر او وارد شده است و به جز بازگشت صادقانه و مخلصانه به سوی دین، هیچ راهی برای رهایی از این بلاها و آسیب‌ها نخواهد داشت.

سومین مسألهٔ مربوط به دوران معاصر، زیان‌هایی است که به خاطر عقب‌ماندگی امت اسلامی از اسلام حقیقی، به جامعهٔ بشری وارد آمده است.

بی‌تردید مسلمان امروزی، تحت تأثیر تهاجم فکری و پیش از آن به سبب ضعف روحیه، به عقدهٔ حقارت و عدم اعتماد به نفس و کوچک‌بینی نقشِ تاریخی خویش دچار شده است و از درک میزان اثرگذاری امت اسلامی، بر وضعیت جامعه بشری، چه در دوره شکوفایی و چه در دورهٔ انحطاط ناتوان است.

مسلمان امروزی اگر علی‌رغم زشت‌نمایی‌های موجود در منابع و نوشته‌های غربی و یا مطالب نقل شده از آنان توسط تاریخ‌نگاران عرب، در خصوص چهرهٔ اسلام، توانسته باشد به درک برخی از تأثیرات اسلام بر جامعهٔ بشری در دوره شکوفایی دست یابد، به یقین، توانایی شناخت چنین اثراتی را در دوران معاصر، نخواهد داشت. زیرا دنیای پیرامون خود را در حال جنب و جوش، تکاپو، تلاش و سازندگی می‌بیند و هم‌زمان، مسلمانان را مشاهده می‌کند که خسته، کوفته و بی‌حال، برای رسیدن به کاروان بشریت، نَفَس‌زنان به راه افتاده، ولی به آن نمی‌رسند!

مسلمان چگونه می‌تواند در جهان نقشی داشته باشد، در حالی که عاجز و ناتوان است و اختیار امور خود را ندارد، چه رسد به اینکه اختیار امور دیگران را داشته باشد!

نقش موردنظر ما در اینجا ناشی از آن نیست که مسلمان معاصر در وضعیت کنونی، عواملی را در اختیار دارد تا بتواند به‌وسیلهٔ آن‌ها بر دیگران تأثیر بگذارد. برعکس به سبب اثرات سلبی ناشی از این حقیقت است که عوامل و عناصر لازم برای تأثیرگذاری بر دیگران را در دست ندارد.

به یقین چنانکه بارها گفته‌ایم، رسالت امت اسلامی، تنها به خود مسلمانان، محدود و منحصر نمی‌شود؛ بلکه مأموریت وی این است که پس از پیامبر ﷺ، حامل پیام و رسالت او باشد و نقش رهبری و هدایت همه انسان‌ها به صراط مستقیم را بر دوش گیرد:

﴿قُلْ يَاأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللّٰهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾ اعراف/ ۱۵۸

«بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً﴾ سبا/ ۲۸

«ما تو را برای همه انسان‌ها فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی».

﴿يَاأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً﴾ احزاب/ ۴۵

«ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه، مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم».

همچنان که پیامبر ﷺ گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده بوده است، امتی نیز که حامل رسالت اوست، گواه، مژده‌رسان و بیم‌دهنده خواهد بود:

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ بقره/ ۱۴۳

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

﴿وَلْتَكُن مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى ٱلْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ﴾ آل‌عمران/ ۱۰۴

«باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند».

چنانچه امت اسلامی، بر دین خدا استقامت کند و در زمینهٔ گسترش دعوت به اسلام بکوشد، عملاً به الگویی برای بشریت تبدیل خواهد شد. زیرا خود به صورت الگو و اسوهٔ راستین، درآمده و پیام و هشدار لازم را ابلاغ کرده است. بعد از آن اگر فردی کوتاهی کند و از راه و برنامهٔ خداوند منحرف شود، مسؤولیت به عهدهٔ خودش خواهد بود و نمی‌تواند روز قیامت عذر و بهانه‌ای بیاورد که پیام حق به او نرسیده و در عالَم واقعیت شاهد اجرای آن نبوده است تا آن را دریابد!

اما زمانی که امت اسلامی از راه مستقیم، روی برگرداند، چه کسی گواهی دهنده و الگوی جهانیان خواهد بود و چه کسی مژده و هشدار دهد؟ چه کسی بشریت را به

راه خیر و سعادت رهنمون شود؟ چه کسی مدل و اسوهٔ راستین را به وی عرضه کند تا هدایت یابد یا حجت و دلیل خود را در پیشگاه خدا از دست بدهد؟

پس از آنکه امت اسلامی از راه راست، روی برتافت، آنچه در عمل رخ داد، این بود که الگوی نیک و سالم از دیدگان پنهان گردید و مدل فاسد، نمایان شد و عرصه را به‌کلی فراگرفت و در سراسر جهان استقرار یافت و خودِ امت را نیز به قصد محو و نابودی کامل، مورد تهاجم و تجاوز قرار داد.

نمی‌گوییم که وجود الگوی خوب در صحنه و جهاد امت اسلامی در راه گسترش دعوت، بشریت را به کلی به راه راست هدایت می‌کند و فساد را در سراسر جهان ریشه‌کن می‌سازد. زیرا این امر با خواست و مشیت ربانی سازگار نیست:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلَّا مَن رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ هود/ ۱۱۸-۱۱۹

«اگر پروردگارت می‌خواست، مردمان را ملت واحدی می‌کرد. ولی آنان همیشه متفاوت خواهند ماند. مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد و خداوند برای همین ایشان را آفریده است».

اما وجود اسوه و الگوی درست و جهاد در راه گسترش اسلام، دو نتیجه دربرخواهد داشت: حجت مردم در پیشگاه خداوند در روز قیامت ساقط می‌شود و براساس تقدیر الهی، دامنهٔ فساد فروکش می‌کند و بر جهان حکمفرما نخواهد شد:

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ ٱلْأَرْضُ وَلٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ﴾ بقره/ ۲۵۱

«و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرامی‌گیرد. ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف دارد».

زمانی که امت اسلامی دچار ضعف شد و از اسلام راستین عقب افتاد، اروپای جاهلی در صحنه ظاهر شد و همین جا احساس می‌شود که باید دو نکته را برای مسلمان معاصر روشن کرد:

بی‌تردید براساس اصطلاحات قرآنی، اروپا هر اندازه هم به پیشرفت علمی و قدرت مادی و صنعتی دست یافته باشد، باز هم جامعه‌ای جاهلی به شمار

می‌آید. زیرا چنان که باید به عبادت خدا نمی‌پردازد و در عرصهٔ زندگی از روش و منهج ربانی پیروی نمی‌کند.[۱]

همچنین قدرت و پیشرفت اروپا با قدرت امت اسلامی، رابطهٔ معکوس دارد.

همین جاست که در رابطه با قدرت و پیشرفت کنونی اروپا، این تصور بر اذهان غالب می‌شود و مفاد آن، چنانکه در کتاب (**رؤیة إسلامیة لأحوال العالم المعاصر**) گفته‌ایم، عبارتست از اینکه: اروپاییان ذاتاً مردمانی متمدن، برتر، خلاق و موفق به شمار می‌آیند و سزاوار آن‌اند که در سایهٔ برتری ذاتی و فطری خود، و صرف‌نظر از قدرت و ضعف امت اسلامی، بر سراسر دنیا تسلط یابند! ریشه‌های این پندار در مورد اروپاییان به غرور معروف آنان برمی‌گردد. اما وجود آن نزد مسلمانان ضعیف و خودباخته، ریشه در احساس شکست و ناتوانی درونی آنان در برابر غرب و سرگشتگی و سراسیمگی ناشی از این احساس دارد. این در حالی است که با مراجعه به حوادث تاریخی، بی‌پایگی این تصور، آشکار می‌گردد.

اروپاییان پیش از آشنایی و برخورد با مسلمانان، چه وضعیتی داشته‌اند؟ همچنین قبل از آن‌که قدرت مسلمانان به ضعف کاهش یابد و جهان اسلام و ثروت‌های آن مورد تاخت و تاز و چپاول قرار گیرد، در چه وضعیتی به سر می‌برده‌اند؟

تردیدی نیست که قدرت و پیشرفت کنونی اروپا، هم‌زمان از این دو امر نشأت گرفته است:

اولاً: در اثر تماس، آشنایی و ارتباطِ با مسلمانان و پس از قرن‌ها غفلت و بی‌خبریِ ناشی از سلطهٔ کلیسا، علاقه به زندگی و تحرک و کسب علم در اروپا به وجود آمد و شکوفا شد. اروپایی‌ها اگر ذاتاً پیشرو، متمدن، خلاق و شکست‌ناپذیر بودند، از همان ابتدا دین تحریف شده و ساختگی «سنّت پول» را به سادگی و آسانی نمی‌پذیرفتند و برای مدت ۱۰ قرن به ستم نظام فئودالیسم و طغیان کلیسا تن درنمی‌داد!

ثانیاً: به خاطر ضعف مسلمانان اروپا بعد از آن‌که با بهره‌گیری از دانش و تمدن مسلمانان، قدرتمند شد، بی‌درنگ اقدام به استعمار جهان اسلام کرد و از راه

۱ـ در صورت تمایل نک: («الجاهلیة المعاصرة» در: رؤیة اسلامیة لأحوال العالم المعاصر).

غارت و تاراج ثروت‌ها و منابع آن، هرچه بیشتر بر ثروت و قدرت خویش افزود و با استفاده از این ثروت‌های چپاول شده، جایگاه خویش را استحکام بخشید و توانست در عرصهٔ پژوهش‌های علمی به پیشرفت‌های بی‌نظیری دست یابد و در پناه آن، قدرت و سلطهٔ خود را بر جهان بگستراند.

زدودن توهّم مزبور برای مسلمان معاصر، حایز اهمیت فراوان است تا احساس ضعف و شکست درونی خود در برابر اروپا راکاهش دهد و با آگاهی از این مسأله که شرایط تاریخیِ معینی موجبات قدرت و پیشرفت اروپا را فراهم آورده است، نه توانمندی و برتری ذاتی فطریِ اروپایی‌ها، در این صورت تصور اینکه امکان دارد شرایط تاریخیِ دیگری موجبات افول یا زوال قدرت و سلطه آنها را فراهم سازد و نیز ادامهٔ سلطه‌گری این قوم بر جهان تا ابد، امری قطعی و حتمی نخواهد بود، امری ساده به شمار خواهد آمد.

از سوی دیگر پی بردن به این امر که پیشرفت‌های اروپا در نتیجهٔ ضعف و ناتوانی امت اسلامی بوده مسلمان معاصر را نسبت به مسؤولیت خویش در این مورد آگاه می‌سازد و او را به کار و کوشش در جهت برطرف ساختن این ضعفِ ناگهانی و غیر عادی از طریق برطرف کردن علت اصلی، یعنی دوری از حقیقت اسلام، تشویق و ترغیب کرده و یقین حاصل می‌کند که اگر از طریق بازگشت به راه و روش اسلام راستین قدرت خویش را بازیابد، گردن‌کشی و طغیان فعلی اروپا می‌تواند به شکل گسترده‌ای رو به زوال و نابودی بنهد. در این زمینه به عنوان مثال نفت، یعنی شاهرگ حیاتی اروپا را در نظر بگیریم: چنانچه مسلمانان دارای این ثروت طبیعی خدادادی از جایگاه نیرومندی برخوردار می‌بودند، به راحتی می‌توانستند با استفاده از آن، سرکشی اروپا را مهار کنند و جلوی طغیانش را بگیرند و کرامت پایمال شده و اموال غصب شدهٔ خود را بازستانند و دنیای غرب را از اعطای کمک به اسرائیل برای نابودی موجودیت اسلام، بازدارند.

این‌ها حقایقی هستند که مسلمان امروزی از درک و شناخت آن‌ها ناتوان است، زیرا منابع و مراجع و اسنادِ در دسترس، تاریخ او و به ویژه دورهٔ معاصرش

را وارونه نشان می‌دهد. از این رو مسائل فراوان و بسیار مهمی دربارهٔ اسلام، از زاویه دید و درک وی پنهان می‌ماند و بر این اساس شرح و بیان کامل این مسائل به هنگام بازنویسی تاریخ، بسیار ضروری به شمار می‌آید.

حال به مسأله‌ای که در این مرحلهٔ بحث و بررسی، در پی آن هستیم، یعنی شرح و بیان ـ «میزان خسارت جهان و اثر انحطاط مسلمین» باز می‌گردیم.[1] که نام یکی از آثار استاد ابوالحسن ندوی است.

آری! الگوی درست، از صحنه خارج و الگوی فاسد در عرصه ظاهر شد و به تنهایی بر آن سیطره یافت.

در اینجا فقط به ذکر بارزترین و آشکارترین شرارت‌ها، زشتی‌ها و بدی‌هایی که نتیجهٔ جایگزینی الگوی ناسالم، سراسر جهان را فراگرفته است، می‌پردازیم:

۱ ـ حاکمیت استعمار با همه فساد، شرارت، بلاها و وحشی‌گری‌هایش؛

۲ـ ظهور و رواج ارزش‌های مادی به جای ارزش‌های معنویِ زیبندهٔ مقام والای انسانی.

۳ـ گسترش سلطهٔ جهانی یهود و دست‌یابی به همهٔ امکاناتِ لازم جهت به اجرا درآوردن تمامی نقشه‌های شوم و ضد بشری‌شان؛

۴ـ رواج و انتشار بی‌دینی و فساد اخلاقی در سراسر جهان.

۵ـ مدیریت اقتصاد جهانی بر پایهٔ ربا و به تبع آن رواج فساد در جهان.

هر کدام از نکات فوق، در بازنویسی تاریخ، به شرح و بسط کامل نیازمندند. اما در این مرحلهٔ کار تحقیقی، فرصتی بیش از اشاره‌ای گذرا به هر کدام و ارتباط آن‌ها با مسألهٔ عدم حضور امت اسلامی در صحنهٔ جهانی، نخواهیم داشت.

اما در مورد استعمار روشن است که بیشترین سرزمین‌های مستعمره را ممالک اسلامی تشکیل می‌دادند و ما انگیزه‌های صلیبی این پدیدهٔ شوم را در صفحات قبل شرح دادیم. اما این انگیزه‌ها هرچه بود چنانچه امت اسلامی قدرت خویش را حفظ می‌کرد، چنین پدیده‌ای قطعاً روی نمی‌داد. زیرا با وجود

۱ـ «حدود و خسارت جهان و انحطاط مسلمین» اثر علامه ابوالحسن علی ندوی.

نیروی بازدارندهٔ مسلمانان، برای اروپا ـ با تمامی مطامع سیری‌ناپذیرش ـ در نوردیدن و تصرف جهان اسلام فوق‌العاده دشوار می‌نمود و در آن صورت اروپا همچنان در چنبرهٔ کشمکش‌های توسعه‌طلبانهٔ داخلی گرفتار می‌شد. چنانکه این امر در جنگ‌های داخلی ایتالیا بین سال‌های ۱۴۹۴ و ۱۵۵۹م و سایر جنگ‌های مشابه، در این قاره اتفاق افتاد و قطعاً برای تضعیف و از پای درآوردن مردم اروپا کفایت می‌کرد تا دیگر مجال و فرصتی در جهت افزایش قدرت و لشکرکشی به جهان اسلام و غارت ثروت‌های آن نداشته باشد.

اما رواج و تسلط ارزش‌های مادی به جای ارزش‌های معنوی، یکی از نشانه‌ها و ویژگی‌های جاهلیت معاصر به شمار می‌آید. از آن جا که اروپا بر حذف معنویات پای می‌فشُرد و تمایل چندانی به خروج از این وضع و دستیابی به مقام والای انسانی نداشت، می‌بایست این وضعیت در مرزهای قارهٔ اروپا محدود و محصور گردد و این پدیده مانند امروز، عالم‌گیر نشود. زیرا وجود اُسوه و الگوی درست که بتواند میان ارزش‌های مادی و معنوی و خواسته‌های جسمی و روحی و عمل برای دنیا و وکردار برای آخرت، تعادل و توازن برقرار سازد، رواج الگوهای فاسد را محدود می‌کند. حال اینکه آنچه به سبب عدم حضور امت اسلامی در صحنه، عملاً به وقوع پیوست، سقوط و نابودی ارزش‌های معنوی و انسانی و تبدیل آن‌ها به خوی و خصلت انسانِ امروزیِ متأثر از «تمدن غربی» بود و حتی در خود جهان اسلام نیز رواج وگسترش یافت. چرا که در غیاب مصونیتی که ایمان صحیح در انسان به‌وجود می‌آورَد، دنیای اسلام در معرض بیماری قرار گرفت و تلفاتِ بیماریِ آمده از غرب، در جهان اسلام بیش از خود دنیای غرب می‌باشد، زیرا تمدن غرب همراه با بیماری، جوانب مثبت و مفیدی را نیز در اختیار انسان غربی قرار می‌دهد؛ در صورتی که جهان اسلام به بیماری‌های تمدن غرب مبتلا شد، در حالی که چیزی از جنبه‌های مثبت و سازندهٔ تمدن غرب را به دست نیاورد.

گسترش سلطهٔ جهانی یهود نیز خود داستان‌درازی دارد.[۱] اما راه‌های آن بسیار گسترده‌اند. آنان تحت تأثیر عقدهٔ برتری‌جویی و ریشهٔ آن، یعنی خود را قوم برگزیدهٔ الهی پنداشتن و نیز عقدهٔ ستم تاریخیِ ناشی از سوء رفتار خود آنان که به نوبهٔ خود معلول و نتیجهٔ برتری‌جویی خیالیِ داشتنِ حقِ مسلمِ فرمانروایی جهانی است و بر این اساس قلب‌های‌شان مالامال از کینه و دشمنی نسبت به بشریت، یا به گفتهٔ خودشان، «الأميين» یا غیر یهود، شده است و به انگیزهٔ همین دشمنیِ کهن و قدیمی، تلاش همیشگی خود را برای به فساد کشاندن و نابودی اخلاق جامعه بشری به کار می‌گیرند و بنا به تعبیر «تلمود» به فساد کشاندن ایمان و اخلاق مردم، ابزار اصلی آنان برای «استحمار» غیر یهود است: «امیون (غیر یهود)، الاغ‌هایی هستند که خداوند برای سواری دادن به قوم برگزیدهٔ خود آفریده است و هرگاه یکی از آن‌ها از پای درمی‌آید، بر دیگری سوار می‌شویم»!

آری! یهود قرن‌های زیادی برای استحمار ملت‌های دیگر می‌کوشیده‌اند. اما نیرنگ آنان در دامنهٔ محدودی صورت می‌گرفت تا اینکه طی سه قرن اخیر، فرصت تاریخی بی‌نظیر و بی‌سابقه‌ای برای آنان فراهم شد تا بتوانند به گونه‌ای دامنه‌دار به اجرای برنامه‌ها و مقاصد شوم خود بپردازند.

آنچه در این جا اهمیت دارد، ارتباط این مسأله با عدم حضور مسلمانان در صحنه است. از این رو می‌گوییم: این فرصت آن‌گاه برای یهود فراهم شد که نشانه‌های سرپیچی مردم اروپا بر ضد دین را با چشم خود مشاهده کرد. زیرا حماقت‌ها و ستمگری‌های کلیسا موجب شده بود که مردم نسبت به دین بیزار شوند و به توصیف خداوند: «همچون گورخرانِ از شیر رم کرده»، از ورود به حوزهٔ فضل و رحمت خدا، فرار کنند! در چنین اوضاع و احوالی، یهودیان بر الاغ‌های آماده سوار شدند و به فساد در زمین پرداختند. پس از آن، با افزایش روزافزون ضعف و ناتوانی امت اسلامی، صلیبی‌ها نیز از راه رسیدند و به اتفاق یکدیگر ایمان، اعتقاد و اخلاق مسلمانان را به فساد و تباهی کشاندند.

۱ـ در صورت تمایل، داستان را به تفصیل در فصل «دور اليهود فی إفساد اروبا»، از کتاب «مذاهب فكرية معاصرة» یا فصل «السيطرة العالمية لليهود» در کتاب «رؤية اسلامية» مطالعه کنید.

حال فرض کنیم امت اسلامی از دین خود عقب نمانده و دچار ضعف و ناتوانی نشده بود. در چنین صورتی موفقیت یهود و تسلط این قوم بر جهان چه سمت و سویی پیدا می‌کرد؟

دو حالت ممکن بود اتفاق افتد: یا وجود الگو و مدل درست، اروپا را پس از پشت سر نهادن مانعی که صلیبی‌ها در برابر اسلام نهاده بودند، به پذیرش دین اسلام، ترغیب می‌کرد و در آن صورت همهٔ فرصت‌ها از دست یهود خارج می‌شد.

یا به‌رغم وجود الگوی صحیح و راستین در مجاورت مرزهای شرقی و غربی اروپا، مردم این قاره همچنان بر گمراهی اصرار می‌ورزیدند و در آن صورت یهود تنها می‌توانست به اجرای طرح‌های شرورانهٔ خویش، فقط در درون مرزهای جغرافیایی اروپا بپردازد. چرا که اروپا با وجود امت اسلامیِ توانمند و مسلط، نمی‌توانست چندان نفوذی بر سایر ممالک داشته باشد.

برای توضیح بیشتر به ذکر چند مثال می‌پردازیم:

یهودیان با بهره‌گیری از انقلاب ضد کلیسایی و ضد فئودالیتهٔ فرانسه، شبکه‌های فراماسونری خود را به قصد برافروختن آتش انقلاب و تغییر ماهیت ضد کلیسایی آن به ضدیت با خود دین و برپایی نخستین دولت سکولار اروپا «در فرانسهٔ پس از انقلاب» گسترش دادند.

این یک رویداد اروپاییِ محض بود و اگر امت اسلامی، با عقیده، نظام، قدرت، تمدن و پیشرفت‌های علمی خود پابرجا بود، این امکان وجود داشت که آثار انقلاب مزبور را در مرزهای جغرافیایی اروپا محدود کند و در این صورت، آفت‌های سکولاریسم و بی‌دینی به اروپا منحصر می‌شد و به نقاط دیگر جهان سرایت پیدا نمی‌کرد. سپس انقلاب صنعتی روی داد و باز هم یهود در دو زمینهٔ مهم از آن بهره‌برداری کرد:

۱ـ تأمین مالی صنایع با استفاده از ربا، به شیوه‌ای که توانستند از این راه ثروت‌های هنگفتی را گرد هم آورند و جیب بزنند و در نتیجه اقتصاد، سیاست، ابزارهای اطلاع رسانی و... را در سطح جهان را در دست گیرند.

۲ـ ایجاد جامعهٔ عاری از اخلاق از راه اشتغال و به فساد کشاندن زنان و گسستن روابط خانوادگی به بهانهٔ «استقلال اقتصادی زنان» و ترویج فحشا به عنوان پایه و اساس روابط جنسی، به جای ازدواج و پیوند خانوادگی.

بدین ترتیب شر و تباهی امروزی در سراسر دنیا گسترش یافت و البته اگر امت اسلامی ناتوان نشده و از ادای رسالت خود نسبت به مسلمانان و همه‌ی بشریت روی‌گردان نشده بود، ممکن بود آن شر از بین برود یا دامنه‌ی آن بسیار محدود گردد.

به فرض اینکه با وجود پیشرفت‌های علمی در جهان اسلام، ابزارها و بنیان‌های انقلاب صنعتی، به جای اروپا در ممالک اسلامی ایجاد می‌شد. در این صورت پیشرفت‌های صنعتی بر پایهٔ ربا قرار نمی‌گرفت. چرا که ربا در اسلام حرام است. لذا راه‌های ثروت اندوزیِ یهود که از طریق آن بر جهان تسلط یافت، بسته می‌شد و زن نیز به کار کردن نیازی پیدا نمی‌کرد، زیرا به موجب دستورات اسلام، همیشه فرد دیگری ضامن تأمین معیشت اوست و برای سیر کردن شکم خود مجبور به کار کردن نخواهد بود.

آری! مشکلات اروپا از آنجا سرچشمه گرفت که کشاورزان، روستاها را در جستجوی کار، ترک کردند و به شهرها روی آوردند و خانواده‌های خود را بدون سرپرست و نان‌آور رها ساختند و به دنبال آن، زنان نیز به پیروی از مردان ناگزیر از رفتن به شهرها و کار کردن برای تأمین نیازهای خود شدند و به این ترتیب، بذر به فساد کشاندن کل جامعه، افشانده شد.

بی‌تردید چنانچه صنایع ماشینی در ممالک اسلامی برپا می‌شد، هیچ توجیهی برای اشتغال زنان در خارج از منزل و در نتیجه، از هم پاشیدگی بنیان‌های خانواده و نابودی ارزش‌های اخلاقی وجود نداشت.

اگر فرض کنیم پیشرفت‌های صنعتیِ جهان اسلام، مانع پیشرفت‌های صنعتی اروپا نمی‌شد و مجال و میدان به فساد کشاندن، همچنان در دست یهود باقی می‌ماند، روند فساد در جامعهٔ اروپا محصور و محدود می‌شد و به صورت ویژگی عمومیِ کل «جهان متمدن» در نمی‌آمد! پس اگر زن اروپایی به فساد کشیده شد و

از همهٔ قید و بندهای دینی و اخلاقی رها می‌گردید، لزوماً به معنای آن نیست که باید همهٔ زنان جهان و از جمله زنان مسلمان به یک باره و به سبک اروپایی - یهودی در فساد و بی‌بندوباری غرق شوند.

سپس چارلز داروین، با نظریهٔ تکاملی‌اش از راه رسید. یهود از تئوری او برای نابودی بقایای ارزش‌های پایدارِ جامعهٔ اروپا و بنای «فرضیهٔ تکامل» که دین، اخلاق، ازدواج و خانواده را اموری در حال تحول و دگرگونی می‌پندارد و معتقد است که این مفاهیم در «جامعهٔ پیشرفتهٔ صنعتی» جای خود را به مفاهیم ضد خود داده است، به خوبی بهره‌برداری به عمل آورد.

پس از آن سه نفر یهودی، یعنی کارل مارکس، زیگموند فروید و امیل دورکیم، با اندیشه‌های معروف خود در زمینهٔ ضدیت با دین، اخلاق و عادات انسانی به صحنه گام نهادند و با انتشار آرا و تئوری‌های آنان، بقایای ارزش‌های پایدار زندگی انسانی در سراسر جهان نابود شد. باز هم البته می‌شد فساد و تباهی را جبران، یا در چارچوبی محدود کرد؛ مشروط به آنکه امت اسلامی را ضعف و ناتوانی فرا نگرفته بود و از ادای رسالت خود نسبت به مسلمانان و کل بشریت کوتاه نیامده بود!

آنچه تئوری داروین را در چارچوب الحاد و بی‌دینی قرار داد، صرفاً تحقیق علمی نبود، در واقع دشمنی کلیسا با علم و دانشمندان و اعمال احمقانه و بی‌خردانهٔ متولیان آن، از جمله: سوزاندن دانشمندان و به کار بردن شکنجه‌های منجر به مرگ، به بهانهٔ اظهارات ضد دینی آنان، اساس نظریهٔ داروین را تشکیل می‌داد! از این رو دانشمندان نیز متقابلاً با دین و مقررات و قواعد دینی به ستیز برخاستند تا بتوانند سلطه‌گری کلیسا را به‌کلی از بین ببرند وگرنه تئوری تکاملی داروین ـ در عین حال که به درستی آن معترف نیستیم ـ[1] به خودی خود، مستلزم آن نیست که حقِ آفرینش را از خدا، سلب کند و به جای خداوند به «طبیعت» نسبت دهد! نظریهٔ مزبور، همچنین مستلزم ادعای خلقت ذاتی و نفی هدف و

۱ـ امروزه در نتیجهٔ پیشرفت‌های علمیِ پس از دوره داروین، فرضیه‌های مخالف با تئوری داروین ارائه شده است و انسان را از دیدگاه نظریهٔ داروین نمی‌نگرند.

هدفمندی مسأله‌ی آفرینش و تصور آفرینندهٔ جدیدی برای آن یعنی طبیعت نیست؛ چرا که طبیعت، بی‌هدف و کورکورانه عمل می‌کند![1]

چنانچه داروین در فضایی پرورش می‌یافت که الگوی علمیِ اسلامی حاکم بود که به موجب آن، تضاد و تعارضی میان علم و دین وجود ندارد، بلکه به عکس در چنین فضایی علم در پناه دین و نشأت گرفته از ایمان رشد می‌کند، نامبرده چه بسا از همان ابتدا از چارچوب الحادی نظریهٔ خود، یا به عبارت بهتر، فرضیهٔ علمی خویش عدول می‌کرد و آن را در قالبی ارائه می‌داد که تضاد و تعارضی با دین نداشته باشد و در نتیجه، فرصت و مجال انتشار بی‌دینی در لباس پیشرفت علمی را در اختیار یهود قرار نمی‌داد! و اگر الگوی اسلامی برای انصراف داروین از گمراهی کافی نبود، به یقین سموم تراوش شده از جنبه‌های الحادی فرضیهٔ او، محدود به مرزهای اروپا محصور می‌شد و به شکل فعلی سراسر جهان را فرانمی‌گرفت. همچنین افکار سه نفر یهودی نامبرده که از داروینیسم، اقتباس شده بود، در کشورهای اروپایی محصور و محدود می‌گردید و به علت مبتنی بودن بر پایه تفسیر حیوانی از انسان، در سایر نقاط جهان مقبولیت چندانی نمی‌یافت.

بدین ترتیب، سلطهٔ جهانی یهود، با تمام شرارت‌ها و زشتی‌هایی که به سبب غیاب امت اسلامی از صحنه جهانی، به وجود آورده بود، ادامه یافت و حضور توانمندانه این است کافی بود تا اساساً جلوی چنان سلطه‌ای را بگیرد یا حداقل از میزان شرارت آن بکاهد.

اما درباره گسترش بی‌دینی و فساد اخلاقی در جهان باید گفت: با توجه به بحث پیشین دربارهٔ یهود و مفقرن‌هایش، روشن می‌شود که عدمِ حضورِ امت اسلامی در صحنه، عنصر اساسی شکل‌گیری وضعیت کنونی است. نمی‌گوییم یهود منشأ بی‌دینی در اروپا بوده است، بلکه مردم اروپا در برابر ستمگری‌های کلیسا و حکومتِ به‌نام دین، به کفر و بی‌دینی روی آورده‌اند. اما تردیدی نیست

۱ـ داروین می‌گوید: Nature Works haphazadly (طبیعت کورکورانه عمل می‌کند).

که یهود گسترش به این روند دامن زد. زیرا طرح‌های آنان را در خصوص استحمار ملت‌های دیگر تحقق می‌بخشد و اینان نیز به سبب دین گریزی، شایستهٔ آن‌اند که مورد استحمار قرار گیرند:

﴿أُوْلَٰئِكَ كَٱلْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَٰئِكَ هُمُ ٱلْغَافِلُونَ﴾ اعراف/ ۱۷۹

«اینان مانند چهارپایان و بلکه سرگشته‌ترند؛ اینان واقعاً بی‌خبرند!».

همچنین فساد اخلاقی یکی از پیامدهای خطبیعی خروج از منزل و «آزادی» زن به شمار می‌آید. با این وصف یهود نقش مهمی در زمینهٔ ترویج فساد در سطحی گسترده از راه اجرای طرح‌های گوناگون برای بالا بردن هزینهٔ زندگی، کاهش قدرت خرید پول، ایجاد تورم اقتصادی و ناتوانی جوانان فارغ‌التحصیل و جدیدالاشتغال نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده داشته است.

یهود، همزمان برای این نوع جوانان، همهٔ ابزارهای فساد را فراهم می‌آورد. از سویی دیگر دختران جوانی که توفیق ازدواج پیدا نمی‌کنند، در دام جاذبه‌های جنسی گرفتار می‌شوند و به این ترتیب، به گفتهٔ «ویل دورانت» در کتاب «لذات فلسفه» از هر دو طرف فساد رخ می‌دهد! تازه، اگر همهٔ این‌ها به یهود نسبت داده نشود تمامی آنچه ذکر شد، می‌توانست در محیط اجتماعی اروپا محدود و محصور شود و به صورت «عرف» جهانی درنیاید به شرط آن‌که الگوی اسلامی ناب و روشن، جامعهٔ بشری را به صعود و پیشرفت، تشویق و ترغیب می‌کرد، برخلاف یهود که نسل بشر را به سقوط و نابودی سوق می‌دهد.

اما در مورد ربا می‌توان گفت: واقعاً بزرگترین فاجعهٔ اقتصادی جامعهٔ معاصر است.

﴿ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَانُ مِنَ ٱلْمَسِّ﴾ بقره/۲۷۵

«کسانی که ربا می‌خورند، برنمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی کرده باشد».

بنا به گزارش یک کارشناس آلمانی نتیجهٔ حتمی و قطعی ربا، عبارتست از: افزایش و تجمع ثروت در دست عده‌ای که پیوسته از تعداد آنان کاسته می‌شود و افزایش فقر در میان گروهی که پیوسته بر تعدادشان افزوده می‌شود! و این عمل حرام، به تنهایی برای بدبختی جامعهٔ بشری کافی است.

اگر الگوی اسلامی رشدِ اقتصادیِ بدون ربا ادامه می‌یافت، رباخواری تا بدان حد انتشار نمی‌یافت که مردم گمان کنند فعالیت اقتصادی بدون ربا امکان‌پذیر نیست و در چنان شرایطی، سود و زیان، عادلانه میان مردم توزیع می‌شد، بدون آنکه که از بابت استمرار رباخواری، ستمی بر آنان وارد آید:

﴿وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ﴾ بقره/ ۲۷۹

«و اگر توبه کردید، اصل سرمایه‌های‌تان از آن شما است؛ نه ستم می‌کنید و نه به شما ستم می‌شود».

همهٔ موارد بالا را باید به قدرت هولناکی که یهود از طریق فعالیت‌های ربوی به دست آورده‌اند، افزود. اینان در طول تاریخ با سوءاستفاده از نیازهای مردم و از راه‌های حرام و نامشروع، هر چه بیشتر به ثروت‌اندوزی دست زده‌اند.

آنچه گفته شد، مهم‌ترین مصیبت‌ها و بدبختی‌هایی هستند که به علت عدم حضور امت اسلامی در صحنهٔ جهانی دامنگیر جامعهٔ بشری شده است و اگر مسلمانان در عرصه‌های جهانی حضور یابند و واقعاً به انجام رسالت و تکالیف اسلامی بپردازند و الگوی درست و راستین آن را به مردم عرضه نمایند چه تغییر آشکاری در وضعیت جامعهٔ بشری به وجود خواهد آمد! شکی نیست وضعیت کنونی که انسان و انسانیت در سراشیبی زوال و سقوط قرار گرفته‌اند، به این شدت نبود. پیشرفت‌های شگفت‌آور فعلی، لازمه‌اش آن بود ـ و می‌توانست ـ به جای شقاوت و بدبختی‌هایی که امروزه سراسر جهان را در برگرفته است و آن را به زوال و نابودی تهدید می‌کند، موجبات سعادت و آرامش و استقرار بشریت را فراهم آوَرَد.

«بررسی خسارت‌های وارده به جهان بشریت در اثر مسلمانان» شایستهٔ آن است که در نوشتن تاریخ دوره انحطاطِ امت اسلامی، بیشتر و بیشتر مورد بررسی قرار گیرد تا مسلمان معاصر، نسبت به مسؤولیت خود در زمینهٔ هدایت جامعهٔ بشری و معنای کلام خداوند، به شناخت لازم دست یابد:

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾

بقره/ ۱۴۳

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

پیش از به پایان بردن سخن دربارهٔ این دوره، می‌خواهیم به نکاتی که در بازنویسی تاریخ، تأکید بر آن‌ها را واجب و لازم می‌شماریم و همچنین درس‌هایی را که از این نکات گرفته می‌شوند و هدف حقیقیِ مطالعه و بررسی تاریخ به شمار می‌آیند، مورد اشاره قرار دهیم:

۱ـ لازم است بر مسؤولیت ناشی از کوتاهی مسلمانان در امور دین خدا تأکید شود که مسؤولیت مشترک حاکمان، دانشمندان و عموم مردم است و هیچ کس جز به اندازهٔ به کارگیری کوششی که خداوند توانش را به وی داده است از آن رهایی نمی‌یابد؛ همین کوتاهی‌ها و کم کاری‌ها بود که به ضعف، عقب‌ماندگی و انحطاط مسلمانان انجامید، نه افزایش قدرت اروپاییان و نه «جبر تاریخِ» مدعیِ پایان یافتن نقش و وظایف و اهداف تاریخی دین و تبدیل آن به عامل بازدارندهٔ تحرک، تمدن و پیشرفت. همچنین اسلام، دین راستین خداوند، تا برپایی قیامت، اهدافش هرگز به پایان نخواهد رسید و نه از تاریخ و نه از هیچ تمدن و برنامهٔ انسانی بازنخواهد ماند. و بهترین حالت آن است که اسلام را در عرصهٔ زندگی تحقق بخشد تا بتوانند به اوج توان و برتری انسانی دست یابند.

۲ـ ضروری است بر این نکته تأکید شود که آنچه در نتیجهٔ کوتاهی در امور دین، دامنگیر امت اسلامی شده، سنت الهی است و با کسی تعارف و رو در بایستی ندارد و اینکه خداوند در زمینه دادن قدرت دنیوی به کافران و مسلمانان با دو نوع سنت متفاوت رفتار می‌کند، هرچند دو گروه از لحاظ ضرورتِ به کارگیری تلاش و کوشش برای کسب قدرت، با هم مشترک‌اند.

اما تفاوت دو نوع سنت، در این نهفته است که خداوند به اندازهٔ سعی و تلاش به کار برده شده توسط کفار، به آنان پاداش می‌دهد. چرا که اجر و مزد آنان را در این جهان می‌دهد و چیزی برای آخرت آنان ذخیره نمی‌کند:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي ٱلْآخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

هود/ ۱۵ـ۱۶

«*کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی به طور کامل می‌دهیم و حقی از آنان ضایع نمی‌گردد. آنان کسانی‌اند که در آخرت، جز آتش دوزخ، بهره و سهمی ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع و هدر می‌رود و کارهای‌شان پوچ و بی‌سود می‌گردد*».

اما به مسلمانان، حتی در صورت به کارگیری تلاش و کوشش، چیزی نخواهد داد، مگر اینکه بر امر خداوند استقامت ورزند:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ نور/ ۵۵

«*خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد. همچنانکه پیشینیان آنها را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان راکه برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد کرد و خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند به طوری که خواهند پرستید و چیزی را به عنوان شریک برایم قرار نخواهد داد.*»

سبب این امر آن است که اجر و ثواب را برای آخرت آنان ذخیره می‌کند و به این جهت مادامی که دست به نافرمانی زنند و بر آن پای بفشارند، چیزی به آنان نخواهد داد. در واقع مسلمانان را از یاری و قدرتی که به کفار می‌دهد، محروم می‌سازد تا به سوی او بازگردند و آن‌گاه پاداش دنیا و ثواب نیک آخرت را به آنان اعطا خواهد کرد.

آنچه در این درس اهمیت دارد، این است که مسلمانان دریابند که سعی و کوشش آنان برای به دست آوردن ابزارهای توانمندی اروپا، بدون بازگشت به سوی خدا چیزی عایدشان نخواهد کرد و این امر را به مدت بیش از یک قرن آزموده‌اند و به جز نتایج جزیی و سطحی، دستاورد دیگری نداشته‌اند و حال و وضع آنان روز به روز بدتر شده است و مانند کف روی آب، از دیگران پیروی می‌کنند! در حقیقت راه درست، در ابتدا بازگشت به خدا و سپس اتخاذ اسباب و ادوات است. آن‌گاه خداوند توان از دست رفته را به آنان بازمی‌گرداند و آنها را

مشمول فضل و رحمت خویش قرار می‌دهد در نتیجه، به سعادت دنیا و آخرت نایل خواهند شد.

۳ـ باید بر این نکته تأکید شود که شکست نظامی مسلمانان از جهان غرب طی دو قرن گذشته، عامل قطعی خواری، زبونی و خودباختگی آنان در برابر خیر و شر دنیای غرب نیست. بلکه عامل تعیین‌کننده، همانا شکستِ درونيِ ناشی از خلأ عقیدتی و روحی از اسلام حقیقی است. زیرا زمانی که مسلمانان با قلب‌های مملو از ایمان، از نظر نظامی در برابر دشمنان شکست می‌خوردند، این شکست آنان را منزوی و درمانده نمی‌کرد، چرا که خداوند به آنان فرمود:

﴿وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُم مُؤْمِنِينَ﴾ آل‌عمران/ ۱۳۹

«و سست و زبون یا غمگین و افسرده نشوید در حالی که شما برُتر هستید. اگر به راستی مؤمن باشید».

لذا برتری‌جویی ایمانی موجب می‌شود که درماندگی و ذلت درونی و روحی از آنان دور شود و تحرک سریعی را برای تبدیل شکست به پیروزی، از سر بگیرند و هرگز احساس نکنند که داشته‌های دشمنان، بهتر از چیزی است که نزد آنان یافت می‌شود. چرا که اینان از پشتوانه دین خدا و برنامهٔ ربانی برخوردارند و دشمنان، متکی به دین و برنامهٔ جاهلی‌اند و میان جاهلیت و اسلام، تفاوت از زمین تا آسمان است!

اما در جریان شکست اخیر بود که نقص و خلل بسیاری در بنیان‌های اعتقادی پدیدار شد و بدین سبب، یأس و درماندگیِ روحی، دامنگیر مسلمانان گردید و برای نخستین بار، شیفتهٔ داشته‌های دشمنان شدند و پنداشتند که هر آنچه در دست دشمنان است، بهتر از چیزهایی است که اینان در دست دارند. این شیفتگی تنها به برتری از نظر داشتن ابزار و دانش‌ها محدود نمی‌شود؛ چرا که این حقیقتی است آشکار، بلکه برتری در زمینهٔ عقاید، افکار، اخلاق، مؤسسات، نهادهای اجتماعی و نوع رفتار احساس می‌شد و به راستی که این مصیبت و فاجعهٔ بزرگی بود که راه تهاجم فکری را هموار ساخت و سبب شد که در یک یا نیم قرن، مردم از اسلام روی برتافته و به اروپا متمایل شوند.

یکی از نشانه‌های بارز این وضعیت، این است که مسلمانان از همان اوایل دریافتند که به بعضی از ابزارهای تمدن‌سازِ پیرامون خود، یعنی ایران و روم نیازمندند و آن‌ها را به راحتی پذیرفتند. اما در زمینهٔ افکار، عقاید، رفتار، تشکیلاتِ موجود پیرامون خود، چیزی را نیاموختند. چرا که به باور آنان همهٔ این‌ها بخشی از جاهلیت به شمار می‌آمد و وجود اسلام و برنامهٔ ربانی، کافی بود که مسلمانان را از این بابت بی‌نیاز سازد و بر همین اساس، زبان یونانی [و لاتینی] را آموختند تا بتوانند علوم را فراگیرند. اما از اخذ اساطیر و خرافه‌های یونانی خودداری کردند. زیرا آن‌ها را اسطوره‌های جاهلی و خالی از حقیقت ربانیِ شناخته شده به شمار می‌آوردند. اما در مرحله دوم یعنی دورهٔ عقب‌ماندگی و انحطاط، بدون استثنا همه چیز را فرا گرفتند! یکی از «اساتید ادبیات» در این خصوص می‌گوید: «کسی که اسطوره‌های یونانی را نخوانده باشد نه ادیب است و نه می‌تواند ادیب به شمار آید!» و این امر دلیلی بر عمق دامنهٔ حقارتی است که مسلمانان نسبت به غرب در خود احساس می‌کردند!

۴ـ لازم است به همهٔ چهره‌هایی که در دوره انحطاط، در جامعه درخششی داشته‌اند، نگاه تازه‌ای انداخته شود تا بتوان بر حسب معیارهای اسلامی به ارزیابی شهرت و اعتبار آنان پرداخت. به یقین استعمار و تهاجم فکری به بزرگ‌نمایی مجموعه‌ای از این اشخاص پرداخته است؛ البته نه به سبب ارزش و اعتبار ذاتی آنان، بلکه به اندازهٔ خدماتی که برای به اجرا درآوردن نقشه‌های دشمنان انجام داده‌اند. خواه این خدمتگزاری از روی غفلت و بی‌خبری صورت گرفته باشد یا آگاهانه و به انگیزهٔ نوکری و مزدوری بیگانه.

واقعیت نشان می‌دهد کسی که از روی ناآگاهی خود را در خدمت دشمن قرار می‌دهد، مانند فردی است که آگاهانه در برابر دستمزد به چنین کاری می‌پردازد، ولی از لحاظ نیت درونی با هم متفاوتند: اولی به گمان خود به اسلام و مسلمانان خدمت می‌کند و دیگری به خوبی نسبت به وظیفهٔ خود آشناست و ارباب را می‌شناسد در ازای خدمت، از او دستمزد و پاداش می‌گیرد و ضرورتی هم ندارد که پاداش فقط جنبهٔ مالی داشته باشد، بلکه ممکن است از بابت خدمتگزاری خود، به مقام ریاست، شهرت، ارضای خواست‌ها و امیال پست نفسانی دست یابد.

با مرورِ اسامیِ چهره‌هایی که در دورهٔ فوق به گونه‌ای وسیع در جهان اسلام درخششی داشته‌اند، تنها شمار اندکی را سزاوار مقام، منزلت و شهرت می‌یابیم و بیشتر آنان دست پروردهٔ اتحاد صلیبی ـ صهیونی بوده‌اند تا بتوانند با انجام وظایف معینی، به خدمتِ اهداف پلید آنان درآیند. همچنین درمی‌یابیم که استعمارگران صلیبی - صهیونی به خاطر امتیازات خاص این چهره‌ها، از لحاظ هوش، ذکاوت، قدرت سخنوری و همچنین خباثت، حیله‌گری و فرومایگی، آنان را برگزیده و پس از آنکه آنها را با شستشوی مغزی، ترسیم خطوط و ارائهٔ راهکارهای لازم برای خدمت به اجرای نقشه‌های خود مهیا ساختند، با کمک دستگاههای تبلیغاتی به ویژه روزنامه‌ها، هاله‌ای از عظمت را در اطرافشان به وجود آوردند تا انظار و اذهان تودهٔ مردم را متوجه آنان سازند. در میان این چهره‌ها، سیاستمداران، متفکران، ادبا، شعرا و همچنین «هنرمندانی» به چشم‌می‌خورند که توده‌ها را سرگرم و از توجه به مسائل جدی و با اهمیت بازمی‌دارند.

با چنین معیاری به سنجش این شخصیت‌ها می‌پردازیم: رفاعه طهطاوی، محمد عبده، جمال‌الدین افغانی، سعد زغلول، قاسم امین، لطفی سید، طه حسین و دهها چهرهٔ دیگر. و به‌رغم تفاوت جایگاه اینان از ناآگاهی و غفلت تا مزدوری، ضعف شخصیت به عنوان صفت مشترک در همهٔ اینان دیده می‌شود. چهره‌هایی به مراتب ضعیف‌تر و زبون‌تر از آنچه دستگاه‌های تبلیغاتی گمراه‌کننده به بزرگ‌نمایی‌شان پرداخته‌اند. آری! اینان ذاتاً در مقابل غرب، احساس حقارت، کمبود و خواری می‌کردند و به راستی اگر شخصیت آنان دارای چنان عظمتی بود که دستگاه‌های تبلیغاتیِ ترسیم می‌کردند، در برابر روند [غرب‌زدگی] موضع دیگری در پیش می‌گرفتند و جهت‌گیری‌اشان به سوی اسلام ناب، می‌بود و کوششی برای سازش میان اسلام و «تمدن غرب» که هدف نهایی آن، تثبیت ارزش‌های غربی و اطاعت مسلمانان از جهان غرب است. به عمل نمی‌آوردند!

اما در ارتباط با قهرمانی‌های دروغین[1] فرماندهان نظامی جهان معاصرِ اسلام، هرچه گویی، پروایی نیست!

بالاخره لازم است بر این حقیقت مهم تأکید شود که علاج آنچه در دوره انحطاط، دامنگیر امت اسلامی شده است، دریوزگی از سفره‌های رنگین دنیای غرب و تدوین قوانین و ترویج افکار وارداتی نیست. آری! علم و تکنولوژی را می‌توان وارد نمود و مانعی هم ندارد ـ البته با دوری از روح بی‌دینی که همراه با علم و فناوری در غرب، تبلیغ و اعمال می‌شود ـ اما افکار و مؤسسات اجتماعی و قوانین، جزیی از عقیده و شریعت را تشکیل می‌دهند و انسان مسلمان حق ندارد آن‌ها را از غیر خدا دریافت کند:

﴿أَفَحُكْمَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللّٰهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ مائده/ ۵۰

«آیا حکم [قوانین و داوری دوران] جاهلیت را می‌خواهند؟ برای افراد پرهیزگار، چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند؟».

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ احزاب / ۳۶

«هیچ مرد و زن مؤمنی، درکاری که خدا و پیامبرش داوری کرده باشند، اختیاری از خود ندارند».

به راستی قضیه بسیار مهم است و برخلاف تصور شکست‌خوردگان و خودباختگان در برابر غرب، مسألهٔ «تبادل فرهنگی(!)» نیست، بلکه مسأله، مسألهٔ کفر و ایمان است؛ یا مسلمان هستیم و قوانین و برنامه‌های خود را از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ می‌گیریم و یا در غیر این صورت از دین خدا خارج شده‌ایم!

اگر بر این معانی و نکات، تأکید کنیم، بی‌تردید از دوره انحطاط و واپسروی پند گرفته‌ایم و چنین درسی، توشهٔ راهمان خواهد بود.

۱ـ پهلوان پنبه‌های وطنی! (مترجم)

بیداری اسلامی

جنبش بیداری اسلامی، تقدیر الهی است و در برابر همهٔ کوشش‌هایی که دشمنان به قصد نابودی اسلام به‌کار می‌برند، پیروز خواهد شد:

﴿وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ یوسف/ ۲۱

«خداوند بر کار خود چیره و مسلط است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

برنامه‌ریزان اتحاد صلیبی ـ صهیونی و مأموران و مجریان آنان، بر این گمان بودند که هجمهٔ دقیق، منظم و حساب شدهٔ اخیر آنان، آخرین ضربهٔ کشنده‌ای خواهد بود که نَفَس‌های پایانی اسلام را گرفته و برای همیشه آنان را از دست دشمنی که قرن‌های طولانی با او در ستیز بوده‌اند، آسوده خواهد ساخت. ناگهان جنبشی که بازگشتِ دوباره اسلام را به صحنه، نوید (یا از نقطه نظر آنان هشدار) می‌دهد، همه را غافل‌گیر کرد:

﴿وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا وَمَكَرۡنَا مَكۡرٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ﴾ نمل/ ۵۰

«ایشان نقشهٔ مهمی کشیدند و ما هم نقشهٔ مهمی کشیدیم، در حالی که ایشان خبر نداشتند».

چه چیزی روی داد که پس از خوابی که بیش از دو قرن به درازا کشید، جنبش بیداری رخ داد؟

به نظر ما این امر، هیچ جای شگفتی نیست و اسلام، قلب تپندهٔ امت به شمار می‌آید و اگر امت به قلب طبیعی خود بازگردد، مایهٔ تعجب نیست. بلکه شگفتی آن است که از قلب طبیعی دست بردارد و در عوض اینکه بیماری‌های قلبی خود را معالجه و سلامتی را به قلب طبیعی خدادادی بازگرداند و به زندگی عادی ادامه دهد، بکوشد با قلب مصنوعی که به سرعت از کار می‌افتد، زنده بماند:

﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ روم/ ۳۰

«این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است و نباید سرشت خود را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار، اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

ولی شگفتی دشمنان به حد دهشت و سراسیمگی رسیده و پس از آن خصومت‌های درونی‌شان به اوج خود می‌رسد و خویشتن را برای یورش جدید، آماده می‌کنند.

آنان شگفت زده می‌شوند، چرا که اگر تقدیرِ غالب و برترِ الهی بر بقا و ادامه حیات اسلام تا روز قیامت جاری نشده بود، نقشه‌ها، توطئه‌ها و کوشش‌های دشمنان، عملاً برای زدودن بازمانده‌های اسلام از قلب‌های مردم کفایت می‌کرد:

«لاَتَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ امتی ظَاهِرِینَ فِی الْأَرْضِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ»[1]

«گروهی از امت من، همچنان تا روز قیامت در جهان پیروز خواهند بود».

به عنوان نمونه به شرح بخشی از نقشه‌های شیطانی آنان، یعنی مقدمه‌چینی برای تأسیس دولت اسرائیل می‌پردازیم:

در سال ۱۸۹۷م کنگرهٔ جهانی صهیونیزم به ریاست [تئودور] هرتصل، در شهر بال سوئیس تشکیل شد و لزوم تأسیس دولت یهود را در مدت ۵۰ سال تصویب کرد. ببینیم در این ۵۰ سال به چه کارهایی دست زده‌اند؟

ابتدا نزد سلطان عبدالحمید عثمانی رفتند و پیشنهادی به او عرضه داشتند که به سادگی می‌توانست هر فرمانروایِ بی‌اعتقادی را بفریبد تا تقاضای آنان در خصوص اعطای بخشی از سرزمین فلسطین برای تأسیس وطن ملی یهود را بپذیرد. به خود او رشوه‌ای بالغ بر ۵۰ میلیون لیره طلا که ارزش آن چندین برابر ارزش فعلی بود، پیشنهاد کردند که مالک چنین مبلغی در شمار یکی از ثروتمندترین افراد آن دوره قرار می‌گرفت. همچنین نیز پیشنهاد کردند که با میانجیگری، از دولت‌های روسیه، فرانسه و انگلیس بخواهند از تحریک اقلیت‌های موجود در سرزمین عثمانی دست بردارند. این اعمال تحریک‌آمیز همواره دولت عثمانی را به شدت به زحمت انداخته بود، به گونه‌ای که هرجا موفق می‌شد آشوبی را سرکوب کند، در نقطه‌ای دیگر آشوب تازه‌ای برپا می‌شد تا دولت عثمانی روی استقرار و آرامش به خود نبیند و نَفَسی تازه نکند. وام‌های بلند مدتی را نیز برای دمیدن جان تازه‌ای به اقتصاد ورشکستهٔ دولت عثمانی، به وی عرضه داشتند.[2]

۱ـ روایت از: احمد و ابوداود و ابن ماجه.

۲ـ اقتصاد عثمانی به سبب فساد مالی سلاطین اخیر در شرف سقوط قرار گرفته بود؛ برای مثال نگاه کنید به قصر «ضولمة بهجة» سلطان عبدالمجید که در ادوات، تأسیسات و تزیینات آنچهل تن طلای خالص به‌کار رفته بود! و سلطان عبدالحمید در دوران سلطنت خود همهٔ دیون دولت را بدون استفاده از ←

اما سلطانِ مسلمان ضمن رد همهٔ این پیشنهادهای وسوسه‌انگیز، خطاب به آنان چنین گفت: «این سرزمین متعلق به من نیست، سرزمین مسلمانان است و آن را با خون خود آبیاری کرده‌اند و در هر وجب آن شهیدی خفته است و نمی‌توانم حتی از یک وجب آن دست بردارم!»[۱]

از آن هنگام تصمیم گرفتند که سلطان عبدالحمید را برکنار کنند و عملاً این کار را انجام دادند و حزب «اتحاد و ترقی» را به صحنه آوردند که بیشتر اعضایِ آن را یهودیان به ظاهر مسلمان تشکیل می‌دادند تا ادارهٔ حکومت را در دست گیرند و برای براندازی خلافت، برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی کنند.

سپس با در دست داشتن دسته‌های گاز اِنبری که از دو سو اسلام را در بر گرفته بود، مقدمات برافروختن آتش جنگ جهانی اول را با هدف نابودیِ کاملِ دولت عثمانی فراهم آوردند. از جانب ترکان با به راه انداختن نعره‌های قومیِ ترکی و دعوت به پان ترکیسم[۲] حکومت ترکان را واداشتند تا اعراب را تحت انواع فشار و آزار و سرکوبی قرار دهند.

از جانب اعراب، لورنس[۳] [جاسوس معروف] را به قصد برپایی [به اصطلاح] «انقلاب بزرگ عربی»، بر ضد خلافت و هموار ساختن راه‌های تجزیه و از هم پاشیدن بیش از پیش دولت عثمانی، نزد اعراب فرستادند و در این راستا با فریفتن «شریف حسین» از طریق وعده‌های رنگارنگ، او را به اعلان رسمی شورش و قطع و تخریب راه آهن استانبول ـ مدینه، وادار کردند. شایان ذکر است این خط آهن یکی از دستاوردهای بزرگ سلطان عبدالحمید بود و طراحان و توطئه‌گران اتحاد صلیبی ـ صهیونی را به شدت خشمگین کرده و خار چشم آنان شده بود. با

وام، باز پرداخت نمود و شخصاً برای مشارکت در این امر کار می‌کرد.

۱ـ رد پیشنهاد تأسیس وطن ملی یهود در فلسطین توسط سلطان عبدالحمید یکی از علل اساسی خصومت آنان بر ضد او بود و به نحوی بی‌سابقه به زشت‌نمایی و تخریب شخصیت و آوازهٔ وی پرداختند! و دریغ که تاریخ‌نگاران ما در نوشته‌های خود از منابع و مراجع آنان استفاده می‌کنند، به جز عده‌ای اندک که مورد رحمت خدا قرار گیرند!

۲ـ پان ترکیسم. Pan Turkism (مترجم)

۳ـ پیش‌تر در پاورقی به این دو چهرهٔ جاسوسی و نظامی انگلیسی اشاره رفته است. (مترجم)

قطع این راه ارتباطی و امدادرسانیِ مهم نظامی، هزاران نفر از سپاهیان عثمانی در سرزمین‌های عربی به محاصرهٔ متفقین غربی درآمدند و وحشیانه قتل عام شدند. همزمان «سپاهیان عرب» به فرماندهی [ژنرال] آلن‌بی به قصد نابودی کامل دولت عثمانی به حرکت درآمدند. آلن‌بی در این خصوص می‌گوید: «بدون کمک و یاری سپاهیان عرب نمی‌توانستیم عثمانی را شکست دهیم»! سپاهیانی که اتحاد صلیبی ـ صهیونی را در امر اشغال قدس، یاری دادند و عطش شدید درونیِ آلن‌بی [و اسلافش] را سیراب کردند به طوری که [با اشغال بیت المقدس و راندهن سربازان عثمانی ار آن خوشحالی] گفت: «جنگ‌های صلیبی هم اکنون پایان یافت.»![1]

سپس آنچه از دولت عثمانی باقی مانده بود و به گفتهٔ خود آنان، «میراث مرد بیمار» اروپا را میان انگلیس و فرانسه ـ دو هم پیمان یهودیان ـ تقسیم کردند و در سرزمینی یکپارچه و دارای امت و دولتی یکپارچه، دولت‌هایی ضعیف،دست نشاندن و متنازع، تأسیس کردند که در رأس هر یک از آن‌ها مردی قرار گرفته بود که دید طمع به مُلک برادر خود می‌دوخت و بر ضد وی از اتحاد صلیبی ـ صهیونی کمک می‌خواست.

بدین ترتیب فلسطین نیز عملاً تحت قیمومیت بریتانیا قرار داده شد تا در اجرای مفاد اعلامیهٔ معروف «بالفور»[2]، وزیر خارجهٔ یهودیِ وقت بریتانیا و تحت نظر و سرپرستیِ «ساموئل هوار»، نمایندهٔ عالی رتبهٔ یهودی انگلستان، این سرزمین را برای تأسیس دولت اسرائیل آماده کند.

۱ـ جنگ‌های صلیبی با اشغال قدس توسط آلن‌بی در سال ۱۹۱۷م به پایان نرسیده است و مادامی که اسلام در جهان موجود باشد، هرگز هم به پایان نخواهد رسید. زیرا خداوند بزرگ چنین مقرر فرموده است: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَاعُوا۟﴾ (سوره بقره: ۲۱۷)
«پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیین‌تان برگردانند.
اما سخن آلن‌بی بر میزان خصومت قلبی صلیبی‌ها و احساس آرامش درونی او، به واسطهٔ اشغال قدس دلالت دارد.

۲ـ Arthur James Balfour در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷م طی اعلامیهٔ معروف خود به نام دولت متبوع خویش اعلام کرد: یهودیان می‌توانند در فلسطین برای خود دولتی تأسیس کنند. (مترجم)

در این میان «رهبران» وطنی با برافراشتن پرچم ملی‌گرایی، وظیفهٔ خود را در برگرداندن مردم از اسلام، به نحو احسن انجام دادند و نویسندگان و «روشنفکران» نگاه و نظرِ مسلمانان را از اسلام دور و متوجه جهان غرب کردند و به جای جامعهٔ خویش، از مشکلات اروپا و راه حل‌های اروپایی سخن گفتند[1] و دربارهٔ تفکر، فرهنگ، تمدن، پیشرفت و ارزش‌های جهان غرب تا توانستند گوش و ذهن مسلمانان را پر کردند و نیز در خصوصِ زنِ از بندرستهٔ اروپایی، داد سخن دادند، به امید اینکه بتوانند «زن شرقی» را هم مانند او، عملاً از طریق دعوت به رهایی از قید دین و اخلاق، رها کنند!

مطبوعات، سینما و سپس رادیو (تلویزیون هنوز وارد صحنه نگردیده بود) و نیز تصاویر برهنه و سواحل و پلاژهای پر از مردان و زنان عریان، مسؤولیتِ از بین بردن هرآنچه احتمالاً از حیث اهتمام و توجه به مسائل مهم و جدی، در درون جوانان باقی مانده باشد، به عهده گرفتند. این‌ها همه دست به دست هم دادند تا جوانان مسلمان را به شکل افرادی سست، بی‌اراده، پوچ، بی‌هدف، سطحی‌نگر و دنباله‌رو ظواهرِ بی‌محتوا درآورند.

سپس آنگاه که در سال ۱۹۴۷م ـ دقیقاً ۵۰ سال بعد از اجلاس کنگره صهیونیست‌ها در سوئیس ـ زمان دقیق فرا رسید، خون و روح نظامی صهیونیزم که تسلیحات و تدارکات و آموزش آن به عهدهٔ انگلیس و فرانسه، یعنی دوستان قسم خوردهٔ یهود قرار گرفته بود، به حرکت درآمد و پس از انجام وظایف محوله در خطِ تقسیمِ مورد توافقِ قبلیِ «رهبران» منطقه، ایستاد و... و اسرائیل در سرزمین اسلام متولد شد!

آری! آیا واقعاً توطئه‌ای می‌تواند دقیق‌تر، پلیدتر و همه جانبه‌تر از این وجود داشته باشد؟! و با وجود همهٔ این‌ها، مسلمانان بیدار می‌شوند.

ما به مسألهٔ بیداری اسلامی، اهمیت بسیاری می‌دهیم و به دلایلی چند، نویسندگان و پژوهندگان را فرامی‌خوانیم که هنگام بازنویسی تاریخ، فصل مهمی را به این امر اختصاص دهند:

۱ـ یعنی کنار زدن دین و جایگزین ساختن سکولاریسم و بی دینی به جای آن.

۱ـ به سبب دلالت مهم این مسأله بر درستی این نکته که اسلام، برخلاف تصور عده‌ای به پایان راه خود نرسیده است!

خیلی‌ها گمان می‌کردند که اسلام، پس از دوره خلفای راشدین به انتهای راه رسیده است! و ما در بخش‌های آغازین کتاب، گمان آنان را به کلی باطل و بی‌پایه اعلام کردیم و توضیح دادیم که نهضت گسترش اسلام در جهان و پذیرش آن از سوی قاطبهٔ ملت‌های گوناگون، به تنهایی برای اثبات این قضیه کفایت می‌کند، که بعد از کشته شدن عثمان و نزاع میان امام علی و معاویه و باز ایستادن سیرِ صعودی، اسلام به پایان راه نرسیده و بالندگی، فعالیت، توانمندی و قدرت پیشروی خود را در جهان، نه در قالب نظری و شعاری، بلکه در جهان واقعیت و به صورت نیروی محرکهٔ امت، همچنان حفظ کرده است.

عده‌ای گمان می‌کردند با سقوط دولت عربی بنی‌امیه و پایان دوره بنی عباس، اسلام به پایان راه رسیده است و بالاخره تصور بعضی‌ها این بود که با فروپاشی خلافت عثمانی، قطعاً، کار اسلام، تمام شده و به تاریخ پیوسته است و اینان بیش از سایرین به راستیِ گمانِ خود اطمینان داشتند. زیرا همهٔ دلایل و نشانه‌های پایان کار را در برابر خود می‌دیدند. دیگر از موجودیت سیاسی، فکری، اخلاقی و حتی عادتی و سنتیِ اسلام چیزی باقی نمانده بود. موجودیتی سنتی که به‌رغم سرایت بیماری‌های مرگ‌آور در همهٔ جوانب حیات امت اسلامی، توانسته بود طی دو قرن آخر حکومت عثمانی، آن را سر پا نگهدارد.

اما همهٔ این گمان‌ها نادرست بود. هیچ کدام از بحران‌های شدید و از جمله بحران اخیر، با اینکه اسلام را تا آستانهٔ نابودی به پیش برد، نتوانست آن را از پای درآوَرَد؛ زیرا تقدیرِ برترِ الهی این بود که این دین تا روز قیامت در جهان باقی بماند و خداوند هرچه را مقدر سازد، اسبابش را نیز تدارک می‌بیند:

﴿إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ، قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيءٍ قَدْراً﴾ طلاق/ ۳

«خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هرچه را بخواهد، بدان دسترسی پیدا می‌کند؛ خداوند برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای قرار داده است».

اسبابی که خداوند به دنبال بحران حاد اخیر، برای ماندگاری اسلام فراهم آورده است، همان حرکت بیداری اسلامی است و الحق، گام اصلی و اساسی این جنبش، در شبه جزیره عربستان و توسط شیخ محمدبن عبدالوهاب برداشته شد و اگر تقدیر الهی بر این بود که امت در پی این جنبش از خواب غفلت بیدار شود، مسیر تاریخ را تغییر می‌داد. اما امت اسلامی در آن هنگام، استعداد و آمادگی آن را نداشت که بیدار شود! چراکه در خوابی عمیق فرو رفته بود و فریاد رسای شیخ محمد را کابوسی آزار دهنده می‌پنداشت و بی‌درنگ تظاهر به ناشنوایی کرد و چشمانش را فرو بست و دوباره به خواب گران فرو رفت!

میان افکار و حرکت شیخ محمد و امت خواب‌آلود، حداقل در مورد دو مسأله برخورد و مناقشه درگرفت: مسألهٔ تصوف و مسائل پیرامون آن، از قبیل پرستش قبور، و اولیا و مشایخ و خرافه پرستی؛ و مسألهٔ توسل به رسول خداﷺ و دیگر شخصیت‌های بزرگ مسلمان که از دنیا رفته بودند. در حالی که هر دو قضیه نزد عامهٔ مردم، جزو امور قطعی غیر قابل بحث و جدال دینی به شمار می‌آمدند. بر همین اساس میان فراخوان شیخ محمد برای تصحیح عقیده و آنچه مردم آن دوره، عقیدهٔ راستین می‌پنداشتند، کار به نزاع و مشاجره کشید! سپس شرایطی سیاسی پدید آمد که مدت‌ها به استمرار انحراف در جامعه انجامید.

افرادی با این ادعا که نهضت شیخ، نه جنبشی اصلاح گرانه و در راستای رهایی امت از گمراهی و بازگشت به اسلام راستین، بلکه نوعی نافرمانی سیاسی است، سلطان [عثمانی] را به واکنش در برابر آن برمی‌انگیختند. نویسنده بر آن است ـ هر چند این امر، مستلزم تحقیق تاریخی است و نگارنده در حال حاضر ابزار این کار را در دست ندارد ـ که اتحاد صلیبی ـ صهیونی، در زمینهٔ برافروختنِ آتشِ خشمِ سلطان بر ضد جنبش مزبور، نقش فراوانی داشته است. زیرا محمد علی، فرمانروای دست نشاندهٔ فرانسه در مصر، آمادگی خویش را برای سرکوبی کامل نهضت توحیدی وهابیت در شبه جزیرهٔ عربستان اعلام داشت و سلطان

عثمانی نیز عملاً او را به این امر گمارد.[۱] لازم به ذکر است که محمد علی، سلطان عثمانی را دوست نداشت و از این‌رو با سپاهی که تعلیمات و تسلیحات آن را دولت فرانسه عهده‌دار شده بود، با سلطان وارد جنگ شد و حتی در یکی از این نبردها، در آستانهٔ پیروزی بر سلطان قرار گرفت.[۲] نامبرده طرفدار اسلام هم نبود و هم او بود که جریان غرب‌زدگی[۳] را با خواست و کمک دولت فرانسه در مصر بنیان نهاد! لذا به گمان نویسنده، فرانسه که از زمان سلطنت سلیمان قانونی، نزد سلاطین عثمانی، شأن و منزلت ویژه‌ای داشته است، سلطان را واداشت که از محمد علی و فرزندانش، برای شکست و نابودی جنبشی که می‌خواست مسلمانان غفلت زده را بیدار کند، بهره گیرد. این در حالی بود که اتحاد صلیبی ـ صهیونی، از هر جهت خود را برای کشتار آنان آماده می‌ساخت.

مسأله هر چه بود، مدت‌ها چنین تصور می‌شد که نهضت، در گهواره خفه شده و دامنه‌های آن به مرزهای جغرافیایی شبه جزیرهٔ عربستان محدود گردیده است این امر نیز جزو سلسله اوهامی به شمار می‌آید که آهنگ مرگ می‌زد و از مژده‌های زندگی روی برمی‌گرداند! اما در واقع نهضت شیخ محمد در نهان به زندگی ادامه می‌داد تا اینکه تقدیر الهی، فرصت مناسب را فراهم آوَرَد تا در راستای آگاه‌سازی مسلمانان، شاخه‌های خود را بگُستراند و به شکل نهضت

۱ـ محمد علی و نقش وی در جنگ با اسلام، موضوعی بسیار مهم است و به حد کافی مورد تحقیق قرار نگرفته است. انتظار می‌رود که پژوهشگران مسلمان به این موضوع توجه کنند تا بتوانند با استفاده از مستندات علمی، به روشنگریِ نقش مزبور بپردازند.

۲ـ بریتانیا برای توقف تهاجم محمد علی و امضای قرار داد (کوتاهیه) که به موجب آن محمد علی متعهد شد که به قدرت خلافت تجاوز نکند و در مقابل، فرمانروایی مصر، همراه با ولایت اسمیِ سلطان، به او و بازماندگانش سپرده شود، میانجی گری کرد. لازم به ذکر است که دخالت بریتانیا به قصد حمایت از سلطان یا خلافت در برابر تجاوز، صورت نمی‌گرفت! در واقع در آن زمان خود را برای تسلط بر منطقه آماده نساخته بود و بیم آن داشت که فرانسه همهٔ غنایم را به تنهایی در دست گیرد! لذا فروپاشی دولت عثمانی را تا زمان کسب آمادگی لازم به تعویق انداخت! پس از فراهم شدن شرایط، متفقین در زمینه نابودی کامل خلافت، در جنگ جهانی اول، به توافق دست یافتند و [در جنگل وحوش]، بریتانیا، سهم شیر را به خود اختصاص داد.

۳ـ غرب‌زدگی، در برابر «تغریب» به‌کار رفته است، هر چند معنای لفظی دقیق آن نیست. (مترجم)

بیداری اسلامی معاصر، در سراسر جهان اسلام انتشار دهد. قبل از هر چیز و به خاطر اینکه وجود نهضت بیداری، دلالت بر این دارد که اسلام کارش تمام نشده و همچنان خون در رگ‌هایش جاری است، با اصرار می‌گوییم، در بازنویسی تاریخ، اختصاص فصلی ویژه بدان، امری لازم و واجب است و به یقین به جز امت اسلامی، در سرنوشت هیچ قومی نیامده است که پس از آن همه گرفتاری‌ها و آسیب‌ها، همچنان به زندگی خود ادامه دهد و این امر اساساً به طبیعت و سرشت دین اسلام مربوط می‌شود که به راستی، دین فطرت است و خداوند اصول آن را حفظ و مقرر کرده است که به مدت چند قرن، به صورت عینی و عملی در جهان واقع، تحقق پذیرد و در مجموع، به صورت اندوخته‌ای زنده و پویا در دسترس همهٔ آنانی قرار گیرد که خداوند دل‌های‌شان را بر روی حق گشوده است. نهضت بیداری اسلامی شعلهٔ کوچک و کم فروغی محسوب می‌شود که به موقع مشتعل و پر فروغ می‌گردد و برای تحقق عملی و واقعی اسلام به حرکت درمی‌آید! و این دلالت و نشانه خود به تنهایی شایستهٔ آن است که دیدگان را به سوی خود جلب کند. همچنین به خاطر دلالت تاریخیِ نهضت بیداری اسلامی، لزوماً باید فصلی ویژه بدان اختصاص داده شود.

آری! نهضت زمانی پدید آمد که از یک سو اتحاد صلیبی ـ صهیونی، همهٔ سعی و تلاش خود را برای نابودی کامل اسلام به کار گرفته بود و از دیگر سو همزمان با شرایطی رخ داد که جاهلیت معاصر، در آستانهٔ فروپاشی و نابودی قرار داشت.

برای هر کدام از این دو امر، دلیل تاریخی خاصی وجود دارد:

دربارهٔ امر نخست دلیلش این است که خداوند چنین مقدّر کرده است که اسلام، باقی و برقرار بماند و اگر تقدیر خداوند ـ و نه خواست انسان ـ بر این بود که اسلام، نابود گردد، ترفند اخیرِ اتحاد صلیبی ـ صهیونی، به عنوان آخرین ضربهٔ کشنده کافی بود.

قطعاً نیرنگ صلیبی ـ صهیونی، سخت و ضربه‌ای کاری بود و در عین حال مسلمانان در نهایت ضعف و ناتوانی به‌سر می‌بردند. چرا که در بالاترین نقطهٔ انحراف از حقیقتِ اسلام قرار گرفته بودند و چنین شرایطی، برای شکست و

نابودی اسلام، فرصتی بسیار مساعد و مناسب بود. آری! توطئه گران، نقشه‌های خود را به دقت طرح‌ریزی و با دقتِ بیشتر و به دور از هراس مداخلهٔ هر قدرت زمینی، آن‌ها را به مرحلهٔ اجرا درمی‌آوردند.

نقطهٔ اوج همهٔ این برنامه‌ها و توطئه‌ها، به کار گماردن «آتاترک» همراه با اعطای سخاوتمندانهٔ عناوین قهرمانی‌های دروغین به او بود تا بتواند نظام دیرپای خلافت را براندازد و شرارت‌های خود را در قالب اصلاحات و نجات مملکت به انجام رساند. آنها قبلاً هم سعی کافی مبذول داشته بودند تا از طریق تهاجم فکری و رواج غرب‌زدگی، مصر را از مسیر اسلامی خود خارج سازند. اما خداوندِ توانا، تقدیرش جز این بود! زیرا همین کاری که به قصد شکست و نابودی اسلام صورت گرفته بود، موجب شد که حسن البنا نهضت تاریخی خویش را بر پا نماید! ایشان با خود گفته بود: حال که نظام خلافت از بین رفته است، چرا برای برقراری مجدد آن کوشش نکنیم؟! و به خاطر همین هدف، تشکیلاتی را سازمان‌دهی کرد که دامنه‌های آن، بیشتر نقاط جهان اسلام را در برگرفت:

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً* وَأَكِيدُ كَيْداً* فَمَهِّلِ ٱلْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً﴾ طارق/ ۱۵-۱۷

«آنان پیوسته به نیرنگ می‌پردازند و نقشه می‌کشند و من هم همیشه نیرنگ می‌زنم و نقشه می‌ریزم، پس به کافران مهلت بده! بدیشان مختصر مهلتی بده!».

پس از آن، چنانچه تقدیر الهی بر این می‌بود که اسلام کارش به آخر رسد، آنچه اتحاد صلیبی ـ صهیونی برای پیروزی بر جنبش بیداری اسلامی به دست مزدوران خود انجام دادند، می‌توانست اسلام را به‌کلی نابود کند. پس از آنکه نقشهٔ تأسیس دولت یهودی در سرزمین اسلامی، با موفقیت به اجرا درآمد،[1] و نمایش قدرت نظامی با استقرار در خط تقسیمِ مورد توافقِ قبلی پایان یافت.

۱- یکی از خباثت‌های نیرنگ غربیان، آن است که منطقه‌ای را که اسرائیل در آن ایجاد شده و یا اسرائیل در راستای رسیدن به هدف خود، یعنی اسرائیل بزرگ، قصد توسعه‌طلبی آن را در سر می‌پروراند، «خاورمیانه» می‌نامند تا بتوانند صبغهٔ اسلامی ـ عربی آن را از بین ببرند. زیرا اگر وضعیت اسلامی و حتی عربی خود را حفظ کند، دیگر اسرائیل جایی در آن نخواهد داشت. اما اگر به منطقه‌ای صرفاً جغرافیایی تبدیل شود، هر کس تکانی به خود بدهد، می‌تواند در آنجا مکانی برای خود بیابد!

حضور ناگهانیِ فداییان وابسته به جنبش «اخوان المسلمین» در جنگ فلسطین، همه را غافلگیر و آشفته ساخت. یهودیان به محض وقوع درگیری در بعضی از صحنه‌های نبرد، دریافتند که با نیرویی غیر از آنچه به موجب توافق قبلی، قرار بود به جنگ آنان بیاید، روبرو هستند! چراکه بانگ «الله اکبر و لله الحمد» آنان را به شدت به هراس انداخت و با ترک سلاح و ساز و برگ خود گریختند تا بتوانند جان‌شان را نجات دهند!

همان وقت مقرر شد که به خاطر تأسیس و استقرار اسرائیل ـ صرف‌نظر از فزون‌خواهی‌های آینده‌اش ـ نابودی این گروه از اخوان‌المسلمین امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. درست به خاطر رسیدن به این هدف، کودتاهای نظامی را یکی پس از دیگری در منطقه به راه انداختند تا حکام دست نشانده، با پیروی از کمال آتاترک، پیشوای بزرگ کفر و سرسپردگی به محافل صلیبی ـ صهیونی که پیشتر او را به قدرت نشانده بودند، بتوانند سیطرهٔ خویش را بر سرزمین‌های اسلامی استحکام بخشند و اسلام را در منطقه نابود سازند.

دولت‌های برآمده از کودتاهای نظامی در سایهٔ قهرمان پروری‌های ساختگی و دروغین، دست به آزار، شکنجه، قتل و آواره کردن مسلمانان زدند. این رفتارها چنان وحشیانه، زشت و بی‌سابقه بود که تاریخ قرن‌ها پیش، نظیر آن‌ها را فقط در دادگاه‌های تفتیش عقاید اندلس برای نابودی کامل اسلام، به خود دیده بود. از این رو ثبت و شرح کامل این ماجراها، و زشتی‌های آن‌ها، از وظایف اصلی تاریخ‌نویسان مسلمان به شمار می‌آید.[1]

اگر تقدیر الهی چنین بود که نهضت بیداری اسلامی نابود شود، به طور یقین، چنین شکنجه‌های وحشیانه‌ای می‌توانست به آسانی، طومار آن را در هم پیچد. چراکه شدت و سختی این رفتارهای ضد انسانی، بسیار فراتر از توان و تحمل

۱- یاران و مجریان کودتاهای نظامی، به سبب وجود خصلت‌های ویژه‌ای از جمله: جنون خودبزرگ‌بینی، و سنگ‌دلی و نفرت از اسلام، برگزیده می‌شدند و هرگاه فردی چنین صفت‌هایی را به وفور در خود می‌دید، به اذیّت و آزار بی‌رحمانهٔ مسلمانان دست می‌زد و راه تحقّق اهداف اتحاد صلیبی ـ صهیونی را هموارتر می‌ساخت.

بشر است.[1] ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد، این بود که هر بار در پی کشتار مسلمانان، موج تازه‌ای از جوانان مؤمن به حرکت درمی‌آمد و با پشت سرگذاشتن موانع و با علم قبلی به اینکه چه می‌خواهند و در معرض چه خطراتی از آزار و کشتار و آوارگی قرار می‌گیرند، خود را از هر جهت برای دفاع از اسلام، آماده و مهیا می‌سازند و سنت الهی این چنین است. در حالی که ستمگران و گردن کشان، همواره از آن غافل‌اند و به وسوسهٔ شیطان، به اعمال خبیث، پلید و ضد بشری دست می‌زنند:

﴿قُتِلَ أَصْحَابُ ٱلْأُخْدُودِ* ٱلنَّارِ ذَاتِ ٱلْوَقُودِ* إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ* وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ* وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ* ٱلَّذِي لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ* إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُوا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ ٱلْحَرِيقِ* إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ ذٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْكَبِيرُ﴾ بروج/۴-۱۱

«*نفرین بر صاحبان گودال باد! گودال پر از آتش، دارای هیزم و شعله‌های فراوان. وقتی آنان بر کنارهٔ گودال آتش نشسته بودند و ایشان عذابی را تماشا می‌کردند که بر سر مؤمنان می‌آوردند. شکنجه گران هیچ ایرادی، عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند، جز اینکه ایشان به خداوند قادر، چیره و شایستهٔ هرگونه ستایشی ایمان داشتند! خداوندی که سلطنت و سرزمین آسمان‌ها و زمین، از آنِ او است و بر هر چیزی حاضر و ناظر است. بی‌گمان کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را شکنجه می‌دهند تا از دین الهی برگردند و سپس توبه نمی‌کنند و از کردهٔ خویش، پشیمان نمی‌شوند، قطعاً عذاب دوزخ، دامن‌گیر ایشان خواهد شد و همچنین عذابِ آتش سوزان بهرهٔ آنان خواهد بود. قطعاً کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، بدون شک باغ‌های بهشت از آنها است که از زیر آن رودها روان است و این است رستگاری و کامیابی بزرگ*».

مسأله میان مؤمنان و دشمنان دین تا ابد این چنین خواهد بود.

۱- «جهان آزاد» به کارگیری شکنجه‌های وحشیانه بر ضد مسلمانان را می‌بیند و می‌شنود و دم بر نمی‌آورد. در حالی که اگر به یک مسیحی یا یهودی یا بت‌پرست، آزاری برسد دنیا و «کمیته‌های حقوق بشر» به هیجان درمی‌آیند!

دلایل روشن تاریخی نشان می‌دهند که هر نوع آسیبی که از جانب مجرمان و گناهکاران به نهضت بیداری وارد شده باشد، نوعاً امدادی تازه به شمار آمده و هر خون جدیدی که ریخته شده باشد، شعله‌های نهضت را فروزان‌تر کرده است. از سوی دیگر، چنانکه گفتیم، جنبش بیداری، زمانی پدیدار می‌شود که تمدن جاهلی اروپا، رو به نابودی می‌رود.

در اینجا تقدیرِ الهی، فراتر از همهٔ نیرنگ‌های انسانی، حوادث جاری را اداره می‌کند و هیچ چیز نمی‌تواند بر سر راه حرکت سنت‌های ربانی به سوی اهداف تعیین شده، مانعی به‌وجود آورد:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُبْلِسُونَ* فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ انعام/۴۴-۴۵

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و یادآوری شده بودند، درهای همه چیز را به روی‌شان گشودیم تا آن‌گاه که بدان‌چه بدیشان داده شد، شاد و مسرور شدند ما ناگهان ایشان را گرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه‌کن شد و ستایش، تنها پروردگار جهانیان را سزاست».

به یقین اروپاییان در زمینهٔ کفر و بی‌ایمانی، تا آنجا پیش رفتند که در تاریخ بشر، بی‌سابقه است و خداوند، درهای همه چیز را به روی آنان گشوده است تا به تدریج آنان را دچار بلا و مصیبت سازد:

﴿سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ* وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ قلم/ ۴۴-۴۵

«ما آنان را اندک اندک به گونه‌ای که درنیابند و از راهی که متوجه نشوند، به سوی عذاب خواهیم کشاند و به آنان فرصت می‌دهم. نقشه و چاره‌جویی من دقیق و استوار است.»

سپس به موجب سنت الهی و به صورت ناگهانی و در حالت بیم و امید، خرابی و نابودی فرا می‌رسد:

﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ* أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ* أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ نحل/ ۴۵-۴۷

«آیا توطئه‌گران بدکردار، احساس امنیت می‌کنند از این که ممکن است خداوند آنان را به دل زمین فرو برد؟ یا اینکه عذاب الهی از آنجا که انتظارش را ندارند و به گونه‌ای که به دلشان خطور نمی‌کند به سراغشان بیاید؟ یا اینکه به هنگام رفت و آمدشان ایشان را بگیرد؟ به هر حال آنان نمی‌توانند درمانده کنند. یا اینکه در بیم و هراس ایشان را نگاه دارد؟ چراکه خداوند بسیار مهربان و دلسوز است».

امروزه مردم در ترس و هراس به‌سر می‌برند و خردمندان، آنان را از سرانجام شوم استمرار وضعیت کنونی برحذر می‌دارند که نتیجه‌ای جز نابودی در پی نخواهد داشت و خداوند، به شیوه‌ای که در علم خود مقدر کرده است، با آنان برخورد می‌کند. اکنون که نشانه‌های فنا و نابودی، آشکار شده است و خردمندان قوم نیز آن‌ها را به روشنی، مشاهده می‌کنند، آنچه برای ما اهمیت دارد، تولد جنبش بیداری اسلامی، به‌عنوان بخشی از تقدیر الهی است که شواهد تاریخیِ روشنی نیز بر این امر دلالت دارند و یکی از نقاط عطفی به شمار می‌رود که بعدها مسیر تاریخ را تغییر خواهد داد.[۱]

بدین ترتیب در هنگام بازنویسی تاریخ، نیاز به پرداختن به امر نهضت بیداری را به شدت احساس می‌کنیم. زیرا باورمان این است که راه حل همهٔ مشکلات کنونی جهان اسلام در آن یافت خواهد شد.

اگر مشکلات جهان اسلام را عقب‌ماندگی علمی، صنعتی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... فرض کنیم در حالی که ما با این فرض موافق نیستیم بلکه مشکلات اصلی و اساسی را، تنها عقب‌ماندگی از حقیقت اسلام می‌شناسیم،که سر منشأ همهٔ عقب ماندگی‌های فوق است. به هر حال، فرضاً اگر موارد مزبور را به‌عنوان مشکلات پذیرفتیم به‌طور قطع چارهٔ آن‌ها را، جز در بازگشت به اسلام نخواهیم یافت.

این گفته از نظر «روشنفکران» غرب‌زده، عجیب می‌نماید. چراکه آنان، دین را علت و عامل عقب‌ماندگی می‌شناسند و بازگشت به آن را فاجعه‌ای تلقی می‌کنند که ممکن است امت را به سراشیبی سقوط و نابودی سوق دهد!

۱- در این خصوص، در فصل آینده سخن خواهیم گفت.

ولی ما می‌گوییم: شواهد تجربیِ یک قرن یا بیشتر بعضی از ممالک اسلامی[1] را نمی‌توان نادیده گرفت. زیرا در این مدت کشورهای اسلامی کوشیده‌اند بر عقب‌ماندگی خود غلبه کنند و برای رسیدن به این هدف، همهٔ وسایل و ابزارهای موجود را به کار گرفته‌اند و در این‌باره مدرسه و دانشگاه تأسیس کردند، بناهای باشکوه ساختند، کارخانه‌هایی را که مُجاز بودند ساختند و افتتاح کردند، تئاتر، سینما، رادیو، تلویزیون، «اپرا»، کاباره و سالن رقص دایر کردند. زنان را به شیوهٔ مردان و برای کار بیرون از منزل آموزش دادند. در بیشتر ممالک پارلمان تشکیل دادند و شماری از زنان را به عضویت آن و شماری دیگر را به عضویت در هیأت وزیران درآوردند و با صرف هزینه‌های هنگفت، در کشورهای دیگر، سفارتخانه‌های پر زرق و برق تأسیس کردند و...!

با وجود همهٔ این‌ها، آیا عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی از میان رفته یا حجم و دامنهٔ آن افزایش یافته است؟

هر اندازه که این حقیقتِ غیر قابل انکار، بارزتر و برجسته‌تر می‌شود به علل و عوامل مختلفی توسل می‌جویند، به جز علت اصلی که از ذکر آن اکراه دارند. چون آنان را قلباً آزار می‌دهد.

بی‌تردید، بردهٔ مقلد و دنباله‌رو، در انجام کارهای بزرگ و مهم به موفقیت دست نمی‌یابد. چرا که نه دارای هویت است و نه از خود، هدف و انگیزه‌ای دارد و پیشرفت کشور، جزو کارهای بزرگ و مهمی است که «بردهٔ» بی‌اراده، شایستگی انجام آن را ندارد. بلکه صلاحیت این کار، مختص «ارباب» است که خود دارای شخصیت، هویت و هدف ذاتی است.

علم، علم است. اما برده، فقط حق دارد که ظواهر علم را بیاموزد و در عوض، ارباب حق دارد، روح و مغز آن را فراگیرد! تمدن، ظاهراً تمدن است. اما برده تنها با جنبه‌های تقلیدی آن سر و کار دارد. ولی ارباب در این مورد آگاهانه و هدفمندانه دست به‌کار می‌شود و همزمان معنا و مفهوم تمدن را نیز درمی‌یابد!

۱- به عنوان مثال: این تجربه، همزمان با تجاوز فرانسه به مصر در سال ۱۷۹۸م آغاز شد و تا این لحظه ادامه دارد، و نتایج آن هم کاملاً روشن است.

کارخانه از لحاظ آلات و ابزار، کارخانه است. اما برده، مادامی که ارباب بالای سرش نباشد، بدون جدیت و اهتمام و تنها از روی خواهش، آرزو و تفنن، به کار می‌پردازد. چون از دیدگاه او، کار صرفاً «ادای تکلیف» و وسیلهٔ ارتزاق به شمار می‌آید، اما ارباب می‌داند که کار، جزیی از وجود اوست و از این‌رو تا سر حد توان، کار را جدی می‌گیرد و نهایت کوشش خود را در این زمینه به‌کار می‌برد و در دیگر عرصه‌ها نیز وضع، این چینن است.

بدین سبب است که «ارباب»، در کارهای بزرگ و مهم پیروز می‌شود. ولی «برده» به موفقیت دست نمی‌یابد البته نه به خاطر نقص در زمینهٔ امکانات! بلکه به سبب نقص در ساختار روانیِ ناشی از بی‌هویتی و فقدان هدف و انگیزهٔ درونی!

می‌پرسیم: این بیماری مهلک را چگونه معالجه کنیم؟ با تقلید بیشتر؟! با دنباله‌روی بیشتر از دنیایِ غرب؟! با بی‌هویتی هر چه بیشتر؟!

بی‌تردید راهِ علاج این بیماری، در آن است که از هویت مستقل و اهداف ذاتی و درونی، برخوردار باشیم. آنگاه در کارهای بزرگ به پیروزی دست می‌یابیم. چرا که دیگر نه بردهٔ سرسپرده، بلکه ارباب خود هستیم و ارزش خود را می‌شناسیم و هویت و شخصیت خود را باور داریم و با جدیت، برای رسیدن به اهداف خویش می‌کوشیم.

در این صورت علم، صنعت، ساختمان، مدرسه و دانشگاه، چندین برابر امروز سودمند خواهند بود. زیرا در این شرایط و اوضاع و احوال، «انسان» به‌کلی تغییر می‌کند و قدرت بذل کوشش، استقامت و مراقبت را به‌دست می‌آورد و می‌تواند به اهداف خود نایل گردد.

در این صورت آیا شخصیت و هویت انسان مسلمان، چیزی بیشتر از دین او خواهد بود؟! آیا بنیان‌های شخصیت، نسبت به آنچه بر پایهٔ روش و برنامهٔ اسلام شکل می‌گیرد، اصالت بیشتری خواهد داشت؟! زمانی که انسان مسلمان به اسلام بازمی‌گردد، هویت گم‌شده‌اش را بازمی‌یابد و بدون تردید، دودلی و احساس ناتوانی و سرخوردگی، وارد عرصهٔ زندگی می‌شود!

زمانی مصر و ژاپن از لحاظ عقب‌ماندگی، تقریباً در یک سطح قرار داشتند و تقریباً در یک زمان هم برای تغییر وضعیت خود، دست به کار شدند. ژاپن در جهش خود، تا آنجا پیش رفت که از استادان غربی‌اش پیشی گرفت. ولی گام‌های مصر از همان ابتدا، با موانع روبرو شد و احساس ضعف و درماندگی او را فرا گرفت. چرا؟!

ژاپن در حالی که هویت خود را حفظ کرده بود، احساس کرد که به جنبش و تحرک، نیاز دارد. لذا با عزم و ارادهٔ کافی، نهایت سعی و کوشش لازم را به کار برد و مصر هم احساس کرد به جنبش و تحرک نیاز دارد، در حالی که هویت خود را از دست داده بود نه شخصیت و هویت اسلامی وی محفوظ مانده بود که او را به کار وادارد و نه در مقام تقلید توانست به استقلال ذاتی دست یابد. زیرا تقلید و دنباله‌روی از دیگران، موجودیت و استقلال هیچ ملتی را نه تنها رشد نمی‌دهد، بلکه به نابودی آن نیز می‌انجامد و بدین سبب ملت مصر همچنان در وضع موجود در جا زد یا گام‌های سست و بی‌هدف او، با موانع مختلف برخورد کرد و به چیزی دست نیافت. با این وجود، آیا راه علاجی به جز بازگشت واقعی به اسلام وجود دارد؟

در اغلب موارد، نخستین گروه دانشجویان را چه کسانی تشکیل می‌دادند؟ آری! آنان مسلمانانی پایبند و متعهد به دین بودند! نوابغ طب، علوم و مهندسی را اکثراً چه کسانی تشکیل می‌دادند؟ آنان نیز مسلمانانی پایبند به اسلام بودند! بیشتر افراد و چهره‌های شناخته شده در همهٔ عرصه‌ها را چه کسانی تشکیل می‌دادند؟ به راستی آنان نیز مسلمانانی پایبند به اسلام بودند!

چه کسانی با موفقیت، طرح‌ها و پروژه‌های سودده و اشتغال‌زا را با امانت‌داری، اداره می‌کردند و کارگران، کارمندان و سهام‌داران آنها را منافع مادی، آرامش و راحتی خیال می‌بخشیدند؟ آری! آنان نیز مسلمانانی پایبند به اسلام بودند!

این‌ها همه تجربیات واقعی هستند که مدارس، دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها و مؤسسات، بخ خاطر دارند و حکومت‌های ضد اسلام نیز به خوبی از این تجارب آگاهند!

به این سبب ما مژده می‌دهیم که نهضت بیداری، تنها راه درمان بیماری مزمن و ریشه‌دار است. یعنی بیماری از دست دادن هویت که نخست به علت دوری از اسلام، دامن‌گیر امت اسلامی شد و پس از آن از طریق غرب‌زدگیِ منتهی به تقلید، عمیق‌تر و فراگیرتر شد.

به یقین می‌توان گفت: نهضت بیداری در این عرصه از دو امتیاز بزرگ برخوردار است: بازگشت به اسلام از راه رجوع به منابع اصلی، یعنی کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیرهٔ مسلمانان صدر اسلام، نه از راه رجوع به گرد و غباری که قرن‌ها روی هم انباشته شده و صفا و پاکی دین الهی را پوشانده است که با وجود این مردم آن را به نام اسلام می‌شناسند! و امتیاز دوم عبارت است از موضع‌گیری متعادل و متوازن در برابر «تمدن غرب».

همهٔ آنچه از غرب می‌آید، به صِرف غربی بودن نباید کنار گذاشته شود. همچنین هر آنچه که از غرب می‌آید، به صِرف غربی بودن نباید به طور کامل پذیرفته شود!

در تمدن مزبور ـ که به یقین تمدنی جاهلی است،[1] عناصر سودمند بسیاری وجود دارد و مسلمانان به شدت بدان‌هانیازمندند. زیرا در دوره خواب‌آلودگیِ درازمدت خود، آن عناصر سودمند را از دست داده یا از آن‌ها عقب مانده‌اند. از جمله: پیشرفت در زمینه علم و تکنولوژی، جدیت و پایداری در زمینهٔ سعی و کوشش، خلاقیت و سازندگی، روح علمی و واقع‌نگری در امور.

همچنین در تمدن جاهلی مزبور، سموم مهلک بسیاری نیز وجود دارد؛ از جمله: بی‌دینی، الحاد، و فساد اخلاقی، مادی گرایی[2]، انکار عالم روح و معنویات، غرق شدن در لذات مادی زندگی، قانونگذاری بر پایهٔ نفی قوانین آسمانی، از هم پاشیدن خانواده، تباهی سرشت انسانی و سقوط به جایگاه حیوانی.

با این تفاصیل، عدم پذیرش همهٔ آنچه از غرب می‌آید، عیناً مانند آن است که هر آنچه از غرب برسد، به طور کامل پذیرفته شود و پر واضح است که هر دو رویکرد، نادرست و نامتعادل‌اند. در حقیقت، موضع‌گیری درست آن است که

۱- در این کتاب به معنای اصطلاحی جاهلیت، آن‌گونه که در قرآن کریم آمده است، اشاره کرده‌ایم.

۲- materialism (مترجم)

جنبهٔ گزینشی داشته باشد. بدین معنا که آنچه نیاز داریم و در عین حال مخالفتی با عقیده، شریعت، اخلاق، عادات و آداب اسلامی نداشته باشد، بر می‌گزینیم و جز آن را کنار می‌گذاریم. زیرا مخالف عقیده، یا شریعت اسلام است. و عقیده و شریعت با هم دین را تشکیل می‌دهند!

نهضت بیداری کنونی، موضعی آگاهانه و متوازن و متعادل، اتخاذ می‌کند. یعنی مسلمانان را به استفاده از پیشرفت‌های صنعتی، علمی و فرهنگی دنیای غرب فرامی‌خواند و همزمان آنان را از ذوب شدن در موجودیت و هویت غرب، برحذر می‌دارد. امری که به خروج از دین می‌انجامد.

با چنین روحیه‌ای، جهان اسلام قادر خواهد بود که مشکلات خود را حل کند و هر زمان که هویت از دست رفته‌اش را بازیابد، برای استفاده از پیشرفت‌های صنعتی و علمی جهان غرب، در مقایسه با وضعیت برده‌وار کنونی، به مراتب توان بیشتری خواهد داشت و آنگاه به پیش می‌تازد و بر عقب‌ماندگی خود، یعنی بر حالتی که به اعتقاد پاره‌ای از مردم مشکلی دشوار و به اعتقاد گروهی دیگر، مشکلی حل نشدنی است غلبه خواهد کرد.

آنچه در این زمینه لازم است عبارتست از: عزم، اراده، قدرت درک درست مسائل، پایداری در کار و کوشش، همکاری و تعامل برای رسیدن به هدف مشترک و... این‌ها همه ویژگی‌های اصیل اسلامی هستند که مسلمانان، زمانی که اسلام در درون‌شان استوار بود، آنها را کسب کرده بودند و زمانی که جدیت در امر دین را از دست دادند، این ویژگی‌ها نیز از دست رفت و امروز و فردا، با توکّل به خدا و بازگشت صادقانه به اسلام، دوباره آن‌ها را به‌دست خواهند آورد.

سرانجام باید در هنگام بازنویسی تاریخ، فصلی ویژه به نهضت بیداری اسلامی اختصاص داده شود. زیرا تاریخ این رویداد، به ثبت نرسیده است و آنچه در این خصوص در دست داریم، در بیشتر موارد، سخنان دشمنان است و تردیدی وجود ندارد در آن‌ها - به دلایلی کاملاً روشن - سیمای نهضت بیداری اسلامی، تحریف و زشت‌نمایی شده است!

گروه متحد صلیبی ـ صهیونی که به شدت اوضاع را زیر نظر دارند و نیز دنباله‌روان و مجریان بی‌چون و چرای اوامر، ترفندها و نقشه‌های آنان، بر این گمان بودند که برای همیشه از دست اسلام، راحت شده و آن را به گونه‌ای سرکوب کرده‌اند که هیچ‌گاه کمر راست نخواهد کرد و هنگامی که پس از آن همه سعی و کوشش، نهضت بیداری، آنان را غافل‌گیر ساخت، به‌گونه‌ای به خشم آمدند که در تاریخ سابقه‌ای نداشت و کینهٔ صلیبی ـ صهیونی به درازای ۱۴ قرن! در درون‌شان به راه افتاد!

بنابراین در زمینه سیاه‌نمایی سیمای نهضت، نهایت کوشش را به‌کار بردند، به این امید که جلوی پیشروی‌های آن را بگیرند و آن را به محاصره درآورند تا بتوانند به‌طور کامل نابود سازند.

آیا این موضع‌گیری، عجیب می‌نماید؟!

و آیا موضع‌گیری کل جاهلیت در برابر قضیهٔ (لااله الا الله) از همان ابتدا، جز این بوده است؟!

چنانچه کینه‌ای را که در درون و دل‌های یهودیان و مسیحیان پنهان شده بود و به گفتهٔ «ویلفرد کنت ول اسمیت» اروپا نمی‌تواند آن را فراموش کند.[۱] و همچنین کینه‌ای که اتحاد صلیبی ـ صهیونی به سرسپردگان غرب‌زدهٔ خویش تلقین کرده است، به موارد فوق بیفزاییم همهٔ آن‌ها سلسله عواملی هستند که برای زشت‌نمایی سیمای اسلام و ایجاد نفرت نسبت به جنبش بیداری اسلامی، با هدف ایجاد نفرت نسبت به اسلام، دست به دست هم داده‌اند و برای رسیدن به خواستهٔ شوم‌شان با تمام وجود تلاش می‌کنند.

به یقین جنبش بیداری اسلامی، گزینهٔ سومی است که آگاهانه و با هدفی خاص در برابر این دو گزینهٔ دشوار از مسلمانان پنهان کرده بودند: یا همچنان مسلمان و در عین حال عقب افتاده، باقی بمانید. یا از اسلام دست بردارید و به اروپا روی آورید تا به پیشرفت، تمدن و آزادی دست یابید!

۱- پیش‌تر در همین کتاب به اظهارات نامبرده اشاره شده است.

با به وجود آمدن جنبش بیداری که ندای پیشرفت، تمدن و آزادی توسط اسلام و در دامن این دین، سر می‌داد، طبیعی بود که دشمنان از آن متنفر شوند و با آن به ستیز برخیزند. زیرا شکافی عمیق در طرح‌های به قول خود، دقیق و گریزناپذیرشان به وجود می‌آورد و این شکاف، هشداری بود به امت اسلامی تا از خلال آن جهش خود را آغاز کند و دوباره با قلب طبیعی به عرصهٔ زندگی بازگردد و قلب مصنوعی را که چندین بار از کار افتاده و امت را در آستانهٔ مرگ قرار داده است، دور بیندازد.

با این تفاصیل آیا از آنان انتظار می‌رود که به جنبش بیداری، خوش‌آمد بگویند و آن را مورد تقدیر قرار دهند و نسبت به هواداران‌اش انصاف را رعایت کنند؟!

سپس دست‌اندرکاران مسائل اسلامی در میدان عمل مرتکب خطا می‌شوند و همین خطاهای عملی، سلاحی مهلک و مخرب در اختیار دشمنان می‌گذارد تا نهضت را مورد تهاجم قرار دهند که: آری! ما نه با اسلام بلکه با انحراف و کج‌روی می‌جنگیم!

در آغاز امر، تهاجم علیه جنبش بیداری، با عنوان مبارزه با ارتجاع صورت می‌گرفت! پس از آن که جزای اتهام ارتجاع رنگش را از دست داد و دیگر کسی را راضی نمی‌کرد، مسأله دیگری را دستاویز قرار دادند و گفتند: اینان خیانتکار و با دشمنان مملکت همدست‌اند! نقطهٔ اوج این سلسله اتهامات خنده‌دار و تمسخرآمیز، اتهام نوکری یهود بود! در حالی که کشتاری که در میان هواداران جنبش به راه می‌افتاد، قبل از همه به نفع یهود تمام می‌شد! پس از آنکه اتهام خیانت نیز کهنه شد و دیگر احدی را قانع نمی‌ساخت، نعرهٔ جدیدی سر دادند که: ما با اسلام سر جنگ نداریم، بلکه با تندروی و تروریسم می‌جنگیم.[۱]

آن هم جنگی پایان:

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَاعُوا۟﴾ بقره/ ۲۱۷

«و پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آیین‌تان برگردانند».

۱- آری! نوکران استعمار پس از حادثهٔ مشکوک یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ با تروریسم می‌جنگند، آن هم به گفتهٔ پرزیدنت بوش: جنگی بی‌پایان پیش رو دارند! (مترجم)

تردیدی نیست که گروه‌های دست‌اندرکار مسائل اسلام، در میدان عمل، اشتباهاتی مرتکب شده‌اند و هیچ انسانی مصون از اشتباه نیست. اما وقوع جنگ بر ضد اسلام، به سبب این گونه خطاها نبوده است و حتی اگر هیچ خطایی هم اتفاق نمی‌افتاد، باز جنگ با شدت بیشتری از سر گرفته می‌شد!

حادثه‌ای عجیب در زندان نظامی قاهره اتفاق افتاد:

دسته‌ای از هواداران «جمعیت شرعیه» که مطلقاً کاری به سیاست ندارند، هنگام برگزاری نماز عید و سر دادن شعار «الله اکبر و للّه الحمد» بازداشت شدند. مأموران اطلاعاتی به گمان اینکه عضو جماعت اخوان المسلمین‌اند، آنان را همراه با اعضای اخوان به یک زندان نظامی انداختند. در اثنای شکنجه یکی از آنان از شدت درد فریاد برآورد: سوگند به خدا! من عضو اخوان نیستم و رابطه‌ای با آنان ندارم! مأمور شکنجه گفت: پس وابسته به کدام گروه هستی؟ گفت: جمعیت شرعیه. گفت: همه شما مسلمان هستید. ای غرزندان ... و شکنجه را ادامه داد!

آری! آنان با اسلام در ستیزند و در حقیقت همهٔ انواع تهمت‌ها متوجه این دین است:

﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ* الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ بروج / ۸-۹

«شکنجه‌گران هیچ ایراد، عیب و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز اینکه ایشان به خداوند قادر و چیره و شایستهٔ هرگونه ستایشی، ایمان داشتند. خداوندی که سلطنت و آسمان‌ها و زمین از آن اوست و بر هر چیزی حاضر و ناظر است».

موضع‌گیری تاریخ‌نگار مسلمان نسبت به این گونه حوادث، این است که بی‌طرفانه و بی‌غرض، به ثبت و ضبط حقایق بپردازد.

از اشتباهات گروه‌های اسلامی چشم نمی‌پوشیم. چون هر گونه کم توجهی در این زمینه به زیان اسلام تمام و موجب می‌شود که نسل‌های آینده به بیراهه بروند. ما که نسبت به خطاهای امویان، عباسیان و عثمانیان، با وجود علاقه‌مندی به اظهار جنبه‌های مثبت همهٔ آن دوره‌ها، مدارایی به عمل نیاورده‌ایم، نادیده گرفتن خطاهای گروه‌های اسلامی را که بعضاً بزرگ نیز هستند، جایز نمی‌شماریم.

اما ذکر و ثبت اشتباهات صورت گرفته، نباید به انگیزه‌ای برای زشت‌نمایی و رسوا نمودن گروههای مسلمان درآید و چنین کاری، هیچ‌گاه توسط تاریخ‌نگار مسلمان، انجام نمی‌گیرد. چنانکه پیش‌تر راه‌های انحرافی را در خلال قرن‌های گذشته، مورد مطالعه و بررسی قرار دادیم. در واقع انگیزهٔ این امر، پندآموزی از حوادث به مثابهٔ توشه راه آینده است. در عین حال لازم و ضروری است جنبه‌های مثبت و ایجابی این گروه‌ها را که توسط دشمنان، نادیده گرفته شده است، ثبت و ضبط کنیم.

بی‌تردید هر گروهی که در عرصهٔ مسائل اسلامی فعالیت داشته باشد، کارهای مثبت و مفیدی انجام داده است، هر چند خطاهایی نیز مرتکب شده باشد. همهٔ این گروه‌ها، هر یک در حد توان در امر دعوت مسلمانان به بازگشت به وضعیت عادی و طبیعی و پشت سرگذاشتن عقب‌ماندگی از حقیقت اسلام - که عامل اصلی دیگر اشکال عقب‌ماندگی است - سهیم بوده‌اند و همین کار، خود به تنهایی شایستهٔ آن است که ثبت شود و مورد قدردانی قرار گیرد و نزد خدا به حساب این گروه‌ها و جمعیت‌ها نوشته شود و برای امت اسلامی نیز که به توصیف پیامبر ﷺ به «کف روی آب» تبدیل شده است و از این‌رو ملت‌های دیگر، آزمندانه به نابودی آن فراخوانده شده‌اند، به مثابهٔ اندوخته‌ای گرانبها و مایهٔ امید و آرزوی فراوان، به شمار خواهد آمد.

اما شرح و بیان خطاهای رخ داده، به قصد هدایت و ارشادِ نهضت اسلامی و کمک به آن در راه رسیدن به اهداف تعیین شده، امری لازم و ضروری است.

شاید مهم‌ترین و شدیدترین این خطاها عبارت باشند از: شتابزدگی در کار، قبل از ایجاد بنیان‌های محکمی که تاب تحمل بنا را داشته باشد و داشتن آگاهی اندک که چگونگی حرکت و زمان بهسازی این یا آن موضع‌گیری را معین می‌کند، و نیز کمی هوشیاری سیاسی نسبت به ترفندها و توطئه‌های دشمنان؛ امری که «شکار» جنبش‌ها و کشاندن تدریجی آن‌ها را به حالتی که بیش از سودرسانی، زیان‌آور باشند سهل و آسان می‌کند و نیز تأکید و پافشاری بر اصل سمع و طاعت در امر سازماندهی، به جای اعتماد بیشتر بر اصل شورا - چنانکه پیامبر ﷺ

اصحاب خود را تربیت می‌کرد ـ از اشتباهات این گروه‌ها به شمار می‌آید. پیامبر ﷺ از اصحاب، سمع و طاعتِ مطلق می‌خواست، با این وجود، با آنان بیشتر به مشورت می‌نشست و براساس نزول وحی، آنان را به شیوه‌ای پرورش می‌داد که شایستگی و صلاحیت تصمیم‌گیری و اقدام در شرایط گوناگون را داشته باشند و در صف دوم بعد از خود حضرت قرار گیرند.

جنبش بیداری، اولویت‌هایی دارد که تأکید بر آن‌ها امری لازم و واجب است. نقطهٔ آغاز این حرکت عبارتست از: تصحیح ایمان و عقیده، از همهٔ تیرگی‌هایی که در گذشته آن را در بر گرفته است؛ خواه به سبب ناآگاهی مسلمانان نسل‌های اخیر که از حقیقت (لا اله الاّ الله)، فاصله گرفته‌اند و همچنین انحراف آنان از مقتضیات این معنا، تحت تأثیر تصوف و تفکرِ مرجئه؛ یا به خاطر مفاهیم فاسد و نادرستی که دشمنان، حیله گرانه به دین افزوده‌اند تا بتوانند شریعت الهی را از حوزهٔ حکومت و ادارهٔ مملکت دور سازند و مردم را به این گمان اندازند که رضایت به احکام غیر الهی، چندان تأثیری بر اسلام نخواهد داشت!

لذا نخستین وظیفهٔ جنبش‌های اسلامی آن است که توده‌های مردم را به این امر آگاه سازند که قانونگذاریِ مخالف با احکام الهی و رضایت به شریعت غیر الهی، ناقض و مخالف معنا و مفهوم (لا اله الاّ الله) است و مستقیماً به ایمان صدمه می‌زند و انسان را از دین خدا خارج می‌سازد! باید این آگاهی ذاتاً به مثابهٔ دیواری محکم شناخته شود که نهضت‌های اسلامی را از نابودی و سرکوبی توسط ستمگران، محافظت می‌کند؛ که با بهره‌گیری از ناآگاهی مردم نسبت به حقیقت (لا اله الاّ الله) و ایجاد این توهم که مشروعیت در دست آنان است و کسانی که خواستار حکومت بر طبق شریعت الهی‌اند، بر ضد حکومت قانونی دست به شورش زده‌اند، به اجرای نقشه‌های خود مشغول‌اند.

همچنین جنبش‌های اسلامی، برای تربیت افراد، جهت ایجاد پایگاه دینی محکم و آراسته به اخلاق (لا اله الاّ الله) باید بسیار تلاش کنند تا بتوانند تصویر درستی از تأثیرات ایمان در دل‌های مردم ترسیم کنند و به صورت الگوی نیک برای توده‌های علاقه‌مند به اسلام درآیند. زیرا بدون چنین پایگاه و ویژگی‌هایی،

فعالیت اسلامی چندان به پیش نمی‌رود. بلکه در پیچ و خم راه با موانع بسیاری مواجه می‌شود و روشن است که موانع داخلی و خارجی فراوانی بر سر راه دعوت اسلامی وجود دارند!

باید برای تاریخ‌نگاری که در مورد نهضت بیداری قلم می‌زند و نیز مسلمانی که در عرصهٔ دعوت فعالیت می‌کند، این نکته روشن باشد انتظاری که از پایگاه فوق می‌رود، فراتر از آن است که اسلام را در هر سطح موجود عرضه کند. چرا که در چنین سطحی برای رویارویی مطلوب، کافی نخواهد بود.

به طور یقین آنچه امروزه دعوت اسلامی با آن مواجه است، پیکار و مناقشهٔ محلی و منطقه‌ای نیست، بلکه جاهلیت جهانی: اتحاد صلیبی ـ صهیونی، الحاد، بت‌پرستی و مزدوران و کارگزاران آنان در میهن اسلامی، یک جا گردهم آمده‌اند!

یادآور می‌شویم که تمامی جاهلیت در سراسر تاریخ، تنها دوبار متحد شده و خود را برای رویارویی با دعوت اسلامی، از هر لحاظ بسیج کرده است: یک بار در زمان رسول اکرم ﷺ؛ و یک بار هم در دوره حاضر. اما در این فاصله، رویارویی‌ها و درگیری‌های جزیی به وقوع پیوسته که همهٔ سرزمین‌های اسلامی و همهٔ جاهلیت را یک‌جا دربرنگرفته است.

بار اول ـ در دوران غربت نخست، دعوت اسلامی در پناه نیروی ایمان و از راه عرضهٔ صادقانهٔ حقیقت اسلام و نه به سبب برتری تعداد نبروها و تجهیزات، در عالی‌ترین سطح بر جبههٔ متحد جاهلیت جهانی غلبه یافت و براساس پیش‌بینی پیامبر اکرم ﷺ، اکنون در غربت دوم به سر می‌بریم:

«بَدَأَ الْإِسلَامُ غَرِيباً و سَيَعُودُ غَرِيباً، كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»[۱]

«اسلام در غربت ظهور کرد، و در آینده [دوباره] در حالت غربت باز خواهد گشت و خوشا به حال غریبان!»

ترمذی از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که ایشان در ادامه فرمودند:

«فطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ مِنْ سُنَّتِى»

«و خوشا به حال غریبانی که سنت تباه شدهٔ مرا اصلاح می‌کنند!»

۱- روایت از مسلم.

در کارزار دوم، نظیر رویارویی اول، اسلام در مقابل دولت‌ها و ملت‌هایی قرار دارد که در مقایسه با مسلمانان از قدرت مادی چندین برابری برخوردارند. اما آنچه در نهایت، پیروزی را رقم می‌زند، نه قدرت مادی ـ اگر چه آن هم در حد توان، مطلوب است ـ بلکه چیزی است که «به مردم سود می‌رساند»:

﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي ٱلْأَرْضِ﴾ رعد/ ۱۷

«اما کف‌ها دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم سودمند است، در زمین ماندگار خواهد بود».

آنچه هم در دنیا و هم در آخرت، برای «مردم» و «سودمند» است، پیروی از برنامهٔ الهی است که خداوند از طریق آن، هدایت، آرامش، رستگاری، خیر، سعادت و استقرار در جهان را عهده‌دار شده است:

﴿وَعَدَ ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ نور/ ۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همچنانکه پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش تبدیل خواهد نمود. در حالی که آنها مرا می‌پرستند و چیزی را به عنوان شریک من قرار نمی‌دهند».

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ ٱلْقُرَىٰ آمَنُوا وَٱتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ ٱلسَّمَاءِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ اعراف/ ۹۶

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزگار می‌کشدند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم».

﴿ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ ٱللهِ أَلَا بِذِكْرِ ٱللهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ﴾ رعد/ ۲۸

«آن کسانی هستند که ایمان می‌آورند و دلهای‌شان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. آگاه باشید که دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند!».

روش الهی در زندگی واقعی انسان، ناگزیر باید به گونه‌ای نمایان شود که مردم با چشم خود ببینند و به تفاوت میان برنامهٔ الهی و جاهلیت پی ببرند و جاهلیت را ترک نمایند و به سوی برنامهٔ الهی روی آورند و آن را بپذیرند پایگاهی که این نهضت از آنجا آغاز می‌شود، لزوماً باید در عالی‌ترین سطح ممکن، نشانگر و بیانگر واقعیت اسلام باشد تا بتواند «توده‌ها» را فراگیرد و به خواست خدا، آنان را پیروزمندانه به حرکت درآورد.

بدین سبب اجرای دقیق برنامه‌های آموزشی و تربیتی، در پایگاه و خاستگاه نهضت، بیشترین اهمیت، را دارد و هیچ حادثهٔ زودگذری نباید ما را به شتابزدگی ناخواسته وادار سازد.

موارد ذکر شده، نشانه‌ها و ویژگی‌های جنبش بیداری اسلامی در وضعیت کنونی هستند و تاریخ‌نگار مسلمان، باید در بازنویسی تاریخ، به آن‌ها اهتمام ورزد و ارشادات و رهنمودهای آن را مورد تأکید قرار دهد.

اما آینده، خود سخنی دیگر دارد!

چشم انداز آینده

وظیفهٔ مورخ به زمان حال ختم نمی‌شود، بلکه با نگاه به آینده آن را به نوعی ترسیم می‌کند، چه آن را آشکارا در نوشته‌های خود بیاورد و چه در درون خویش پنهان سازد.

آینده، امری است غیبی و فقط خدا از آن آگاهی دارد.

﴿قُلْ لاَّيَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوٰاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللّٰهُ﴾ نمل / ۶۵

«بگو: هیچ کدام از کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، غیب نمی‌دانند، جز خداوند».

ولی خداوند سنت‌هایی را در زندگی انسان جاری می‌سازد که هر کس بخواهد، می‌تواند در آن‌ها به بررسی و جستجو بپردازد. البته نه از راه غیب گویی یا پیشگوییِ وقوع قطعیِ حادثه‌ای معین در آیندهٔ دور یا نزدیک، مگر آنچه در قالب وحی در کتاب خدا نازل و یا از زبان پیامبر ﷺ الهام شود؛ و مورخ مسلمان، برپایهٔ پیشگویی پیامبر ﷺ چشم انداز استقرار قدرت اسلام را در آینده، ترسیم می‌کند:

«لاتَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّی یُقَاتِلُ الْمُسلِمُون الْیَهُودَ فَیَقْتُلُهُمْ الْمُسْلِمُون یَخْتَبِئُ الْیَهودیُّ مِنْ وَراءِ الْحَجَر وَ الشَّجَرِ، فَیَقُولُ الْحَجَرُ وَ الشَّجَرُ یَا مُسْلِمُ یَا عَبْدَالله! هَذَا یَهُودِیٌّ خَلْفِی فَتَعَال فَاقْتُلْهُ، إلاَّ الْغَرْقَد فَإِنَّه مِنْ شَجَرِ الْیَهُودِ»[1]

«*پیش از آن‌که قیامت فرا رسد، میان مسلمانان و یهودیان جنگ درمی‌گیرد و مسلمانان به حدی از آنان را به قتل می‌رسانند که در پشت سنگ و درخت، پناه می‌گیرند و سنگ و درخت می‌گویند: ای مسلمان! ای بندهٔ خدا! بیا و این یهودی راکه در پناه من است، بکش! به جز غرقد (عوسج) که درخت یهود است*».

آیا می‌توانیم نشانه‌های این پیکار را در حوادثی که امروز در فلسطین و جهان اسلام جریان دارد، ببینم؟! آیا یهودیان سراسر جهان در میدان جنگ، گردهم می‌آیند و مسلمانان پس از خوابی عمیق و طولانی، بیدار می‌شوند؟

شاید...! و علم غیب تنها نزد خداست اوست که می‌داند دقیقاً در چه زمانی جنگ رخ می‌دهد و آیا تجمع یهودیان و بیداری مسلمانان، به جنگ سرنوشت‌ساز می‌انجامد یا تجمعی دیگر و بیداری دیگری لازم خواهد بود؟

به هر حال بر پایهٔ مفهوم حدیث مزبور، جنگ کنونی میان مسلمانان و یهودیان در فلسطین ـ آن‌گونه که از پاره‌ای روایات برمی‌آید: شما در شرق رود [اردن] و آنان در غرب قرار دارند ـ همان جنگ سرنوشت‌ساز نیست و مسأله، بسیار بزرگ‌تر و مهم‌تر از آن خواهد بود.

به راستی، در حال حاضر یهودیان بر سراسر جهان تسلط دارند ـ به جز آنجا که خداوند را مورد رحمت خویش قرار داده باشد ـ[2] و هر زمان که آن واقعه بر پا شود و مسلمانان به آن پیروزی قطعی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وعده داده است، دست یابند، آثار و پیامدهای جنگ، به میدان نبرد یعنی سرزمین فلسطین، منحصر نمی‌شود. بلکه به سلطه‌گری یهود در سراسر جهان پایان می‌دهد. چرا که پس از شکست‌های نهایی مزبور، از قدرت و سلطهٔ کنونی یهود در جهان، چیزی بر جای نخواهد ماند و آن‌گاه رهبری جامعهٔ بشری، دگرگون خواهد شد.

۱- روایت از مسلم.

۲- در صورت تمایل نگا: «السیطره العالمیه للیهود» در:رویه إسلامیه لأحوال العالم المعاصر.

چنانکه گفتیم وضعیت کنونی جامعهٔ بشری نتیجهٔ واپس‌روی اسلام از عرصهٔ جامعه است و ظهور قدرت و پیشرفت اروپا نیز از این واپس‌روی ناشی شده است و همین اروپا بود که از طریق ایجاد نفرت نسبت به دین، راه‌های نفوذ را در اختیار یهودیان نهاد تا بتوانند به راحتی بر جهان تسلط یابند و همهٔ این وقایع براساس سنت و وعده و وعیدهای الهی رخ داده است.[1]

امروزه نشانه‌هایی از تغییر در وضعیت به چشم می‌خورد. اما تغییرات تاریخی یک شبه اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه خداوند به شکل معجزه، مقرر سازد. اما در سنت معمول بر جهان، زمان به کندی می‌گذرد:

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْماً عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ حج / ۴۷

«از تو می‌خواهند که [از خدا بخواهی] هر چه زودتر عذابی بر سرشان نازل شود و خداوند هرگز خلاف وعده نمی‌کند. یک روز نزد خداوند، مانند هزار سالی است که شما می‌شمارید و به حساب می‌آورید».

در واقع، نشانه‌های سقوط دولت عثمانی، از ابتدای قرن دوازدهم هجری نمایان شده بود، با این وجود دو قرن دیگر به زندگی خود ادامه داد و سپس فرو پاشید. امروزه قرائن و نشانه‌های نابودی در جامعهٔ جاهلی معاصر، به وضوح مشاهده می‌شود، اما احدی از زمان دقیق این سقوط و نابودی، آگاهی ندارد. ولی به مقتضای سنت الهی، وقوع چنین رویدادی، امری حتمی خواهد بود. چرا که جاهلیت معاصر، خود حامل همهٔ میکروب‌ها و عوامل بیماری‌زائی است که نابودی جامعهٔ بشری را در پی دارد. این عوامل عبارتند از: بی‌ایمانی به خدا و روز آخرت، ستم، تجاوزگری، فساد اخلاقی، جنگ‌های ویرانگر، اضطراب، پریشانی، بیماری‌های عصبی و روانی و...

آری! چنانکه پیش‌تر اشاره کردیم، جاهلیت معاصر، دارای جنبه‌های ایجابی و سودمند فراوانی است و کسی هم منکر آن نیست و سنن الهی، بر آن جاری است که وجود جنبه‌های مثبت و مفید، سبب شود که روند فروپاشی به کندی پیش رود:

۱- در کتاب «رؤیه اسلامیه لأحوال العالم المعاصر» به تفصیل درباره موضوع توضیح داده شده است.

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ هود / ۱۵

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به طور کامل می‌دهیم و حقی از آنان در آن ضایع نمی‌گردد».

اما، اگر مردم دست از گمراهی برندارند و به سوی خدا بازنگردند، نابودی، سنّتی حتمی خواهد بود:

﴿فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُبْلِسُونَ* فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ﴾ انعام/ ۴۳-۴۵

«چرا آنان هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، نباید خشوع و خضوع نکنند؟ ولی دلهای‌شان سخت شده است و شیطان اعمالی راکه انجام می‌دهند برای‌شان آراسته و پیراسته است. هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه راکه بدان متذکّر و یادآوری شده بودند، درهای همه چیز را به روی‌شان گشودیم تا آن‌گاه که بدان‌چه بدیشان داده شد، شاد و مسرور شدند. ما ناگهان ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه‌کن شد و ستایش، تنها شایسته پروردگار جهانیان است».

زمانی که این تمدن جاهلی، نابود شود، چه چیزی جای آن را خواهد گرفت به طوری که اوضاع را اصلاح کند، نه اینکه فساد را افزایش دهد؟!

بی‌تردید روند جایگزینیِ مورد بحث، انتقال مرکز قدرت از یک دولت جاهلی به دولتی دیگر از همان گونه نیست چنانکه در دوران پیش از اسلام، میان امپراتوری‌های ایران و بیزانس [روم شرقی] کشمکش قدرت جریان یافته بود و امروزه میان آمریکا و اتحادیهٔ اروپا، یا بین آمریکا و آلمان، یا بین آمریکا و چین یا ژاپن احتمال بروز چنین جنگ قدرتی وجود دارد! زیرا همهٔ این‌ها مطابق با اصطلاحات قرآنی، قدرت‌های جاهلی به شمار می‌آیند.

در واقع قصد ما از جایگزین‌سازی، عبارت است از کنار گذاشتن راه و روشی که امروزه، جاهلیت شیفته و فریفتهٔ علم و قدرت، خود را غرق در فساد کرده و در پیش گرفتن برنامهٔ درستی است که بتواند همهٔ بیماری‌های بشریت در شرفِ

مرگ و نابودی را معالجه کند؛ برنامه و رویکردی که تصور انسان از خود را ـ که به موجب تئوری داروین، حیوانِ تکامل یافته‌ای بیش نیست ـ بدین نحو تصحیح نماید که انسان، موجودی است دارای جسم و روح و جنبهٔ روحی او ارزشمندتر و برتر از جنبهٔ جسمی است، اگر چه این دو جنبه از هم جدایی‌ناپذیرند.

همچنین تصور انسان از زندگی را تصحیح می‌کند که برخلاف نظر جاهلیت، زندگی تنها سرگرمی، خوشگذرانی، فخرفروشی بین مردم و فراوانی اموال و اولاد نیست. بلکه تجربهٔ بزرگ و مهمی است که «انسان» را می‌آزماید که آیا می‌تواند میان جاذبه‌ها، خواسته‌های جسمی و نداها و نیازهای روحی با میان لذت‌جویی و دوری از گناه و میان اهداف زودرس و ارزش‌های والای انسانی، توازن و تعادل لازم را بر قرار سازد؟ سپس اینکه زندگی انسان با پایان یافتن عمر کوتاه او در این جهان، به پایان نمی‌رسد و گرنه چیز بیهوده‌ای خواهد بود. بلکه مردم روز قیامت برانگیخته می‌شوند تا برپایهٔ عملکرد زندگی دنیوی، مورد بازخواست قرار گیرند و همین جاست که تجربهٔ زندگی به سرانجام می‌رسد و به ثمر می‌نشیند. ثمرهٔ تلخ و سمی، یا شیرین و تر و تازه!

همچنین تصور انسان از ماده را تصحیح می‌کند؛ که ماده نه معبود است و نه خالق؛ بلکه مخلوقی است که خدا را می‌پرستد، به امر او حرکت می‌کند و از مسیر تعیین شده توسط مالک خود خارج نخواهد شد و دشمنِ انسان نیست. بلکه خداوند آن را برای سودرسانی، در اختیار انسان درآورده است.

علاوه بر این قبل از همهٔ این‌ها تصور انسان را نسبت به پروردگار بزرگوار تصحیح می‌کند؛ پروردگاری که او را راست قامت و متناسب اندام آفرید و آراست و سر و سامان داد، و احترام و تکریم کرد و کل هستی را آفرید و تحت اراده و مشیت خود، قرار داد؛ پس او شایستهٔ پرستش است، نه هیچ موجود دیگر.

انسان بعد از آن‌که دیدگاه کلی خود درباره خدا، ماده، زندگی و خودش را[1] تصحیح کرد، حرکت خویش را در جهت عمران و آبادسازی جهان، به گونه‌ای که «برای مردم، سودمند» باشد آغاز می‌کند.

۱- به مقدمات التصور الاسلامی رجوع کنید.

آیا برنامه و رویکرد دیگری به جز اسلام، می‌تواند اهداف مزبور را تحقق بخشد؟!

﴿يَا أَيُّهَا ٱلْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْكَرِيمِ* ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ* فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ* كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ* وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ* كِرَاماً كَاتِبِينَ* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾ انفطار/ ۶-۱۲

«*ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور کرده است و در حق او فریبت داده است؟ پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و سپس تو را معتدل و متناسب کرده است و آن‌گاه به هر شکلی که خواسته است، تو را در آورده است و ترکیب بسته است. هرگز! هرگز! اصلاً شما روز سزا و جزا را دروغ می‌پندارید و نادرست می‌دانید. بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده‌اند؛ نگاهبانانی که محترم هستند و پیوسته می‌نویسند؛ و هر کاری را که می‌کنید، می‌دانند*».

﴿أَفَحَسِبْتُم أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لاتُرْجَعُونْ﴾ مؤمنون / ۱۱۵

«*آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید؟!*».

﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ* أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ* مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ ٱلْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ* إِن يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ* إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ ص / ۶۷-۷۲

«*بگو: آن خبر بزرگی است؛ شما از آن روگردان هستید. من از ملأ اعلا، هنگامی که گفتگو می‌کردند، خبر ندارم. به من هم وحی نمی‌شود، مگر بدان خاطر که بیم دهنده و بیانگر هستم. وقتی که پرودگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم، هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلق به خود در او دمیدم، پس در برابرش سجده ببرید*».

﴿قُلْ أَإِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ ٱلْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً ذٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ* وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ* ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ إِلَى ٱلسَّماءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ فصلت/ ۹-۱۱

«*بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او همگون‌ها و شریک‌هایی قرار می‌دهید؟! او آفریدگار جهانیان هم هست؛ او در زمین*

کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازهٔ لازم، مقدر و مشخص کرد. این‌ها همه، روی هم در ۴ روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی‌خواهان را برآورده کند. سپس ارادهٔ آفرینش آسمان کرد، در حالی که آسمان دود بود. به آسمان‌ها و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آیید! گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم».

﴿اَللهُ اَلَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ اَلْبَحْرَ لِتَجْرِيَ اَلْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ* وَسَخَّرَ لَكُم مَا فِي اَلسَّمٰوَاتِ وَمَا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ جاثیه/ ۱۲-۱۳

«خداوند، همان کسی است که دریا را برای شما رام و فرمانبردار کرده است تا کشتی‌ها برابر فرمان و اجازهٔ او، در دریا روان شوند و شما انسان‌ها بتوانید از فضل خدا بهره گیرید و شاید سپاسگزار شوید. و آنچه در آسمان‌ها و در زمین است، همه را از سوی خود، در اختیار شما قرار داده است. قطعاً در این امر، نشانه‌های مهمی است برای کسانی که می‌اندیشند».

و تنها اسلام است که «معیار و میزان» لازم برای ایجاد نظم و ترتیب در امور زندگی را در اختیار انسان قرار می‌دهد:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ اَلْكِتَابَ وَاَلْمِيزَانَ لِيَقُومَ اَلنَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ حدید/ ۲۵

«ما پیامبران خود را همراه با دلیل محکم و معجزات روشن، روانه و با آنان کتاب‌ها و موازین نازل کرده‌ایم تا با مردمان دادگرانه رفتار کنند».

همان معیار و میزانی که انحرافات جاهلیت را تصحیح می‌کند.

جاهلیت معاصر به تنهایی، بیشتر از همهٔ جاهلیت‌های تاریخ، از نظر سلوک و اندیشه، دچار انحراف شده است؛ آشکارا وجود خدا را انکار می‌کند و اگر به وجود او اعتراف کند، صفت خالقیت را از وی سلب می‌کند، و اگر به خالق بودن خدا اقرار داشته باشد، الوهیت و حاکمیت او را قبول ندارد و حق پرستش وی را به جای نمی‌آورد و شریعت الهی را اجرا نمی‌کند و به برنامهٔ او پایبند نیست.

دین (سنت پل) و کلیسای اروپایی پیرو آن، که بر مردم ستم روا می‌داشت، دو عامل مستقیم بروز انحرافات جاهلیت معاصرند. این ستمگری‌ها واکنش‌های بسیار سخت و شدید مردم را در پی داشت و سیل‌آسا، بر سر راه خود، همهٔ ارزش‌های حاکم در جامعهٔ اروپای قبل از دوره نهضت [1] و از آن جمله خود دین را، در هم پیچید و با خود برد. به این ترتیب دوران حاکمیت کلیسا و واکنش‌های مردم در برابر آن، دو مورد انحراف بسیار مهم به شمار می‌آیند.

آری! اروپا از دینِ فاقدِ تمدن، دست برداشت و به تمدن بدون دین روی آورد! و دین بدون علم را رها کرد و به علمِ دین‌ستیز، روی آورد! و از دینی که از راه رهبانیت منفی، و اهمال کاری در امور عمران و آبادانی، توان و نشاط را در مردم می‌کُشد، دست برداشت و به قدرت عظیمی که دین را نابود می‌کند، دست یافت! و از نظریه‌ای که معتقد به ثبات همه چیز است و هیچ نوع تغییری را در جنبه‌های مختلف زندگی، به خاطر تضادّش با اصل ثبات نمی‌پذیرد، دست برداشت و نظریهٔ تحول و تکامل مطلق را پذیرفت![2]

امروزه مردم بیش از گذشته به «معیار و میزانی» نیاز دارند که به وسیلهٔ آن بتوانند به تصحیح انحرافات و اشتباهات مزبور بپردازند و دینی را عرضه کنند که تمدن‌ساز باشد و پیشرفت‌های علمی را بپذیرد و موجبات پیشرفت را فراهم کند و نیز موجب تلاش و تکاپوی لازم را در راستای عمران و آبادسازی دنیا، در همهٔ جهات شود؛ همراه با التزام به برنامه و روشی که شأن و ارزش انسان را زمانی که نفخهٔ روح در آن دمیده می‌شود، از مشتی گِل بی‌ارزش، به مرتبهٔ والای انسانیّت ارتقا دهد و در عین حال، سعی و کوشش لازم را برای ایجاد صورت‌های جدید، حول محورهای ثابت، برای انسان مجاز بشمارد تا بتواند میان ثوابت و متغیرات، توازن برقرار کند و از رکود و انجماد در عرصهٔ زندگی و نیز حرکت‌های بی‌هدف و نامنظم که اختلال و تباهیِ هستی و فطرت او را در پی خواهند داشت، بپرهیزد.

۱- دوره نهضت، یعنی توجه دوباره به دانش و فرهنگ یونان و روم باستان که حدوداً بین سال‌های ۱۶۵۰-۱۲۵۰م به درازا کشیده و آن را دوره رنسانس (renaissance) می‌نامند. (مترجم)

۲- در صورت تمایل نگا: (فصل «توقعات المستقبل» از: رؤیة اسلامیه الأحوال العالم المعاصر).

و آیا این چنین میزانی، به جز در دین خدا و به ویژه در رسالت خاتم، یافت می‌شود که خداوند درباره آن می‌فرماید:

﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ﴾ مائده/۳

«*امروز دین شما را برای‌تان کامل و نعمت خود را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند، برای شما برگزیدم*».

اسلام، همان جایگزین جاهلیت معاصر است، از این‌رو تولد جنبش بیداری اسلامی را در حالی که جاهلیت در آستانهٔ نابودی قرار دارد، تقدیر الهیِ دارایِ نشانه‌های تاریخی، به شمار می‌آوریم. تردیدی نیست که انسان دوره جاهلیت معاصر، با وجود تمامی پیشرفت‌های علمی و صنعتی، به درجه‌ای از بدبختی و شقاوت رسیده است که شاید نظیرش را در طول تاریخ، نتوان یافت.

بیماری‌های عصبی و روانی، اضطراب، جنون، خودکشی، اعتیاد به مواد مخدر و الکل وارتکاب جرایم گوناگون، همه و همه، دلایل و نشانه‌های این بدبختی‌ها، سرگردانی‌ها و گمراهی‌ها هستند؛ خواه انسان غربی از این امر آگاه باشد یا نه. شاید بیمار از وضعیت مزاجی خود خبر نداشته باشد، اما پزشک معالج، آن را تشخیص می‌دهد. روح هم مانند جسم، به غذاهای معین فکری، ذهنی، فرهنگی و اخلاقی نیازمند است و در صورت عدم دسترسی به این غذاها، بیمار می‌شود. به گونه‌ای که جسم در اثر تأمین نشدن نیازمندی‌های خود از لحاظ میزان ویتامین‌ها، پروتئین‌ها و املاح، بیمار می‌شود. غذای روحی که جاهلیت معاصر عرضه می‌کند، از لحاظ فزونی یا کاستیِ بعضی از ترکیبات لازم، فوق‌العاده فاسد و نامناسب است.

پیوستن صدها هزار نفر از روشنفکران اروپایی و آمریکایی به جرگهٔ مسلمانان، چه بسا اشاره به آینده‌ای داشته باشد که با خواست خداوند، مطابقت دارد و دلیل این امر باشد که در دوره جاهلیت معاصر، مردم دارند به این درک و آگاهی دست می‌یابند که بدیل و جایگزینِ جاهلیت، تنها اسلام است و بس! و جایگزین برنامهٔ فاسد آنان، برنامه‌ای الهی است که محتوای اسلام را تشکیل می‌دهد.[۱]

اگر امروزه مسلمانان به اسلام راستین پایبند بودند، چه بسا آمار نو مسلمانان غربی، به جای صدها هزار نفر، سر به میلیون‌ها می‌زد!

اما نهضت بیداری اعلام می‌دارد که به خواست خدا، اسلام راستین در آستانهٔ بازگشت قرار دارد، اگرچه ممکن است این امر از لحاظ زمان به درازا بکشد. اضافه می‌کنیم که عمر ملت‌ها نه براساس سالها، بلکه به تعداد نسل‌ها، محاسبه می‌شود و بازگشت امت اسلامی به سوی اسلام، نه تنها برای خود مسلمانان، بلکه برای کل بشریت، نوید بخش خیر و برکت خواهد بود.

و صد البته این امر به سهولتی که در قالب آمال و آرزو یا به شکل کلماتی که بر زبان یا قلم جاری می‌شود، نخواهد بود و راه پیش روی نهضت بیداری، نه با گُل، بلکه با انواع گوناگون خار، مفروش است و سراسر آن پر از خون و اجساد خون‌آلود کسانی است که در راه رسیدن به هدف، به شهادت رسیده‌اند. به یقین دشمنان داخلی و خارجی فراوان‌اند و جنگ، هم در درون و هم بیرون از سرزمین‌های اسلامی، بر ضد اسلام و مسلمانان بر پا شده است و در این میان، یهودیان، سرسخت‌ترین دشمنان به شمار می‌آیند:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَاوَةً لِلّذين آمَنُواْ ٱلْيَهُودَ﴾ مائده/ ۸۲

«خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان‌اند».

یهودیان می‌دانند که نبرد آیندهٔ آنان، با اسلام خواهد بود. زیرا پس از آن‌که از میان خود فردی را به عنوان «پاپ»، برگزیدند تا آنان را از اتهام خون مسیح[۱] تبرئه کند، مسیحیت را در خود، ذوب و در راه مقاصد خود، به خدمت گرفتند و امروزه با بهره‌گیری از خصومت دیرینهٔ صلیبی‌ها با اسلام و وعدهٔ اینکه مسیح، سرانجام بازمی‌گردد و حکومت دنیا را در دست می‌گیرد، پیروان او را کاملاً فریب داده و

۱- ما مسلمانان به یقین از کتاب خدای تبارک و تعالی در می‌یابیم که مسیح به قتل نرسیده است: ﴿وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (نساء /۱۵۷): «و نه او را کشتند و نه به دار آویختند ولیکن د راین کار دچار اشتباه شدند.» ولی این امر یهود را از گناهانی که در حق مسیح مرتکب شده‌اند، تبرئه نمی‌کند. به مانع تراشی‌های خود در برابر دعوت او ادامه می‌دادند و امپراتور روم را ترغیب می‌کردند که دستور دهد او را به صلیب بکشند. او این کار را انجام داد. اما خداوند وی را به سوی خویش برد و از نیرنگ آنان نجات داد. پس هر چند به هدف خویش نرسیدند جرم آنان در این مورد ثابت است.

آنان را در کنار خود برای جنگ نهایی با اسلام، بسیج کرده‌اند. اما آنها با تأکید می‌گویند: مسیح زمانی بازمی‌گردد که معبد سلیمان در محل مسجدالاقصی بر پا گردد! پس ای مسیحیان جهان! بیایید ما را در جنگِ با مسلمانان یاری دهید تا مسیح را از آسمان برایتان فرود آوریم!

در حدیث مزبور، پیامبرﷺ از نبرد سرنوشت‌ساز میان یهودیت و اسلام و پیروزی قاطع و نهاییِ مسلمانان، خبر می‌دهد و به موجب آن سنگ و درخت، مسلمانان را برای کشتن یهودیِ مخفی شده در پناه خود، فرامی‌خوانند به جز «غرقد» که یکی از درختان خاص یهودیان است.

نشانهٔ یقین آنان به درستیِ حدیث این است که آنان امروزه در باغ‌های خود، هر چه بیشتر درخت غرقد می‌کارند. به امید اینکه روزی بتوانند خود را در پناه آن مخفی کنند.

باور آنان به درستی حدیث مزبور، افزون بر آنچه در همهٔ جنگ‌های میان خود و مسلمانان، چه در دوره پیامبرﷺ و چه در سال ۱۹۴۸م و چه در انتفاضهٔ اسلامیِ فعلی، آزموده‌اند و در کنار شناخت عمیق و کاملی که به موجب فرمودهٔ خداوند[1] نسبت به دین اسلام به دست آورده‌اند، در مجموع سبب می‌شود که با یاری جُستن از متحدان صلیبی خویش، با همهٔ توان با جنبش بیداری اسلامی به ستیز برخیزند تا اگر نتوانستند جنبش را کاملاً شکست دهند و نابود سازند، حداقل برپایی آن را به تعویق اندازند؛ و در این راستا یهودیان و صلیبی‌ها، سرسپردگان و مزدوران خویش را در کشورهای اسلامی، برای انواع و اشکال جنگ با اسلام بسیج کرده‌اند: کشتار، شکنجه، آوارگی و مشغول ساختن نهضت‌های اسلامی به مسائل جانبی و حاشیه‌ای به منظور بازداشتن آنان از پرداختن به وظیفهٔ اصلی، یعنی تربیت و دعوت اسلامی و نیز رواج وسایل سرگرم‌کننده در میان جوانان با هدف غافل ساختن آنان از خدا و آخرت و کنار گذاشتن یکبارهٔ دین و برافراشتن پرچم‌های ساختگی و فراخوانی مردم برای گرد آمدن پیرامون این پرچم‌ها به

۱ـ ﴿ٱلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ بقره / ۱۴۶
«آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم، او را می‌شناسند، بدان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند».

جای پرچم اسلام. افزون بر آن کوشش برای درهم شکستن همهٔ توان‌ها و ظرفیت‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی جهان اسلام تا اینکه تحت فشار بحران‌های مختلف، نتواند کمر راست کند و به ترمیم قوای خود بپردازد، به علاوه نابودی نیروهای سازندهٔ مردم از طریق ایجاد دغدغهٔ معیشت و دوندگیِ بیهوده به دنبال به اصطلاح «نان شب» و پایمال ساختن ارزش‌های انسانی، از راه ترور شخصیتِ عناصرِ پاک و بی‌آلایش، و واگذاری میدان عمل به اشخاص پوچ و بی‌خاصیت و بی‌محتوا، از جمله انسان‌های ریاکار، فرصت‌طلب و فرومایه و...؛ در کنار همهٔ این‌ها نقش مطبوعات و رادیو و تلویزیون، سینما، ویدیو و پلاژهای عریان، در امر به فساد کشاندن اخلاق، رواج پوچی‌گری، بی‌ارزش در میان جوانان، همه ترفندهایی هستند که دشمنان اسلام برای جلوگیری از بازگشت دوبارهٔ اسلام به قدرت و حکومت، به کار می‌برند.

بنابر آنچه گفته شد، راه پیشروی جنبش بیداری اسلامی، راه همواری نیست؛ راهی است بس دراز که نیاز به تلاش سخت و فراوان دارد و اما اجر و پاداش آن بهشت خواهد بود.

آیا نهضت بیداری در شکل فعلیِ خود، به سطح مسؤولیت‌پذیری و رویارویی با حوادث و رویدادهای مختلف رسیده است و به وظایف خویش آشنا شده و به تکالیف و واجبات خود عمل می‌کند؟

آیا تقدیر چنین است که این نهضت، پا به پای ادای نقش و وظیفهٔ مورد انتظار، در جهت رهایی امت اسلامی، جامعهٔ بشری را نیز برای در پیش گرفتن برنامهٔ جایگزین فراخوانَد؟ یا دیگرانی این وظیفهٔ مهم را انجام خواهند داد که هنوز به دنیا نیامده‌اند؟!

این رازی است که خدا از آن آگاه است و بس!

اما علائم و نشانه‌ها همچنان، به چشم می‌خورند، علائم و نشانه‌های تولد جنبش بیداری اسلامی، همزمان با پدیدار شدن نشانه‌های فروپاشی جاهلیت معاصر.

از سوی دیگر دلایل و قرائنی به چشم می‌خورد که با وجود همهٔ جنگ‌های شدیدی که اتحاد یهودی ـ صلیبی و نوکران و سرسپردگان داخلی آنان، در جهان

اسلام به راه انداخته‌اند و یا چه بسا در نتیجهٔ خود این جنگ‌ها به مثابهٔ عامل شتاب‌دهنده، دامنه و دایرهٔ حرکت بیداری اسلامی، پیوسته گسترش می‌یابد و هر روز جوانان تازه‌ای به آن می‌پیوندند!

باز هم دلایل دیگری به چشم می‌خورند دال بر اینکه هر روز تعداد بیشتری از روشنفکران اروپا و آمریکا، به جرگهٔ مسلمانان می‌پیوندند!

جنگ بر ضد جنبش بیداری اسلامی، پیکاری سخت و شدید و پرتلفات خواهد بود و هزاران هزار انسان را در کورهٔ رنج و مصیبت می‌افکند و... و سرانجام نیز اسلام پیروز می‌شود و از نو در جهان به قدرت، عزت و شوکت دست خواهد یافت. خبر این واقعهٔ مهم را پیامبر اسلامﷺ داده است و یهودیان و مسیحیان از بابت آن به هراس افتاده‌اند!

آنانی که مسائل و قضایا را تنها با معیارهای مادی می‌نگرند، می‌گویند: کجا و چگونه؟!

می‌گوییم: جنگ افغانستان را نگاه کنید! آیا بر پایهٔ معیارهای مادی کسی می‌توانست تصور کند که این ملّت با دست خالی قادر باشد یکی از ابر قدرت‌های جهان معاصر را شکست دهد و آن را به عقب‌نشینی از سرزمین خویش مجبور سازد؟!

توین بی [1] در سخنرانی خود زیر عنوان «آیندهٔ اسلام» می‌گوید: به یقین اسلام آمادگی آن را دارد تا از نو بیدار شود و رهبری ملت‌هایی را که در زمان حاضر زیر سلطهٔ جهان غرب به ضعف و زبونی کشیده شده‌اند (و او آنان را ملل زحمت کش می‌نامد)، در دست گیرد؛ و به راستی در جنگ با جهان غرب در گذشته، دو بار به پیروزی قاطع دست یافته است! یک بار در دورهٔ صدر اسلام که بساط امپراتوری روم [شرقی] را درهم پیچید و بار دوم در دوره جنگ‌های صلیبی که آنان را با ذلت از سرزمین‌های اسلامی بیرون راند. سپس می‌افزاید: امروزه اسلام در خوابی گران و دراز، شبیه اصحاب کهف فرو رفته است، اما امکان آن هست که اوضاع و

۱- Arnold toynbee ۱۸۸۹-۱۹۷۵ مورخ معاصر انگلیسی (مترجم)

احوال جهانی، بیدارش سازد تا از نو رهبری [جهان] را عهده‌دار گردد. او سخنرانی خود را این‌گونه به پایان می‌برد: «و امیدواریم که این چنین نشود»![1]

آیا می‌بینید که داریم به نقطهٔ مورد اشارهٔ «توین بی» نزدیک می‌شویم؟

نشانه‌های بسیاری دال بر این امر به چشم می‌خورند.

بیشتر ملت‌های زحمت‌کش مورد اشارهٔ «توین بی» در کشورهای اسلامی به سر می‌برند و مقابله با نفوذ اتحاد صلیبی ـ صهیونی در این کشورها را همین جنبش‌های اسلامی به عهده دارند. از طرفی امروز نیز قدرت در دست دشمنان اسلام است و به‌وسیلهٔ آن مسلمانان را تحت انواع ستم و تجاوز قرار می‌دهند. اما ناظران اوضاع می‌بینند که حجم و تعداد جریانات و تفکرات سکولارِ متأثر از جهان غرب –که خود یکی از وسایل جنگ و تجاوزگری به شمار می‌آیند– همواره رو به کاهش استِ و بر حجم و تعداد افکار و جریانات اسلامی، افزوده می‌شود.

از این‌رو آیا بعید است، زمانی فرا رسد که دامنهٔ امواج نهضت‌های اسلامی به درجهٔ معینی از توانمندی و استقرار برسد و شایستگیِ رهبریِ پیکار با اتحاد صلیبی ـ صهیونی را به دست آورد و آنگاه بتواند مستضعفان جهان [ستمدیدگان] را از زیر یوغ ستم آنان برهاند؟!

آیا بعید خواهد بود، آن زمان فرا رسد که مجاهدان، شایستگی خویش را از هر لحاظ به اثبات برسانند و در پناه جنبش خود، حقیقت اسلام را عرضه کنند و در نتیجه، پیروان اسلام در جهان غرب، افزایش یابند و آنگاه تعادل قوای جهانی به نفع اسلام و مسلمانان به هم بخورد؟!

﴿إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً﴾ طلاق/ ۳

«خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند. خداوند برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است».

و خداست که تقدیرات و سرنوشت‌ها را رقم می‌زند نه یهودیان و نه آمریکا!

زمانی که «توین بی» تحت تأثیر خصومت و کینهٔ صلیبی خویش، می‌گوید:

۱ـ نگا: ترجمهٔ سخنرانی او در کتاب «الاسلام و الغرب و المستقبل» ترجمهٔ دکتر نبیل صبحی.

«و امیدواریم که این چنین نشود» مورخ مسلمان نیز می‌گوید: «ملتمسانه از خدا می‌خواهیم به زودی این چنین شود» نه تنها به خاطر نجات امت اسلامی، بلکه به خاطر خیر و مصلحت همهٔ مردم جهان از آن جمله: مردم کشور خود «توین بی» که در آستانهٔ فروپاشی و نابودی قرار دارد!

و آن روز ـ که در علم خدا مقدر و مقرر شده است ـ دوره قدرتمندی اسلام که پیامبر ﷺ مژده‌اش را داده است، فرا خواهد رسید:

﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ ٱلْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ ٱللَّهِ يَنصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ * وَعْدَ ٱللَّهِ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ وَعْدَهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ روم/۴-۶

«در آن روز مؤمنان از یاری خدا شادمان می‌شوند. خداوند هر کسی را که بخواهد یاری می‌دهد و او بس چیره و بسیار مهربان است. این وعده‌ای است که خدا داده است و هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

محمد قطب